

# رهیافت‌های سیاست و بین‌الملل

فصلنامه علمی، دوره ۱۸، شماره ۱، پیاپی ۸۵، بهار ۱۴۰۵

اقدام‌های متقابل تجاری چین علیه آمریکا و تأثیر آن بر نظم تجاری چندجانبه بین‌المللی (۲۰۲۵-۲۰۱۷)

سعید میرترابی و محمود بیات

سیاست هژمونی سازی چین و بازنمایی آن در آفریقا؛ کنش‌ها و واکنش‌ها

علی اکبر خندان، مختار صالحی و علی اکبر جعفری

استقلال متوازن پوبنده: بازتعریف سیاست منطقه ای ایران در نظم چندقطبی

یعقوب قلندری

نقد گفتمان جنگ نیابتی در تبیین گروه‌های مقاومت اسلامی مورد مطالعه: جنبش انصارالله یمن

علی داوری و جبار شجاعی

ایران و کریدورهای منطقه قفقاز؛ فرصت‌ها و چالش‌ها

بهراد نصیری لئوم، وحید حسین‌زاده و ولی گل‌محمدی

مطالعه تطبیقی-انتقادی مبانی غربی استقلال دولت در نظم بین‌المللی از منظر فلسفه سیاسی

اسلامی معاصر

هادی شجاعی

کلونیالیستی به مثابه ساختار: ریشه‌ها، ابعاد و مسیرهای رهایی معرفتی

محمد آقایی

روش‌شناسی فقه سیاسی و پیوند آن با حکمرانی دینی: بازنگری در موضوع‌شناسی و مصداق‌شناسی

هادی جلالی اصل

جهت‌گیری نگرشی و رفتاری جوانان به رکن جمهوریت در نظام جمهوری اسلامی ایران (دانشجویان

دهه ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰)

خلیل اله سردارنیا و صبا مقیسه

واکاوی مفهوم دولت‌مداری در سنت سیاست‌نامه نویسی؛ دوره پیشامشروطه (با تأکید بر آراء میرزا

ابوالقاسم قائم مقام فراهانی و میرزا حسین خان سپهسالار)

سعید محمدی تلف‌گردی و مهدی امیدوی

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی

دوره ۱۸، شماره ۱، پیاپی ۸۵، بهار ۱۴۰۵

صاحب امتیاز: دانشگاه شهید بهشتی

مدیر مسئول: دکتر رضا خراسانی؛ استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

سر دبیر: دکتر منصور میراحمدی؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

### اعضای هیئت تحریریه

دکتر حسین پوراحمدی میبدی؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر محمود سریع‌القلم؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر منصور میراحمدی؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر قاسم افتخاری؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

دکتر حسین سلیمی؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

دکتر حسین دهشیار؛ استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

دکتر عباس منوچهری؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

دکتر محمدرضا تاجیک؛ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر امیر محمد حاجی یوسفی؛ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دکتر محمد شیرخانی؛ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

دکتر جهانگیر معینی علمداری؛ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

دکتر گرگوری جان سیمون؛ دانشیار گروه علوم ارتباطات، دانشگاه تورین، لتونی.

دکتر یاسویو کی ماتسونوگا؛ استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه توکیو، ژاپن.

دکتر چن چی؛ استاد دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه سینگهوا، چین.

دکتر اریک لاب؛ دانشیار دانشکده علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه فلوریدا.

---

مدیر داخلی: دکتر اسحاق سلطانی

ویراستار: دکتر علیرضا نوری

صفحه آرا: محمد جواد محسنی

---

شاپای چاپی: ۱۷۳۵-۷۳۹X شاپای الکترونیکی: ۴۳۸۶-۲۶۴۵

---

فصلنامه در زمینه انتشار مقالات علمی با انجمن علمی علوم سیاسی ایران تفاهم‌نامه همکاری دارد.

---

نشانی: تهران بزرگراه شهید چمران اوین دانشگاه شهید بهشتی

دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی

تلفن: ۰۲۱-۲۲۴۳۱۷۲۱

ایمیل پشتیبان: rahyaft.siasi@yahoo.com

ایمیل مجله: Piaj@sbu.ac.ir

URL: <https://piaj.sbu.ac.ir>

## راهنمای نویسندگان

مجله رهیافتهای سیاسی و بین‌المللی یک مجله علمی مبتنی بر داوری همتا (Peer-Review) دوسو ناشناس است که در گروه علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی مدیریت و منتشر می‌شود.

### الف. شرایط و ضوابط پذیرش و انتشار مقالات

۱. مقاله‌های ارسال شده باید به دور از انتحال (Plagiarism) و حاصل تحقیق نویسنده / نویسندگان باشد و به افزودن دانش یا حل مسئله‌ای یاری رساند. مسئولیت صحت و اعتبار علمی مقالات نیز بر عهده نویسندگان است.
۲. مجله در حال حاضر صرفاً مقاله‌های پژوهشی را ارزیابی و منتشر می‌نماید.
۳. اعضای هیئت علمی دانشگاهها، دانش‌آموختگان و دانشجویان دوره دکتری به تنهایی و دانشجویان دوره کارشناسی ارشد صرفاً با مشارکت اعضای هیئت علمی می‌توانند مقاله‌های خود را برای بررسی و انتشار به مجله ارسال کنند.
۴. تنها مقاله‌هایی که به تارنمای مجله ارسال گردند، دریافت و ارزیابی می‌شوند. بنابراین، نویسندگان باید فایل مقاله خود را در تارنمای مجله بارگذاری و ثبت نمایند و تمام مراحل را از این سامانه پیگیری کنند.
۵. مقالاتی که برگرفته از رساله دکتری باشد بایستی عنوان رساله به صورت کامل در فایل حاوی مشخصات نویسندگان آورده شود.
۶. مقالات برگرفته از پایان‌نامه و رساله دانشجویان با نام استاد راهنما و دانشجو به صورت توأم و با مسئولیت استاد راهنما منتشر می‌شوند.
۷. مقاله ارسال شده نباید به هیچ وجه در نشریات داخلی و خارجی منتشر شده باشد. همچنین پس از پذیرش مقاله برای انتشار، نویسنده مجاز به انتشار آن در نشریات دیگر نیست.
۸. سردبیر و هیئت تحریریه مجله و داوران در پذیرش و اصلاح محتوا و رد مقاله‌ها اختیار تام دارند.
۹. مسئولیت صحت متن نقل قولها، نشانی منابع نقل قولها و مشخصات کتابشناختی منابع و آوانگاری آنها در بخش کتابنامه فقط بر عهده نویسنده مسئول مقاله است.
۱۰. نویسنده مسئول موظف است همه اصلاحاتی که در مراحل داوری یا ویراستاری صورت می‌گیرد در مهلت اعلام شده در ارزیابی و اعمال کند. در غیر این صورت مقاله از مرحله داوری یا ویرایش و انتشار حذف خواهد شد.

### ب. مشخصات نویسندگان

۱. نام و نام خانوادگی همه نویسندگان باید به فارسی و انگلیسی درج شود.
۲. در سامانه، قسمت وابستگی‌های سازمانی مربوط به نویسندگان باید اطلاعات نویسندگان دقیقاً به شکل

زیر درج شود. عدم درج این موارد موجب بازگشت مقاله برای تکمیل مشخصات و در نتیجه طولانی شدن روند داوری میشود. لطفا موارد زیر را به دقت برای تمام نویسندگان به زبان فارسی و انگلیسی وارد نمایید:

۱. گروه آموزشی، ۲. دانشکده، ۳. دانشگاه (مؤسسه آموزشی)، ۴. شهر، ۵. کشور. برای مثال: گروه علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.
۳. در وارد نمودن ترتیب مشخصات نویسندگان در سامانه مجله دقت لازم مبذول شود. براساس تصمیم هیئت تحریریه مجله به هیچ وجه در هیچ مرحله ای امکان تغییر ترتیب، تعداد، مرتبه علمی و مشخصات نویسندگان و نویسنده مسئول وجود ندارد.
۴. نویسنده مسئول مقاله هایی که بیشتر از یک نویسنده دارد، مشخص شود.
۵. نشانی رایانامه همه نویسندگان باید درج شود و رایانامه نویسنده مسئول باید رایانامه دانشگاهی باشد. همچنین ثبت شناسه ارکید (Orcid) برای نویسندگان به هنگام ثبت نام الزامی است.
۶. همه مشخصات مذکور به صورت مستقل از فایل مقاله باید در نرم افزار Word ۲۰۱۰ حروف نگاری و به همراه فایل مقاله در تارنمای مجله بارگذاری شود.

### ج. مشخصات شکلی مقاله

۱. متن مقاله بدون مشخصات نویسندگان باید در نرم افزار Word ۲۰۱۰ تدوین شود متن فارسی مقاله با قلم B Mitra، در اندازه ۱۳.۵ و متن لاتین مقاله با قلم Times New Roman، در اندازه ۱۲ نوشته شود.
۲. تعداد واژگان مقاله به همراه منابع بیش از ۸۰۰۰ کلمه نباشد. ساختار مقاله نیز باید متشکل از عنوان، چکیده مبسوط (انگلیسی و فارسی)، کلیدواژه ها، مقدمه (مشمول بر طرح، مسئله سؤالات فرضیه ها و ادبیات تحقیق)، بدنه اصلی (تحلیل ها، تبیین ها، نقدها، یافته ها و ...)، نتیجه گیری و کتابنامه باشد.

### د. شیوه ارجاع دهی

۱. نویسندگان ارجمند در نگارش مقالات خود ضروری است به منابع و پژوهشهای معتبر مندرج در نمایه های بین المللی همچون ISI، Scopus و امثال آن ارجاع دهند. مقالات فاقد این ارجاعات در فرآیند داوری و پذیرش در مرتبه ای پایین تر قرار خواهند گرفت.
۲. به طور کلی اجزای ارجاع درون متنی منبع نقل قولهای مستقیم و غیر مستقیم به ترتیب عبارت است از: نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار، شماره جلد، شماره صفحه.
۳. به طور کلی، مشخصات کتاب شناختی کامل همه منابع در بخش کتابنامه به ترتیب عبارت است از نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، سال انتشار، نام کتاب به صورت ایتالیک، نام مترجم یا مصحح کتاب، شماره جلد کتاب یا شماره نشریه، محل انتشار: نام ناشر. (تمام منابع بایستی به انگلیسی برگردانده شوند).

## فهرست مطالب

اقدام‌های متقابل تجاری چین علیه آمریکا و تأثیر آن بر نظم تجاری چندجانبه بین‌المللی  
(۲۰۲۵-۲۰۱۷) ..... ۱-۲۶

سعید میرترابی؛ محمود بیات

سیاست هژمونی سازی چین و بازنمایی آن در آفریقا؛ کنش‌ها و واکنش‌ها ..... ۲۷-۴۸  
علی اکبر خندان، مختار صالحی و علی اکبر جعفری

استقلال متوازن پوینده؛ بازتعریف سیاست منطقه‌ای ایران در نظم چندقطبی ..... ۴۹-۷۱  
یعقوب قلندری

نقد گفتمان جنگ نیابتی در تبیین گروه‌های مقاومت اسلامی مورد مطالعه: جنبش انصارالله  
یمن ..... ۷۲-۹۳  
علی داوری و جبار شجاعی

ایران و کریدورهای منطقه قفقاز؛ فرصت‌ها و چالش‌ها ..... ۹۴-۱۱۶  
بهزاد نصیری لتوم، وحید حسین‌زاده و ولی گل‌محمدی

مطالعه تطبیقی-انتقادی مبانی غربی استقلال دولت در نظم بین‌المللی از منظر فلسفه سیاسی  
اسلامی معاصر ..... ۱۱۷-۱۳۶  
هادی شجاعی

کلونیالیتی به مثابه ساختار: ریشه‌ها، ابعاد و مسیرهای رهایی‌معرفتی ..... ۱۳۷-۱۵۶  
محمد آقائی

روش‌شناسی فقه سیاسی و پیوند آن با حکمرانی دینی: بازنگری در موضوع‌شناسی و مصداق‌شناسی  
..... ۱۵۷-۱۷۸  
هادی جلالی اصل

جهت‌گیری نگرشی و رفتاری جوانان به رکن جمهوریت در نظام جمهوری اسلامی ایران  
(دانشجویان دهه ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰) ..... ۱۷۹-۱۹۹  
خلیل‌الله سردارنیا و صبا مقیسه

واکاوی مفهوم دولت‌مداری در سنت سیاست‌نامه نویسی؛ دوره پیشامشروطه (با تأکید بر  
آراء میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی و میرزا حسین خان سپهسالار) ..... ۲۰۰-۲۲۳  
سعید محمدی تلف‌گردی و مهدی امید

# China's Trade Countermeasures Against the United States and Their Impact on the International Multilateral Trading Order (2017–2025)

Saeed Mirtorabi<sup>1</sup> & Mahmoud Bayat<sup>2</sup>

DOI: [10.48308/piaj.2026.241749.1776](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.241749.1776) Received: 2025/9/28 Accepted: 2026/2/18

Original Article

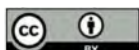
## Extended Abstract

**Introduction:** The evolution of China–US trade relations between 2017 and 2025 represents one of the most consequential developments in the contemporary international political economy. The escalation of the trade war since 2018 has posed systemic challenges to the multilateral trading order. While the United States utilized extensive tariffs, technology export restrictions, and tightened foreign investment controls to preserve its hegemonic position, China adopted multilayered strategies—including the development of autonomous supply chains, the expansion of regional trade agreements, and the advancement of technological self-reliance—to redefine global trade rules. The central research question asks: “How have China’s countermeasures against US trade policies between 2017 and 2025 impacted the multilateral trading order?” The hypothesis posits that China’s responses—characterized by the expansion of regional trade blocs, coalition-building via the Belt and Road Initiative (BRI) and BRICS+, and the implementation of robust industrial and non-tariff countermeasures—have inadvertently intensified global protectionism and eroded the foundations of the liberal trade order.

**Methods:** This study employs a qualitative, descriptive-analytical approach with a focus on trend analysis. Data were synthesized from international trade statistics and reports issued by the WTO, IMF, and World Bank, supplemented by peer-reviewed research. The theoretical framework of “commercial-political confrontation” is applied to examine China–US relations along a spectrum ranging from strategic competition to “competitive coexistence.” The analysis proceeds through three stages: first, identifying Chi-

1. Associate Professor, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran (Corresponding Author). [saeed.mirtorabi@khu.ac.ir](mailto:saeed.mirtorabi@khu.ac.ir)

2. Ph.D. Candidate in International Relations, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran. [mahmoud.bayat@gmail.com](mailto:mahmoud.bayat@gmail.com)



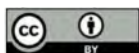
na's behavioral patterns in response to US provocations; second, assessing their impact on multilateral mechanisms; and third, correlating these findings with five intermediary mechanisms: economic competition, technological supremacy, institutional influence, shifts in relative power, and the proliferation of protectionism.

**Results and Discussion:** The findings indicate that beyond reciprocal tariffs, China adopted a long-term strategy of “institutional hedging” and strategic decoupling to reduce dependence on Western markets. The expansion of free-trade agreements across the Global South, the strengthening of parallel financial institutions (such as the Asian Infrastructure Investment Bank), and the enlargement of BRICS have enhanced China's institutional leverage while bypassing WTO-based liberal norms. In the technological sphere, China's aggressive investment in semiconductors, artificial intelligence, and electric vehicles (EVs) has secured a significant global market share, intensifying the “tech war” with the US. Furthermore, export controls on critical minerals and the creation of independent payment systems have exerted counter-pressure on the US and its allies. Trend analysis suggests that while bilateral trade remains significant, China's persistent countermeasures have accelerated a shift from a US-centric liberal order toward a fragmented system characterized by regionalism and multipolarity.

**Conclusion:** This study concludes that China's countermeasures, operating through five key intermediary mechanisms, have weakened the traditional liberal trade order while fortifying regional and bilateral arrangements. These trends are entrenching a multi-centric and fragmented global trade environment, which offers new opportunities for developing countries but also increases transaction costs and reduces global economic predictability. Consequently, for secondary powers and developing states, the necessity for trade diversification, enhanced institutional capacity, and active participation in reshaping multilateral rules has become paramount to maintaining their standing in the emerging global order.

**Keywords:** China, United States, Trade War, Multilateral Trading Regime, Parallel Institutionalism, Global Supply Chain Restructuring, Economic Nationalism.

**Citation:** Mirtorabi, Saeed & Bayat, Mahmoud. 2026. China's Trade Countermeasures Against the United States and Their Impact on the International Multilateral Trading Order (2017–2025), Political and International Approaches, Spring, Vol 18, No 1, PP 1-26.



# اقدام‌های متقابل تجاری چین علیه آمریکا و تأثیر آن بر نظم تجاری چندجانبه بین‌المللی (۲۰۱۷-۲۰۲۵)

سعید میرترابی<sup>۱</sup> و محمود بیات<sup>۲</sup>

DOI: [10.48308/pijaj.2026.241749.1776](https://doi.org/10.48308/pijaj.2026.241749.1776)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۷/۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۹

مقاله پژوهشی

## چکیده مبسوط

**مقدمه و اهداف:** تحولات روابط تجاری چین و ایالات متحده در سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۵ یکی از مهم‌ترین رخداد‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل بوده و تشدید جنگ تجاری از ۲۰۱۸ نظم تجارت چندجانبه را با چالش جدی روبه‌رو کرده است. آمریکا با اعمال تعرفه‌های گسترده، محدودیت‌های صادرات فناوری و کنترل سرمایه‌گذاری خارجی در پی حفظ موقعیت هژمونیک خود برآمد. در مقابل، چین با راهبردهای چندسطحی شامل توسعه زنجیره‌های تأمین مستقل، گسترش پیمان‌های منطقه‌ای، سرمایه‌گذاری در صنایع راهبردی و سیاست خودکفایی فناورانه تلاش کرد قواعد تجارت جهانی را بازتعریف کند. پرسش اصلی این پژوهش این است که: «اقدام‌های متقابل چین در برابر جنگ تجاری آمریکا در سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۵ چگونه بر نظم تجاری چندجانبه تأثیر گذاشته است؟» فرضیه نیز این است که اقدام‌های متقابل چین از طریق توسعه بلوک‌های تجاری منطقه‌ای، ائتلاف‌سازی بر محور «ابتکار کمربند، راه» و «بریکس»، پیگیری سیاست‌های توسعه صنعتی و فناوری و اقدام‌های تقابلی غیرتعرفه‌ای در سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۵، موجب تقویت حمایت‌گرایی و تضعیف بنیان‌های نظم لیبرال تجاری شده است.

**روش:** این پژوهش با روش کیفی و رویکرد توصیفی-تحلیلی و تمرکز بر تحلیل روند انجام شده است. داده‌ها از آمار تجارت بین‌الملل و گزارش‌های سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی گردآوری و با پژوهش‌های معتبر تکمیل شده‌اند. چارچوب نظری «تعامل و تقابل تجاری-سیاسی» روابط چین و آمریکا را در طیفی از همکاری تا رقابت بررسی می‌کند. تحلیل در سه مرحله انجام می‌شود: شناسایی الگوهای رفتاری چین در برابر اقدامات آمریکا؛ سنجش اثر این الگوها بر سازوکارهای چندجانبه و تطبیق یافته‌ها با پنج سازوکار میانجی شامل رقابت اقتصادی، برتری فناورانه، نفوذ نهادی، تغییر قدرت نسبی و حمایت‌گرایی.

۱. دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده مسئول). [saeed.mirtora-](mailto:saeed.mirtora-bi@khu.ac.ir)

[bi@khu.ac.ir](mailto:bi@khu.ac.ir)

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. [mahmoud.bayat@gmail.com](mailto:mahmoud.bayat@gmail.com)

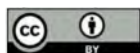


**یافته‌ها:** یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد چین در واکنش به سیاست‌های تعرفه‌ای آمریکا، علاوه بر اقدامات متقابل تعرفه‌ای، راهبرد بلندمدت کاهش وابستگی به اقتصاد غرب را پی گرفت. گسترش پیمان‌های تجارت آزاد در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، تقویت نهادهای مالی موازی مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های آسیایی، تعمیق همکاری‌های جنوب-جنوب و توسعه «ابتکار کمربند، راه» و «بریکس»، جایگاه نهادی چین را ارتقا داد و نفوذ قواعد لیبرال سازمان تجارت جهانی را محدود کرد. در حوزه فناوری، سرمایه‌گذاری در صنایع پیشرفته همچون نیمه‌رساناها، هوش مصنوعی و خودروهای برقی سهم چین را افزایش داده و رقابت فناورانه با آمریکا را تشدید کرده است. کنترل صادرات مواد حیاتی، تحریم‌های متقابل و ایجاد زیرساخت‌های پرداخت مستقل، فشار متقابلی بر آمریکا و متحدانش وارد کرده است. تحلیل روند داده‌ها نشان می‌دهد شدت و تداوم رفتارهای مقابله‌ای چین، نظم تجاری جهانی را از محور لیبرال به سمت منطقه‌گرایی و چندقطبی‌گرایی سوق داده است، اگرچه روابط تجاری دو کشور به‌طور کامل قطع نشده و نوعی «همزیستی رقابتی» شکل گرفته است.

**نتیجه‌گیری:** نتیجه‌گیری پژوهش نشان می‌دهد اقدامات چین با اثرگذاری بر پنج سازوکار میانجی، موجب تضعیف نظم لیبرال تجاری و تقویت ترتیبات منطقه‌ای و دوجانبه شده و گرایش به حمایت‌گرایی را افزایش داده است. تداوم این روند می‌تواند نظم چندمرکزی و تکه‌تکه‌شدن قواعد تجارت جهانی را تثبیت کرده و فرصت‌هایی برای کشورهای در حال توسعه ایجاد کند، اما همزمان ریسک افزایش هزینه‌های مبادله و کاهش پیش‌بینی‌پذیری اقتصاد جهانی را در پی دارد. بنابراین، سیاست‌گذاران باید با تنوع‌بخشی تجاری، تقویت ظرفیت نهادی و مشارکت در بازتعریف قواعد چندجانبه، جایگاه خود را حفظ کنند.

**واژگان کلیدی:** چین، ایالات متحده، جنگ تجاری، نظم تجاری چندجانبه، نهادسازی موازی، زنجیره تأمین جهانی، حمایت‌گرایی.

**استناددهی:** میرترابی، سعید و بیات، محمود. ۱۴۰۵. اقدام‌های متقابل تجاری چین علیه آمریکا و تأثیر آن بر نظم تجاری چندجانبه بین‌المللی (۲۰۲۵-۲۰۱۷)، بهار، سال ۱۸، شماره ۱، ۱-۲۶.



## مقدمه

نظم تجاری چندجانبه بین‌المللی که بر قواعد سازمان تجارت جهانی، توافق‌های منطقه‌ای و سازوکارهای حل اختلاف استوار است، پس از تشدید جنگ تجاری آمریکا و چین دچار تنش شدید شده است. در حالی که آمریکا- از نظر تاریخی - حامی این نظم بود، از سال ۲۰۱۷ به‌جای استفاده از سازوکارهای چندجانبه و حل اختلافات در چارچوب سازمان تجارت جهانی، به تعرفه‌های یک‌جانبه و محدودیت‌های فناوری علیه چین روی آورد و این اقدامات را با ادعای مقابله با رفتارهای ناعادلانه چین و حفاظت از امنیت ملی توجیه کرد. این چرخش موجب تضعیف نقش سازوکارهای چندجانبه و کاهش کارآمدی سازمان تجارت جهانی شد. هم‌زمان، نهاد تجدیدنظر سازمان تجارت جهانی نیز از ۲۰۲۰ به دلیل نرسیدن به حد نصاب عملاً فلج شد و توانایی خود برای رسیدگی به درخواست‌های تجدیدنظر را از دست داد (WTO, 2020: 2-6).

چین در واکنش به این شرایط، تعرفه‌های تلافی‌جویانه علیه آمریکا را با استراتژی‌های ساختاری و نهادی عمیق‌تری ترکیب کرد. از نظر اقتصادی، چین تعرفه‌های متقابل و اقدام‌های هدفمندی را دنبال کرد که صادرکنندگان آمریکایی را در بخش‌های کلیدی تحت تأثیر قرار می‌داد. از نظر نهادی، چین در دو مسیر موازی درگیر شد؛ (۱) حفظ تعامل با نهادهای چندجانبه تا حدی که سودمند باشد و (۲) ایجاد ترتیبات حاکمیتی جایگزین یا تکمیلی - مانند پیشبرد رهبری «همکاری اقتصادی جامع منطقه‌ای»<sup>۱</sup> در میان اقتصادهای آسیا و اقیانوسیه و ترویج ابتکار کمربند، راه<sup>۲</sup> به عنوان بستری برای تقویت پیوندهای اقتصادی و انتشار هنجارها. در چنین بستری، مسئله اساسی پژوهش حاضر، نه صرفاً توصیف تقابل تجاری چین و آمریکا، بلکه تبیین مسیر علی و روندی است که از خلال آن، اقدام‌های متقابل چین توانسته‌اند بر ساختار و کارکرد نظم چندجانبه اثر بگذارند. از این‌رو، تمرکز تحقیق بر تحلیل روند<sup>۳</sup> رفتارهای اقتصادی، نهادی و فناورانه چین در دوره‌ی ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۵ است تا بتوان رابطه‌ی میان این رفتارها و تحول در نظم تجاری را به‌صورت نظام‌مند ارزیابی کرد.

تمرکز بحث مقاله حاضر بر بخش دوم این تحولات در حوزه‌های غیرتعرفه‌ای است و تلاش دارد تأثیر اقدام‌های متقابل چین در برابر آمریکا را بر نظم تجاری چندجانبه بین‌المللی بررسی کند. پرسش اصلی مقاله این است که اقدام‌های متقابل چین در مقابله با جنگ تجاری آمریکا در سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۵ چگونه بر نظم تجاری چندجانبه تأثیر گذاشته است؟ فرضیه تحقیق بیان می‌کند که اقدام‌های متقابل چین از طریق توسعه بلوک‌های تجاری منطقه‌ای، ائتلاف‌سازی بر محور ابتکار کمربند، راه و بریکس، پیگیری سیاست‌های توسعه صنعتی و فناورانه و اقدام‌های تقابلی غیرتعرفه‌ای در سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۵، موجب تقویت سیاست‌های حمایت‌گرایانه و تضعیف بنیان‌های نظم لیبرال تجاری شده است.

بر این اساس، پژوهش که با روش کیفی و رویکرد توصیفی-تحلیلی و تمرکز بر تحلیل روند به نگارش درآمده، تلاش دارد با ردیابی روند زمانی و تطبیقی رفتارهای چین، مسیر تأثیر این اقدامات بر پنج سازوکار

1. Regional Comprehensive Economic Partnership (RCEP)
2. Belt and Road Initiative (BRI)
3. Trend Analysis

میانجی رقابت اقتصادی، برتری فناورانه، نفوذ نهادی، تغییر قدرت نسبی و رفتار حمایت‌گرایانه را آشکار سازد. بر این مبنا، اقدامات تقابلی چین به عنوان متغیر مستقل، از طریق تقویت سیاست‌های حمایت‌گرایانه (متغیر میانجی) بر نظم تجاری بین‌المللی (متغیر وابسته) اثر گذاشته است. مقاله برای تحلیل فرضیه، ابتدا ادبیات پیشینه را بررسی کرده، سپس چارچوبی نظری بر اساس الگوی تعامل و تقابل تجاری-سیاسی تدوین می‌کند و در ادامه، فرضیه را با تمرکز بر متغیرهای مرتبط تحلیل می‌نماید.

## ۱. پیشینه پژوهش

تحقیقات متعددی واکنش‌های چین در برابر اقدامات آمریکا را بررسی کرده‌اند. میرترابی و کشوریان آزاد (۱۳۹۹) در مطالعه «تأثیر خیزش چین بر نظم مالی بین‌المللی (۲۰۰۸-۲۰۱۸)» نشان داده‌اند که چین با مشارکت فعال در نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول و گروه ۲۰، تلاش کرده جایگاه خود را تقویت و موقعیت آمریکا را به چالش بکشد. یانگ و همکاران (۲۰۲۵) با تحلیل اثر جنگ تجاری آمریکا-چین بر صادرات چین از طریق مدل تفاوت در تفاوت‌ها نشان داده‌اند که اقدامات تلافی‌جویانه چین ضمن تقویت خودکفایی، بازارهای جهانی را تحریف کرده و نقش سازمان تجارت جهانی را تضعیف کرده است و نظم تجاری لیبرال را به چالش کشیده است (Yang et al., 2025). گوسارووا و فیورامونتی (۲۰۲۵) در مقاله «چین و ساخت نظم جهانی جدید و غیرلیبرال از طریق بریکس» نشان می‌دهند که چین از ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۵ با ائتلاف‌سازی نهادی اصول سازمان تجارت جهانی را تضعیف، تجارت را به مدل‌های دولتی سوق داده، تجارت جهانی را تکه‌تکه کرده است. و این اقدام، ضمن تقویت جایگاه چین در جنوب جهانی، جایگزینی برای نهادهای غربی فراهم آورده است (Gusarova & Fioramonti, 2025).

کریمی‌پور (۱۴۰۳) در مقاله «دیپلماسی ارزی؛ مطالعه سیاست چین در نظام پولی بین‌المللی» توضیح می‌دهد که چین با دیپلماسی ارزی در سطوح یکجانبه، دوجانبه و چندجانبه، یوان را از سطح ملی به منطقه‌ای (در چارچوب کمربند، راه) ارتقا داده و با ابزارهایی مانند هاب‌سازی فراساحلی و دیجیتال‌سازی، به دنبال بین‌المللی شدن آن است. بون و کولب (۲۰۲۵) در مقاله خود با موضوع «بازتعریف هنجاری مکانیسم‌های موانع تجاری داخلی در آمریکا، اتحادیه اروپا و چین»، نشان می‌دهند که اقدامات تلافی‌جویانه چین این ابزارها را به سمت یک‌جانبه‌گرایی سوق داده و تعهد به سازمان تجارت جهانی را تضعیف کرده است. نویسندگان این تحول را علت اصلی افول چندجانبه‌گرایی و تکه‌تکه شدن تجارت جهانی می‌دانند (Bown & Kolb, 2025). ژانگ (۲۰۲۵) در مقاله خود با موضوع «سیاست صنعتی در رقابت میان هژمون موجود و ابرقدرت نوظهور: مورد آمریکا و چین»، نشان می‌دهد که سیاست صنعتی دولتی چین در مقیاس و خودکفایی موفق اما نوآوری پویا را محدود می‌کند، در حالی که مدل بازارمحور آمریکا در نوآوری‌های پیشرو برتر است. این دو مدل همزمان وجود خواهند داشت و رقابت را تشدید کرده و نظم لیبرال را تضعیف می‌کنند (Zhang, 2025).

شریعتی‌نیا (۱۴۰۳) در مقاله «دو چهره تجدیدنظرطلبی» استدلال می‌کند که برخلاف دیدگاه رایج، نه تنها چین، بلکه ایالات متحده نیز قدرت تجدیدنظرطلب است. چین به‌عنوان تجدیدنظرطلب ادغام شده

تغییرات تدریجی از طریق نهادهای موجود پیگیری می‌کند، درحالی‌که آمریکا به‌عنوان تجدید نظرطلب میانجی به دنبال تغییرات رادیکال‌تر است. نوآوری پژوهش حاضر در این است که با استفاده از یک مدل نظری منسجم، وضعیت همکاری و رقابت میان قدرت‌های بزرگ در تجارت جهانی را طیف‌بندی کرده و نشان می‌دهد چگونه رقابتی شدن روابط چین و آمریکا به تضعیف بنیادهای نظم لیبرال چندجانبه منجر شده است.

## ۲. چهارچوب مفهومی تحقیق: مدل تقابل و تعامل تجاری-سیاسی<sup>۱</sup> (CPTI)

در چارچوب مفهومی این تحقیق، نظم تجاری بین‌المللی به‌عنوان طیفی پویا در نظر گرفته می‌شود که میان دو قطب «تجارت آزاد چندجانبه با رویکرد لیبرال» و «حمایت‌گرایی با رویکرد نئومرکانتیلیستی» در حرکت است. این طیف، که تحت تأثیر نیروهای اقتصادی، سیاسی و استراتژیک شکل می‌گیرد، امکان تحلیل دگرگونی‌های نظم تجاری را در مواجهه با تحولات بین‌المللی فراهم می‌سازد (بالام و وست، ۱۳۹۷: ۱۴). از این منظر، روابط تجاری میان واشنگتن و پکن را می‌توان تجلی تنش و تعامل میان اصول لیبرالیسم تجاری و منطق حمایت‌گرایی دولت‌محور دانست.

در این چارچوب، مدل نظری لارسون و اسکیدمور (۲۰۱۷) که بر سه مؤلفه‌ی «رقابت اقتصادی»، «نفوذ نهادی» و «قدرت نسبی» در بستر جهانی شدن تأکید دارد، ابزار تحلیلی موثری برای درک سازوکارهای تعامل و تقابل میان کشورها، به‌ویژه در دوران تنش‌های تجاری بین آمریکا و چین، ارائه می‌دهد (لارسون و اسکیدمور، ۱۳۷۶: ۱۸۲-۱۴۷). در پرتو این مدل، اقدامات تجاری چین را می‌توان هم‌زمان به‌مثابه راهبردی برای افزایش رقابت اقتصادی در بازارهای جهانی، گسترش نفوذ نهادی از طریق ایجاد و تقویت سازوکارهای منطقه‌ای یا بین‌المللی جایگزین، و بهره‌گیری از قدرت نسبی فزاینده خود در ساختار تجارت بین‌المللی تحلیل کرد. ترکیب این چارچوب با دیدگاه طیفی نظم تجاری، بنیان نظری محکمی برای بررسی روند بازشکل‌گیری نظم تجاری جهانی در بازه زمانی ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۵ فراهم می‌آورد.

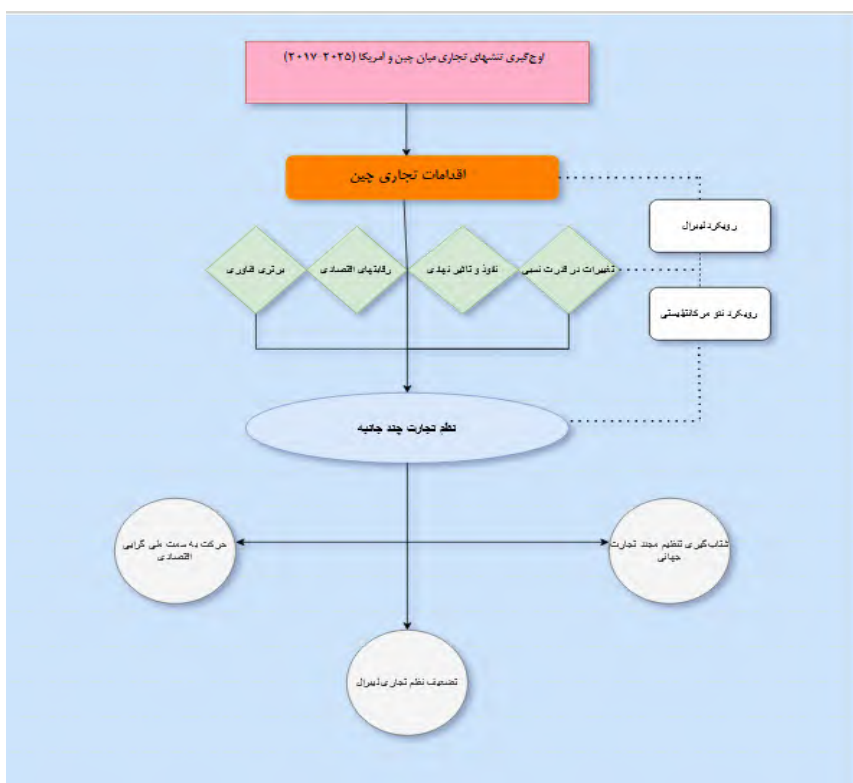
ویژگی متمایز روابط چین و ایالات متحده در عرصه‌ی تجارت، ترکیب دوگانگی تعامل و تقابل است. از یک سو، چین در بسیاری از بخش‌ها- همچون تجارت کالاهای مصرفی، زنجیره‌های تأمین جهانی و واردات محصولات کشاورزی و انرژی- نیازمند تداوم همکاری با اقتصاد آمریکا است. این همکاری برای رشد پایدار اقتصادی چین و نیز پاسخ به نیازهای داخلی آن کشور حیاتی به‌شمار می‌رود. از سوی دیگر، در بخش‌های راهبردی نظیر فن‌آوری‌های پیشرفته، نیمه‌رساناها، هوش مصنوعی و صنایع دفاعی، شکاف و رقابت شدیدی میان دو کشور وجود دارد. سیاست‌های حمایتی و محدودیت‌های صادراتی ایالات متحده در برابر شرکت‌های چینی و تلاش چین برای تحقق خودکفایی فناورانه، نشانه‌ای از ظهور «دوگانگی تجاری-سیاسی» در روابط دو قدرت است؛ دوگانگی‌ای که به‌طور هم‌زمان هم به همکاری متقابل و هم به رقابت ساختاری و حتی ستیز تجاری و اقتصادی می‌انجامد.

بنابراین، چارچوب مفهومی این تحقیق که با عنوان «تقابل و تعامل تجاری-سیاسی» ارائه می‌شود، بر این ایده استوار است که روابط تجاری چین و آمریکا نه در قالب همکاری مطلق لیبرالیستی و نه در

1. (Commercial-Political Tension and Interaction - CPTI)

چارچوب حمایت‌گرایی مطلق نئومرکانتیلیستی قابل تبیین نیست، بلکه در محدوده‌ای سیال و پویا میان این دو قطب معنا می‌یابد. اقدامات تجاری چین علیه آمریکا - که از افزایش تعرفه‌ها تا توسعه نهادهای موازی را دربر می‌گیرد - مصداقی از این روند است که ضمن تضعیف بنیان‌های نظم لیبرال چندجانبه، موجب تقویت رویه‌های حمایت‌گرایانه در عرصه تجارت جهانی شده است. در همین حال، وابستگی متقابل اقتصادی در برخی بخش‌ها مانع از گسست کامل و الزام‌آور به سمت همکاری نسبی می‌شود. تصویر شماره یک، مدل تحلیلی پژوهش را نمایش می‌دهد که با تلفیق نظریه‌ی طیفی نظم تجاری، مدل لارسون و اسکیدمور و رویکردهای لیبرال و نئومرکانتیلیستی، تأثیر اقدامات تجاری چین را بر نظم تجاری بین‌المللی بررسی می‌کند. اقدامات چین در توسل به جنگ سیاسی و تجاری با آمریکا متغیر مستقل این مدل است که از طریق سازوکارهای میانجی و تعدیل‌گر، بر نظم تجاری چندجانبه به‌عنوان متغیر وابسته اثر می‌گذارد. در این چارچوب، پنج سازوکار اصلی شامل رقابت اقتصادی، برتری فناوری، نفوذ نهادی، تغییر در قدرت نسبی، و تقابل نظری میان دو رویکرد لیبرال و نئومرکانتیلیستی، روند اختلال در نظم لیبرال جهانی را توضیح می‌دهند. یافته‌های تحلیلی نشان می‌دهد که جهت‌گیری نئومرکانتیلیستی چین با وجود حفظ نسبی تعامل اقتصادی، موجب تضعیف نهادهای چندجانبه و تسریع بازرایی ساختار تجارت جهانی شده است.

### تصویر شماره یک - تقابل و تعامل سیاسی و تجاری



منبع: نگارندگان

### ۳. تعامل و رقابت چین در عرصه جهانی: مسیر بازتعریف نظم لیبرال

چین در دو دهه اخیر با تبدیل شدن به محور اصلی تولید و صادرات جهانی، نقش ساختاری در تجارت بین‌المللی یافته‌است؛ جایگاهی که نتیجه رشد اقتصادی، سیاست‌های صنعتی هدفمند، توسعه زیرساخت‌های لجستیکی و ادغام تدریجی اقتصاد داخلی در شبکه‌های تجارت جهانی است. این تحولات وزن چین در الگوهای تجاری و مالی را افزایش داده و توازن قدرت اقتصادی را تغییر داده‌است.

با وجود تداوم جهانی شدن، چشم‌انداز اقتصاد جهانی در دهه اخیر با دوره اوج‌گیری اقتصادی چین تفاوت اساسی دارد. در حالی که مراحل پیشین بر گسترش زنجیره‌های ارزش فراملی و تعمیق وابستگی متقابل استوار بود، مرحله کنونی بیشتر بر کاهش ریسک، بازتنظیم مسیرهای تأمین و محدودسازی جریان فناوری‌های حساس متمرکز است. بنابراین، بهره‌گیری چین از جهانی شدن دیگر در قالب «ادغام عمیق» معنا نمی‌یابد، بلکه از طریق مدیریت وابستگی‌ها، ایجاد مسیرهای نهادی جایگزین و توسعه ظرفیت‌های فناورانه بومی پیگیری می‌شود. این تحول، نقش چین را از یک «ذی‌نفع سنتی جهانی شدن» به یک «بازطراح فعال سازوکارهای تجاری» تبدیل کرده‌است.

در چنین فضایی، روابط چین و آمریکا ماهیتی دوگانه یافته‌اند؛ همکاری در حوزه‌هایی مانند تجارت کالاهای مصرفی با رقابت فزاینده در حوزه‌هایی چون فناوری‌های پیشرفته، نیمه‌رساناها و صنایع راهبردی همراه شده‌است (Bown, 2021: 839). این درهم‌تنیدگی موجب شده چین تلاش کند آسیب‌پذیری‌های ساختاری خود را کاهش دهد، توانمندی‌های مستقل را تقویت کند و قواعد تعامل در نظم تجاری را بازتعریف کند.

چین در واکنش به فشارهای خارجی، تمرکز خود را بر گسترش توافقات منطقه‌ای، تقویت نهادهای موازی، توسعه فناوری‌های راهبردی و بهره‌گیری از ابزارهای غیرتعرفه‌ای معطوف کرده‌است. این چرخش، بازطراحی نظم تجاری بر پایه کاهش وابستگی، افزایش نفوذ نهادی و کنترل مسیرهای حیاتی تجارت و فناوری را دنبال می‌کند. نتیجه این روند در چهار محور اصلی شکل گرفته و بنیاد رفتار جدید چین در برابر آمریکا و چارچوب تحلیل نظم پسالیبرال را مشخص می‌کند.

#### ۳-۱. ایجاد و گسترش توافقات تجاری منطقه‌ای

در بازه‌ی ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۵، سیاست تجاری چین به‌طور فزاینده‌ای بر «شبکه‌سازی توافقات تجاری آزاد» متمرکز شده‌است؛ مسیری که هم‌زمان دسترسی به بازارهای جدید را تسهیل کرده و وزن ژئو-تجاری پکن را در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین افزایش داده‌است. این رویکرد با امضای توافقات گسترده دوجانبه و منطقه‌ای همراه بوده‌است - که نه تنها ظرفیت صادراتی چین را تقویت کرده - بلکه به‌طور موازی چارچوبی بدیل در برابر نظم تجاری لیبرال مبتنی بر سازمان تجارت جهانی ایجاد کرده‌است. تا سال ۲۰۲۵، چین بیش از ۲۹ توافق تجارت آزاد منعقد کرده (MOFCOM, 2023) که از شرق آسیا تا آفریقا و آمریکای لاتین گسترده است و به وابستگی ساختاری جدیدی در شرکای تجاری خود منجر

شده است، که حساسیت آنها به فشارهای آمریکا کاهش یافته و نفوذ ترجیحی چین را افزایش می‌دهد. نمونه بارز آن موافقت‌نامه چین-کامبوج است که از ۲۰۲۲ با حذف بیش از ۹۰ درصد تعرفه‌ها اجرا و پیوندهای چین با آسه‌آن را تقویت کرده است (MOFCOM, 2021). همچنین درخواست چین برای عضویت در «توافق جامع و مترقی برای مشارکت فراپاسیفیک»<sup>۱</sup> و «توافق مشارکت اقتصاد دیجیتال»<sup>۲</sup> نشان‌دهنده تکیه پکن بر استانداردگذاری فراملی برای رقابت ساختاری با آمریکا است.

از سال ۲۰۲۱، چین نخستین توافق تجارت آزاد خود در آفریقا را با موریس اجرایی کرد که علاوه بر حذف تعرفه‌ها، خدمات، سرمایه‌گذاری و اقتصاد دیجیتال را شامل می‌شود (MCCI, 2021) که این توافق، قواعد ترجیحی و مسیرهای سرمایه‌گذاری جدیدی برای کشورهای آفریقایی ایجاد کرده است. در آمریکای لاتین، توافق‌هایی مانند چین-اکوادور و چین-نیکاراگوئه (۲۰۲۴) دسترسی کالاهای چین را تثبیت و معماری مقرراتی منطقه را به چارچوب اقتصادی پکن متصل کرده‌اند (AS-COA, 2024). حمایت از طریق ابتکار کمربند، راه و پروژه‌های زیرساختی، وابستگی اقتصادی و نفوذ ژئوپلیتیکی چین را افزایش می‌دهد. همچنین توافق چین-صربستان (۲۰۲۴) نفوذ چین در حاشیه اتحادیه اروپا و فشار ساختاری بر اروپا و آمریکا را تقویت کرده است (MERICS, 2025).

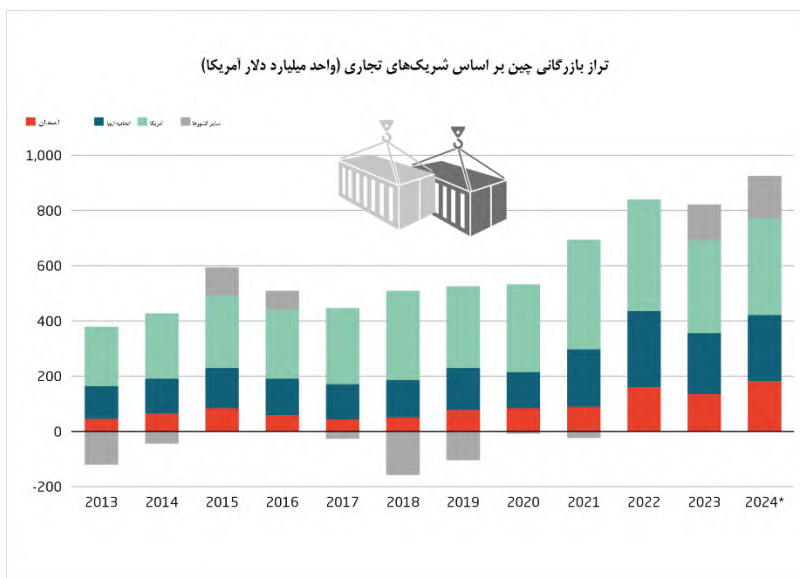
توافق‌های منطقه‌ای و دوجانبه چین، اگرچه قانونی و مشروع هستند، اما نظم تجاری لیبرال را تضعیف کرده‌اند. نمونه برجسته، توافق مشارکت اقتصادی جامع منطقه‌ای است که با پوشش یک‌سوم اقتصاد و جمعیت جهان، نفوذ نهادی چین را افزایش داده است. نبود مقررات سخت‌گیرانه درباره یارانه‌ها، بنگاه‌های دولتی و استانداردهای محیط‌زیستی، به تعهد کمتر نسبت به نهادهای لیبرال منجر شده (Baldwin, 2021: 130-134). و این «عمق نهادی کمتر» به چین امکان گسترش نفوذ بدون مواجهه با سازوکارهای نظارتی آمریکا را می‌دهد.

افزون بر این، رفتار چین در عرصه تجاری- از جمله اعطای یارانه‌های گسترده و گزارش‌دهی ناکافی در سازمان تجارت جهانی (WTO, 2021)، استفاده ابزاری از تجارت به‌عنوان ابزار فشار سیاسی علیه کشورهایمانند استرالیا (Wilson, 2021: 503)، و محکومیت‌های مکرر در اختلافات مربوط به محدودیت صادرات مواد خام و عناصر نادر خاکی (Van den Bossche & Zdouc, 2017: 230-232)- باعث شده توافق‌های منطقه‌ای چین بدیلی با استانداردهای پایین‌تر باشند. این الگو بخشی از راهبرد پکن برای کاهش ظرفیت نفوذ آمریکا بر رفتار تجاری چین است؛ زیرا آمریکا در نهادهای لیبرال قدرت تنظیم‌گری گسترده دارد اما در ترتیبات ترجیحی چین فاقد چنین اهرمی است. در نتیجه، انسجام نظم مبتنی بر پیش‌بینی‌پذیری، شفافیت و عدم تبعیض بیش از پیش تضعیف شده است.

از منظر رقابت اقتصادی نیز، الگوی تراز بازرگانی نشان می‌دهد چین طی سال‌های اخیر مازاد چشمگیری با شرکای اصلی خود-به‌ویژه آمریکا-کسب کرده است (MERICS, 2024). این مازاد تنها یک نتیجه اقتصادی نیست، بلکه از نظر راهبردی «سرمایه‌ای برای موازنه‌سازی در برابر فشارهای تجاری آمریکا» محسوب می‌شود و انعطاف‌پذیری چین را در مواجهه با سیاست‌های تهاجمی واشنگتن افزایش می‌دهد.

1. Comprehensive and Progressive Agreement for Trans-Pacific Partnership
2. Digital Economy Partnership Agreement

## تصویر شماره ۲- تراز بازرگانی بر اساس شریک تجاری



تصویر نشان می‌دهد که چین در سال‌های اخیر مزاد بازرگانی قابل توجهی با شرکای کلیدی دارد و این مزاد به ویژه با آمریکا و دیگر شرکای بزرگ افزایش یافته است. (MERICS, 2024)

مجموعه توافق‌های ترجیحی چین نه فقط بازارهای صادراتی این کشور را گسترش داده‌اند، بلکه به ابزاری برای موازنه‌سازی نهادی و راهبردی در برابر ایالات متحده تبدیل شده‌اند. همین پیوند مستقیم میان «گسترش ترتیبات تجاری» و «کاهش وابستگی به قواعد لیبرال تحت رهبری آمریکا» است که این بخش را در ارزیابی فرضیه تحقیق درباره رفتار جدید چین، به مؤلفه‌ای کلیدی تبدیل می‌کند.

در سطح نهادی، چین با گسترش توافق‌های دوجانبه و منطقه‌ای، چارچوب‌های موازی با سازمان تجارت جهانی ایجاد کرده و قواعد خود در تعرفه، سرمایه‌گذاری و مقررات دیجیتال را اعمال می‌کند (Zhang, 2024: 15-17). این سیاست واکنشی به فشارهای آمریکا و کاهش وابستگی به سازوکارهای غرب‌محور است و از طریق فناوری‌های پیشرفته و مشارکت در توافق‌نامه اقتصاد دیجیتال، برتری فناورانه و قدرت چانه‌زنی خود را افزایش می‌دهد.

مجموع این روندها سبب افزایش نفوذ چین در زنجیره‌های تأمین جهانی شده و جایگاه آن را از یک بازیگر صرفاً اقتصادی به معمار فعال نظم نوظهور تجاری ارتقا داده است. این تحول، بر اساس فرضیه تحقیق، نشانه‌ای از آن است که چین در دوره ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۵ از طریق تجارت، رفتاری هدفمند برای بازتنظیم موازنه قدرت با آمریکا اتخاذ کرده و ساختار تجارت جهانی را از تک‌قطبی آمریکامحور به سمت چندمرکزی رقابتی سوق داده است. در ادامه همین روند، چین با استفاده از «ابتکار کمربند، راه» و «بریکس» شبکه‌ای از ائتلاف‌های نهادی و تجاری گسترش داده که مکمل راهبرد ژئوتجاری آن است. این ائتلاف‌ها منابع مالی و نهادی خارج از کنترل غرب را بسیج کرده و به چین امکان تعمیق قواعد ترجیحی خود در مقیاس فرامنطقه‌ای را می‌دهند، که نقش مهمی در تقویت نفوذ اقتصادی و تجاری پکن دارد. بررسی این تحولات، محور اصلی بخش ۲-۳ است.

### ۳-۲. ائتلاف‌سازی نهادی و تجاری بر محور «ابتکار کمربند، راه<sup>۱</sup> و بریکس<sup>۲</sup>»

در دوره ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۵، کنش نهادی چین در برابر فشارهای آمریکا در دو مسیر موازی اما مکمل رخ داده است: نخست، تثبیت و تعمیق شبکه‌های همکاری موجود مانند «ابتکار کمربند-راه» که پس از ۲۰۲۰ از فاز گسترش سریع به مرحله نهادینه‌سازی رسیده و وابستگی‌های راهبردی را پایدار کرده است؛ دوم، فعال‌سازی ائتلاف‌های چندجانبه کارآمد مانند بریکس و سازوکارهای مالی-پولی وابسته به آن. این دو مسیر نشان می‌دهند چین نه با واکنش مقطعی، بلکه با چارچوبی نظام‌مند، حساسیت متقابل را کاهش و قدرت ساختاری خود را افزایش داده و الگوهای بدیل قدرت در نظم بین‌الملل ایجاد کرده است.

ابتکار کمربند، راه، ابزار اصلی چین برای ایجاد شبکه همکاری اقتصادی و نهادی با کشورهای جنوب جهانی است. این طرح ظاهراً توسعه‌ای، اما در عمل بازتعریف‌کننده روابط قدرت و سازنده نظم اقتصادی-سیاسی جایگزین است. اتصال شرق و غرب از طریق کریدورهای زمینی، دریایی و دیجیتال به کاهش وابستگی به مسیرهای تحت کنترل غرب، توسعه مناطق پیرامونی، گسترش بازارهای نفوذ و تثبیت جایگاه در زنجیره‌های تأمین جهانی کمک می‌کند. چهار عنصر رقابت اقتصادی، نفوذ نهادی، برتری فناوری و تغییر قدرت نسبی به‌طور هم‌افزا قواعد تجارت جهانی را به نفع چین بازسازی کرده و بنیادهای نظم لیبرال را به چالش می‌کشند، نشان‌دهنده نقش بازطراحانه چین در نظم جهانی است.

رقابت اقتصادی چین با توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل و انرژی، از جمله کریدور اقتصادی چین-پاکستان و راه آهن لائوس-چین، تقویت شده است؛ پروژه‌هایی که زمان و هزینه حمل‌ونقل را کاهش داده و منافع عمده آن‌ها به شرکت‌های چینی رسیده است (Ashraf & Zheng, 2022: 15-18, & China Daily, 2024). این الگو وابستگی ساختاری به چین ایجاد و اصول بازار آزاد را تضعیف می‌کند. در سطح نهادی، ایجاد نهادهایی مانند بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا با ۱۰۹ عضو، چارچوبی موازی با بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ارائه می‌دهد (Heinrich Böll Foundation, 2021) که با انعطاف بالا و شفافیت محدود، استقلال کشورهای میزبان و نظارت بین‌المللی را کاهش و قدرت پکن در بازتعریف تجارت و سرمایه‌گذاری را تقویت می‌کند.

در حوزه فناوری، «جاده ابریشم دیجیتال<sup>۳</sup>» نفوذ چین را در زیرساخت‌های اطلاعاتی، تجارت الکترونیک و استانداردهای دیجیتال افزایش می‌دهد. تجهیزات مخابراتی، مراکز داده و شبکه‌های هوش مصنوعی شرکت‌های چینی کشورهای عضو را وابسته کرده و به چین امکان بازنویسی قواعد فنی تجارت جهانی را می‌دهد. این روند با استانداردهای باز و چندجانبه نظم لیبرال در تضاد بوده و چین را در اقتصاد دیجیتال به بازیگر اصلی تبدیل می‌کند.

چرخش در قدرت نسبی از طریق ابتکار کمربند، راه مشهود است؛ وابستگی کشورهای عضو به زنجیره‌های تأمین چین، استفاده گسترده از رمبندی و گسترش بازارهای صنایع چینی موقعیت ژئوپلیتیکی پکن را تقویت و هژمونی مالی غرب را تضعیف کرده است (Chin & He, 2019: 470). بحران‌های بدهی

1. Belt and Road Initiative

2. BRICS

3. Digital Silk Road

در پاکستان و سریلانکا، واگذاری بندر هامبانتوتا سریلانکا برای ۹۹ سال (CSIS, 2018; AidData, 2023) و شفافیت پایین قراردادهای (۷۵ درصد محرمانه) استقلال تصمیم‌گیری و تجارت منصفانه را محدود می‌کند (Heinrich Böll Foundation, 2021). بیش از ۸۰ درصد پروژه‌ها در آفریقا توسط شرکت‌های چینی بدون مناقصه اجرا شده (World Bank, 2018: 13) و سرمایه‌گذاری ۴۰ درصدی در زغال‌سنگ نشان‌دهنده فاصله با توسعه پایدار است. طرح‌های غربی نتوانسته‌اند با منابع و انسجام مشابه رقابت کنند و وابستگی کشورهایمانند یونان و مجارستان به سرمایه‌گذاری‌های چینی، انسجام غرب را تضعیف کرده است (CSIS, 2024); این داده‌ها نشان می‌دهند چین با ابزارهای اقتصادی قدرت نسبی را تغییر داده و نظم جهانی را بازتعریف می‌کند.

داده‌ها نشان می‌دهند که ابتکار کمربند، راه فراتر از یک پروژه زیرساختی است و با کاهش شفافیت، محدودسازی رقابت آزاد، افزایش بدهی‌های غیرپایدار، کاهش چندجانبه‌گرایی و تقویت نفوذ فناورانه چین، بنیان‌های نظم لیبرال را تضعیف می‌کند. هرچند این طرح می‌تواند تا ۲۰۴۰ حدود ۷۰۱ تریلیون دلار به اقتصاد جهانی بیفزاید (Cebr, 2019)، اما اساساً بازآرایی قدرت را نشان می‌دهد که چین را به محور شبکه‌های اقتصادی، نهادی و دیجیتالی تبدیل و قواعد جهانی را مطابق ترجیحات خود بازتعریف می‌کند.

#### جدول شماره یک: تضاد داده‌های ابتکار کمربند، راه با شاخص‌های نظم لیبرال

شاخص نظم لیبرال	وضعیت در پروژه‌های ابتکار کمربند، راه	داده‌ها / شواهد	تضاد مستقیم
شفافیت	قراردادهای محرمانه، عدم انتشار عمومی	۷۵٪ قراردادهای ابتکار کمربند، راه شامل بندهای محرمانه.	نقض اصل شفافیت سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی
رقابت آزاد	واگذاری مستقیم به شرکتهای چینی	۸۰ درصد پروژه‌های آفریقا توسط پیمانکاران چینی	محدد سازی رقابت بین المللی
بدهی پایدار	افزایش بدهی‌های غیرقابل مدیریت	بیش از ۱۰ کشور دارای بدهی بالای ۲۰٪ تولید ناخالص داخلی به چین	ایجاد بحران مالی و تله بدهی
چندجانبه‌گرایی	تمرکز بر قراردادهای دوجانبه	۸۰ درصد پروژه‌ها دوجانبه طراحی شده‌اند (Dollar, ۲۰۱۹)	تضعیف نظم چندجانبه سازمان تجارت جهانی

توسعه پایدار	سرمایه‌گذاری در سوخت‌های فسیلی	۴۰ درصد سرمایه‌گذاری انرژی در زغال‌سنگ	مغایرت با اهداف اقلیمی پاریس
هژمونی مالی دلار	افزایش استفاده از رنمینی	رشد ۵ برابری تسویه‌حساب با رنمینی در کشورهای ابتکار کمربند، راه	کاهش سلطه دلار در تجارت جهانی

## منبع: نگارندگان

در مجموع، ابتکار کمربند، راه فراتر از یک برنامه توسعه‌ای، ابزاری چندلایه برای بازسازی معماری اقتصاد سیاسی جهانی است. کشورهای درگیر باید میان فرصت‌های کوتاه‌مدت و هزینه‌های نهادی-راهبردی بلندمدت توازن برقرار کنند و با شفافیت، تنوع شرکا، مناقصات رقابتی و حفظ پایداری بدهی، وابستگی یک‌جانبه را کاهش دهند. برای غرب، ارائه بدیل‌های واقعی در منابع، فناوری و حکمرانی تنها راه ایجاد رقابت پایدار و جلوگیری از فرسایش بنیان‌های نظم لیبرال است.

در مسیر کاهش آسیب‌پذیری در برابر فشارهای تجاری و فناورانه آمریکا، بریکس در ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۵ به ابزاری راهبردی برای چین تبدیل شد. این ائتلاف با گسترش اعضا در ۲۰۲۵ و پیوستن کشورهای مانند ایران، مصر، امارات، ایتوپی و اندونزی، حدود ۴۵ درصد جمعیت و نزدیک به ۳۷ درصد تولید جهانی را دربر می‌گیرد (Watcher Guru, 2025) و ظرفیت آن را برای بازتنظیم معماری مالی و تجاری جهان و تقویت نقش نهادی چین تکمیل می‌کند.

در حوزه رقابت اقتصادی، سهم بریکس در تجارت خارجی چین طی ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۵ به حدود ۲۵ درصد رسید (Andaman Partners, 2025)، که نشان‌دهنده انتقال هدفمند زنجیره‌های تأمین و بازارهای صادراتی به کشورهایی کمتر تحت تأثیر محدودیت‌های آمریکا است. سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی بیش از ۱۰۰ میلیارد دلاری چین در اعضای بریکس از مسیر ابتکار کمربند-راه، شبکه‌ای از وابستگی‌های پایدار ایجاد کرده و ظرفیت موازنه‌سازی چین در برابر آمریکا را افزایش داده (Green Finance & Development Center, 2025). هم‌زمان موقعیت نسبی آمریکا در بخش‌هایی از تجارت جهانی محدود شده است.

نقطه تمرکز دیگر چین در بریکس، حوزه مالی و ارزی است. ایجاد نهادهایی مانند بانک توسعه جدید<sup>۱</sup> و سازوکارهای پرداخت با ارزهای محلی با هدف کاهش وابستگی به دلار انجام شده است (Positive Mon-ey, 2025). استفاده از ارزهای محلی در تجارت درون‌بریکس بین ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۵ روند افزایشی داشته و چین و روسیه نقش اصلی را ایفا کرده‌اند (Greene, 2023). چین هم‌زمان از یوان دیجیتال برای تسویه‌حساب استفاده کرده و وابستگی به نظام مالی غرب محور را در تجارت انرژی و کالاهای فناورانه کاهش داده است، که پیوند تدریجی «دولاریزه‌سازی»<sup>۲</sup> با الگوهای تجارت جنوب محور را شکل می‌دهد.

1. New Development Bank  
2. De-dollarization

در حوزه فناوری، بریکس بستری برای کاهش تأثیر محدودیت‌های آمریکا شده است. پس از ۲۰۲۲، همکاری چین و روسیه در فناوری انرژی، سیستم‌های پرداخت دیجیتال و صنایع حساس افزایش یافته و دسترسی چین به بازارهای کمتر تحت کنترل غرب را تسهیل کرده است (Liu & Wang, 2025). هم‌زمان، گسترش تجهیزات هواوی در شبکه شبکه نسل پنجم کشورهایی مانند ایتوپیی، برزیل و هند (به‌صورت محدود) موجب کاهش نفوذ استانداردهای آمریکایی شده (GSMA, 2025) و به چین امکان می‌دهد در استانداردهای فناوری‌های نوین نقش فعال داشته باشد.

بریکس همچنین بستری برای افزایش نفوذ نهادی چین بوده است. طرح ایجاد سیستم پرداخت جایگزین سوئیفت<sup>۱</sup> در اجلاس ۲۰۲۵ و استقبال اولیه برخی اعضا از آن، نشان‌دهنده تلاش برای شکل‌دهی به ترتیبات مالی موازی با نهادهای غرب‌محور است (BRICS, 2025). این اقدام، علاوه بر کاهش ریسک تحریم‌پذیری چین، پیامدهایی برای معماری مالی بین‌المللی دارد و می‌تواند قابلیت تنظیم قواعد مالی را از انحصار غرب خارج کند.

مجموعه روندهایی مانند تسویه‌های غیردلاری، استانداردهای فناوری و نهادهای مالی موازی، بریکس را به بستری برای فرسایش تدریجی نظم لیبرال و کاهش کارایی نهادهای غرب‌محور تبدیل کرده است. انتقال تجارت، سرمایه‌گذاری و فناوری کشورهای جنوب به شبکه‌های چین‌محور، نقش بریکس را از همکاری جنوب-جنوب فراتر برده و به ابزاری برای چندقطبی‌سازی اقتصاد جهانی بدل نموده است. در نتیجه، نفوذ تصمیم‌گیران لیبرال کاهش و ظرفیت چین برای تنظیم قواعد جایگزین افزایش یافته است. این تحولات به‌صورت تدریجی و انباشتی، مسیر بازتعریف نظم جهانی را تأیید می‌کنند.

### ۳-۳. پیگیری سیاست راهبردی صنعتی و فن‌آوری

از سال ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۵، حمایت دولتی چین از فناوری‌های پیشرفته یکی از تحول‌آفرین‌ترین روندها در اقتصاد سیاسی بین‌الملل بوده است. برنامه‌هایی مانند «ساخت چین ۲۰۲۵» با هدف کاهش وابستگی به فناوری خارجی و ارتقای تولید داخلی، شامل یارانه‌های مستقیم، وام‌های کم‌بهره، صندوق‌های سرمایه‌گذاری دولتی و حمایت از شرکت‌های دولتی و نیمه‌دولتی است (Wang & Li, 2022). این سیاست‌ها فراتر از توسعه صنعتی عمل کرده و به ابزار راهبردی چین برای کاهش آسیب‌پذیری در برابر محدودیت‌های آمریکا و مدیریت فشارهای خارجی تبدیل شده‌اند؛ به‌گونه‌ای که فناوری و سرمایه‌گذاری صنعتی در این دوره نقش کلیدی در موازنه قدرت ایفا کرده است.

از سال ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۴، سهم تحقیق و توسعه چین از تولید ناخالص داخلی از ۲.۱۲ درصد به ۲.۶۸ درصد افزایش یافته و هزینه‌های تحقیق و توسعه به ۳.۶۱۳ تریلیون یوان رسیده است (National Bureau of Statistics of China, 2025)، که زمینه تقویت شرکت‌هایی مانند اس‌ام‌آی‌سی<sup>۲</sup> و بیدو<sup>۳</sup> و توسعه چندباره

1. SWIFT

2. Made in China 2025

3. SMIC

4. Baidu

«صندوق سرمایه‌گذاری ملی صنعت مدار مجتمع<sup>۱</sup>» را فراهم کرده است (OECD, 2025). این رشد نشان می‌دهد سیاست چین فراتر از توسعه صنعتی است و هدف راهبردی آن کاهش آسیب‌پذیری فناورانه در برابر فشارهای آمریکا و تثبیت موقعیت در حوزه فناوری به‌عنوان جایگزینی برای معماری فناوری غرب است، روندی که اهمیت استراتژیک آن از اثر اقتصادی صرف فراتر می‌رود.

از سال ۲۰۲۰ و همزمان با بحران جهانی کرونا، چین راهبرد «دو مدار<sup>۲</sup>» را معرفی کرد تا بازار داخلی را تقویت کرده و تاب‌آوری زنجیره‌های تأمین خود را افزایش دهد. فشارهای خارجی، به‌ویژه محدودیت‌های صادراتی آمریکا بر شرکت‌هایی مانند هواوی و زدتی‌ای و محدودیت دسترسی به فناوری‌های تراشه پیشرفته، انگیزه دولت چین برای افزایش سرمایه‌گذاری در بخش‌های راهبردی را تقویت کرد (China Briefing, 2021). بنابراین، ترکیبی از نیازهای امنیت ملی، رقابت اقتصادی و فشارهای ژئوپلیتیک، گسترش یارانه‌های مستقیم و غیرمستقیم چین را در این دوره رقم زد و سرمایه‌گذاری در فناوری‌های نوظهور مانند محاسبات کوانتومی و انرژی‌های پاک رشد چشمگیری یافت. این روند نشان می‌دهد که چین فناوری را تنها ابزار توسعه صنعتی نمی‌بیند، بلکه آن را به وسیله‌ای برای افزایش انعطاف‌پذیری و توان بازدارندگی خود تبدیل کرده است.

دو عامل اصلی سیاست‌های صنعتی چین در دوره اخیر، رقابت اقتصادی و برتری فناورانه بوده‌اند. فشارهای آمریکا به‌ویژه در نیمه‌رساناها، چین را به خودکفایی فناوری، جذب متخصصان خارجی و تقویت زنجیره تأمین بومی رساند. همزمان، چین الگوریتم‌های هوش مصنوعی بومی توسعه داده، در تدوین استانداردهای جهانی ارتباطات نسل پنجم و ششم مشارکت کرده و در فناوری‌های نوین مانند همجوشی هسته‌ای سرمایه‌گذاری سنگینی انجام داده است. همکاری فناورانه با روسیه از سال ۲۰۲۲ در حوزه انرژی و سیستم‌های پرداخت دیجیتال از گام‌های کلیدی این استراتژی است (Wang & Li, 2022). این روند نشان می‌دهد که چین هم‌زمان در پی حفظ رقابت اقتصادی، گسترش نفوذ فناوری و ایجاد ظرفیت‌های موازنه‌ای در سطح بین‌المللی است.

با وجود پیشرفت‌های چین در خودکفایی و نوآوری، سیاست‌های صنعتی این کشور با قواعد سازمان تجارت جهانی در تعارض قرار گرفته است. استفاده گسترده از یارانه‌های آشکار و پنهان برای صنایع راهبردی مانند فولاد، پنل خورشیدی و خودروهای برقی، باعث شده چین به نقض موافقت‌نامه یارانه‌های سازمان تجارت جهانی متهم شود. در پاسخ، اتحادیه اروپا در ۲۰۲۴ تحقیقات ضد یارانه علیه خودروهای برقی چین را آغاز و تعرفه‌هایی وضع کرد (Reuters, 2024) و آمریکا نیز با اجرای قانون کاهش تورم وارد تقابل تجاری جدیدی با چین شد که به شکایت‌های متقابل در سازمان تجارت جهانی انجامید. این وضعیت نوعی «جنگ یارانه‌ای<sup>۳</sup>» میان قدرت‌های بزرگ ایجاد کرده است.

از منظر نظری، این رویکرد در چارچوب تئوریکاتیلیسم و سرمایه‌داری دولتی قرار می‌گیرد که دولت را محور توسعه فناوری و تخصیص منابع می‌داند (García-Herrero & Krystyanczuk, 2024). چنین سیاست‌هایی اگرچه مزیت فناورانه و مقیاس‌پذیری صنایع چین را تقویت می‌کند، اما اصول رقابت منصفانه،

1. National Integrated Circuit Industry Investment Fund  
2. Dual Circulation  
3. subsidy war

جریان آزاد سرمایه و نظم لیبرال تجارت جهانی را تضعیف کرده است. در نتیجه، واکنش‌های متقابل مانند قانون چپس<sup>۱</sup> آمریکا و استراتژی صنعتی اروپا شدت گرفته (Brookings, 2022) و خطر تکه‌تکه شدن نظام تجارت جهانی و کاهش کارآمدی نهادهایی مانند سازمان تجارت جهانی افزایش یافته است. در مجموع، چین با افزایش سرمایه‌گذاری‌ها، به دنبال خودکفایی فناورانه و تسلط بر صنایع آینده است که این روند در دهه آینده ادامه یافته و نظم اقتصادی جهانی را دگرگون خواهد کرد. رشد صادرات چین، تنوع زنجیره‌های تأمین، ایجاد ظرفیت مازاد<sup>۲</sup> و دامپینگ<sup>۳</sup> را به همراه داشته که واکنش‌هایی مانند تعرفه‌های ضد دامپینگ را برانگیخته است. سیاست‌های حمایتی، چین را از بازیگری منفعل به قدرتی تأثیرگذار در اقتصاد و فناوری جهانی تبدیل کرده است.

### ۳-۴. اقدام‌های تقابلی غیرتعرفه‌ای

مسیر تحول چین از مشی مشارکت‌جویانه در ساختارهای موجود به رویکردی هدفمند برای بازآرایی سازوکارهای اقتصادی-نهادی گذشته تغییر کرده است. این کشور با بهره‌گیری از ظرفیت اقتصادی عظیم و نفوذ نهادی روبه‌رشد، اقداماتی نظیر نهادسازی جایگزین، فشار متقابل، طراحی زنجیره‌های تأمین چین محور و تمرکز بر بازارهای در حال توسعه را پیگیری می‌کند. این اقدامات، بیانگر دگرگونی عمیق در تعامل چین با نظم جهانی است. داده‌های رسمی این گذار را تأیید می‌کنند: ارزش کل تجارت کالای چین در ۲۰۲۴ حدود ۶.۱ تریلیون دلار و صادرات آن بیش از ۳.۵۸ تریلیون دلار بوده است (General Administration of Customs of the PRC, 2025; World Trade Organization, 2025: 4). این ظرفیت‌ها، اهرم‌های لازم برای نفوذ بر قواعد نهادی و رفتار اقتصادی بین‌المللی را فراهم کرده و چین را به «معمار فعال» بخش‌های کلیدی نظم اقتصادی جهانی تبدیل نموده است.

نهادسازی موازی همچنان از ارکان اصلی راهبرد چین است. در این راستا، شبکه‌ای از مؤسسات مالی و سرمایه‌گذاری مستقل یا همسو با اهداف پکن، علاوه بر نهادهای غرب محور، شکل گرفته است. گسترش بریکس و پیوستن اعضای جدید، این گروه را از سطح گفت‌وگو فراتر برده و زمینه‌ای برای هم‌افزایی نهادی و مالی فراهم کرده است. سازوکارهای مالی بریکس - مانند تأمین نقدینگی و همکاری توسعه‌ای - گزینه‌هایی غیر از الگوهای غربی را پیشنهاد می‌دهند. پیوند فزاینده بریکس با ابتکارهای چین محور این نکته را تقویت می‌کند که نفوذ نهادی چین تنها دوجانبه نیست، بلکه از طریق شبکه‌های چندجانبه نیز گسترش یافته و قدرت تأثیرگذاری پکن بر قواعد نظم جهانی را افزایش داده است. پژوهش تجربی نشان می‌دهد کشورهای بنیان‌گذار بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های آسیا در دوره ۲۰۱۹-۲۰۱۶ به‌طور میانگین ۲۲ درصد کمتر در پروژه‌های بانک جهانی مشارکت داشته‌اند (Qian, Vreeland, & Zhao, 2023: 217)، که نشان می‌دهد نهادسازی چین نه تنها مکمل، بلکه در برخی حوزه‌ها جایگزین مؤثر مؤسسات غربی بوده و مسیر تصمیم‌گیری مالی جهانی را به سوی ساختاری چندمرکزی هدایت می‌کند.

1. CHIPS Act
2. Fragmentation
3. Overcapacity

## جدول شماره ۲۰- نهادسازی موازی چین در مقابل نظم لیبرال

نهادسازی موازی توسط چین	نهادهای غرب محور
<b>حوزه سیاست‌های پولی و مالی</b>	
۱- بانک توسعه جدید بریکس ۲- بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی ۳- توافقنامه ذخایر احتمالی بریکس ۴- ابتکار چندجانبه گرایانه چانگ‌مای ۵- آسه‌آن+ سه ۶- دفتر تحقیقاتی اقتصادی کلان آسیا ۷- مکانیسم‌هایی برای بین‌المللی کردن رنمینی ۸- شانگهای به عنوان مرکز مالی جهانی با سلطه رنمینی ۹- سیستم پرداخت بین‌المللی چین ۱۰- گروه رتبه‌بندی اعتباری جهانی ۱۱- سیستم پرداخت مشترک چین	۱- بانک جهانی، بانک‌های توسعه منطقه‌ای ۲- بانک توسعه آسیایی ۳- صندوق بین‌المللی پول ۴- صندوق بین‌المللی پول، نشست مدیران بانک‌های مرکزی شرق آسیا و اقیانوس آرام ۵- مکانیسم‌های بازار ارز مستقر ۶- مراکزی که مستقر بودند برای بازارهای مالی و کالاها ۷- سیستم‌های پرداخت مستقر ۸- آژانس‌های رتبه‌بندی اعتبار ۹- شرکت‌های خدمات مالی
<b>حوزه سیاست‌های تجاری و سرمایه‌گذاری</b>	
۱- مشارکت اقتصادی جامع منطقه‌ای ۲- منطقه تجارت آزاد آسیا پاسفیک ۳- روابط دوجانبه چین-آمریکا و چین-اتحادیه اروپا	۱- مشارکت ترنس پاسفیک ۲- پیمان تجاری و سرمایه‌گذاری ترنس-آتلانتیک
<b>حوزه پروژه‌های زیرساختی میان منطقه‌ای</b>	
۱- کانال نیکاراگوئه ۲- کمربند اقتصادی جاده ابریشم	۱- کانال پاناما ۲- اتحادیه اقتصادی اوراسیا
<b>حوزه مجامع دیپلماتیک</b>	
۱- نشست‌های سران بریکس ۲- انجمن‌های منطقه‌ای چین ۳- انجمن Bo'ao برای آسیا	۱- جی ۷ / جی ۸ ۲- انجمن‌های منطقه‌ای که به ابتکار آمریکا یا اتحادیه اروپا تاسیس شدند ۳- داووس، انجمن جهانی اقتصادی

این ترکیب نهادسازی و پروژه‌ورزی نشان می‌دهد که راهبرد چین صرفاً اقتصادی نیست بلکه نهادی و قانونی نیز هست.

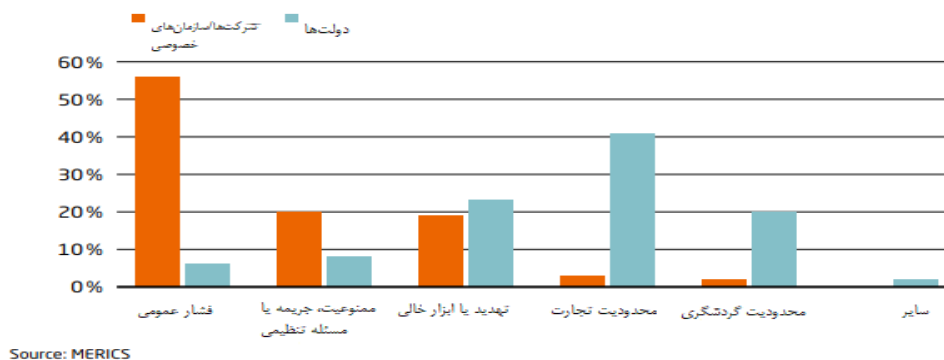
(موسوی شفایی و همکاران: ۱۳۹۸: ۳۸۵)

نهادهای موازی چین، با مقابله تدریجی با مؤسسات غربی، بر منافع ملی، استقلال تصمیم‌گیری و

هدایت منابع مطابق راهبردهای خود تمرکز دارند. این ساختارها توازن قدرت جهانی را به نفع چین تغییر داده، نظم لیبرال را تضعیف کرده، قواعد بین‌المللی را به سمت جایگزین‌های غیرغربی سوق داده و سلطه سنتی غرب در نظام مالی جهانی را به چالش کشیده‌اند.

همزمان با نهادسازی، چین ابزارهای تقابلی را نیز توسعه داده است. تصویب «قانون ضد تحریم‌های خارجی»<sup>۱</sup> در ۲۰۲۱ مبنای حقوقی لازم برای واکنش متقابل را فراهم کرد و در عمل به تحریم شرکت‌های دفاعی آمریکا مانند لاکهید مارتین و ریتئون منجر شد (Reuters, 2023; SCMP, 2023). در ۲۰۲۴ نیز محدودیت‌های جدید بر صادرات مواد حیاتی مانند گالیوم و ژرمانیوم اعمال شد (Bloomberg, 2024; MOFCOM, 2024). داده‌های مؤسسه مریکس در بازه ۲۰۱۰-۲۰۲۲ حدود ۱۲۳ مورد فشار اقتصادی چین را ثبت کرده‌اند که از اواخر دهه ۲۰۱۰ افزایش یافته است (MERICS, 2022: 3). این الگو نشان می‌دهد که چین به جای واکنش مقطعی، به صورت برنامه‌ریزی شده و چندلایه از ابزارهای فشار اقتصادی بهره می‌برد تا هزینه مخالفت بازیگران دیگر را بالا برده و ساختار تعاملات بین‌المللی را به نفع خود بازطراحی کند. تصویر زیر به این نکته اشاره دارد:

### تصویر شماره ۳- سهم اقداماتی را نشان می‌دهد که چین علیه شرکت‌ها و دولت‌های خارجی اتخاذ کرده است



نمودار نشان می‌دهد که دولت‌ها بیشتر از ابزارهای محدودکننده در سطح تجارت و گردشگری برای اعمال فشار استفاده می‌کنند، در حالی که شرکت‌ها بیشتر به رویکردهای غیررسمی یا فشارهای عمومی تمایل دارند (MERICS, 2022: 7). در سطح زنجیره‌های تأمین، سامانه‌های پرداخت و تسویه چین محور<sup>۲</sup> در ۲۰۲۴ بیش از ۸.۲ میلیون تراکنش به ارزش حدود ۲۴/۴ تریلیون دلار پردازش کرده‌اند (PBOC, 2024) و سهم یوان در پرداخت‌های جهانی به ۳.۸-۴.۳ درصد رسیده است (SWIFT, 2024; BBVA Research, 2025). این زیرساخت‌ها، ساختار معاملات بین‌المللی را بازطراحی کرده، وابستگی به دلار را کاهش و استقلال تسویه‌ها را افزایش داده‌اند. اتصال تأمین‌کنندگان، خریداران و بانک‌ها، هزینه و زمان تسویه را پایین آورده و شبکه‌های چندقطبی یوانی ایجاد کرده‌اند؛ این امر فضای مانور چین برای تأثیرگذاری بر قواعد پرداخت جهانی را تقویت می‌کند.

1. Anti-Foreign Sanctions Law  
2. Cross-Border Interbank Payment System - CIPS)

اقدامات چین، از جمله تعرفه‌ها و ایجاد بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا، با اصول بنیادین نظم لیبرال در تضاد هستند؛ مشارکت کشورهای عضو در پروژه‌های بانک جهانی ۲۲ درصد کاهش یافته و مکانیسم‌های نظارتی لیبرال دور زده شده است (Qian, Vreeland, & Zhao, 2023). چین با محدود کردن اطلاعات، تقویت شرکت‌های دولتی، توسعه زیرساخت‌های مالی خود و ترویج یوان، سلطه مالی غرب را به چالش کشیده و جایگزینی غیرلیبرال بدون شفافیت ایجاد کرده است. این روند وابستگی کشورهای دیگر به غرب را کاهش و نفوذ قواعد لیبرال را تضعیف می‌کند.

در مجموع، چین با بهره‌گیری از قدرت اقتصادی و نفوذ نهادی، به سوی نظم اقتصادی چندقطبی حرکت می‌کند که در آن برتری فناورانه و تغییرات قدرت جهانی نقش مکمل دارند. گسترش یوان، ایجاد سازوکارهای مالی-حقوقی موازی و توسعه چارچوب‌هایی مانند بریکس، نمونه‌های تلاش برای تنوع‌بخشی به قواعد جهانی هستند. این روند با افزودن تدریجی ابزارهای نهادی و مالی، نه فروپاشی، بلکه کاهش وزن نسبی نظم لیبرال را به دنبال دارد. در صورت عدم اصلاح قوانین و نابرابری‌ها توسط غرب، ممکن است رژیم اقتصادی چندلایه‌ای تثبیت گردد که قواعد چین محور و نهادهای موازی در آن نقش کلیدی در موازنه نهادی آینده ایفا کنند.

در جمع‌بندی می‌توان روند تغییرات پنج سازوکار اصلی رقابت چین با آمریکا از ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۵ در جدول زیر مشاهده کرد. این جدول تأثیرات چین بر نظم تجاری چندجانبه و لیبرال را به وضوح مشخص می‌کند.

جدول شماره ۳- روند تغییرات پنج سازوکار اصلی رقابت چین با آمریکا (۲۰۲۵-۲۰۱۷)

پیامد بر نظم تجاری چندجانبه	روند کلی	۲۰۲۳-۲۰۲۵	۲۰۲۰-۲۰۲۲	۲۰۱۷-۲۰۱۹	محور / سال‌ها
تضعیف سازوکارهای چندجانبه و ایجاد شبکه‌های اقتصادی	افزایش تدریجی و پیوسته	تثبیت و تعمیق توافق‌ها؛ رشد سهم چین در تجارت با بریکس و جنوب جهانی	توسعه شبکه توافق‌های منطقه‌ای و دوجانبه؛ گسترش وابستگی کشورهای جنوب جهانی به چین	تشدید اقدامات تلافی‌جویانه علیه آمریکا؛ افزایش مازاد بازرگانی؛ حفظ تعامل اقتصادی محدود	رقابت اقتصادی

کاهش وابستگی فناورانه به آمریکا؛ بازتعریف استانداردهای جهانی	رشد مداوم و استراتژیک	توسعه فناوری‌های نو ظهور؛ راه‌اندازی شبکه جاده ابریشم دیجیتال؛ گسترش استانداردهای فناوری چین	افزایش یارانه‌ها و حمایت‌های دولتی؛ بحران کرونا به عنوان محرک توسعه فناوری داخلی	سرمایه‌گذاری اولیه در فناوری‌های حساس؛ ایجاد طرح ساخت چین ۲۰۲۵	برتری فناورانه
تضعیف جایگاه سازمان تجارت جهانی و نهادهای غرب محور؛ ایجاد قواعد جایگزین	افزایش قابل توجه و نظام‌مند	تثبیت ساختارهای نهادی جایگزین؛ استفاده از بریکس برای بازتنظیم قواعد مالی و تجاری	توسعه بریکس و ابتکار کمربند-راه؛ ایجاد نهادهای موازی با سازمان‌های غرب محور	مشارکت محدود در نهادهای بین‌المللی؛ ایجاد بانک توسعه ملی	نفوذ نهادی
تغییر نسبی قدرت از هژمونی آمریکا به چندمرکزی چین محور	رشد پیوسته و انباشتی	تثبیت موقعیت چین در جنوب جهانی؛ کاهش سلطه دلار و محدودسازی قدرت نسبی آمریکا	افزایش نفوذ ژئوپلیتیکی از طریق پروژه‌های زیرساختی و سرمایه‌گذاری	شروع تغییرات در توازن اقتصادی جهانی؛ مازاد تجاری	قدرت نسبی

تقابل لیبرال- نئومرکانتیلیستی	واکنش به اقدامات آمریکا؛ ترکیب همکاری و تقابل	رشد سیاست‌های حمایت‌گرایانه و تنظیم توافقی‌های ترجیحی؛ کاهش پایبندی به قواعد لیبرال	تثبیت الگوی حمایت‌گرایانه و چندقطبی‌سازی	حرکت به سمت نئومرکانتیلیسم راهبردی	فرسایش نظم لیبرال؛ افزایش اهمیت بلوک‌های چین‌محور
-------------------------------------	--	---	---	---	---

منبع: نگارندگان

## نتیجه‌گیری

در فاصله سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۵، واکنش چین به فشارهای تجاری و فناورانه آمریکا به یک پروژه راهبردی برای بازطراحی نظم تجارت جهانی تبدیل شد؛ پروژه‌ای که از طریق انباشت تدریجی عواملی مانند رقابت اقتصادی، برتری فناورانه، نفوذ نهادی و تغییر قدرت نسبی شکل گرفت و به فرسایش ساختاری نظم لیبرال پسا جنگ انجامید. چین با ترکیب سیاست صنعتی دولتی، نهادسازی موازی در قالب بریکس و کمربند-راه، توسعه تریبات ترجیحی و استانداردگذاری فناورانه، معماری اقتصادی بدیلی ایجاد کرد که بر وابستگی راهبردی و شبکه‌سازی دوجانبه استوار است و نظام تجارت جهانی را به سوی چندمرکزی رقابتی و نهادهای کم‌عمق‌تر سوق داد.

هم‌زمان، اقدامات آمریکا-از تعرفه‌ها و محدودیت‌های فناوری تا سیاست‌های صنعتی حمایتی-حمایت‌گرایی را تقویت و فضای مانور چین را گسترده‌تر کرد و نتیجه، شکل‌گیری وضعیتی دوگانه از تعامل محدود و تقابل ساختاری شد. در این شرایط، وابستگی متقابل نه به هم‌گرایی هنجاری انجامیده و نه مانع واگرایی نهادی شده، بلکه زمینه‌ساز یک نظم هیبریدی پسالیبرال گشته است که در آن قدرت دولتی، یارانه‌های راهبردی و شبکه‌سازی ژئوتجاری بار دیگر به عناصر محوری حکمرانی جهانی تبدیل شده‌اند.

چین به جای پیروی از چارچوب‌های تثبیت‌شده قدرت‌های نوظهور، راهبردی را انتخاب کرد که هدفش بازسازی میدان بازی جهانی بود. با استفاده از فناوری، زیرساخت‌ها و ائتلاف‌های ژئواکونومیک، چین منطق خود را در تجارت جهانی جا انداخت تا وزن اقتصادی خود به جای عبور از نهادهای سنتی، به شکل نیروی ساختاری عمل کند. به این ترتیب، چین نفوذ اقتصادی خود را به قدرت تنظیم‌گری غیررسمی تبدیل کرده و با ایجاد مسیرها و استانداردهای موازی، جایگاه هژمونیک نظم لیبرال را کاهش می‌دهد و آن را به یکی از چند مسیر رقیب تبدیل می‌کند.

بنابراین، تحول ۲۰۱۷-۲۰۲۵ نه نشانه گسیختگی ناگهانی، بلکه جلوه‌ای از فرسایش تدریجی و مشروع‌نما در نظم جهانی است؛ فرایندی که آینده تجارت بین‌الملل را به چگونگی مدیریت رقابت ساختاری میان قدرت‌ها گره می‌زند. در نتیجه، سیاست‌گذاران باید با راهبردهای متنوع‌سازی تجاری، تقویت ظرفیت نهادی و مشارکت فعال در بازتعریف قواعد چندجانبه، جایگاه خود را در نظم نوظهور جهانی تثبیت کنند.

## منابع

- بالام، دیوید، و وست، مایکل. (۱۳۹۷). درآمدی بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل. مترجمان: احمد ساعی و عبدالمجید سیفی. تهران: نشر قومس.
- شریعتی‌نیا، محسن. (۱۴۰۳). دو چهره تجدیدنظرطلبی. رهیافتهای سیاسی و بین‌المللی، ۱۶(۳)، ۱-۲۴.
- کریمی‌پور، داود. (۱۴۰۳). دیپلماسی ارزی؛ مطالعه سیاست چین در نظام پولی بین‌المللی. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۶(۳)، ۷۳-۹۸.
- لارسون، توماس، و اسکیدمور، دیوید. (۱۳۷۶). اقتصاد سیاسی بین‌الملل: تلاش برای کسب قدرت و ثروت. مترجمان: احمد ساعی و مهدی تقوی. تهران: نشر قومس.
- موسوی شفایی، مسعود، کریمی، حمیدرضا، اسلامی، محسن. (۱۳۹۸). نهادسازی موازی گامی در جهت گذار صلح‌آمیز نظم بین‌الملل (زنجیره ارزش چین محور در برابر نظم آمریکایی)، دو فصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۲(۲)، ۳۶۷-۳۹۴.
- میرترابی، سیدسعید. و کشوریان آزاد، محسن. (۱۳۹۹). تأثیر خیزش چین بر نظم مالی بین‌المللی (۲۰۰۸-۲۰۱۸). رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۱(۴)، ۱۷۰-۱۴۱.

## References

- AidData. (2023), Pakistan's external debt to China. Retrieved from <https://www.aiddata.org>.
- Andaman Partners. (۲۰۲۵), BRICS: Transforming global economic power, even as members compete. <https://andamanpartners.com/2025/06/brics-transforming-global-economic-power-even-as-members-compete/>
- AS-COA (Americas Society / Council of the Americas). (2024), *Explainer: China's free-trade agreements in Latin America*. <https://www.as-coa.org/articles/explainer-chinas-free-trade-agreements-latin-america>.
- Ashraf, M., & Zheng, S. (2022), Transportation Costs and Time Impact of the China-Pakistan Economic Corridor. *International Journal of Regional Development*, 9(1), 1-23. <https://doi.org/10.5296/ijrd.v9i1.19519>.
- Balaam, David, and Michael West. (۲۰۱۸), *An Introduction to International Political Economy*. Translated by Ahmad Saei and Abdolmajid Seifi. Tehran: Ghoms Publishing. [In Persian]
- Baldwin, R. (2021), Asian regionalism and the rise of RCEP. *Journal of Economic Integration*, 36(2), 123-145.
- BBVA Research. (2025), riding the waves: Stocktaking RMB internationalization development. Retrieved from [https://www.bbvaresearch.com/wp-content/uploads/2025/02/Riding-the-waves-Stocktaking-RMB-Internationalization-Development\\_edi.pdf](https://www.bbvaresearch.com/wp-content/uploads/2025/02/Riding-the-waves-Stocktaking-RMB-Internationalization-Development_edi.pdf)
- Bloomberg (2024), China Curbs Exports of Gallium and Germanium. Bloomberg News.
- Bown, C. P. (2021), The US-China Trade War and Phase One Agreement. *Journal of Policy Modeling*, 43(4), 805-843. <https://doi.org/10.1016/j.jpolmod.2021.02.009>.
- Bown, C. P., & Kolb, M. (2025), Normative Realignment in Domestic Trade Barriers Procedures: Driving Unilateralism in the EU, US, and China. *World Trade Review*,

- 24(3), A Tribute to Frieder Roessler , July 2025 : 361 - 386 .DOI: <https://doi.org/10.1017/S1474745624000491> .
- BRICS. (2025), BRICS Rio de Janeiro Declaration: Strengthening Global South Cooperation for a More Inclusive and Sustainable Governance. BRICS Information Centre, University of Toronto. <http://www.brics.utoronto.ca/docs/250706-declaration.html>
  - Cebr. (2019), Belt and Road Initiative to boost world GDP by over \$7 trillion per annum by 2040. Centre for Economics and Business Research. Retrieved from <https://cebr.com/reports/belt-and-road-initiative-to-boost-world-gdp-by-over-7-trillion-per-annum-by-2040/>.
  - Center for Strategic and International Studies. (2018), Game of Loans: How China Bought Hambantota. Retrieved from <https://www.csis.org/analysis/game-loans-how-china-bought-hambantota>
  - Center for Strategic and International Studies. (2024), enabling a better offer: How does the West counter Belt and Road? Retrieved from <https://www.csis.org/analysis/enabling-better-offer-how-does-west-counter-belt-and-road>.
  - Chin, G. T., & He, A. J. (2019), The internationalization of the Renminbi in Belt and Road Initiative countries. *Journal of Contemporary China*, 28 (118), 467–483.
  - China Briefing. (2021), what is China’s Dual Circulation Strategy and Why Should Foreign Investors Take Note. Retrieved from <https://www.china-briefing.com/news/what-is-chinas-dual-circulation-strategy-and-why-should-foreign-investors-take-note>.
  - China Daily. (2024, January 3), Railway turns Laos from landlocked to land-linked. Retrieved from <https://www.chinadaily.com.cn/a/202401/03/WS6594bd64a3105f21a507a46d.html>
  - Custer, S., Horigoshi, A., & Marshall, K. (2024), BRI from the Ground Up: Leaders from 129 countries evaluate a decade of Beijing’s signature initiative. AidData at William & Mary.
  - Dollar, D. (2019), China’s engagement with developing countries: The Belt and Road initiative. Brookings Institution.
  - García-Herrero, A., & Krystianczuk, M. (2024), How does China conduct industrial policy: Analyzing words versus deeds? *Journal of Industry, Competition and Trade*. Advance online publication. <https://doi.org/10.1007/s10842-024-00413-w>.
  - General Administration of Customs of the People’s Republic of China. (2025, January 13), China’s total goods imports and exports in 2024 reached 43.85 trillion yuan [as reported by SCIO/Xinhua]. Retrieved January 13, 2025, from [https://english.scio.gov.cn/m/press-room/2025-01/13/content\\_117660726.html](https://english.scio.gov.cn/m/press-room/2025-01/13/content_117660726.html).
  - Green Finance & Development Center. (2025), China Belt and Road Initiative (BRI) investment report 2025 H1. Griffith Asia Institute, Griffith University. <https://greenfdc.org/china-belt-and-road-initiative-bri-investment-report-2025-h1>
  - Greene, R. (2023, December 5), The difficult realities of the BRICS’ dedollarization efforts—and the renminbi’s role. Carnegie Endowment for International Peace. <https://carnegieendowment.org/2023/12/05/difficult-realities-of-brics-dedollarization-efforts-and-renminbi-s-role-pub91173->
  - GSMA. (2025), the Mobile Economy 2025. <https://www.gsma.com/mobileeconomy/wp-content/uploads/2025/02/030325-The-Mobile-Economy-2025.pdf>
  - Gusarova, S., & Fioramonti, L. (2025), China and the Building of a New—and Illiberal—World Order through BRICS. *CEBRI Journal*, 15(1), 45-67. <https://cebri.org/revista/en-artigo/209/china-and-the-building-of-a-newand-illiberalworld-order-through-brics>

- Heinrich Böll Foundation. (2021), the AIIB's Transparency Deficit. <https://www.boell.de/en/2021/02/12/aiibs-transparency-deficit>.
- Karimi-Pour, D. (2024), Currency diplomacy: A study of China's policy in the international monetary system. *Political and International Affairs Journal*. [In Persian]
- Larson, Thomas, and David Skidmore. (۱۹۹۷), *International Political Economy: The Quest for Power and Wealth*. Translated by Ahmad Saei and Mehdi Taghavi. Tehran: Ghoms Publishing. [In Persian]
- Liu, Y., & Wang, X. (2025), International sanctions and export restructuring: How economic integration among BRICS nations drives trade transformation in Russia. *Finance Research Letters*. Volume 85, Part B, November 2025, 108022, 67, 106-118. <https://doi.org/10.1016/j.frl.2025.108022>
- Mauritius Chamber of Commerce and Industry (MCCI), (2021, January 6), The Mauritius-China Free Trade Agreement has come into force on 01 January 2021. Retrieved from <https://www.mcci.org/en/media-news-events/business-updates/the-mauritius-china-fta-has-come-into-force-on-01-january-2021/>
- MERICS. (2022), Beijing uses economic coercion for signaling and deterrence. *MERICCS China Monitor*. Retrieved August 25, 2022, from [https://merics.org/sites/default/files/2022\\_08/Merics\\_ChinaMonitor\\_EconomicCoercion\\_EN-4.pdf](https://merics.org/sites/default/files/2022_08/Merics_ChinaMonitor_EconomicCoercion_EN-4.pdf).
- MERICS. (2024), China's record trade surplus is a global challenge [Chart]. Source: General Administration of Customs. Retrieved from MERICS databas
- MERICS. (2025, July), *Has China-Serbia Free Trade Agreement paid off for Serbia?* Retrieved from <https://merics.org/en/comment/has-china-free-trade-agreement-paid-serbia>.
- Ministry of Commerce of the People's Republic of China (MOFCOM), (2023, January 3), FTAs spur China's trade, partners' economies. Retrieved from [https://english.www.gov.cn/news/202401/03/content\\_WS6594c5c5c6d0868f4e8e2ba2.html](https://english.www.gov.cn/news/202401/03/content_WS6594c5c5c6d0868f4e8e2ba2.html).
- Ministry of Commerce of the People's Republic of China (MOFCOM), (2021, November), China-Cambodia free trade agreement will come into effect on January 1, 2022. Ministry of Commerce. Retrieved from [https://english.mofcom.gov.cn/News/SignificantNews/art/2021/art\\_d10c92deb4764ac49875f3bf8b552e7d.html](https://english.mofcom.gov.cn/News/SignificantNews/art/2021/art_d10c92deb4764ac49875f3bf8b552e7d.html)
- Mirtorabi, Seyed Saeed, and Keshvarian Azad, Mohsen. (۲۰۲۰), The Impact of China's Rise on the International Financial Order (۲۰۱۸-۲۰۰۸), *Political and International Approaches*, ۱۷۰-۱۴۱, (۴)۱۱. [In Persian]
- MOFCOM (2024), Notice on Export Controls of Critical Materials. Ministry of Commerce of the PRC.
- Mousavi Shefaei, Masoud, Karimi, Hamidreza, and Eslami, Mohsen. (۲۰۱۹), Parallel Institution-Building as a Step toward a Peaceful Transition of the International Order (China-Centered Value Chain vs. the American Order), *International Political Economy Studies*, (۲)۲ ۳۹۴-۳۶۷. [In Persian]
- OECD. (2025, March 31), R&D spending growth slows in OECD, surges in China; government support for energy and defence R&D rises sharply. OECD. Retrieved from <https://www.oecd.org/en/data/insights/statistical-releases/2025/03/rd-spending-growth-slows-in-oecd-surges-in-china-government-support-for-energy-and-defence-rd-rises-sharply.html>.
- People's Bank of China [PBOC]. (2024), Payment System Report (2024), Retrieved from <http://www.pbc.gov.cn/en/3688110/3688259/3689026/3706133/5188172/5649949/index.html>

- Positive Money. (2025), Can BRICS challenge our dollar-centric global financial system? <https://positivemoney.org/uk-global/update/can-brics-challenge-our-dollar-centric-global-financial-system/>
- Qian, J., Vreeland, J. R., & Zhao, J. (2023), The Impact of China's AIIB on the World Bank. *International Organization*, 77(1), 217–237. <https://doi.org/10.1017/S0020818322000327>
- Reuters (2023), China Sanctions U.S. Defense Companies. Reuters.
- Reuters. (2024, August 9), EU executive confident its Chinese EV measures comply with WTO, says probe continues. Reuters.
- SCMP (2023), China Announces Sanctions on Lockheed Martin, Raytheon. *South China Morning Post*.
- Shariatinia, M. (2024), Two Faces of Revisionism. *Political and International Approaches*, 16(3), 1-24. [In Persian]
- SWIFT. (2024, December), RMB Tracker: Monthly reporting and statistics on renminbi (RMB) progress towards becoming an international currency. Retrieved from <https://www.swift.com/swift-resource/252355/download>.
- U.S. Congressional-Executive Commission on China. (2023), China's role in child and forced labor in the Congo. Retrieved from <https://www.cecc.gov/media-center/press-releases/post-hearing-press-release-china%E2%80%99s-role-in-child-and-forced-labor-in-the>.
- Van den Bossche, P., & Zdouc, W. (2017), *The Law and Policy of the World Trade Organization: Text, Cases, and Materials* (4th Ed.), Cambridge University Press.
- Wang, H., & Li, J. (2023), How does industrial policy experimentation influence firm innovation in China's MIC 2025? *Humanities and Social Sciences Communications*, 10(1), 1–13. <https://doi.org/10.1057/s41599-023-02497-x>.
- Watcher Guru. (2025, August 12), BRICS members in 2025: Full list, new member countries & global impact. <https://watcher.guru/news/brics-members-in-2025-full-list-new-member-countries-global-impact>
- Wilson, J. D. (2021), Economic statecraft in Australia–China relations. *Australian Journal of International Affairs*, 75(5), 494–512.
- World Bank. (2018), Belt and Road Economics. Retrieved from <https://documents1.worldbank.org/curated/en/715511560787699851/pdf/Main-Report.pdf>.
- World Trade Organization. (2025), Global trade outlook and statistics — April 2025 (Global Trade Outlook and Statistics), Geneva: WTO. See statement that “China was the largest exporter (US\$ 3.58 trillion)”. Retrieved from [https://www.wto.org/english/res\\_e/booksp\\_e/trade\\_outlook25\\_e.pdf](https://www.wto.org/english/res_e/booksp_e/trade_outlook25_e.pdf)
- WTO. (2020), Report on the functioning of the WTO dispute settlement system. World Trade Organization. (pp. 2–6)
- Yang, T., Lau, W.-Y., & Abdul Bahri, E. N. (2025), The Impact of US-China Trade War on China's Exports: Evidence from Difference-in-Differences Model. *SAGE Open*, 15(1), <https://doi.org/10.1177/21582440251328482>
- Zhang, Danni. (2024), Understanding the evolution of China's approach to digital trade: interests, ideas, and institutions. *Asian Review of Political Economy*, 3, Article 7. <https://doi.org/10.1007/s44216-024-00026-4>.
- Zhang, K. H. (2025), Industrial policy in the competition between an existing hegemon and a rising superpower: The case of the US and China. *The Chinese Economy*, 58(2), 89–108. <https://doi.org/10.1080/10971475.2025.2469198>

# China's Hegemonizing Policy and Its Characterization in Africa; Measures and Countermeasures

Ali Akbar Khandan<sup>1</sup>  & Mokhtar Salehi<sup>2</sup>  & Ali Akbar Jafari<sup>3</sup> 

DOI: [10.48308/piaj.2026.241407.1758](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.241407.1758) Received: 2025/9/4 Accepted: 2025/12/25

**Original Article**

## Extended Abstract

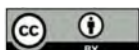
**Introduction:** The discourse regarding China's position within the contemporary international system remains a pivotal concern for foreign policy analysts. This article addresses a central inquiry: How does China conceptualize the hegemonization of its global standing, and what strategic role does Africa occupy in this trajectory? The primary objective of this research is to provide a critical analysis of China-Africa relations that transcends purely economic or geopolitical dimensions, focusing instead on how Chinese hegemony on the continent is constructed, maintained, and contested. The research hypothesis posits that China seeks to establish a dominant position through a dual mechanism of "consent" and "coercion," which is increasingly met by the active agency of African actors. This process, framed within Antonio Gramsci's concept of a "war of position," renders the relationship dynamic and perpetually negotiated. By applying Gramscian hegemonic theory, this study examines the latent layers of power, intellectual and cultural leadership, and the influence over civil society to offer a more profound understanding of China's burgeoning presence.

**Methods:** This study adopts a qualitative, analytical approach, utilizing thematic analysis to identify and interpret salient patterns. Data were synthesized from library resources, scholarly documents, official reports, and relevant primary texts. The analytical process followed several rigorous stages: data familiarization, initial code generation, thematic mapping, and the refinement and definition of themes. The theoretical framework is anchored in Gramscian concepts, including hegemony, consent and coercion, organic ideol-

1. PhD candidate of international relations, Faculty of law and politics, University of Mazandaran, Babolsar, Mazandaran, Iran. [aliakbar.khandan@gmail.com](mailto:aliakbar.khandan@gmail.com)

2. Assistant Professor of international relations, Faculty of law and politics, University of Mazandaran, Babolsar, Mazandaran, Iran (Corresponding Author). [mo.salehi@umz.ac.ir](mailto:mo.salehi@umz.ac.ir)

3. Professor of international relations, Faculty of law and politics, University of Mazandaran, Babolsar, Mazandaran, Iran. [a.jafari@umz.ac.ir](mailto:a.jafari@umz.ac.ir)



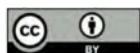
ogy, organic intellectuals, the historic bloc, and the war of position. This study offers an innovative contribution by cohesively applying these specific theories to the analysis of Chinese influence in a contemporary African context.

**Results and Discussion:** The findings indicate that China's strategy in Africa is a sophisticated synthesis of "consent" and "coercion." This strategy involves massive infrastructure investments (e.g., railways and ports), extensive lending (\$153 billion between 2000 and 2022), and the dissemination of narratives such as "win-win cooperation" and "South-South solidarity" via state-owned media, Confucius Institutes, and the Forum on China-Africa Cooperation (FOCAC). Key instruments include the Belt and Road Initiative (BRI), which fosters economic dependency, and the "Community of Shared Future" for ideological alignment—exemplified by the 2024 FOCAC commitment of \$50 billion for African development by 2035. While these efforts cultivate an organic ideology and align local elites, they are shadowed by concerns over "debt-trap diplomacy" and a pervasive lack of transparency. In response, African agency manifests as a "war of position"—encompassing investigative journalism, civil society activism, labor union movements, academic critique, and Pan-African initiatives like Agenda 2063. African leaders, such as Rwanda's Paul Kagame, engage with China strategically, while civil society focuses on labor rights, environmental impacts, and the long-term risks of structural dependency.

**Conclusion:** China's hegemony in Africa is not a form of traditional colonial domination but a novel type of hegemony predicated on economic consent, ideological alignment, and structural dependency. This process is far from unilateral; it is a dynamic relationship whose future depends heavily on African agency, global shifts, and China's capacity to sustain consent. While strategic elite engagement has spurred economic growth (with trade reaching \$282 billion in 2023) and prompted shifts toward the "Chinese model" of governance, it has also introduced challenges of inequality and reliance. This analysis underscores that hegemony is a site of constant negotiation; through a "war of position," Africa can redefine its standing in the global order. Future research should prioritize specific country case studies and the role of organic intellectuals to better capture the diverse impacts of and responses to this evolving relationship.

**Keywords:** Consent and Coercion, China's Cultural Hegemony, Reproduction of Hegemony, Historical Block

**Citation:** Khandan, Ali Akbar & Salehi, Mokhtar & Jafari, Ali Akbar. 2026. China's Hegemonizing Policy and Its Characterization in Africa; Measures and Countermeasures, *Political and International Approaches*, Spring, Vol 18, No 1, PP 27-48.



# سیاست هژمونی سازی چین و بازنمایی آن در آفریقا؛ کنش‌ها و واکنش‌ها

علی اکبر خندان<sup>۱</sup>، دکتر مختار صالحی<sup>۲</sup> و دکتر علی اکبر جعفری<sup>۳</sup>

DOI: [10.48308/pijaj.2026.241407.1758](https://doi.org/10.48308/pijaj.2026.241407.1758)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۶/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۴

مقاله پژوهشی

## چکیده مبسوط

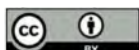
**مقدمه و اهداف:** بحث در خصوص جایگاه چین در ساختار نظام بین‌الملل کنونی، همچنان یکی از مسائل کلیدی برای تحلیلگران سیاست خارجی است. این مقاله به این پرسش اصلی می‌پردازد که چین چگونه به ایجاد و تثبیت هژمونی خود در سطح جهانی می‌اندیشد و آفریقا در این راهبرد چه نقش و جایگاهی دارد؟ هدف اصلی پژوهش، ارائه تحلیلی انتقادی از روابط چین و آفریقا فراتر از ابعاد صرفاً اقتصادی یا ژئوپلیتیکی، با تمرکز بر چگونگی شکل‌گیری، حفظ و به چالش کشیده شدن هژمونی احتمالی چین در این قاره است. فرضیه تحقیق بر این مبناست که نفوذ چین در آفریقا، تلاشی برای ایجاد موقعیت مسلط از طریق سازوکارهای «رضایت» و «اجبار» است که با کنشگری فعالانه بازیگران آفریقایی مواجه می‌شود. این فرآیند که در قالب «جنگ موضعی» گرامشی قابل تحلیل است، روابط را پویا و همواره در معرض مذاکره قرار می‌دهد. این پژوهش با بهره‌گیری از نظریه هژمونی آنتونیو گرامشی، به بررسی لایه‌های پنهان قدرت، رهبری فکری و فرهنگی و کنترل جامعه مدنی می‌پردازد تا درکی عمیق‌تر از پدیده نفوذ روزافزون چین ارائه دهد.

**روش:** تحقیق حاضر کیفی و از نوع تحلیلی است و از روش تحلیل مضمون برای شناسایی الگوهای کلیدی بهره می‌برد. داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای، اسناد علمی، گزارش‌های رسمی و متون مرتبط گردآوری شده‌اند. فرآیند تحلیل شامل مراحل آشنایی با داده‌ها، ایجاد کدهای اولیه، جستجوی مضامین، بازبینی و تعریف مضامین، و در نهایت، تهیه گزارش نهایی است. چارچوب نظری بر مفاهیم گرامشی مانند هژمونی، رضایت و اجبار، ایدئولوژی ارگانیک، روشنفکران ارگانیک، بلوک تاریخی و جنگ موضعی استوار است. در بخش پیشینه پژوهش، با مرور ادبیات موجود، نوآوری تحقیق در به‌کارگیری یکپارچه نظریه گرامشی برای تحلیل نفوذ چین برجسته می‌شود. ساختار مقاله شامل مبانی نظری، پیشینه، روش‌شناسی، یافته‌ها و نتیجه‌گیری است و برای سازماندهی تحلیل از جدول مضامین استفاده شده است.

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران. بابلسر. ایران. [aliakbar.khandan@gmail.com](mailto:aliakbar.khandan@gmail.com)

۲. استادیار روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران. بابلسر. ایران. (نویسنده مسئول). [mo.salehi@umz.ac.ir](mailto:mo.salehi@umz.ac.ir)

۳. استاد روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران. بابلسر. ایران. [a.jafari@umz.ac.ir](mailto:a.jafari@umz.ac.ir)



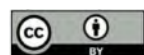
**یافته‌ها:** استراتژی چین در آفریقا ترکیبی هوشمندانه از «رضایت» و «اجبار» است. این راهبرد شامل سرمایه‌گذاری‌های کلان زیرساختی (مانند راه آهن و بنادر)، ارائه وام‌های گسترده (۱۵۳ میلیارد دلار بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۲)، و ترویج گفت‌وگوهای نظیر «همکاری برد-برد» و «همبستگی جنوب-جنوب» از طریق رسانه‌های دولتی، مؤسسات کنفوسیوس و مجمع همکاری چین و آفریقا<sup>۱</sup> می‌شود. این استراتژی با ابزارهای خاص مانند ابتکار کمربند و جاده<sup>۲</sup> برای ایجاد وابستگی اقتصادی، و مفاهیمی مانند «جامعه‌ای با آینده مشترک»<sup>۳</sup> برای ترویج ایدئولوژی ارگانیک همراه است. برای مثال در مجمع همکاری چین و آفریقا سال ۲۰۲۴، تعهد ۵۰ میلیارد دلاری چین برای توسعه آفریقا تا ۲۰۳۵، این مفهوم را عملیاتی می‌کند. این اقدامات، ضمن پرورش یک ایدئولوژی ارگانیک و هم‌راستا کردن نخبگان، با نگرانی‌هایی مانند «دیپلماسی تله‌بدهی» و عدم شفافیت همراه است. در مقابل، کنشگری آفریقایی‌ها در قالب یک «جنگ موضعی» - شامل روزنامه‌نگاری تحقیقی، فعالیت‌های جامعه مدنی، اتحادیه‌های کارگری، تحقیقات آکادمیک و ابتکارات پان‌آفریقایی مانند «دستور کار ۲۰۶۳» - هژمونی چین را به چالش می‌کشد. نخبگان آفریقایی (مانند پل کاگامه در رواندا) به طور استراتژیک با چین تعامل می‌کنند، در حالی که جامعه مدنی بر مسائل کاری، زیست‌محیطی و خطر وابستگی تمرکز دارد. این تعاملات، ماهیت پویا و غیریک‌طرفه روابط را آشکار می‌سازد.

**نتیجه‌گیری:** هژمونی چین در آفریقا نه یک سلطه مستقیم استعماری، بلکه نوعی نوین و مبتنی بر رضایت اقتصادی، همسویی ایدئولوژیک و وابستگی است که با چالش‌های مداوم از سوی بازیگران آفریقایی مواجه می‌شود. برآمد تعامل استراتژیک نخبگان آفریقایی با چین شامل مزایای اقتصادی (مانند رشد تجارت به ۲۸۲ میلیارد دلار در ۲۰۲۳) و تغییرات حکومتی (اتخاذ مدل چینی) است، اما با چالش‌هایی مانند وابستگی و نابرابری روبروست. این فرآیند نشان‌دهنده پویایی روابطی است که آینده آن به شدت به عاملیت آفریقایی‌ها، تحولات جهانی و توانایی چین در حفظ رضایت وابسته است. پیشنهاد می‌شود تحقیقات آینده بر مطالعات موردی کشورهای خاص و نقش روشنفکران ارگانیک متمرکز شوند تا تنوع تأثیرات و پاسخ‌ها بهتر درک شود. این تحلیل تأکید می‌کند که هژمونی همواره در حال مذاکره است و آفریقا می‌تواند از طریق «جنگ موضعی»، جایگاه خود را در نظم جهانی بازتعریف کند.

**واژگان کلیدی:** رضایت و اجبار، هژمونی فرهنگی چین، جنگ موضعی، بازتولید هژمونی، بلوک تاریخی.

1. The Forum on China–Africa Cooperation (FOCAC)
2. Belt and Road Initiative (BRI)
3. Community of shared future

**استناددهی:** خندان، علی اکبر و صالحی، دکتر مختار و جعفری، دکتر علی اکبر. ۱۴۰۵. سیاست هژمونی سازی چین و بازنمایی آن در آفریقا؛ کنش‌ها و واکنش‌ها، بهار، سال ۱۸، شماره ۱، ۲۷-۴۸.



## مقدمه

در چند دهه اخیر، گسترش سریع نفوذ سیاسی و اقتصادی چین در قاره آفریقا به یکی از مهم‌ترین پدیده‌های روابط بین‌الملل تبدیل شده است. بسیاری از تحلیل‌ها بر ابعاد اقتصادی این روابط، مانند سرمایه‌گذاری‌ها و پروژه‌های زیربنایی متمرکز شده‌اند. با این حال، درک عمیق‌تر این پدیده نیازمند کاوش در لایه‌های پنهان و آشکار قدرت و چگونگی تلاش چین برای ایجاد یک موقعیت راهبرانه و پایدار است. این مقاله به دنبال ارائه یک تحلیل انتقادی از این روابط، فراتر از نگاه‌های صرفاً ژئوپلیتیکی یا اقتصادی است، سوال اصلی این پژوهش، این است که آیا قدرت رو به رشد چین در آفریقا، نشانگر شکل‌گیری نوعی هژمونی است؟ و اگر چنین است، این هژمونی چگونه برقرار، حفظ و به طور بالقوه مورد مناقشه قرار می‌گیرد؟

برای پاسخ، این تحقیق از چارچوب نظری آنتونیو گرامشی بهره می‌برد. از منظر او، هژمونی صرفاً سلطه مبتنی بر زور نیست، بلکه ترکیبی پیچیده از «رضایت» و «اجبار» است که از طریق رهبری فکری، فرهنگی و کنترل نهادهای جامعه مدنی اعمال می‌شود. فرضیه اصلی آن است که نفوذ چین در آفریقا، تلاشی برای ایجاد یک موقعیت مسلط است که از طریق سازوکارهای پیچیده‌ای چون ایجاد وابستگی و رضایت اقتصادی، رهبری گفتمانی و هم‌سوسازی نخبگان دنبال می‌شود. با این حال، این فرآیند یک‌سویه نبوده و به طور مداوم با کنشگری فعالانه از سوی بازیگران دولتی و جامعه مدنی آفریقا مواجه است. این تعاملات و مقاومت‌ها که در قالب یک «جنگ موضعی» تجلی می‌یابد، ماهیت پویای روابط چین و آفریقا را دائماً در حال مذاکره و بازتعریف قرار می‌دهد. از سوی دیگر، حضور کشورهای غربی (یا راهبری آمریکا و نقش آفرینی فرانسه و انگلیس) به عنوان یک متغیر تعدیل‌کننده در مقابل هژمونی چینی عمل کرده و رقابت را در حوزه‌های اقتصادی و امنیتی تشدید می‌نماید.

برای تبیین این موضوع، مقاله حاضر در چند بخش اصلی سازماندهی شده است. ابتدا، مبانی نظری تحقیق، یعنی مفاهیم کلیدی نظریه هژمونی گرامشی تشریح می‌شود و در ادامه، با مرور ادبیات موجود، ضرورت انجام پژوهش تبیین می‌گردد. سپس، با استفاده از روش تحلیل مضمون، سازوکارهای هژمونی‌سازی چین و همچنین واکنش‌ها و مقاومت‌های آفریقایی در برابر آن، ذیل مضامینی چون «برساختن رضایت»، «هم‌راستاسازی نخبگان»، «جنگ روایت‌ها» و «جنگ موضعی» مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در نهایت، مقاله با ارائه یک جمع‌بندی به پایان می‌رسد.

## ۱. پیشینه پژوهش

ادبیات مرتبط با حضور چین در آفریقا گسترده و چندوجهی است. در زمینه سازوکارهای اقتصادی، پژوهشگرانی همچون بروتیگام<sup>۱</sup> (۲۰۰۹، ۲۰۲۰) به تفصیل نقش چین به عنوان یک شریک توسعه و کمک‌دهنده در آفریقا را بررسی کرده و روایت‌های ساده‌انگارانه مانند «دیپلماسی تله‌بدهی» را به چالش کشیده‌اند. با این حال، نگرانی‌ها در مورد شفافیت قراردادهای وام و پتانسیل ایجاد وابستگی اقتصادی و

1. Brautigam

حجم بدهی‌ها همچنان در آثار دیگر، از جمله گزارش‌های گلپرن و همکاران (۲۰۲۱) مطرح است. آلدن، دیویس و تیلور (۲۰۰۶) به جنبه‌های دیپلماتیک و رویکردی حضور چین، از جمله تأکید بر «همکاری برد-برد» و «عدم مداخله» در چارچوب‌هایی مانند مجمع همکاری آفریقا و چین پرداخته‌اند که برای کشورهای آفریقایی جذابیت دارد، آثاری نیز به استفاده چین از ابزارها و قدرت اقتصادی برای گسترش قدرت نرم خود در کشورهای درحال توسعه منجمله کشورهای آفریقایی اشاره دارند که مقاله‌ای با عنوان «جایگاه اقتصاد در سیاست خارجی نرم افزاری چین در مناطق درحال توسعه» نوشته امیری (۲۰۲۴) از آن جمله است. امیری در مقاله اش نشان می‌دهد که رهبران چین می‌خواهند از طریق معرفی فرهنگ چینی تصویری نرم‌تر از خود ارائه نمایند و آن را با اتکاء به ابزارهای اقتصادی پیش می‌برند.

شماو (۲۰۱۵) در حوزه قدرت نرم و نفوذ فرهنگی، نقش موسسات کنفوسیوس را در ترویج زبان و فرهنگ چینی و به تبع آن، ارزش‌های چینی در آفریقا تحلیل کرده و همچنین نیز به ابعاد گسترده‌تر حضور فرهنگی و رسانه‌ای چین در این قاره اشاره دارند. منابعی چون مرکز اروپایی مقابله با تهدیدات هیبریدی<sup>۱</sup> و دیده بان چین (۲۰۲۵) به طور خاص «جنگ روایت‌ها» و تلاش چین برای شکل‌دهی به برداشت‌های جهانی و آفریقایی از نقش خود را مورد بررسی قرار داده‌اند. موضوع کنشگری آفریقایی و واکنش‌ها به حضور چین نیز بخش مهمی از ادبیات را تشکیل می‌دهد. موهان و لمپرت (۲۰۱۳) بر اهمیت در نظر گرفتن عاملیت آفریقا و چگونگی مذاکره و تعامل استراتژیک نخبگان آفریقایی با چین برای کسب منافع توسعه‌ای تأکید دارند.

از سوی دیگر، تحلیل‌های لی<sup>۲</sup> (۲۰۱۷) نگرانی‌های جامعه مدنی آفریقا در مورد شرایط کار، تأثیرات زیست‌محیطی و شفافیت پروژه‌های چینی را برجسته می‌کنند. مفهوم «جنگ موضعی» گرامشی در این زمینه به درک مقاومت‌ها و چالش‌های پیش‌روی هژمونی احتمالی چین کمک می‌کند، که می‌تواند در قالب روزنامه‌نگاری تحقیقی، فعالیت‌های مدنی و ابتکارات پان‌آفریقایی مانند دستورالعمل اتحادیه آفریقا (۲۰۱۵) تجلی یابد.

از آنجایی که جهت‌گیری چین در تنظیم روابطش با کشورهای درحال توسعه، بصورت کلی و کشورهای آفریقایی، به صورت ویژه، متأثر از نوع نگاه این کشور به نظم لیبرال فعلی و حاکم در جهان می‌باشد، اشاره به مقاله‌ای به قلم شفیع و سلیمی (۲۰۲۴) با عنوان «بررسی مقایسه‌ای دیدگاه ایران و چین درباره نظم بین‌المللی لیبرال و تأثیر آن بر روابط دو کشور» که نویسندگان آن به صورت متمرکز به موشکافی جهت‌گیری‌های سیاست خارجی این کشور پرداخته‌اند نیز مفید فایده بوده است. درست به خاطر این جهت‌گیری‌ها بر خلاف نظام لیبرال جهانی فعلی است که کشورهای غربی به سمت موازنه قدرت چین در آفریقا روی آورده‌اند. در پژوهش‌های اخیر، حضور کشورهای غربی به عنوان یک متغیر تعدیل‌کننده برجسته شده است. در این راستا می‌توان به گزارش منتشر شده توسط «مرکز آفریقایی مطالعات استراتژیک»<sup>۳</sup> در سال ۲۰۲۵ تحت عنوان رقابت‌های نوین در آفریقا که در خصوص رقابت آمریکا-چین در

1. European Centre of Excellence for Countering Hybrid Threats

2. Lee

3. Africa Center for Strategic studies

معادن کنگو است و همچنین گزارش اتاق فکر چاتم هاوس در سال ۲۰۲۳ در مورد مقایسه مدل‌های وام دهی غربی‌ها با چین اشاره نمود.

این مقاله با استفاده از مفاهیم گرامشی مانند «بلوک تاریخی»، «روشنفکران ارگانیک»، «جنگ موضعی» و «هژمونی»، به تحلیل تلاش چین برای ایجاد نفوذ در آفریقا و واکنش‌های مقاومتی آفریقایی‌ها می‌پردازد. این پژوهش با تمرکز بر سازوکارهای ترکیبی هژمونی، ابعاد مادی و غیرمادی نفوذ چین و درهم‌تنیدگی آن‌ها را بررسی کرده و با تحلیل کنشگری آفریقایی‌ها از منظر جنگ موضعی، پویایی‌های این فرآیند را نشان می‌دهد. در نهایت، با تحلیل مضمون داده‌ها، چارچوبی روشن برای درک ابعاد مختلف سیاست هژمونی‌سازی چین در آفریقا ارائه می‌کند.

## ۲. چارچوب نظری: هژمونی گرامشی

آنتونیو گرامشی، هژمونی را نه صرفاً به عنوان سلطه از طریق زور، بلکه به عنوان شکلی فراگیرتر از کنترل مفهوم‌پردازی کرد که از طریق رهبری فکری، اخلاقی و فرهنگی حاصل می‌شود. در این چارچوب، جهان‌بینی گروه مسلط به «دریافت مشترک» یا ایدئولوژی غالب تبدیل می‌شود که اغلب از طریق رضایت «خودجوش» حکومت‌شوندگان پذیرفته می‌شود (Gramsci, 1971: 630). این رضایت با همسو کردن منافع گروه مسلط با منافع گروه‌های زیردست پرورش می‌یابد که اغلب از طریق صورت‌بندی یک «ایدئولوژی ارگانیک»<sup>۱</sup> که با آگاهی عمومی طنین‌انداز می‌شود، قابل تشخیص است (Gramsci, 1971: 135). در حقیقت؛ گرامشی معتقد بود که قدرت و سلطه یک گروه یا طبقه تنها با زور و اجبار نظامی یا اقتصادی به دست نمی‌آید و پایدار نمی‌ماند، بلکه مهم‌تر از آن، توانایی رهبری فکری، اخلاقی و فرهنگی جامعه است.

گروه مسلط با ترویج ایده‌ها و ارزش‌های خود به عنوان «وضعیت طبیعی امور»، رضایت گروه‌های فرودست را جلب می‌کند. این هژمونی، که فراتر از سلطه فیزیکی است، از طریق همسو کردن منافع و ایجاد «ایدئولوژی ارگانیک» مبتنی بر واقعیت‌های جامعه محقق می‌شود. چین با سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی، توسعه تجارت و اعطای وام در آفریقا، این تعاملات را در قالب روایت «همکاری برد-برد» و «همبستگی جنوب-جنوب» ارائه می‌دهد که بخشی از تلاش برای ساخت همان ایدئولوژی ارگانیک گرامشی است.

همچنین فعالیت‌های رسانه‌های دولتی مانند کانال آفریقای تلویزیون بین‌المللی چین و خبرگزاری رسمی جمهوری خلق چین، بسترهای فرهنگی مانند موسسات کنفوسیوس و تعاملات دیپلماتیک سطح بالا مانند مجمع همکاری چینی و آفریقایی را می‌توان به عنوان تلاشی برای ساخت چنین ایدئولوژی ارگانیکی تلقی کرد. برای مثال، در نشست‌های سران مجمع همکاری چینی-آفریقایی، رهبران چین به طور مداوم بر اهداف مشترک توسعه‌ای و مشارکتی مبتنی بر برابری تأکید می‌کنند و این را در تضاد با رویکردهای تاریخی غرب قرار می‌دهند (Alden & Davies, 2006: 83-96). پکن خود را به عنوان یک شریک توسعه‌جایگزین معرفی می‌کند، شریکی که ظاهراً به حاکمیت ملی و عدم مداخله در امور داخلی احترام می‌گذارد، جذابیتی که به ویژه برای ملت‌های آفریقایی که از لحاظ تاریخی نسبت به استعمار و استعمار نو حساسیت دارند، ملموس‌تر است (Taylor, 2006: 40).

## ۱-۲. روش شناسی: تحلیل مضمون

روش تحقیق مورد استفاده در این پژوهش، تحلیل مضمون<sup>۱</sup> است. تحلیل مضمون یک روش کیفی برای شناسایی، تحلیل و گزارش الگوهای (مضامین) موجود در داده‌های کیفی است. در این تحقیق، داده‌ها شامل تحلیل محتوای منابع علمی، گزارش‌های تحقیقی، مقالات و اسناد مرتبط با روابط چین و آفریقا، و همچنین چارچوب نظری هژمونی گرامشی است. این رویکرد امکان بررسی عمیق و چندوجهی سازوکارهای نفوذ چین در آفریقا، چگونگی تلاش برای کسب رضایت و اعمال فشار و همچنین واکنش‌ها و مقاومت‌های موجود در برابر این نفوذ را از منظر تئوری هژمونی گرامشی فراهم می‌آورد. در این پژوهش، فرآیند تحلیل مضمون در قالب جدول ذیل به بحث گذاشته می‌شود.

شماره مضمون	عنوان مضمون اصلی	شماره زیر مضمون	عنوان زیر مضمون	توضیحات اصلی
	مفهوم‌پردازی هژمونی از منظر گرامشی	-	-	<ul style="list-style-type: none"> <li>- وابستگی ایجاد هژمونی به رهبری فکری، اخلاقی و فرهنگی به عنوان شکلی فراگیرتر از کنترل.</li> <li>- عدم پایداری قدرت و سلطه یک گروه تنها با اتکاء به زور و اجبار نظامی یا اقتصادی</li> <li>- تبدیل جهان‌بینی گروه مسلط به «دریافت مشترک» یا ایدئولوژی غالب.</li> <li>- ارزیابی نفوذ فزاینده چین به عنوان مصداق «هژمونی» مطابق دیدگاه گرامشی</li> </ul>

<p>- سرمایه‌گذاری کلان چین در زیرساخت‌های آفریقا (راه آهن، بنادر، جاده‌ها).</p> <p>- ارائه وام‌های گسترده (۱۵۳ میلیارد دلار بین سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۲۲).</p> <p>- ترویج "مدل چین" به عنوان جایگزینی برای "اجماع واشنگتن".</p>	<p>درهم‌تیدگی اقتصادی و ایجاد رضایت</p>	<p>۲-۱</p>	<p>سازوکارهای چین برای بر ساختن هژمونی در آفریقا</p>
<p>- رویکرد «همکاری برد-برد»، «منفعت متقابل» و «همبستگی جنوب-جنوب».</p> <p>- ترویج رویکرد از طریق رسانه‌های دولتی، موسسات کنفوسیوس و تعاملات دیپلماتیک.</p> <p>- بیش از ۶۰ موسسه کنفوسیوس در بیش از ۴۰ کشور آفریقایی.</p> <p>- ارائه هزاران بورسیه تحصیلی و گسترش فعالیت‌های رسانه‌ای.</p>	<p>قدرت نرم و رهبری ایدئولوژیک از طریق رویکرد و فرهنگ</p>	<p>۲-۲</p>	<p>سازوکارهای چین برای بر ساختن هژمونی در آفریقا</p>
<p>- اولویت روابط دولت با دولت و تعامل با نخبگان حاکم</p> <p>- حمایت سیاسی و اقتصادی بدون -مشروطیت‌های حقوق بشری یا حکمرانی</p> <p>- تقویت رژیم‌های حاکم و مدل‌های حکمرانی دولت‌محور</p>	<p>هم‌راستاسازی نخبگان و تعامل در سطح دولتی</p>	<p>۲-۳</p>	<p>سازوکارهای چین برای بر ساختن هژمونی در آفریقا</p>
<p>- شکل دهی فعالانه به درک جهانی و آفریقایی از نقش خود.</p> <p>- ترویج روایت‌های مثبت و مقابله با انتقادات غرب.</p> <p>- تأکید بر احترام متقابل و عدم مداخله.</p> <p>- به چالش کشیدن روایت غالب غرب.</p>	<p>جنگ روایت‌ها و تلاش برای پاد-هژمونی</p>	<p>۲-۴</p>	<p>سازوکارهای چین برای بر ساختن هژمونی در آفریقا</p>
<p>- نگرانی از «دیپلماسی تله بدهی»</p> <p>- اهرم فشار بالقوه از طریق بدهی (حدود ۱۲٪ از بدهی خارجی عمومی آفریقا)</p> <p>- عدم شفافیت برخی قراردادهای وام</p> <p>- ترکیبی از سازوکارهای رضایت‌سازی و اشکال ظریف‌تر اهرم فشار</p>	<p>اجبار ظریف و دیپلماسی بدهی</p>	<p>۲-۵</p>	<p>سازوکارهای چین برای بر ساختن هژمونی در آفریقا</p>

<ul style="list-style-type: none"> <li>- تعامل استراتژیک نخبگان آفریقایی با چین برای حداکثرسازی دستاوردهای توسعه‌ای.</li> <li>- تفاوت در میزان تأثیرپذیری نخبگان در کشورهای مختلف.</li> <li>- مثال پل کاگامه از رواندا: جذب سرمایه گذاری چین با حفظ استقلال در سیاست گذاری</li> </ul>	<p>نقش نخبگان حاکم آفریقایی</p>	<p>۳-۱</p>	<p>کنشگری آفریقایی و واکنش به نفوذ چین</p>	
<ul style="list-style-type: none"> <li>- پاسخ پیچیده و نقادانه جامعه مدنی به سرمایه گذاری چین.</li> <li>- نگرانی‌ها درباره شیوه‌های کاری، تخریب محیط زیست و عدم شفافیت.</li> <li>- واکنش متنوع روشنفکران آفریقایی.</li> </ul>	<p>نقش جامعه مدنی و روشنفکران آفریقایی</p>	<p>۳-۲</p>	<p>کنشگری آفریقایی و واکنش به نفوذ چین</p>	
<ul style="list-style-type: none"> <li>- هژمونی هرگز کامل و بدون چالش نیست</li> <li>- مقاومت به شکل مبارزه‌ای طولانی در داخل جامعه مدنی.</li> <li>- روزنامه‌نگاری تحقیقی، حمایت‌گری اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های زیست‌محیطی.</li> <li>- تحقیقات آکادمیک و ابتکارات پان‌آفریقایی</li> </ul>	<p>-</p>	<p>-</p>	<p>به چالش کشیدن هژمونی چین از طریق "جنگ موضعی"</p>	
<ul style="list-style-type: none"> <li>- هژمونی نوین به جای استعمار سنتی.</li> <li>- جذابیت رویکرد چینی برای بسیاری در آفریقا.</li> <li>- چالش‌ها: عاملیت آفریقایی‌ها، صداهای نقاد و پیچیدگی‌های وابستگی.</li> <li>- آینده نامشخص و وابسته به عوامل متعدد.</li> </ul>	<p>-</p>	<p>-</p>	<p>ماهیت و آینده هژمونی چین در آفریقا</p>	

### ۳. روابط چین و آفریقا و سازوکارهای هژمونی سازی

در تطابق با نظریه گرامشی، به وضوح می‌توان تشخیص داد که نفوذ چین در آفریقا از طریق ترکیبی پیچیده از سازوکارهای رضایت‌سازی و اشکال ظریف‌تر اهرم فشار که می‌توانند به مرزهای اجبار نزدیک شوند، صورت می‌گیرد که می‌توان آن‌ها را ذیل دو مقوله به شرح ذیل بیان کرد. فعالیت‌های چین در آفریقا شامل سرمایه‌گذاری‌های گسترده در زیرساخت‌ها، افزایش تجارت و ارائه وام‌های کلان است. این اقدامات در چارچوب روایتی از «همکاری برد-برد»، «منفعت متقابل» و «همبستگی جنوب-جنوب» ارائه می‌شود. ترویج این روایت‌ها از طریق رسانه‌های دولتی چین مانند کانال آفریقای شبکه تلویزیونی جهانی

چین<sup>۱</sup> و خبرگزاری شینهوا<sup>۲</sup>، موسسات کنفوسیوس و مجامع دیپلماتیک مانند مجمع همکاری چینی-آفریقایی ترویج می‌شود. برخی پژوهشگران به تاکید رهبران چین بر اهداف مشترک توسعه‌ای و مشارکتی مبتنی بر برابری در نشست‌های مجمع همکاری چینی-آفریقایی اشاره کرده‌اند که در تضاد با رویکردهای تاریخی غرب قرار می‌گیرد (Alden & Davies, 2006: 83-96).

چین خود را به عنوان شریکی که به حاکمیت ملی و عدم مداخله احترام می‌گذارد، معرفی می‌کند که برای کشورهای آفریقایی جذاب است (Taylor, 2006: 13). مطابق ادعای پایگاه اینترنتی تحلیلی-خبری دیده بان روابط چینی-آفریقایی؛ گسترش موسسات کنفوسیوس نیز به عنوان تلاشی برای انتشار ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی چینی و ساخت یک نظم پاد-هژمونیک تلقی شده است. در همین راستا؛ شناخت تنوع فرهنگی آفریقا توسط چین را می‌توان به مثابه کلید موفقیت نفوذ نرم این کشور دانست. برای مثال، مؤسسات کنفوسیوس چین با محتوای محلی مانند دوبله فیلم‌های چینی به زبان سواحیلی برای پخش در کنیا و رسانه‌هایی مانند استار تایمز<sup>۳</sup> در جلب اعتماد عمومی آفریقایی‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد (Deutsche Welle, 2025, sep 27)

### ۳-۱. رضایت و اجبار، فشار ضمنی

در این بخش ابزارهای مورد استفاده توسط چین در روابطش با کشورهای آفریقایی برای ایجاد رضایت و فشار ضمنی که از آن‌ها به صورت هم‌زمان استفاده می‌کند اشاره می‌شود. در این زمینه، چین می‌کوشد با ترکیب ابزارهای اقتصادی (قدرت سخت) و دیپلماسی عمومی و فرهنگی (قدرت نرم) بر دولت‌های آفریقایی اثرگذاری ایجاد کند که برخی از پژوهشگران قدرت حاصل از ترکیب این ابزارها را به عنوان «قدرت هوشمند»<sup>۴</sup> نیز نام برده‌اند (سازمند و درستکار، ۱۴۰۱: ۱۶۵-۱۹۳)

### ۳-۲. درهم‌تنیدگی اقتصادی و رضایت

چین پول و منابع عظیمی را صرف ساخت پروژه‌های بزرگ زیربنایی در آفریقا می‌کند؛ مثل راه‌آهن‌های مهم، جاده‌ها و سد‌ها. این پروژه‌ها برای کشورهای آفریقایی که نیازهای توسعه‌ای زیادی دارند، بسیار حیاتی هستند و به سرعت منافع مادی ملموسی را برای مردم و نخبگان حاکم به همراه دارند (مثلاً اشتغال‌زایی، بهبود حمل‌ونقل و دسترسی به انرژی). پروژه‌های زیرساختی در مقیاس بزرگ، مانند راه‌آهن استاندارد گیج در کنیا، راه‌آهن آدیس آبابا-جیوتی در اتیوپی، و جاده‌ها و سدهای متعدد در سراسر قاره، اغلب توسط نهادهای چینی تأمین مالی و ساخته می‌شوند (Brautigam, 2009: 91-97). در همین راستا، می‌توان به اختصاص ۶۰۰ میلیون دلار برای ساخت بزرگراه نایروبی از سوی چین در کنیا اشاره کرد<sup>۵</sup> و نکته مهم آن در این است که مالکیت آن پس از ۳۰ سال به کنیا باز می‌گردد.

1. CCGTN: China Global Television Network Africa
2. Xinhua
3. StarTimes
4. Smart Power
5. build-operate-transfer

این پروژه بخشی از وام‌های کلان چین است که بدهی کنیا را به ۶۹٪ تولید ناخالص داخلی آن کشور رسانده است، اما در مقابل جایگاه کشور چین را در نقش یک شریک اصلی زیرساختی برای این کشور تثبیت کرده است (Chatam House, 2023, Jan 18). طی سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۳، چینی‌ها ۴۴ میلیارد دلار در زیرساخت‌های کشورهای آفریقایی سرمایه‌گذاری کرده‌اند که از این مبلغ ۳۶ میلیارد دلار مربوط به بخش انرژی و ۱۸ میلیارد دلار آن مربوط به بخش معادن بوده است. این سرمایه‌گذاری‌ها به همان میزان که رونق و توسعه اقتصادی را برای کشورهای آفریقایی به همراه دارند باعث نفوذ روزافزون چین در کشورهای مختلف قاره آفریقا نیز می‌شود (Observer Research Foundation, 2021, Aug 25).

مثال دیگر در این راستا، احداث پلی استراتژیک بر روی رودخانه روفیلو<sup>۱</sup> در تانزانیا توسط شرکت مترو چینی است که نه تنها تجارت را تسهیل می‌کند، بلکه از طریق بازنمایی قدرت چین در شرق آفریقا، اهمیت نظامی پیدا می‌کند. این پروژه بخشی از الگوی چین است که در قالب انجام پروژه‌های زیرساختی، سپس تمرینات نظامی مشترک با تانزانیا و همسایگانش مانند موزامبیک صورت می‌گیرد (Operational Environment, 2025, Apr 25). این فعالیت‌ها هژمونی را از طریق وابستگی متقابل ترویج می‌کنند و برای چین امکان دسترسی به منابع و پایگاه‌های تجاری را فراهم می‌سازد.

از دیگر شاخصه‌های کنشگری چین در آفریقا می‌توان به حوزه نظامی اشاره کرد. در این زمینه، چین نفوذ نظامی خود را با پوشش اقتصادی گسترش می‌دهد. این نفوذ از فروش تسلیحات تا ایجاد پایگاه‌های نظامی دنبال می‌شود. به عنوان نمونه در سال ۲۰۲۵، چین اقدام به فروش هواپیماهای نظامی<sup>۲</sup> به نامیبیا کرد که اولین فروش خارجی این نوع هواپیما بوده است. موزامبیک، زامبیا و زیمباوه بیش از ۹۰٪ تسلیحات خود را از چین تأمین می‌کنند. در همین راستا می‌توان به تمرینات مشترک نظامی سنگال و تانزانیا با چین اشاره کرد (Africa Centre, 2025, Jun 10). چین بزرگ‌ترین مشارکت‌کننده دائم شورای امنیت سازمان ملل در مأموریت‌های آفریقایی با بیش از ۲۰۰۰ نیرو در ۲۰۲۴ است. این اقدام، نه تنها تصویری با قامت و جایگاه قدرت مسئول برای چین به نمایش می‌گذارد، بلکه بطور همزمان تجربه نظامی را نیز برای این کشور به ارمغان می‌آورد (Congress.gov, 2025, Jan 31).

سرمایه‌گذاری چینی‌ها در پروژه‌های عمرانی ضمن رفع نیازهای توسعه، وابستگی اقتصادی و رضایت عمومی را ایجاد می‌کند. ابتکار کمربند-راه نمونه‌ای از این راهبرد است که نه تنها توسعه زیرساخت، بلکه یک طرح ژئوپلیتیکی برای همسویی سیاسی و اقتصادی کشورهای آفریقایی با چین محسوب می‌شود. این کشور از طریق گفتمان "جامعه با سرنوشت مشترک" در پی ارائه جایگزینی برای نظم لیبرال غربی است. (ابوالفضلی، ۱۳۹۹: ۷۵-۹۲). بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۲، چین ۱۵۳ میلیارد دلار وام به دولت‌ها و شرکت‌های دولتی آفریقایی اعطا کرد. این کمک‌های مالی، با وجود ایجاد وابستگی، رضایت کشورهای آفریقایی را جلب کرده و «مدل چین» را به عنوان جایگزینی برای «اجماع واشنگتن» معرفی می‌کند. این مدل برای رهبران آفریقایی که به دنبال توسعه بدون شرط‌های سیاسی هستند، جذاب است. (Taylor, 2006: 166).

1. Ruffji

2. Y-9E

### ۳-۳. قدرت نرم و رهبری ایدئولوژیک

چین علاوه بر فعالیت‌های اقتصادی، سرمایه‌گذاری گسترده‌ای در قدرت نرم انجام داده است. این شامل اعطای بورسیه به دانشجویان آفریقایی، برگزاری دوره‌های آموزشی برای مقامات و روزنامه‌نگاران آفریقایی، و توسعه فعالیت‌های رسانه‌ای در آفریقا شده است. رسانه‌های چینی اکنون با ارائه بسته‌های محتوایی مقرون‌به‌صرفه، به بازیگران اصلی بازار تلویزیون دیجیتال آفریقا تبدیل شده‌اند. این ابتکارات دیدگاه‌های چینی را ترویج می‌کنند و درکی را شکل می‌دهند که اگرچه کاملاً مورد پذیرش آفریقایی‌ها نیست، بر اساس منطق و جهان‌بینی چین است. گسترش زبان و فرهنگ از طریق ده‌ها مؤسسه و کلاس کنفوسیوس در آفریقا، به این رهبری فکری کمک می‌کند. هدف اصلی تأثیرگذاری بر تفکر و ارزش‌های مردم آفریقا است تا نفوذ چین به شکلی طبیعی‌تر پذیرفته شود (Shambaugh, 2015: 99-107).

یکی از مهم‌ترین ابزارهای قدرت نرم چین، افزایش چشمگیر تعداد بورسیه‌های تحصیلی برای دانشجویان آفریقایی است. این دانشجویان پس از بازگشت به کشورهايشان، اغلب به عنوان سفیران غیررسمی فرهنگ و دیدگاه‌های چین عمل می‌کنند. از سوی دیگر گسترش شبکه جهانی تلویزیونی چین در سراسر آفریقا، به این کشور امکان داده تا روایت خود را از رویدادهای جهانی و روابط چین و آفریقا به طور مستقیم به مخاطبان آفریقایی ارائه دهد و با روایت رسانه‌های غربی مقابله کند (الوند و عسگرخانی، ۱۳۹۷: ۱۱۹-۱۵۰).

نیویورک تایمز در مقاله‌ای به افزایش بورسیه‌های چین با بیش از ۲۰ هزار بورسیه سالانه برای آفریقایی‌ها اشاره می‌کند و آن را بخشی از استراتژی حزب کمونیست چین برای آموزش رهبران آینده آفریقا توصیف می‌کند. این گزارش بیان می‌دارد که افزایش بورسیه‌ها از ۱۵۰۰ نفر در سال ۲۰۰۰ به ۸۱۰۰۰ نفر در سال ۲۰۲۳، دانشجویان را به سفیران فرهنگی تبدیل می‌کند و ارزش‌هایی مانند همبستگی جنوب-جنوب را در راستای اهداف چین ترویج می‌دهد (New York Times, 2025, Sept 28). فرنچ از بعدی دیگر به قدرت نرم چین پرداخته و در این راستا به طور مشخص به نقش مهاجران چینی در آفریقا و تأثیرات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی حضور آن‌ها می‌پردازد. وی استدلال می‌کند که نفوذ چین تنها از طریق پروژه‌های دولتی و سرمایه‌گذاری‌های کلان نیست، بلکه از طریق حضور انسانی و اجتماعی صدها هزار شهروند چینی در بطن جوامع آفریقایی نیز در حال گسترش است (French, 2014). این حضور به شکل‌گیری «رضایت» و تغییر بافت جامعه مدنی کمک می‌کند که یکی از پایه‌های اصلی هژمونی گرامشایی است.

### ۳-۴. هم‌راستاسازی نخبگان و تعامل در سطح دولتی

سیاست خارجی چین اولویت را به روابط دولت با دولت و تعامل با نخبگان حاکم می‌دهد (Alden, 2014: 26). چین با ارائه حمایت سیاسی در مجامع بین‌المللی و کمک‌های اقتصادی بدون شروط حقوق بشری به کشورهای آفریقایی، اتحادهای خود را با آن‌ها تقویت می‌کند. این رویکرد باعث نزدیکی دولت‌های آفریقایی به چین شده و به گفته برخی پژوهشگران، ممکن است ناخواسته از رژیم‌های حاکم حمایت کند و مدل حکمرانی دولت‌محور مشابه چین را در آفریقا ترویج نماید. (Nathan, 2016: 37-46).

در همین راستا برخی دیگر از پژوهش‌گران بر این عقیده هستند که راهبرد چین شامل پرورش سیستماتیک روابط شخصی و بلندمدت با نخبگان سیاسی و نظامی آفریقا از طریق برنامه‌های آموزشی اختصاصی، کارگاه‌ها و سفرهای تماماً پرداخت‌شده به چین است. این امر موجب تقویت یک آشنایی عمیق و همسویی بالقوه با دیدگاه‌های چین می‌شود (غفاری نیا، ۱۴۰۰: ۱۹۷-۲۱۴). از سوی دیگر آنچه که دیپلماسی اقتصادی چین را برای نخبگان آفریقایی و دولت مردان آن قاره جذاب کرده است این است که دیپلماسی اقتصادی چین در آفریقا بر اصل «عدم مداخله» و ارائه کمک‌ها و وام‌های «بدون شروط سیاسی» استوار است. این رویکرد در تضاد با کمک‌های غربی قرار دارد که اغلب با شروطی مانند رعایت حقوق بشر یا اصلاحات دموکراتیک همراه است (دلآوری، التیامی نیا و باقری دولت آبادی، ۱۴۰۳: ۲۱۳-۲۵۴).

باز در همین راستا می‌توان از مجمع همکاری چین و آفریقا نام برد که به مهم‌ترین نهاد برای پیشبرد روابط چین با این قاره تبدیل شده است. چین از طریق این مجمع، بسته‌های کمک مالی، وام‌های ترجیحی و پروژه‌های زیرساختی را به صورت دوره‌ای اعلام می‌کند که این امر به نهادهای سازشی و پیش‌بینی‌پذیر کردن روابط کمک کرده است (بخشی، ۱۳۹۳: ۹۹-۱۳۶). چینی‌ها برای تثبیت حضور و گسترش نفوذ خود در آفریقا، از شبکه‌سازی‌های رسمی و غیررسمی استفاده می‌کنند. این اقدامات بخشی از قدرت نرم چین محسوب شده و به آن‌ها امکان می‌دهد در صورت مواجهه با محدودیت‌های بین‌المللی، با تکیه بر روابط غیررسمی، فعالیت‌های اقتصادی خود را ادامه دهند. (Benabdallah, 2020:231).

نتیجه و برآمد رویکرد تعامل استراتژیک نخبگان آفریقایی مانند رهبران سیاسی، تجاری و نظامی با چین اغلب از طریق پلتفرم‌هایی مانند مجمع همکاری آفریقا و چین و ابتکار راه ابریشم<sup>۱</sup> پیش می‌رود و نتایج چندلایه‌ای از مزایای اقتصادی گرفته تا چالش‌های وابستگی را در بر می‌گیرد. از جمله برآمدهای این تعامل، مزیت‌های اقتصادی و توسعه‌ای است. نخبگان آفریقایی با بهره‌گیری از مدل چینی بدون شرط‌های غربی، رشد اقتصادی را افزایش داده‌اند. این تعامل، دسترسی به سرمایه و فناوری را فراهم کرده و آفریقا را به شریک کلیدی چین تبدیل نموده است. تجارت دوجانبه طرفین با تمرکز روی صادرات آفریقایی مانند منابع معدنی، به بیش از ۲۸۰ میلیارد دلار رسیده است. نخبگان از طریق مجمع همکاری آفریقا و چین برای مذاکره و دست‌یابی به شرایط بهتر استفاده می‌کنند. در واقع، چین به تعامل فعال آفریقا واکنش نشان می‌دهد. ساختار جدید روابط، منعکس‌کننده تقاضا است، نه صدقه. در واقع همکاری متقابل طرفین، این گونه تصور می‌شود که این امر مسیر روشنی را برای نخبگان آفریقایی باز می‌کند تا ارتقاءهای استراتژیک را به نتایج اقتصادی واقعی تبدیل کنند (The diplomat, 2025, Jul 14).

### ۳-۵. جنگ روایت‌ها و پاد-هژمونی

چین با شرکت در «جنگ روایت‌ها» در تلاش است تا درک جهانیان، به ویژه آفریقایی‌ها، از نقش خود را شکل دهد. این کشور با تبلیغ دستاوردهایش در توسعه آفریقا، تصویر مثبتی ارائه داده و همزمان با

برجسته کردن سابقه استعماری غرب و تأکید بر اصولی مانند «احترام متقابل»، خود را از قدرت‌های استعماری گذشته متمایز می‌کند (The European Centre of Excellence for Countering Hybrid Threats, 2025: 17-23). طبق تحلیل‌های ارائه شده توسط نشریه اقتصاد سیاسی آفریقایی<sup>۱</sup>، در سال ۲۰۲۴، چین با هدف ایجاد "هژمونی متقابل" در حال به چالش کشیدن روایت غربی توسعه و حکمرانی است. این کشور با ترویج نقش خود در توسعه آفریقا و انتقاد از سابقه استعماری غرب، در حال تقویت جایگاه خود است. این رویکرد حتی اتحادیه اروپا را نگران کرده، چرا که کمک‌های بدون پیش‌شرط چین را تهدیدی برای ارزش‌های دموکراسی و حقوق بشر می‌داند که اروپا طی دهه‌ها در آفریقا ترویج داده است. (صالحی، ابراهیمی و محمدی نسب، ۱۴۰۳: ۲۱۱-۲۳۶).

در راستای رقابت با نفوذ روز افزون چین، کشورهای غربی با پشتتازی آمریکا و نقش آفرینی انگلیس و فرانسه با سرمایه‌گذاری و اقدامات سیاسی و فرهنگی وارد عمل شده‌اند که موارد پیش رو از مهم‌ترین اقدامات صورت گرفته توسط آن‌هاست. این کشورها از طریق ابتکارهایی مانند «آفریقای آباد»<sup>۲</sup> که به صورت ویژه توسط ایالات متحده طراحی و اجرا می‌شود و «شراکت برای زیرساخت جهانی و سرمایه‌گذاری»<sup>۳</sup>، که ایده‌ای مشترک بین کشورهای گروه هفت می‌باشد سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های آفریقایی را افزایش داده تا به رقابت با ابتکار یک کمر بند و یک راه چین پردازد. آمریکا با تحریم‌های غیرمستقیم مانند ایجاد محدودیت برای صادرات فناوری به شرکت‌های چینی در آفریقا و حمایت از اتحادیه آفریقا، به محدود کردن نفوذ چین در معادن مانند معدن کبالت کنگو می‌پردازد. در این زمینه می‌توان به رقابت بر سر بندر لامو در کنیا اشاره کرد که آمریکا در قالب برنامه شراکت برای زیرساخت جهانی و سرمایه‌گذاری، ۵۰۰ میلیون دلار در سال ۲۰۲۵ سرمایه‌گذاری کرد (Brookings, 2022, Sept 29).

کابینه نخست دونالد ترامپ طرح «آفریقای آباد» را که برنامه‌ای برای گسترش سرمایه‌گذاری و تجارت آمریکا-آفریقا است، با هدف مقابله با نفوذ اقتصادی جمهوری خلق چین در آفریقا بنیان‌گذاری کرد (congress.gov, 2025, Jan 31). «ذیل راهبرد جدید «آفریقای آباد» ایالات متحده شراکت در آفریقا را با دقت بیشتر انتخاب خواهد کرد و رهبران آفریقایی را به سوی انتخاب طرح‌های سرمایه‌گذاری خارجی که پایدار، دربرگیرنده، شفاف و با کیفیت باشند، تشویق می‌کند» (Radio Free Europe/Radio Liber-ty, 2018, Dec 14). «در ژوئن ۲۰۲۲، گروه هفت آغاز برنامه موسوم به «شراکت برای سرمایه‌گذاری و زیرساخت جهانی» را اعلام کرد. هدف این برنامه فراهم آوردن ۶۰۰ میلیارد دلار برای اقتصادهای ضعیف و متوسط می‌باشد» (GATE center, 2025, Aug 28). آن‌طور که در یکی از گزارش‌های مؤسسه بروکینگز آمده است؛ «رهبران گروه هفت انگیزه ثانویه شان را پنهان نمی‌کنند که در واقع کسب دوباره بخشی از نفوذی است که دموکراسی‌های پیش‌رو طی یک دهه به خاطر سرمایه‌گذاری چین در زیرساخت‌های آفریقا در قالب طرح یک کمر بند و یک راه به چین واگذار کردند» (Brookings, 2022 Sept 29).

1. Review of African Political Economy (ROAPE)
2. Prosper Africa
3. Partnership for Global Infrastructure and Investment (PGII)

### ۳-۶. اجبار ظریف (فشار نامحسوس) و دیپلماسی بدهی

در حالی که چین بر شراکت تأکید دارد، نگرانی‌ها در مورد «دیپلماسی تله بدهی» همچنان باقی است (Brautigam, 2020: 1-14). حجم عظیم بدهی آفریقا به طلبکاران چینی - اگرچه تنها حدود ۱۲ درصد از بدهی خارجی عمومی آفریقا را تشکیل می‌دهد، به پکن اهرم فشار بالقوه‌ای می‌دهد. در حالی که اجبار آشکار نادر است، امکان تأثیرگذاری چنین اهرم فشاری بر تصمیمات سیاسی یا تضمین دسترسی به دارایی‌های استراتژیک، به عنوان یک پس‌زمینه اجباری ظریف عمل می‌کند (Kratz, Feng & Wright: 2019). این پتانسیل فشار، حتی اگر همیشه استفاده نشود، به عنوان یک «پس‌زمینه اجباری ظریف» عمل می‌کند. عدم شفافیت برخی قراردادهای وام ارزیابی این پویایی‌های قدرت را پیچیده‌تر می‌کند. همچنین، شفاف نبودن بعضی از قراردادهای وام چین، ارزیابی دقیق این پویایی‌های قدرت را دشوارتر می‌کند (Gelpert et al, 2021:345-416).

چین با ترکیب کمک‌های اقتصادی جذاب و تلاش‌های فرهنگی، در حال ایجاد هژمونی در آفریقا است. این نفوذ مبتنی بر جلب رضایت از طریق منافع مادی و همسویی ایدئولوژیک ظاهری است، در حالی که اهرم فشار اقتصادی نیز در پس‌زمینه وجود دارد. مطابق دیدگاه گرامشی، چین با روابط نزدیک با دولت‌ها، کنترل روایت‌ها و وابستگی اقتصادی، نفوذ خود را تقویت می‌کند. این روش‌ها ترکیبی از رضایت‌آفرینی و فشار نامحسوس برای ساخت هژمونی هستند. زامبیا با بدهی ۳۴ میلیارد دلاری به چین، عمدتاً ناشی از پروژه‌های طرح کمر بند و راه شامل سد، راه‌آهن و فرودگاه، نمونه‌ای از اتهامات غرب درباره «تله بدهی» چین است. در مقابل این بدهی‌ها، چین دسترسی به معادن مس، طلا و منگنز زامبیا را تضمین کرده که نگرانی‌ها درباره اهداف سیاسی-اقتصادی پکن در آفریقا را تقویت می‌کند. (Chatam House, 2023, 18 Jan). در جیوتی نیز وضع بر همین منوال است چین بیش از نیمی از بدهی خارجی ۲/۶ میلیارد دلاری این کشور را در اختیار دارد. پروژه ۳/۵ میلیارد دلاری منطقه تجارت آزاد بین‌المللی جیوتی که چین آن را به عنوان مدل همکاری چین-آفریقا تبلیغ می‌کند بر بار این کشور آفریقایی خواهد افزود (congress.gov, 2025, 31 Jan).

### ۳-۷. واکنش آفریقایی‌ها در مواجهه با هژمونی سازی چین

تحلیل از دیدگاه گرامشی باید عاملیت کنشگران آفریقایی را نیز در نظر بگیرد. نخبگان آفریقایی به طور استراتژیک با چین تعامل می‌کنند تا دستاوردهای توسعه‌ای را به حداکثر برسانند و شرکای خود را متنوع کنند (Mohan, G., & Lampert, 2013: 92-110). نمونه این امر، تلاش پل کاگامه از رواندا برای جذب سرمایه‌گذاری چین با حفظ استقلال در سیاست‌گذاری است (Obiorah, 2007: 75-91). با این حال، میزان درونی‌سازی و ترویج یک اجماع طرفدار چین توسط نخبگان متفاوت است. پاسخ جامعه مدنی و روشنفکران آفریقایی پیچیده‌تر و اغلب نقادانه‌تر است. نگرانی‌هایی در مورد شیوه‌های کاری، تخریب محیط زیست، عدم شفافیت و پتانسیل استعمار نو مطرح شده است.

برای مثال، سازمان‌های جامعه مدنی در کنیا جنبه‌هایی از پروژه راه‌آهن استاندارد گیج را به چالش

کشیده‌اند. واکنش روشنفکران متنوع است؛ برخی از روابط با چین حمایت می‌کنند و برخی دیگر نسبت به وابستگی‌های جدید هشدار می‌دهند (Manyeruke & Abegunrin, 2020). توانایی جامعه مدنی و روشنفکران برای صورت‌بندی روایت‌های متقابل و مطالبه پاسخگویی، در شکل‌دهی به محدودیت‌های هژمونی احتمالی چین حیاتی است. این جنگ موضوعی در بستر روابط چین و آفریقا می‌تواند شامل روزنامه‌نگاری تحقیقی، حمایت‌گری اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های زیست‌محیطی، تحقیقات آکادمیک نقادانه، پافشاری بر ارزش‌های آفریقایی و توسعه سیاست‌های محتوای محلی، و ابتکارات پان‌آفریقایی مانند دستور کار ۲۰۶۳ اتحادیه آفریقا باشد (Mohan & Lampert, 2013: 92-110). در تحلیل نفوذ چین در آفریقا، نباید فقط به اقدامات چین توجه کرد، بلکه باید دید که خود کنشگران آفریقایی (مثل دولت‌ها، نخبگان، مردم عادی، فعالان مدنی و روشنفکران) چه نقشی دارند و چگونه به این نفوذ پاسخ می‌دهند. آن‌ها صرفاً پذیرنده نیستند، بلکه عاملیت دارند؛ یعنی توانایی دارند که فکر کنند، تصمیم بگیرند و به نوبه خود بر وضعیت تأثیر بگذارند.

### ۳-۸. جنگ موضوعی

گرامشی معتقد بود هژمونی هیچ‌گاه کامل نیست و همواره با مقاومت روبرو می‌شود. این مقاومت لزوماً به شکل درگیری مستقیم («جنگ مانوری») نیست، بلکه اغلب به صورت «جنگ موضوعی» - مبارزه‌ای طولانی‌مدت در جامعه مدنی برای تغییر ایده‌ها و باورهای غالب و ایجاد اجماع جدید - ظهور می‌کند. (Gramsci, 1971:352). در بستر روابط چین و آفریقا، این «جنگ موضوعی» ممکن است شامل موارد زیر باشد:

۳-۸-۱. روزنامه‌نگاری تحقیقی آفریقایی، مانند آنچه توسط سازمان‌هایی مانند «شبکه آفریقایی مراکز روزنامه‌نگاری تحقیقی»<sup>۱</sup>، که پروژه‌های چینی، قراردادهای وام و تأثیرات محلی آن‌ها را به دقت بررسی می‌کند. خبرنگاران و رسانه‌های مستقل آفریقایی (مانند نمونه‌های ذکر شده) با بررسی دقیق و نقادانه پروژه‌ها، قراردادهای وام، و تأثیر واقعی فعالیت‌های چین در آفریقا، سعی می‌کنند واقعیت‌ها را روشن کرده و روایت رسمی و غالباً مثبت چین را به چالش بکشند. این کار به تغییر درک عمومی مردم و نخبگان کمک می‌کند (Wekesa, 2017: 11-24).

۳-۸-۲. سازمان‌های مدنی مانند اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های زیست‌محیطی در آفریقا برای بهبود استانداردهای کاری، حفاظت از محیط زیست و مشورت با جوامع محلی در شرکت‌ها و پروژه‌های چینی فعالیت می‌کنند. این تلاش‌ها نشان‌دهنده مقاومت در برابر تأثیرات منفی احتمالی چین است (Lee, 2017: 150).

۳-۸-۳. تحقیقات دانشگاهی و مراکز فکری آفریقا با ارائه تحلیل‌های عمیق، درکی پیچیده‌تر از تعامل چین ارائه می‌دهند که فراتر از روایت‌های ساده‌انگارانه خیرخواهی یا استثمار محض است. این رویکرد به شکل‌گیری دیدگاه‌های دقیق‌تر در میان نخبگان و عموم کمک می‌کند (Soulé, 2020: 321-340).

1. ANCIR: African Network of Centers for Investigative Reporting

۳-۸-۴. پافشاری بر ارزش های فرهنگی و سیاسی آفریقایی در مذاکرات با چین و اجرای سیاست های محتوای محلی برای تضمین مشارکت بازیگران بومی در پروژه ها، به منظور افزایش منافع اقتصادی قاره، که این اقدامات نشان دهنده تلاش آفریقا برای تعیین شرایط همکاری است (Africa Union, 2015, Apr 15)

۳-۸-۵. ابتکارات پان آفریقایی مانند دستور کار ۲۰۶۳ اتحادیه آفریقا، چشم انداز توسعه قاره را ترسیم می کنند و چارچوب هایی برای تعامل با شرکای خارجی از جمله چین ارائه می دهند تا منافع آفریقا تأمین شود. این رویکرد نشان دهنده تلاش آفریقا برای رهبری فعال در روابط خارجی است (Africa Union, 2013, Jun 10)

### ۳-۹. نقش نخبگان آفریقایی

نخبگان آفریقایی در تعامل با چین منفعل نبوده و هوشمندانه عمل می کنند. هدف آن ها بهره گیری از سرمایه گذاری های چین برای توسعه کشور، تنوع بخشی به شرکای بین المللی و تقویت جایگاه سیاسی خود است. از دیدگاه گرامشی، این کنشگران آفریقایی عاملیت فعال داشته و صرفاً دریافت کنندگان منفعل تأثیرات چین نیستند (Mohan & Lampert, 2013: 92-110). رهبرانی همچون پل کاکامه رواندا با حفظ استقلال در سیاست گذاری، جذب سرمایه گذاری چین را دنبال می کنند. میزان تأثیرپذیری نخبگان از دیدگاه های چینی و تبدیل آنان به مروجین این ایده ها در کشورهای آفریقایی متفاوت است و به شرایط داخلی هر کشور بستگی دارد. درونی سازی و ترویج اجماع طرفدار چین توسط این نخبگان می تواند به شکل گیری «روشنفکران ارگانیک» بینجامد، اما شدت آن در سراسر قاره متغیر و وابسته به بسترهای محلی است. (Brautigam, 2009:145).

### ۳-۱۰. نقش جامعه مدنی و روشنفکران آفریقایی

واکنش جامعه مدنی و روشنفکران آفریقا به نفوذ چین عمدتاً انتقادی و متنوع است. برخی گروه ها از سرمایه گذاری ها و توسعه همراه آن استقبال می کنند، اما دیگران نگران شیوه های کاری شرکت های چینی، تخریب محیط زیست، عدم شفافیت قراردادهای و الگوهای استعمار نو هستند. روشنفکران نیز دیدگاه های متفاوتی دارند، از حمایت از روابط چین و آفریقا برای توسعه سریع و نظم چندقطبی تا ابراز نگرانی های مشابه. روشنفکران آفریقایی دیدگاه های متفاوتی درباره روابط با چین دارند: برخی آن را فرصتی برای توسعه و چندقطبی شدن جهان می دانند، در حالی که دیگران نسبت به ایجاد وابستگی های جدید و تهدید هنجارهای دموکراتیک هشدار می دهند. نقش جامعه مدنی در شکل دهی به محدودیت های هژمونی چین از طریق روایت های متقابل حیاتی است (Lee, 2017:117-143)

هژمونی احتمالی چین در آفریقا پدیده ای یک طرفه نیست و کنشگران آفریقایی از طریق فعالیت های مدنی، رسانه ای و سیاسی در حال شکل دهی به این نفوذ هستند. این مبارزه به عنوان «جنگ موضعی» با هدف تغییر آگاهی عمومی و ایجاد فضایی برای طرح منافع آفریقا عمل می کند. جامعه مدنی و روشنفکران آفریقایی با ارائه روایت های متقابل و مطالبه شفافیت از دولت ها و چین، نقش کلیدی در تعیین محدودیت های نفوذ چین ایفا می کنند. مقاومت و تلاش برای پاسخگویی می تواند از سلطه بی قید و شرط چین جلوگیری کرده و ماهیت روابط را متعادل سازد.

## نتیجه‌گیری

چین با روش‌هایی غیر از سلطه مستقیم، در حال ایجاد نوعی هژمونی در آفریقا است که بر سه محور استوار است: جلب رضایت از طریق شعارهای جذاب مانند «جامعه‌ای با آینده مشترک»، همسو کردن ایدئولوژیک، و ایجاد وابستگی اقتصادی. این رویکرد موجب همراهی برخی نخبگان آفریقایی شده، اما روابط پیچیده و یک‌طرفه نیست. عواملی وجود دارند که جلوی سلطه کامل چین را می‌گیرند یا آن را محدود می‌کنند. این عوامل شامل موارد زیر هستند: عاملیت آفریقایی‌ها: مردم و دولت‌های آفریقا منفعل نیستند و تلاش می‌کنند تا خودشان تصمیم‌گیرنده باشند و منافع خود را پیگیری کنند؛ صداهای نقاد: منتقدانی در جامعه مدنی و دانشگاه‌های آفریقا وجود دارند که سیاست‌ها و اقدامات چین را نقد می‌کنند و مشکلات آن را بیان می‌کنند؛ پیچیدگی‌ها و ریسک‌های وابستگی: تکیه بیش از حد اقتصادی به یک کشور خارجی، حتی اگر آن کشور چین باشد، ذاتاً پیچیدگی‌ها و خطرات خاص خود را دارد که آفریقایی‌ها از آن آگاهند و در نهایت تحولات جهانی: تغییرات در صحنه بین‌المللی نیز بر این رابطه تأثیر می‌گذارد.

گروه مسلط با رواج ایده‌ها و ارزش‌های خود به عنوان «وضعیت طبیعی»، رضایت خودجوش دیگران را جلب می‌کند. این هژمونی نه با زور، بلکه از طریق همسوسازی منافع و ایجاد ایدئولوژی ارگانیک محقق می‌شود. آینده روابط چین و آفریقا به عواملی مانند میزان موفقیت چین در حفظ رضایت آفریقایی‌ها و توانایی کشورهای آفریقایی در مدیریت این رابطه برای ایجاد دیدگاه‌های مستقل («پاد-هژمونی») بستگی دارد. هژمونی همواره در حال چالش است و پژوهش‌های آینده باید بر تنوع واکنش‌های آفریقایی و نقش روشنفکران در شکل‌دهی به گفتمان مربوط به چین متمرکز شوند.

## منابع

- ابوالفضل، سیدعارف (۱۳۹۹)، تعاملات چین با قاره آفریقا در پرتو ابتکار یک کمربند- یک جاده. پژوهش ملل، ۵۳، ۷۵-۹۲
- الوند، مرضیه سادات (۱۴۰۳)، دیپلماسی اقتصادی و مصون‌سازی راهبردی چین در منا. دو فصلنامه دانش سیاسی، ۱ (۴۱)، ۲۳-۴۸
- امیری، مهدی (۱۴۰۳)، جایگاه اقتصاد در سیاست خارجی نرم افزاری چین در مناطق درحال توسعه، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، پاییز، سال ۱۶، شماره ۴۹، ۳-۷.
- بخشی، احمد (۱۳۹۳)، بررسی سیاست‌ها، راهبردها و اهداف چین در قاره آفریقا. فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، ۱۰ (۳۴)، ۹۹-۱۳۶.
- دلاوری خوب، عادل. التیامی نیا، رضا و باقری دولت آبادی، علی (۱۴۰۳)، دیپلماسی اقتصادی چین در آفریقا: امپریالیسم اقتصادی یا مشارکت سودمند متقابل؟. تعاملات دیپلماتیک، ۲ (۵)، ۲۱۳-۲۵۴.
- صالحی، مختار؛ ابراهیمی، راضیه و محمدی نسب، مرضیه (۱۴۰۳)، دوگانگی راهبردی اتحادیه اروپا نسبت به حضور چین در آفریقا. دو فصل نامه دانش سیاسی، ۱ (۴۱)، ۲۱۱-۲۳۶.

- سازماند، بهاره و درستکار، زهرا (۱۴۰۱)، راهبرد قدرت هوشمند چین در آفریقا. فصل نامه روابط خارجی، ۵۴، ۱۶۵-۱۹۳.
- شفیع، نوذر و سلیمی، رویا (۱۴۰۳)، بررسی مقایسه‌ای دیدگاه ایران و چین درباره نظم بین‌المللی لیبرال و تأثیر آن بر روابط دو کشور، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، زمستان، سال ۱۶، شماره ۴، ۷۳-۵۱.
- عسگرخانی، ابومحمد و الوند، مرضیه (۱۳۹۷)، قدرت نرم چین در آفریقا؛ تحلیلی فراسوی مفهوم سازی نای. فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، ۳۴، ۱۱۹-۱۵۰.
- غفاری نیا، میثم (۱۴۰۰)، استراتژی توسعه نفوذ چین در آفریقا (۱۹۹۳-۲۰۲۱). فصلنامه نگاه ایرانی به امور خارجی (ایرفا) ۱۳ (۳۵)، ۱۹۷-۲۱۸.

## References

- Abulfazli, Seyed Arif (2020), China's interactions with the African continent in the context of the Belt and Road Initiative. *International Journal of Nations Research*, 53, 75-92 [in Persian]
- Adem, S. (2010), «The paradox of China's policy in Africa», *African and Asian Studies*, 9, 3: 219-239.
- Africa Centre for Strategic Studies (2025), *Africa as a Testing Ground for China's Global Security Initiative*
- Africa Centre for Strategic Studies (2025), *China Widening Its Influence in Africa through Expanded Security Engagements*
- African Union. (2015), *Agenda 2063: The Africa We Want*. African Union Commission
- Alden, C., & Davies, M. (2006), «A profile of the operations of Chinese multinationals in Africa», *South African Journal of International Affairs*, 13, 1: 83-96.
- Alden, C., & Wu, Y. (2014), *South Africa and China: The making of a partnership*.
- Alvand, Marzieh Sadat (2024), Economic diplomacy and strategic immunization of China in the MENA region. *Political Knowledge Scientific Journal (Bi-quarterly)*, 1 (41), 23-48. [in Persian]
- Amiri, Mehdi. 2024. The role of the Economy in China's Soft Foreign Policy in the Developing Regions , *Political and International Approaches*, Autumn, Vol 16, No 3, PP 49-72. [in Persian]
- Amnesty International. (2016), "This is what we die for": Human rights abuses in the Democratic Republic of Congo power the global trade in cobalt.
- Arab Ahmadi, Amir Bahram. Samavati, Mehdi (2025), "Investigation of the impact of economic competition between China and the US on South Africa from 2010 to 2023", *Fasl' nāmeḥ-ye siyāsāt (Politics Quarterly)* 55, (1): 153-187
- Asgarkhani, Abu-Mohammad, and Alvand, Marzieh (2018), China's Soft Power in Africa: An Analysis Beyond Nye's Conceptualization. *International Political Research Quarterly*, 34, 119-150. [in Persian]
- Bakhshi, Ahmad (2014), Analyzing China's Policies, Strategies, and Objectives in the African Continent. *International Quarterly of Geopolitics*, 10(34), 99-136. [in Persian]
- Benabdallah, L. (2020), *Shaping the Future of Power: Knowledge Production and Network-Building in China-Africa Relations*. University of Michigan Press.

- Brautigam, D. (2009), *The dragon's gift: The real story of China in Africa*. Oxford University Press.
- Brautigam, D. (2020), «A critical look at Chinese 'debt-trap diplomacy': The rise of a meme», *Area Development and Policy*, 5, 1: 1-14.
- Brookings. 2022. *Building Bridges? PGII versus BRI*
- Busse, M. Erdogan, C & Muhlen, H. (2014), *China's impact on Africa: The role of trade, FDI and aid*. IEE working paper, vol. 206
- CAMR (China-Africa Monitoring Review) (2024), *Can China Forge a Neo-Gramscian Counter-Hegemony?* [<http://camr.sk>]
- Chatham House (2023), *China Africa relations*
- China Observers (2025), *China's Narrative Warfare in Africa: Influence and Mechanisms*. [<https://chinaobservers.eu/chinas-narrative-warfare-in-africa-influence-and-mechanisms/>]
- Congress.gov (2025), *China and Sub-Saharan Africa*
- Delavari Khoob, A. Eltiami Nia, R. and Bagheri Dolatabadi, A. (2024), *China's Diplomacy in Africa: Economic Imperialism or Mutually Beneficial Partnership? Diplomatic Interactions*, 2(5), 213- 254. [in Persian]
- Duche Welle (DW), 2025. *How China promotes its language and culture in Africa*
- French, H. W. (2014), *China's second continent: How a million migrants are building a new empire in Africa?* Alfred A. Knopf.
- GATEcentre (2025), *New initiatives by the US and the EU in Africa to counter Chinese presence*
- Gelpern, A., Horn, S., Morris, S., Parks, B., & Trebesch, C. (2021), *How China Lends: A Rare Look into 100 Debt Contracts with Foreign Governments*.
- Ghafari Nia, Meysam (2021), *China's Strategy for Expanding Influence in Africa (1993-2021)*, *Iranian Review of Foreign Affairs (IRFA)*, 13(35), 197-218. [in Persian]
- Gramsci, A. (1971), *Selections from the prison notebooks*, (Q. Hoare & G. Nowell Smith, Eds. & Trans.). Lawrence & Wishart.
- Hybrid CoE (The European Centre of Excellence for Countering Hybrid Threats). (2025), *Strings attached: China's narrative influence in Sub-Saharan Africa*. [https://www.hybrid-coe.fi/wp-content/uploads/2025/01/web\\_Hybrid\\_CoE\\_Research\\_Report\\_29012025.pdf](https://www.hybrid-coe.fi/wp-content/uploads/2025/01/web_Hybrid_CoE_Research_Report_29012025.pdf)
- Kratz, A., Feng, A., & Wright, L. (2019), *New data on the "debt trap" question*. Rhodium Group.
- Large, D. (2021), *China and Africa: The New Era*. Polity Press.
- Lee, C. K. (2017), *The Specter of Global China: Politics, Labor, and Foreign Investment in Africa*. University of Chicago Press.
- Manyeruke, C. Abegunrin, O. (2020), «China's power in Africa», *Palgrave Macmillan*
- Mohan, G., & Lampert, B. (2013), «Negotiating China: Reinserting African agency into China-Africa relations», *African Affairs*, 112, 446: 92-110.
- Nathan, A. J. (2016), «China's Challenge», *Journal of Democracy*, 27, 4: 37-46.
- *New York Times* (2025). *China's Quiet Win: Outmaneuvering U.S. for Africa's Future Leaders*
- Obiorah, N. (2007), «Rise and rights in China-Africa relations», *SAIS Review of International Affairs*, 27, 2: 75-91.
- Observer Research Foundation (ORF) (2021), *The Role of Trade, Investments, and Loans Amidst Shifting Geopolitical Ambitions*

- Operational Environment (2025), China Expands Its Influence in Africa Through Economic and Security Cooperation
- RFE/RL. 2018. U.S. Sets New Africa Strategy, Condemns ‘Predatory’ Practices of Russia, China
- ROAPE (Review of African Political Economy) (2024), Africa and China: Counter-Hegemonic Narratives - an introduction. <https://roape.net/2024/07/24/africa-multipolarity-and-the-collapsing-white-world-order/>
- Salehi, Mokhtar; Ebrahimi, Razieh; and Mohammadi Nasab, Marzieh (2024), Strategic Duality of the European Union Regarding China’s Presence in Africa. Political Knowledge Scientific Journal (Bi-quarterly), Vol. 1 (41), 211-236. [in Persian]
- Sazmand, B., & Dorostkar, Z. (2022), China’s Smart Power Strategy in Africa. Quarterly Journal of Foreign Relations, 54, 165-193. [in Persian]
- Shafiee, Nozar & Salimi, Roya. 2024. A Comparative Study of Iran and China’s Perspectives on the Liberal International Order and Its Impact on Bilateral Relations, Political and International Ap-proaches, Winter, Vol 16, No 4, 51-73. [in Persian]
- Shambaugh, D. (2015), «China’s soft-power push: The search for respect», Foreign Affairs, 94, 4: 99-107.
- Soulé, F. (2020), “Africa’s Agency in China-Africa Relations: Navigating Dependency and Influence”. Journal of African Studies, 48(3), 321-340.
- Taylor, I. (2006), China and Africa: Engagement and compromise. Routledge.
- The Diplomat (2025), Africa and China: Turning FOCAC’s Strategic Upgrades into Real Outcomes
- Wekesa, B. (2017), New directions in the study of Africa–China media and communications engagements. Journal of African Cultural Studies, 29(1), 11–24.

# Dynamic Balanced Independence: Redefining Iran's Regional Policy in a Multipolar Order

Yaghoub Ghalandari<sup>1</sup>

DOI: [10.48308/piaj.2026.241782.1779](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.241782.1779) Received: 2025/9/30 Accepted: 2026/2/1

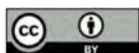
**Original Article**

## Extended Abstract

**Introduction:** Recent geopolitical shifts and rapid technological advancements have placed Iran's foreign policy within a complex, multi-layered, and volatile environment, necessitating a fundamental redefinition of its regional strategy. The transition of the international order from unipolarity to a multipolar system, the emergence of new regional and global powers, and the onset of the Fifth Industrial Revolution have presented both existential challenges and strategic opportunities for Iran as a middle power. In this context, this study introduces a novel conceptual framework for Iran's regional policy termed "Dynamic Balanced Independence." This framework is anchored in three core dimensions: strategic independence, multi-layered balancing, and dynamic agency. Its primary objective is to safeguard national sovereignty while facilitating proactive, flexible, and balanced engagement with major powers and regional actors, thereby consolidating Iran's standing within the evolving global order.

**Methods:** This research employs a qualitative approach with an explanatory-analytical design. Data were synthesized from a diverse range of sources, including scholarly literature, official policy reports, and archival resources. Through conceptual and comparative analyses—informed by international relations theories such as realism, neo-liberalism, and constructivism—the study examines the interplay between Iran's hard power, soft power, and civilizational identity. This methodological approach provides a detailed understanding of the rationale behind independence, balancing, and dynamism in Iran's regional policy while offering a practical operational framework for future policymaking.

1. PhD in Political Science, Department of Political Science, Faculty of Economics and Political Science, Shahrokh Beheshti University, Tehran, Iran. Email: [y\\_ghalandari@sbu.ac.ir](mailto:y_ghalandari@sbu.ac.ir)

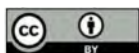


**Results and Discussion:** The findings indicate that operationalizing “Dynamic Balanced Independence” requires a multifaceted strategic approach. First, multi-level diplomacy is essential to diversify Iran’s regional and international partnerships. Second, the development of a knowledge-based economy and the integration of advanced technologies are critical to enhancing national competitiveness and reducing structural reliance on external actors. Third, strengthening regional institutionalization and “five-dimensional networking” will empower Iran to play an inspirational and proactive role in regional governance. Fourth, the strategic leverage of soft power is vital for expanding Iran’s cultural and civilizational influence and shaping the perceptions of regional actors. Together, these strategies decouple Iran from unilateral dependencies and reactive postures, enabling innovative and balanced engagement in global affairs.

**Conclusion:** The analysis demonstrates that the dynamic synergy between independence, balancing, and agency allows Iran to effectively mitigate regional threats while maximizing geopolitical and technological opportunities. Redefining regional policy through the “Dynamic Balanced Independence” framework not only consolidates Iran’s position as a resilient and “smart” middle power but also facilitates sustainable development and national security. Ultimately, this comprehensive approach integrates security, economic, and civilizational dimensions, allowing Iran to maintain strategic autonomy while enhancing its agency in a fragmented global environment. Furthermore, five-dimensional networking and regional institution-building serve as the operational mechanisms for this framework, reinforcing Iran’s role as a balancing and inspirational actor in West Asia. This framework paves the way for an independent and impactful foreign policy, opening new horizons for national development and soft power projection within the multipolar international order.

**Keywords:** Iran’s Foreign Policy, Dynamic Balanced Independence, Multi-layered Balancing, Multi-level Diplomacy, Multipolar Order.

**Citation:** Ghalandari, Yaghoub. 2026. Dynamic Balanced Independence: Redefining Iran’s Regional Policy in a Multipolar Order, *Political and International Approaches*, Spring, Vol 18, No 1, PP 49-71.



# استقلال متوازن پوینده؛ بازتعریف سیاست منطقه ای ایران در نظم چندقطبی

یعقوب قلندری<sup>۱</sup>

DOI: [10.48308/pijaj.2026.241782.1779](https://doi.org/10.48308/pijaj.2026.241782.1779)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۷/۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۲

مقاله پژوهشی

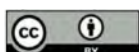
## چکیده مبسوط

**مقدمه و اهداف:** تحولات ژئوپلیتیکی و پیشرفت‌های فناورانه در سال‌های اخیر، فضای سیاست خارجی ایران را به محیطی پیچیده، چندلایه و در حال تحول تبدیل کرده‌اند که بازتعریف سیاست منطقه‌ای را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. گذار نظم بین‌المللی از وضعیت تک‌قطبی به ساختار چندقطبی، ظهور قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای و جهانی و شکل‌گیری انقلاب صنعتی پنجم، شرایط و فرصت‌های نوینی را برای ایران به‌عنوان یک بازیگر میانی فراهم کرده‌اند، در حالی که تهدیدهای متنوع و پیچیده نیز بر اهمیت تدوین سیاستی انعطاف‌پذیر و هوشمندانه تأکید دارند. در این راستا، پژوهش حاضر با هدف ارائه چارچوبی نوین برای بازتعریف سیاست منطقه‌ای ایران، مفهوم «استقلال متوازن پوینده» را معرفی می‌کند. این چارچوب بر سه مؤلفه اصلی استقلال راهبردی، موازنه چندلایه و پویندگی کنشگری تأکید دارد. هدف این مدل، ایجاد توازنی میان حفظ استقلال ملی و امکان تعامل فعال، هوشمندانه و موازنه‌گرایانه با قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه‌ای است، به گونه‌ای که جایگاه ایران در نظم بین‌المللی چندقطبی تقویت شود و توانایی مدیریت تهدیدها و بهره‌برداری از فرصت‌های ژئوپلیتیکی افزایش یابد.

**روش:** روش پژوهش حاضر کیفی و مبتنی بر تحلیل تبیینی داده‌ها است. داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای، مقالات علمی و گزارش‌های رسمی گردآوری شده‌اند و با استفاده از روش‌های تحلیل مفهومی و تطبیقی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. این تحلیل با بهره‌گیری از نظریه‌های روابط بین‌الملل از جمله واقع‌گرایی، نئولیبرالیسم و سازه‌انگاری، امکان مطالعه تعامل میان قدرت سخت، قدرت نرم و هویت تمدنی ایران را فراهم می‌کند. به این ترتیب، پژوهش می‌تواند ساختار و اهمیت استقلال، موازنه و پویندگی را در سیاست منطقه‌ای ایران به‌طور دقیق تبیین کند و چارچوب عملیاتی مناسبی برای سیاست‌گذاری آینده ارائه دهد.

**یافته‌ها:** یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که تحقق «استقلال متوازن پوینده» مستلزم توجه همزمان به چند

۱. دکتری علوم سیاسی گروه علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. [y\\_ghalandari@sbu.ac.ir](mailto:y_ghalandari@sbu.ac.ir)

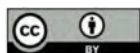


محور اصلی است. نخست، دیپلماسی چندسطحی که بتواند تنوع بخشی به شرکای منطقه‌ای و بین‌المللی ایران را تضمین کند. دوم، توسعه اقتصاد دانش‌بنیان و بهره‌گیری از فناوری‌های پیشرفته برای افزایش قدرت رقابتی و کاهش وابستگی به بازیگران خارجی است. سوم، تقویت نهادسازی منطقه‌ای و شبکه‌سازی پنج‌بُعدی که ایران را قادر می‌سازد نقش فعال و الهام‌بخش در ساختارهای منطقه‌ای ایفا کند و چهارم، استفاده از قدرت نرم به منظور ارتقای جایگاه فرهنگی و تمدنی ایران و تأثیرگذاری بر سیاست‌ها و رفتار بازیگران منطقه‌ای. این رویکرد جامع، ایران را از وابستگی یک‌جانبه یا واکنش صرف نسبت به فشارهای خارجی رها می‌سازد و امکان ایفای نقش نوآورانه و موازنه‌گر را فراهم می‌کند.

**نتیجه‌گیری:** تحلیل نشان می‌دهد که ترکیب پویندگی، موازنه و استقلال در یک تعامل پویا، ایران را قادر می‌سازد تا تهدیدهای منطقه‌ای و بین‌المللی را مدیریت کرده و از فرصت‌های ژئوپلیتیکی، اقتصادی و فناورانه حداکثر بهره را ببرد. بازتعریف سیاست منطقه‌ای بر اساس چارچوب «استقلال متوازن پویانده» نه تنها به تثبیت جایگاه ایران به‌عنوان یک قدرت میانی پایدار و هوشمند کمک می‌کند، بلکه امکان توسعه پایدار، ارتقای امنیت ملی و نفوذ تمدنی ایران در منطقه و جهان را نیز فراهم می‌سازد. در نهایت، این رویکرد جامع با تلفیق مؤلفه‌های امنیتی، اقتصادی، فناوری، قدرت نرم و هویت تمدنی، ایران را قادر می‌سازد ضمن حفظ استقلال استراتژیک، انعطاف‌پذیری و کنشگری فعال خود در محیط پیچیده منطقه‌ای و جهانی را افزایش دهد. همچنین، شبکه‌سازی پنج‌بُعدی و نهادسازی منطقه‌ای، سازوکار عملیاتی تحقق این چارچوب را فراهم می‌آورد و جایگاه ایران را به‌عنوان یک بازیگر موازنه‌گر، الهام‌بخش و هوشمند در غرب آسیا تثبیت می‌کند. این چارچوب، مسیر ایران را برای تحقق سیاستی مستقل، نوآورانه و تأثیرگذار در نظم بین‌المللی چندقطبی هموار می‌سازد و افق‌های جدیدی برای توسعه و قدرت نرم کشور باز می‌کند.

**واژگان کلیدی:** سیاست خارجی ایران، استقلال متوازن پویانده، موازنه چندلایه، دیپلماسی چندسطحی، نظم چندقطبی.

**استناددهی:** قلندری، یعقوب. ۱۴۰۵. استقلال متوازن پویانده؛ بازتعریف سیاست منطقه‌ای ایران در نظم چندقطبی، بهار، سال ۱۸، شماره ۱، ۷۱-۴۹.



## مقدمه

ایران طی دهه‌های اخیر با مجموعه‌ای از تحولات پیچیده در سیاست خارجی روبه‌رو بوده است. تحولاتی چون تحریم‌های گسترده، فشارهای اقتصادی، تغییرات فناورانه و ظهور بازیگران جدید منطقه‌ای که هم چالش‌هایی جدی و هم فرصت‌هایی تازه ایجاد کرده‌اند. این شرایط ضرورت بازنگری در رویکردها و سیاست منطقه‌ای ایران و سازگار کردن آن با محیط در حال تغییر را بیش از پیش برجسته کرده است. زیرا در چنین فضایی، حفظ استقلال راهبردی کشور و در عین حال مدیریت روابط متنوع با قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به یکی از اولویت‌های اصلی سیاست خارجی تبدیل شده است.

با وجود این، برداشت از مفهوم استقلال در سیاست خارجی ایران همچنان دچار ابهام و چالش است. تعریف‌های سنتی که استقلال را به «عدم وابستگی مطلق» محدود می‌کنند، در بستر کنونی نظام بین‌الملل کارآمدی خود را از دست داده‌اند. در مقابل، محیط منطقه‌ای امروز به گونه‌ای است که بازیگران برای حفظ موقعیت خود ناچار به تعامل، شبکه‌سازی و ایجاد توازن‌های چندلایه‌اند. در چنین شرایطی، اتکای صرف به الگوهای رقابتی یا ائتلاف‌های مقطعی، بدون در نظر گرفتن پویایی‌های درونی و سازوکارهای همکاری‌محور، می‌تواند نقش منطقه‌ای ایران را محدود سازد.

پرسش محوری این پژوهش این است که «چه چارچوبی می‌تواند سیاست منطقه‌ای ایران را به گونه‌ای سامان دهد که هم استقلال راهبردی حفظ شود و هم توان پویایی، توازن و کنشگری مؤثر در محیط منطقه‌ای و جهانی افزایش یابد؟» هدف پژوهش، ارائه و تبیین چارچوبی مفهومی برای سیاست منطقه‌ای ایران است که ضمن سازگاری با شرایط داخلی و روندهای بین‌المللی، بتواند جایگاه کشور را در نظم چندقطبی در حال شکل‌گیری تقویت کند. اهمیت این موضوع در آن است که طراحی یک سیاست منطقه‌ای کارآمد مستلزم فهم دقیق متغیرهای داخلی، منطقه‌ای و جهانی است و می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در آینده امنیت، توسعه و نفوذ ایران داشته باشد.

## ۱. پیشینه تحقیق

مطالعات مرتبط با سیاست منطقه‌ای ایران در دو دهه اخیر بر مجموعه‌ای از موانع، ظرفیت‌ها و جهت‌گیری‌های راهبردی کشور تمرکز داشته‌اند. با توجه به تحولاتی چون تحریم‌های اقتصادی، شکل‌گیری نظم امنیتی جدید پس از ۲۰۱۰ و گسترش رقابت قدرت‌های منطقه‌ای، بازه زمانی این مرور ادبیات عمدتاً به دوره ۲۰۰۴ تا ۲۰۲۲ اختصاص یافته است، دوره‌ای که بیشترین حجم مطالعات تحلیلی درباره سیاست منطقه‌ای ایران در آن تولید شده است.

در نخستین دسته مطالعات، بر «موانع ساختاری و نهادی سیاست منطقه‌ای ایران» تأکید شده است. هریس (۲۰۱۹) عدم هماهنگی میان دستگاه دیپلماسی و نهادهای اقتصادی را عاملی دانسته که از تحقق سیاست «استقلال متوازن» جلوگیری می‌کند؛ زیرا هم‌زمان‌سازی اهداف امنیتی و اقتصادی شرط اصلی کارآمدی سیاست خارجی در محیط منطقه‌ای پیچیده است. این دیدگاه به خلأهای نهادی و ضعف یکپارچگی سیاستی در ایران اشاره دارد.

در دسته دوم، پژوهش‌هایی قرار می‌گیرند که «ابعاد هویتی، فرهنگی و مذهبی محیط پیرامونی ایران» را بررسی کرده‌اند. نصر (۲۰۰۷) پیچیدگی‌های قومی و مذهبی منطقه را چالشی مهم برای سیاست‌های همگرایانه می‌داند و معتقد است توجه به متغیرهای فرهنگی شرط کاهش سوءتفاهم‌های امنیتی و افزایش همکاری‌های منطقه‌ای است.

دسته سوم مطالعات، بر «تأثیر متغیرهای خارجی به‌ویژه تحریم‌ها» متمرکز است. کاتزمان (۲۰۲۲)، ص. ۳۴ نشان می‌دهد که تحریم‌های بین‌المللی ظرفیت اقتصادی و فناورانه ایران را محدود کرده و مانعی جدی برای اجرای سیاست منطقه‌ای مستقل ایجاد می‌کند. این یافته‌ها بر اهمیت هم‌افزایی میان سیاست اقتصادی و سیاست خارجی تأکید دارد.

در حوزه «رقابت قدرت‌ها و محیط امنیتی منطقه‌ای» نیز گاس (۲۰۱۷، ص. ۱۱۲) ظهور و تقویت بازیگران رقیب را از عوامل محدودکننده نقش منطقه‌ای ایران معرفی می‌کند. از نظر وی، افزایش نفوذ ایران می‌تواند واکنش متقابل قدرت‌های منطقه‌ای را برانگیزد و پویایی امنیتی منطقه را پیچیده‌تر سازد.

در نهایت، برخی پژوهش‌ها بر «نقش انعطاف‌پذیری و قدرت نرم» در سیاست خارجی تأکید کرده‌اند. نای (۲۰۰۴) انعطاف‌پذیری را شرط اساسی مدیریت بحران و حفظ منافع ملی در محیط‌های متغیر می‌داند و استفاده هوشمندانه از ترکیب قدرت سخت و نرم را لازمه موفقیت راهبردی می‌شمارد.

با وجود این مطالعات، بخش عمده ادبیات موجود یا بر موانع و تهدیدها تمرکز کرده‌اند یا تنها یک بُعد از سیاست منطقه‌ای ایران (سیاسی - امنیتی، اقتصادی یا فرهنگی) را بررسی کرده‌اند. نوآوری پژوهش حاضر در اتخاذ یک «رویکرد تلفیقی و چندبعدی» است که سیاست منطقه‌ای ایران را در پیوند هم‌زمان سه حوزه امنیتی، اقتصادی و فرهنگی تحلیل می‌کند و بر مبنای این پیوند، چارچوبی عملیاتی برای مدیریت انعطاف‌پذیر سیاست خارجی و بهره‌گیری از قدرت نرم ارائه می‌دهد. این چارچوب که در قالب سیاست «استقلال متوازن پوينده» تبیین می‌شود، تاکنون در ادبیات موجود به‌صورت یکپارچه بررسی نشده و شکاف پژوهشی مهمی را پوشش می‌دهد.

## ۲. چارچوب نظری: استقلال متوازن پوينده

ایده «استقلال متوازن پوينده» بر یک سنتز نظری نوین استوار است. سنتزی که از سه لایه اصلی هسته رئالیستی، پوسته‌ی نئولبرالی، و روح سازه‌انگارانه تشکیل می‌شود. این سه لایه در تعامل با یکدیگر، امکان تعریف سیاست خارجی ایران در شرایط گذار نظم بین‌المللی به چندقطبی را فراهم می‌سازند.

نخست هسته رئالیستی: تضمین بقا و موازنه قدرت؛ در بطن این چارچوب، منطق واقع‌گرایی و نئورئالیسم قرار دارد. بر اساس این رویکرد، نظام بین‌الملل ذاتاً آناشیک است و بقای دولت‌ها تنها از طریق خودیاری و حفظ استقلال راهبردی تضمین می‌شود (والتز، ۱۳۷۸: ۷۹). ایران، به‌عنوان بازیگری میانی، برای حفظ امنیت ملی ناگزیر از ایجاد موازنه چندلایه در برابر قدرت‌های بزرگ و رقبای منطقه‌ای است (والت، ۱۳۹۹: ۶۰).

دوم پوسته نئولبرالی: همکاری و نهادسازی؛ پیرامون این هسته سخت، یک لایه‌ی نهادگرایانه شکل می‌گیرد که بر اهمیت وابستگی متقابل پیچیده و همکاری‌های چندسطحی تأکید دارد (کوهن و نای،

۱۳۹۱، ص ۱۴۲). در این سطح، ایران نمی‌تواند صرفاً بر قدرت سخت تکیه کند؛ بلکه باید از طریق دیپلماسی چندسطحی، نهادسازی منطقه‌ای و تنوع‌بخشی به شرکا، جایگاه خود را تثبیت کند. این پوسته امکان انعطاف‌پذیری و تعامل سازنده را فراهم می‌سازد (محسنی، ۱۴۰۴: ۱۱۷).

سوم روح سازه‌انگارانه: هویت‌بخشی و پویندگی کنشگری؛ فراتر از منطق مادی رئالیسم و نهادگرایی، «روح سازه‌انگارانه» این چارچوب معنا و جهت‌بخشی هویتی را بر عهده دارد. سازه‌انگاری بر این باور است که سیاست بین‌الملل نه تنها بر اساس منافع مادی بلکه بر مبنای هویت‌ها و گفتمان‌ها شکل می‌گیرد (Wendt, 1999:23). ایران با تکیه بر ارزش‌های تمدنی همچون عدالت، استقلال‌خواهی و مقاومت، می‌تواند نقش قدرت تمدنی الهام‌بخش را ایفا کند (آجاریا، ۱۳۹۵: ۴۰). این بعد به سیاست خارجی ایران مشروعیت و پویندگی کنشگری می‌بخشد.

سه لایه فوق‌زمانی کارآمد خواهند بود که در تعامل پویا قرار گیرند؛ این تلفیق، ایران را از صرف اتکا به قدرت سخت یا نهادگرایی اقتصادی رها می‌کند و امکان ایفای نقش به‌عنوان یک قدرت میانی پایدار را در نظم چندقطبی فراهم می‌سازد (Holbraad, 1984:475) و (Carranza, 2018: 56). همچنین، توجه به نوآوری فناورانه و اقتصاد دانش‌بنیان، بُعد «پویندگی» را تقویت کرده و ایران را در موج پنجم انقلاب صنعتی توانمند می‌سازد (Freeman & Louçã:2001:123).

### ۳. روش‌شناسی

این پژوهش کیفی و مبتنی بر رویکرد تحلیلی-تبینی است. داده‌ها از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی گردآوری شده و شامل آثار نظری حوزه روابط بین‌الملل، اسناد رسمی سیاست خارجی ایران و گزارش‌های معتبر اندیشکده‌هاست. تحلیل داده‌ها در دو مرحله انجام شده است:

۱. تحلیل مفهومی: مفاهیم کلیدی مانند «استقلال»، «موازنه‌گری»، «قدرت منطقه‌ای»، «شبکه‌سازی» و «سیاست منطقه‌ای» از ادبیات کلاسیک و معاصر استخراج و بازتعریف شده‌اند تا امکان بررسی دقیق و یکپارچه فراهم شود.

۲. سنتز نظری و استخراج چارچوب پیشنهادی: نتایج تحلیل مفهومی با داده‌های مربوط به سیاست منطقه‌ای ایران ترکیب شده و چارچوب «استقلال متوازن پوینده» تدوین شده است. این چارچوب سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی سیاست منطقه‌ای ایران را در یک ساختار تحلیلی واحد مدنظر قرار می‌دهد. انتخاب رویکرد کیفی و تحلیلی به دلیل ماهیت مفهومی موضوع و هدف پژوهش - بازتعریف سیاست منطقه‌ای ایران - صورت گرفته است و امکان بررسی تعاملی متغیرهای امنیتی، اقتصادی و فرهنگی را فراهم می‌کند.

### ۴. تحلیل محیطی و ضرورت بازتعریف سیاست منطقه‌ای

تحولات محیط بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی ایران نشان می‌دهد که بازتعریف سیاست منطقه‌ای دیگر یک گزینه نیست، بلکه یک ضرورت استراتژیک است. در سطح بین‌المللی، تغییرات در توازن قدرت

جهانی، رقابت میان قدرت‌های بزرگ (ایالات متحده، چین، روسیه) و ظهور چندقطبی شدن اقتصاد و امنیت جهانی، فضای سیاسی و اقتصادی منطقه خاورمیانه را به شدت پیچیده کرده است. تحولات اخیر، از جمله تغییرات در سیاست انرژی، افزایش اهمیت دیپلماسی اقتصادی و ظهور بازیگران نوظهور در عرصه جهانی، نشان می‌دهد که سیاست‌های سنتی مبتنی بر تعامل محدود یا تمرکز صرف بر یک محور، قدرت دیگر پاسخگوی شرایط کنونی نیستند (زکریا، ۱۳۹۳: ۵۶).

در سطح منطقه‌ای، بحران‌های سیاسی و نظامی در خاورمیانه، از جمله منازعات در سوریه، یمن و عراق، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و تغییر نقش کشورهای خلیج فارس و ترکیه، محیط امنیتی و اقتصادی ایران را به شدت دگرگون کرده است. این تحولات نشان می‌دهد که تکیه صرف بر موازنه سنتی قدرت و تعامل محدود با بازیگران منطقه‌ای، توانایی ایران در حفظ امنیت ملی و منافع اقتصادی را کاهش می‌دهد و ضرورت اتخاذ رویکردی فعال، پویا و منعطف در سیاست منطقه‌ای را به وضوح مطرح می‌کند (برزگر، ۱۳۹۷: ۱۲).

از منظر داخلی، چالش‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از جمله تحریم‌ها، فشارهای اقتصادی، نیاز به توسعه پایدار و تقویت سرمایه انسانی، نشان می‌دهد که سیاست منطقه‌ای ایران باید به گونه‌ای بازتعریف شود که ضمن افزایش تعاملات خارجی، ظرفیت‌های داخلی و توسعه ملی نیز تقویت شود. به عبارت دیگر، بازتعریف سیاست منطقه‌ای باید تلفیقی از استقلال، تعادل و پویایی باشد تا ایران بتواند از فرصت‌های منطقه‌ای بهره‌برداری کرده و تهدیدهای ناشی از تحولات داخلی و خارجی را مدیریت کند (اخوان، ۱۴۰۱: ۳۳) و (خلجی، ۱۴۰۲: ۲۷).

بنابراین، ضرورت بازتعریف سیاست منطقه‌ای ایران از سه محور اصلی ناشی می‌شود: (۱) پیچیدگی و چندقطبی شدن محیط بین‌المللی، (۲) تحولات سریع و رقابت شدید در محیط منطقه‌ای، و (۳) چالش‌های داخلی که نیازمند افزایش انعطاف‌پذیری و کارآمدی سیاست‌ها هستند. بازتعریف این سیاست به ایران امکان می‌دهد که با حفظ استقلال نسبی، تعادل قدرت را مدیریت کند و در عین حال از ظرفیت‌های داخلی خود برای افزایش نفوذ و تأثیرگذاری در منطقه بهره‌برداری نماید.

## ۵. ارزش‌ها و اصول بنیادین

اصول بنیادین چارچوب «استقلال متوازن پوينده» بر حفظ تمامیت ارضی، امنیت ملی، و توسعه پایدار اقتصادی و فرهنگی مبتنی است. این چارچوب به ارزش‌هایی مانند خوداتکایی، احترام به هویت ملی، تعامل هوشمندانه با بازیگران منطقه‌ای و جهانی و حمایت از عدالت و حقوق بین‌الملل پایبند است. از نظر این مدل، سیاست منطقه‌ای ایران باید در خدمت منافع مردم و حفظ کرامت ملی باشد و ضمن تقویت انسجام داخلی، بر دیپلماسی چندجانبه و استفاده از ظرفیت‌های نرم افزاری و سخت افزاری تأکید کند. این ارزش‌ها تضمین می‌کنند که استقلال و موازنه به صورت پایدار و مشروع حفظ شده و سیاست‌های منطقه‌ای در چارچوب اخلاقی و حقوقی معاصر دنبال شوند.

۱. **منافع و امنیت ملی:** سیاست منطقه‌ای باید به طور مستمر منافع حیاتی و امنیت ملی ایران را

تضمین و تقویت کند و همه اقدامات باید با این اولویت‌ها همسویی داشته باشد.

## ۲. ارزش‌های تمدنی (عدالت و مقاومت): سیاست ایران باید متکی بر عدالت‌خواهی، حمایت

از مستضعفان و مقاومت در برابر سلطه‌طلبی باشد؛ این ارزش‌ها نه تنها ریشه در مبانی اسلامی دارند، بلکه ظرفیت راهبردی برای مشروعیت‌بخشی به سیاست خارجی و جذب افکار عمومی منطقه و جهان اسلام ایجاد می‌کنند. این ارزش‌ها به عنوان رکن اصلی سیاست در چارچوب تقویت منافع ملی و در خدمت حفظ و ارتقای اقتدار کشور در منطقه تبیین می‌شوند (سلطانی، ۱۴۰۴: ۴).

## ۳. مردم: مردم‌محوری هم در عرصه داخلی و هم در روابط خارجی به‌عنوان بستر اجتماعی قدرت

ملی شناخته می‌شود. مشارکت فعال مردمی در دیپلماسی عمومی، تعامل فرهنگی، و شبکه‌سازی اجتماعی، عنصر کلیدی در ایجاد امنیت پایدار و مشروعیت منطقه‌ای است، به گونه‌ای باشد که منافع ملی را در سطح گسترده‌تر تضمین کند.

## ۴. دانش (فناوری‌های نوین): بهره‌گیری هدفمند از علوم پیشرفته، فناوری‌های نوین (هوش

مصنوعی، زیست‌فناوری، فضا، سایبری، فناوری‌های مالتی‌مدیا و ژئوپلیتیک داده) باید موتور محرکه استقلال و پویندگی سیاست ایران باشد. این دانش می‌تواند ابزار بازدارندگی، نفوذ نرم، توسعه اقتصادی و تعامل سازنده با دنیای نوین با هدف ارتقای جایگاه ایران در منطقه و جهان را فراهم سازد.

## ۵. تجلی راهبردی اراده ملی: سیاست منطقه‌ای ایران باید بازتاب راهبردی، هدفمند و

آینده‌نگر اراده ملی باشد؛ اراده‌ای که در قالب سیاست‌ها و اقدامات منطقه‌ای، تأمین‌کننده منافع کلان، امنیت درون‌زا و پیشرفت بومی کشور است. سیاست خارجی در این چارچوب، نه صرفاً مبتنی بر معادلات قدرت، و ابزاری صرف برای رقابت ژئوپلیتیکی است؛ بلکه امتدادی آگاهانه، متوازن و درونی از خواست، مشارکت و آرمان‌های مردم ایران تلقی می‌شود؛ که نمود عینی عزت، استقلال و تعامل هوشمندانه ملت ایران با محیط پیرامونی است؛ و پیوندی راهبردی میان سیاست داخلی و سیاست خارجی ایجاد می‌کند که مشروعیت، انسجام و کارآمدی را توأمان تقویت می‌سازد.

سیاست استقلال‌متوازن و پویانده، بر پایه‌ی ارزش‌های تمدنی، مشارکت مردمی و فناوری پیشرو، ایران را به یک قدرت میانی پایدار، الهام‌بخش، و موازنه‌گر هوشمند در نظم جدید منطقه‌ای و جهانی تبدیل می‌کند. براین اساس مدل مفهومی اولیه چارچوب «استقلال متوازن پویانده» شامل سه مولفه اصلی است که در تعامل پویا با یکدیگر قرار دارند: ظرفیت‌های داخلی (شامل فناوری، اقتصاد و امنیت)، تعادل منطقه‌ای (از طریق دیپلماسی فعال و مدیریت هوشمندانه بازیگران) و کنشگری پویا (بهره‌گیری از فرصت‌ها و مدیریت بحران‌ها). این مدل با استفاده از حلقه‌های بازخورد مثبت و منفی، قابلیت تنظیم و به‌روزرسانی سیاست‌ها را بر اساس تغییرات محیطی فراهم می‌کند. به عبارت دیگر، این مدل مفهومی یک نظام تعاملی و پویا است که از طریق همگرایی این سه مولفه، استقلال ایران را تقویت کرده و امکان نفوذ فعال و متوازن در محیط پیچیده منطقه‌ای را مهیا می‌سازد.

## ۶. اجزاي مفهومي: استقلال متوازن پوينده

چارچوب مفهومي «استقلال متوازن پوينده» بر پايه تركيب سه مولفه كليدي استقلال، موازنه و پويندگي شكل گرفته است كه به عنوان يك راهبرد جامع براي سياست منطقه‌اي جمهوري اسلامي ايران تعريف مي‌شود. اين چارچوب، پاسخ به تحولات پيچيده و چندقطبي منطقه‌اي و جهاني است و تلاش دارد تا استقلال راهبردي کشور را حفظ کند، در عين حال با ايجاد توازن دقيق ميان قدرت‌هاي منطقه‌اي و فرامنطقه‌اي، نفوذ و تاثيرگذاري ايران را به صورت فعال و پويا افزايش دهد.

استقلال: استقلال در اين چارچوب فراتر از مفهوم سنتي خود، يعني صرفاً عدم وابستگي سياسي يا نظامي، به معنای توانمندی ساختاری و عملياتی برای اتخاذ تصميمات استراتژيك مستقل در تمامی سطوح سياست خارجي، امنيتی و اقتصادي است. استقلال متوازن پوينده تأکيد می‌کند كه کشور نبايد در دام وابستگي‌هاي يك‌جانبه يا تحميل شده قرار گيرد بلکه بايد ظرفيت‌هاي داخلي خود را در حوزه‌هاي فناوري، دفاعي و ديپلماتيك توسعه دهد تا از امكان واکنش و مقابله موثر برخوردار باشد. حفظ حق تصميم‌گيري آزاد از سلطه‌ي بلوك‌هاي قدرت؛ پرهيز از دنباله‌روي از قدرت‌هاي بزرگ و حفظ اراده ملي در سياست خارجي، هيچ قدرت خارجي، سياست خارجي ايران را تعيين نکند؛ تصميم‌ها بر مبنای منافع ملي اتخاذ شود. در واقع اين نوع استقلال بازآرایی خودمختاري راهبردي است كه فراتر از استقلال سياسي صرف است.

### جدول ۱: مقایسه مفهومي استقلال سياسي و خودمختاري راهبردي

خودمختاري راهبردي	استقلال سياسي
عيني، عملياتي و چندبعدي	بيشتر نمادين يا حقوقي
تمرکز بر قدرت واقعي تصميم‌گيري	تمرکز بر حاکميت رسمي
در تعامل با اقتصاد جهاني، فناوري، و نظم امنيتی چندلايه	در چارچوب دولت ملت

(اين جدول تفاوت‌هاي كليدي ميان استقلال سياسي سنتي و خودمختاري راهبردي ايران را نشان می‌دهد، شامل ماهيت، سطح تمرکز و حوزه‌هاي عملياتي هر رويکرد)

توازن: ايجاد موازنه در تعامل با قدرت‌ها و نهادهاي جهاني و منطقه‌اي. موازنه به عنوان دومين رکن اين چارچوب، بر حفظ تعادل قوا و نفوذ ميان بازیگران متعدد منطقه‌اي و فرامنطقه‌اي تأکيد دارد. با توجه به ساختار پيچيده قدرت در غرب آسيا، كه شامل بازیگران قدرت‌مند منطقه‌اي و فرامنطقه‌اي مانند آمريكا، روسيه، چين، تركيه و عربستان سعودي است، ايران بايد با هوشمندی و انعطاف‌پذيري، همسو شدن صرف با يك قدرت بزرگ را نفي کرده و از ظرفيت‌هاي رقابتي ميان اين قدرت‌ها بهره‌برداري کند. اين موازنه هوشمندانه به ايران امكان می‌دهد تا به عنوان يك بازیگر اثرگذار شناخته شود و در عين حال، از فشارها و تهديدهاي احتمالي در امان بماند.

پویندگی: حرکت فعال، هدفمند، نوآورانه، پیش‌رونده و آینده‌نگر برای اثرگذاری در محیط پیچیده و چندلایه بین‌المللی و منطقه‌ای. پویندگی یا کنشگری فعال به معنای توانمندی در بهره‌گیری از فرصت‌های نوین جهانی، از جمله فناوری‌های نوین، دیپلماسی نوآورانه و ظرفیت‌های مردمی است که باعث می‌شود ایران نه یک کنشگر منفعل، بلکه یک بازیگر فعال، خلاق و تاثیرگذار در منطقه و نظام بین‌الملل باشد. این عنصر پویایی، قابلیت واکنش سریع و تطبیق با تغییرات محیطی را به سیاست منطقه‌ای ایران می‌بخشد و از طریق استفاده هوشمندانه از فناوری‌های نوین و افزایش قدرت نرم، استقلال و موازنه را تقویت می‌کند. در چارچوب این سیاست، ایران دشمن دائمی و دوست اجباری نخواهد داشت؛ بلکه با بازی هوشمندانه در میدان چندقطبی منطقه‌ای و جهانی، منافع خود را با حداکثر تعامل و حداقل تنش پیش خواهد برد. بر این اساس «موازنه‌گری هوشمندانه فناوری پایه» ای قابل تحقق است که به ایران این امکان را می‌دهد که بدون افتادن در دام اتحادهای پرهزینه یا انزوای طلبی پرریسک، با بازی هوشمندانه در شبکه قدرت منطقه‌ای، تهدیدات امنیتی را مهار کند، فرصت‌های اقتصادی را نیز فعال سازد و همچنین نقش تمدنی و فرهنگی خویش را بازیابی و بازآرایی نماید. در نهایت، چارچوب «استقلال متوازن پویانده» با تلفیق این سه عنصر، به دنبال ایجاد یک سیاست منطقه‌ای است که هم خودکفا و مقاوم باشد و هم انعطاف‌پذیر و هوشمندانه، تا ایران بتواند در محیط پیچیده و رقابتی غرب آسیا جایگاه و نفوذ پایدار خود را حفظ و ارتقا دهد.

## ۷. تمایز با الگوهای پیشین

چارچوب «استقلال متوازن پویانده» در مقایسه با الگوهای پیشین سیاست منطقه‌ای ایران، که عمدتاً بر محور یکی از دو رویکرد استقلال کامل یا ائتلاف‌های یک‌جانبه مبتنی بودند، دارای تفاوت‌های بنیادین است. برخلاف رویکردهای سنتی که استقلال را به معنای قطع ارتباط یا انزوا می‌دیدند، این چارچوب استقلال را در قالب تعادل هوشمندانه میان بازیگران مختلف منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تعریف می‌کند و بر پویایی فعال تأکید دارد. همچنین برخلاف الگوهای صرفاً موازنه قدرت که بیشتر واکنشی و کوتاه‌مدت بودند، استقلال متوازن پویانده رویکردی استراتژیک، بلندمدت و منعطف را ارائه می‌دهد که قابلیت سازگاری با تغییرات سریع محیط بین‌المللی را داراست و به دنبال حفظ و ارتقای توانمندی‌های داخلی به عنوان محور اصلی قدرت است.

در بررسی سیاست منطقه‌ای ایران، مطالعات گذشته عمدتاً به تحلیل موانع و تهدیدها پرداخته‌اند، اما نمونه‌های عملی کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. به‌عنوان مثال، تلاش‌های ایران برای توسعه روابط با عراق در دهه اخیر نشان‌دهنده کاربرد عملی راهبرد «تعامل همزمان با قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای» است که با حفظ استقلال نسبی کشور همراه بوده است. همچنین، برنامه‌های اقتصادی و انرژی ایران در همکاری با کشورهای همسایه مانند عمان و ترکیه نمونه‌هایی از سیاست «تنوع‌بخشی به شرکا و موازنه اقتصادی» را نمایش می‌دهد. در سطح تطبیقی، کشورهای دیگری مانند ترکیه و قطر نیز با رویکردی مشابه، توانسته‌اند با حفظ استقلال نسبی، نفوذ منطقه‌ای خود را افزایش دهند. ترکیه با بهره‌گیری از دیپلماسی نرم و اقتصادی، تعادل میان قدرت‌های منطقه‌ای را حفظ می‌کند و قطر با سرمایه‌گذاری در

انرژی و دیپلماسی بین‌المللی توانسته نقش میانجیگری را تقویت کند. این نمونه‌های تطبیقی نشان می‌دهد که سیاست منطقه‌ای کارآمد، تنها با تلفیق استقلال، انعطاف‌پذیری و موازنه در ائتلاف‌ها امکان‌پذیر است، امری که پژوهش حاضر با ارائه چارچوب «استقلال متوازن پویا» به دنبال تحلیل و تعمیم آن در شرایط ایران است.

## ۷-۱. برداشت از استقلال

در الگوهای پیشین استقلال به معنای انقطاع حداکثری از قدرت‌های خارجی و نفی هرگونه وابستگی تفسیر می‌شد. این رویکرد اگرچه توانست استقلال سیاسی را تثبیت کند، اما گاه به محدودیت در روابط اقتصادی و دیپلماتیک منجر شد. اما در سیاست جدید، استقلال همچنان اصل بنیادین است، اما با مفهوم «توازن» بازتعریف می‌شود. یعنی ایران می‌تواند با تنوع‌بخشی به شرکا و تنظیم روابط هوشمندانه، استقلال خود را حفظ کند بدون آنکه در انزوا قرار گیرد. استقلال دیگر به معنای جدایی مطلق نیست، بلکه به معنای کنترل فعال بر نوع وابستگی‌ها و تعاملات است.

## ۷-۲. جهت‌گیری راهبردی

در الگوهای پیشین سیاست‌های ایران غالباً واکنشی بودند. تحولات جهانی و فشارهای خارجی مسیر سیاست را تعیین می‌کردند و ایران بیشتر در موقعیت پاسخ‌دهنده به تهدیدها و فشارها قرار می‌گرفت. اما در سیاست جدید ایران به دنبال «کنشگری فعال» است. یعنی ایران نه فقط واکنش نشان می‌دهد، بلکه می‌کوشد دستورکار منطقه‌ای و جهانی را تا حدی شکل دهد. این امر از طریق ابتکارات دیپلماتیک، نهادسازی منطقه‌ای و ایفای نقش در بحران‌ها تحقق می‌یابد.

## ۷-۳. ابعاد قدرت ملی: از تک‌بعدي گرايي امنيتي به چند بعدي گرايي پويا

در حالیکه الگوهای پیشین عمدتاً امنیت‌محور بودند؛ قدرت سخت (نظامی و امنیتی) در کانون توجه قرار داشت. در نتیجه، سیاست منطقه‌ای ایران اغلب رنگ و بوی ژئوپلیتیکی داشت. سیاست جدید به سمت «چندبعدي گرايي» حرکت می‌کند. قدرت ملی تنها بر پایه نظامی تعریف نمی‌شود، بلکه شامل:

۱. قدرت فناورانه و اقتصاد دانش‌بنیان (در پیوند با انقلاب صنعتی پنجم)

۲. قدرت نهادی و دیپلماسی چندسطحی

۳. قدرت نرم و هویت تمدنی نیز هست.

این ترکیب باعث می‌شود سیاست خارجی ایران از یک «مدل تک‌بعدي» به یک «مدل چندلایه و پویا» ارتقا پیدا کند.

## ۷-۴. مفهوم تعامل منطقه‌ای و بین‌المللی

الگوهای پیشین اغلب به صورت محدود و گزینشی به تعامل می‌پرداختند (مثلاً تمرکز بر برخی متحدان استراتژیک یا گروه‌های مقاومت). تعامل با غرب یا حتی با کشورهای جنوب جهانی، معمولاً تحت

فشار ملاحظات سیاسی-امنیتی محدود می‌شود. در سیاست جدید بر «دیپلماسی چندسطحی و تنوع‌بخشی به شرکا» تأکید دارد. ایران در این چارچوب نه تنها روابط راهبردی با قدرت‌های بزرگ (چین، روسیه) را تقویت می‌کند، بلکه به سمت تعامل متوازن با کشورهای منطقه، همسایگان، و حتی قدرت‌های کوچک‌تر اما اثرگذار نیز می‌رود.

## ۷-۵. بعد هویتی و گفتمانی

در الگوهای پیشین هویت انقلابی و مقاومت ضد سلطه، محور اصلی سیاست خارجی بود. این امر هرچند قدرت نرم خاصی برای ایران ایجاد کرد، اما گاهی مانع تنوع‌بخشی به نقش‌ها شد. در سیاست جدید همچنان بر ارزش‌های هویتی (عدالت، استقلال، مقاومت) تأکید دارد، اما آن‌ها را در قالبی «سازمانگاران و تمدنی» بازتعریف می‌کند. یعنی ایران علاوه بر مقاومت، می‌تواند «قدرتی الهام‌بخش و تمدنی» باشد که مدل‌های بدیل حکمرانی و توسعه را عرضه می‌کند. این تغییر نگاه از «هویت صرفاً اعتراضی» به «هویت سازنده و پیش‌برنده» یک تفاوت بنیادی است. در واقع سیاست جدید «استقلال متوازن پویانده» با حفظ استقلال راهبردی، ایران را از الگوی واکنشی و امنیت‌محور به یک الگوی فعال، چندبعدی، هویت‌محور و تمدنی ارتقا می‌دهد.

## ۷-۶. رویکرد و راهبرد پیشنهادی سیاست منطقه‌ای ایران

رویکرد ایران در سیاست منطقه‌ای جدید باید «کنش‌گری فعال، تعامل‌محور و آینده‌ساز» باشد؛ به گونه‌ای که ضمن حفظ استقلال تصمیم‌گیری، با همه قدرت‌ها از موضع متوازن و بر اساس منافع ملی تعامل کند و در عین حال به‌سوی نوآوری، توسعه فناورانه، و اثرگذاری بر نظم جدید منطقه‌ای و جهانی حرکت کند. مزایای این رویکرد برای ایران را اینگونه می‌توان بیان کرد.

۱. جلوگیری از انزوای بدون افتادن در دام وابستگی: این رویکرد امکان تعامل با قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای را فراهم می‌کند بدون اینکه ایران به هیچ کشور یا بلوک خاصی وابسته شود و استقلال راهبردی خود را حفظ کند.
۲. حفظ ابتکار عمل و نوآوری: ایران می‌تواند در تصمیم‌گیری‌ها و معادلات منطقه‌ای و جهانی نقش فعال داشته باشد و با ایده‌ها و راهکارهای نوین، فرصت‌های استراتژیک را پیش از رقبا شناسایی و بهره‌برداری کند.
۳. تعادل بین امنیت و توسعه پایدار: سیاست منطقه‌ای به گونه‌ای طراحی می‌شود که هم امنیت ملی تضمین شود و هم مسیر توسعه اقتصادی، فناوری و اجتماعی به طور همزمان حفظ و تقویت گردد.
۴. امکان بازی در چند میدان همزمان: با این رویکرد، ایران قادر است در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و فناوری همزمان حضور داشته باشد و از فرصت‌های همپوشان بهره‌برداری کند.
۵. دانش‌محور بودن (فناوری‌های نوین): تمرکز بر فناوری‌های نوین و ظرفیت‌های علمی باعث

افزايش توان رقابتي کشور، کاهش وابستگي به منابع خارجي و تقويت قدرت نرم و سخت ايران در عرصه منطقه‌اي و بين‌المللي مي‌شود.

## ۸. راهبرد

ايجاد يك شبکه همگراي امنيتي- اقتصادي بر پايه ارزش‌هاي مشترک، مشارکت مردمی و پيشراني دانش در قالب ائتلاف‌هاي متغير، چند لايه و موضوعي، با هدف تبديل ايران به قدرت مياني موازنه‌گر پايدار و مرجع الهام‌بخش تمدني در غرب آسيا. پيش فرض‌هاي راهبرد

۱. گرايش نظام بين الملل به سوي وضعيت جهان چندقطبي
۲. انکارناپذير شدن نقش دانش- فناوري و رسانه در تقويت ماهوي و گستره‌اي قدرت
۳. تقدم رويکرد ملي گرايي هژمونيك بر رويکرد هژموني جهاني آمريکا در خاورميانه
۴. بازآرآيي و گسترش نقش آفريني قدرت‌هاي منطقه‌اي
۵. ظهور رقابت ژئوپوليتيك ايران-اسرائيل در محيط پيراموني (تقدم نگاه ژئوپوليتيك بر نگاه ايدئولوژيك)
۶. رشد اهميت مفهومي و ژئواکونوميک منطقه (ترانزيت، انرژي، فناوري، امنيت غذايي)
۷. نامتجانس بودن سياست منطقه اي با توسعه، منافع و اراده ملي
۸. ايران در نقطه عطف سرنوشت‌ساز؛ ضرورت اجباري بازسازي ايده‌ها، ساختارها و تغيير قواعد بازي بر پايه منطق گفتماني جديد

## ۹. عناصر کليدي راهبرد استقلال متوازن پوينده

### ۹-۱. امنيت‌سازي مشارکتی

حرکت از مدل‌هاي تقابل و ائتلاف‌هاي بسته به سوي مدل‌هاي هم‌پوشان امنيتي با محوريت ديپلماسي پيش‌نگر<sup>۱</sup> و مردم‌محور. ايجاد ترتيبات امنيتي در منطقه، به‌جاي رويکردهاي تک‌جانبه، مي‌تواند از تنش‌هاي فرامرزي پيشگيري کرده و امنيت پايدار را تضمين کند. اين مدل امنيتي بر پايه همکاري ميان کشورها، تبادل اطلاعات نظامي و مديريت بحران مشترک استوار است. براي نمونه، تلاش‌هاي ايران براي ايجاد مکانيسم‌هاي مشورتي امنيتي با همسايگان در خليج فارس و دريای عمان، نمونه‌اي از اجرائي اين راهبرد است که با هدف کاهش تنش‌هاي دريائي و مديريت بحران‌هاي منطقه‌اي انجام شده است (Jones, 2019 p.45؛ Smith, 2021p. 127)

### ۹-۲. موازنه‌گري هوشمند

حفظ فاصله راهبردي از رقابت‌هاي قدرت‌هاي بزرگ و ايفاي نقش فعال در تنظيم روابط منطقه‌اي از طريق «وزن‌کشي ديپلماتيك»، «اقتصاد منطقه‌اي»، «فناوري‌هاي بازدارنده نظامي و غيرنظامي» و «ارزش‌هاي تمدني». ايران مي‌تواند از ظرفيت‌هاي علمي و فناوري خود براي ايجاد موازنه هوشمند در سطح منطقه

۱. ديپلماسي پيش‌نگر نوعي از ديپلماسي است که به‌جاي واکنش به تحولات جهاني و منطقه‌اي، با پيش‌بيني روندها، تهديدات، و فرصت‌هاي آينده، به‌طور پيش‌دستانه، هوشمند و هدفمند در جهت شکل دادن به محيط بين‌المللي و منطقه اي حرکت مي‌کند.

استفاده کند. این شامل توسعه فناوری‌های دفاعی، انرژی، مخابرات و سایبری است که امکان تقویت نفوذ ژئوپلیتیک را فراهم می‌کند، بدون آنکه به درگیری‌های نظامی مستقیم دامن زده شود. به‌عنوان نمونه، توسعه پهپادها و سامانه‌های موشکی برد کوتاه و متوسط ایران در دهه اخیر باعث شد نقش بازدارنده ایران در خلیج فارس و تنگه هرمز تقویت شود، بدون آنکه درگیری مستقیم نظامی رخ دهد (Khan & Lee, 2020:p.88)

### ۹-۳. پویندگی تمدنی و گفتمانی

بازیابی، بازآرایی، برسازي و ترویج الگوهای هویتی- گفتمانی مبتنی بر عدالت، کرامت، پایداری فرهنگی و دانایی محوری به‌عنوان مزیت رقابتی در تعاملات و معادلات منطقه‌ای. قدرت نرم ایران می‌تواند از طریق دیپلماسی فرهنگی، علمی و رسانه‌ای فعال شود. این شامل تبادل علمی و دانشگاهی، برنامه‌های فرهنگی، شبکه‌های رسانه‌ای منطقه‌ای و ارتقای تصویر بین‌المللی است. برای مثال، راه‌اندازی دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی ایران در کشورهای همسایه، همکاری‌های رسانه‌ای با شبکه‌های منطقه‌ای و انتشار مقالات علمی مشترک، موجب تثبیت جایگاه ایران به‌عنوان بازیگر سازنده و مستقر در صلح شده است (Nye, 2004: p102؛ Zahra, 2018: p56)

### ۹-۴. شبکه‌سازی منطقه‌ای در پنج بُعد:

- ایجاد شبکه‌های منطقه‌ای در پنج حوزه اصلی می‌تواند همکاری‌های جامع و پایدار را تضمین کند:
۱. علمی-فناورانه: همکاری‌های پژوهشی با دانشگاه‌ها و موسسات علمی
  ۲. فرهنگی-رسانه‌ای: تولید برنامه‌های مشترک فرهنگی با کشورهای همسایه و حمایت از جشنواره‌های هنری منطقه‌ای.
  ۳. سیاسی-امنیتی: مشارکت در نشست‌های منطقه‌ای امنیتی و ایجاد مکانیسم‌های مشاوره‌ای مشترک.
  ۴. اقتصادی-تجاری: توسعه پروژه‌های صنعتی و تجاری مشترک، از جمله همکاری در حوزه انرژی و حمل‌ونقل.
  ۵. زیرساختی-کریدوری: احداث مسیرهای ترانزیتی و کریدورهای لجستیکی مانند راه‌آهن و خطوط انتقال انرژی که همگرایی منطقه‌ای را تقویت می‌کند (Adelman, 2017: p214).

### جدول ۲. چارچوب راهبردی پیشنهادی ایران در حوزه‌های کلیدی سیاست منطقه‌ای

حوزه	راهبرد پیشنهادی
روابط جهانی	توسعه روابط با قدرت‌های بین‌المللی بدون وابستگی به هیچ کدام
منطقه‌گرایی	مشارکت در ساختارهای امنیتی منطقه‌ای

تقويت بازدارندگي هوشمند + کاهش سطح تنش با کشورهای همسايه	امنيت و دفاع
تنوع بخشي به شرکا، استفاده از ابزارهای مالی مستقل (رمزارز، مبادلات غير دلاری)	اقتصاد خارجي
توسعه گفت وگوهای تمدنی، علمي، فرهنگي و مذهبي برای کاهش واگرایی های هویتی	ديپلماسی نرم
بازتعريف آن به عنوان شبکه امنيت ساز منطقه ای با مشروعيت بومي	محور مقاومت
ایفای نقش فعال در بازار انرژی، کربدورهای حمل و نقل و ائتلاف های اقتصادی نوظهور	انرژی و ژئواقتصاد

( این جدول راهبردهای عملیاتی پیشنهادی برای ایران را در حوزه های روابط جهانی، منطقه گرایی، امنیت و دفاع، اقتصاد خارجي، ديپلماسی نرم، محور مقاومت و انرژی-ژئواقتصاد ارائه می دهد تا ضمن حفظ استقلال و خودمختاری، توانایی انعطاف پذیری و توازن را تقویت کند).

## ۱۰. الزامات / اصول راهبردي استقلال متوازن پوينده

تنوع بخشي به روابط خارجي و پرهيز از وابستگی به یک بلوک قدرت: ایران برای تقویت استقلال استراتژیک خود نیاز دارد تا روابط خارجي خود را متنوع کرده و از وابستگی مطلق به یک قدرت بزرگ یا بلوک سیاسی خودداری کند. این امر امکان مانور ديپلماتیک و کاهش آسیب پذیری ناشی از تحریم ها و فشارهای بین المللی را فراهم می کند. برای نمونه، همزمان با توسعه روابط با چین و روسیه، ایران باید ارتباطات اقتصادی و فرهنگي با کشورهای منطقه ای و آسیایی دیگر را نیز گسترش دهد تا شبکه چندجانبه ای از همکاری ها ایجاد شود

موازنه میان همکاری و رقابت با قدرت های بزرگ: در شرایطی که قدرت های بزرگ دارای نفوذ ژئوپلیتیک گسترده هستند، ایران باید تعادلی میان همکاری و رقابت برقرار کند. این به معنای تعامل با قدرت ها در حوزه های اقتصادی و فناوری، همزمان با حفظ ظرفیت های بازدارنده و استقلال سیاسی است. به عنوان مثال، ایران می تواند در حوزه انرژی و پروژه های زیرساختی با قدرت های جهانی همکاری کند، اما در حوزه های امنیتی و دفاعی، موازنه گری هوشمند را حفظ کند تا از فشار خارجي و سلطه جویی جلوگیری شود

افزایش انعطاف پذیری سياست خارجي در برابر بحران ها: انعطاف پذیری سياست خارجي، به معنای توانایی تغییر سریع راهبردها در واکنش به بحران های داخلی و بین المللی است. ایران باید قادر باشد ضمن حفظ اهداف کلان، تاکتیک های متنوعی را در برابر تحولات منطقه ای و جهانی اتخاذ کند، مانند نوسان در روابط با همسایگان در مواقع بحران های امنیتی یا اقتصادی (Baldwin, 1997, p. 157; Nye, 2004, p. 89). این انعطاف پذیری، امکان کاهش ریسک ها و بهره برداری از فرصت های جدید را فراهم می کند.

تمرکز بر نفوذ اقتصادی و دانش‌بنیان: قدرت اقتصادی و فناوری به‌عنوان ابزارهای اصلی افزایش نفوذ در سیاست منطقه‌ای ایران باید در مرکز راهبرد قرار گیرند. سرمایه‌گذاری در پروژه‌های صنعتی، علمی و فناوری‌های نوین، ایران را به بازیگری جذاب برای همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی تبدیل می‌کند. نمونه عملی آن، توسعه پروژه‌های انرژی، فناوری اطلاعات و همکاری‌های علمی با کشورهای همسایه و آسیای میانه است که ضمن ایجاد وابستگی متقابل، ظرفیت ایران برای نفوذ سازنده را افزایش می‌دهد. نهادسازی منطقه‌ای با محوریت تهران و موضوعات مشترک: ایران می‌تواند با ایجاد و تقویت نهادهای منطقه‌ای، نقش مرکزی در حل مسائل مشترک ایفا کند. این نهادها می‌توانند در حوزه‌های اقتصادی، امنیتی، انرژی و فرهنگی شکل بگیرند و به عنوان بستر همکاری‌های پایدار عمل کنند. چنین اقداماتی موجب تثبیت جایگاه ایران به‌عنوان محور همکاری‌های منطقه‌ای شده و از تنش‌های فرامرزی پیشگیری می‌کند.

### جدول ۳. مؤلفه‌ها و توضیح راهبردی سیاست منطقه‌ای ایران

مؤلفه	توضیح
استقلال سیاسی	عدم تبعیت راهبردی از قدرت‌های بزرگ
تکثروابط / تنوع بخشی به شرکا	تعامل همزمان با قدرت‌های رقیب
موازنه در ائتلاف‌ها	حفظ تعادل در ائتلاف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی
اولویت منافع ملی	نه غرب‌گرایی، نه شرق‌گرایی؛ بلکه «منافع‌گرایی ملی»
انعطاف راهبردی	توانایی تغییر جهت در واکنش به تحولات جهانی
موازنه منطقه‌ای چندجانبه	پرهیز از قطب‌بندی خالص
دیپلماسی هم‌زمان	گفت‌وگو با طرف‌های متضاد
دیپلماسی موازی	دیپلماسی رسمی، عمومی، امنیتی و فرهنگی

اقتدار توسعه محور	پیگیری منافع با قدرت هوشمند - ساختاری - ارزشی
بازدارندگی انعطاف پذیر	توانایی پاسخ گویی به تهدید، در عین حفظ دروازه های مذاکره
شکل دهی به ائتلاف های متغیر بر پایه منافع مشترک و آینده نگر	
تقدم نفوذ اقتصادی دانش بنیان بر نفوذ نظامی سنتی	وابسته سازی منطقه به اقتصاد دانش محور ایران
ایجاد نهادهای منطقه ای موضوعی جدید با محوریت تهران	
تقویت قدرت نظامی فناوری پایه نامتقارن	رویکرد راهبردی - جامع به توان نظامی

(این جدول مؤلفه های کلیدی سیاست منطقه ای ایران را به همراه توضیح عملکرد هر مؤلفه ارائه می دهد. هدف آن نشان دادن چارچوبی عملیاتی است که ضمن حفظ استقلال و خودمختاری، انعطاف پذیری، موازنه منطقه ای و بهره گیری از قدرت نرم و دانش بنیان را تقویت می کند.)

## ۱۱. چالش های تحقق سیاست استقلال متوازن پویانده

### چالش های داخلی

شکاف میان دستگاه دیپلماسی و نهادهای اقتصادی - صنعتی: یکی از موانع اصلی تحقق سیاست استقلال متوازن، هماهنگی ناکافی میان دستگاه دیپلماسی و نهادهای اقتصادی و صنعتی است. در بسیاری از مواقع، اهداف سیاسی - امنیتی با برنامه های اقتصادی هم راستا نیستند؛ به عنوان مثال، سیاست های تحریمی یا محدودیت های بانکی ممکن است فرصت های سرمایه گذاری خارجی یا صادرات را کاهش دهد و مانع از تحقق اهداف اقتصادی - تجاری سیاست منطقه ای شود (Harris, 2019: 42). ضعف در جذب سرمایه گذاری خارجی: کمبود شفافیت، ریسک های حقوقی و اقتصادی، و محدودیت های دسترسی به بازارهای بین المللی، باعث کاهش جذابیت ایران برای سرمایه گذاران خارجی می شود. بدون جذب سرمایه و فناوری، بخش اقتصادی کشور نمی تواند به طور موثر از سیاست های منطقه ای حمایت کند و این

موضوع، تحقق استقلال متوازن را دشوار می‌سازد (World Bank, 2021)

### چالش‌های منطقه‌ای

رقابت شدید با قدرت‌های منطقه‌ای (ترکیه، عربستان، اسرائیل): وجود رقبای قدرتمند منطقه‌ای با نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی بالا، مانع از تثبیت جایگاه ایران به‌عنوان محور همکاری‌های منطقه‌ای می‌شود. هرگونه تلاش ایران برای افزایش نفوذ ممکن است با واکنش‌های متقابل از سوی این کشورها مواجه شود که خود می‌تواند تنش‌ها را افزایش دهد (Gause, 2017: 15). حساسیت‌های مذهبی و قومی: تنوع مذهبی و قومی در منطقه، موجب پیچیدگی در اجرای سیاست‌های یکپارچه و همگرایی می‌شود. ایران باید در سیاست‌های خود به ملاحظات فرهنگی، مذهبی و قومی همسایگان توجه کند تا از بروز سوءتفاهم و افزایش تنش‌های داخلی و منطقه‌ای جلوگیری شود (Nasr, 2007: 43)

### چالش‌های بین‌المللی

تداوم تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی: تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی به‌ویژه در حوزه انرژی و بانکداری، ظرفیت ایران برای اجرای سیاست منطقه‌ای مستقل را محدود می‌کند. این تحریم‌ها توان مالی و تکنولوژیک کشور را کاهش داده و انعطاف‌پذیری سیاست خارجی را محدود می‌سازند (Katzman, 2022: 52). تصویرسازی منفی در رسانه‌های غربی: روایت‌های منفی رسانه‌های بین‌المللی درباره ایران، مانع از ایجاد شبکه‌های اعتماد با کشورهای منطقه و سرمایه‌گذاران خارجی می‌شود. این موضوع، علاوه بر اثر روانی، می‌تواند بر سیاست‌های نرم قدرت ایران مانند دیپلماسی فرهنگی و علمی نیز تاثیر منفی بگذارد.

## ۱. چالش‌های درونی (ساختاری - نهادی)

چالش	توضیح
ناهماهنگی ساختار سیاست‌گذاری خارجی	نبود انسجام بین نهادهای مختلف تصمیم‌گیر (وزارت خارجه، شورای عالی امنیت ملی، سپاه، رسانه‌ها و...) مانع توازن در سیاست می‌شود.
وابستگی برخی زیرساخت‌ها به قدرت‌های خاص	وابستگی به تکنولوژی‌ها یا زیرساخت‌های خاص غربی یا شرقی می‌تواند استقلال را تهدید کند.
ضعف در دیپلماسی علمی و فناورانه	هنوز ظرفیت‌های فناوری و نخبگانی به عنوان ابزار راهبردی در سیاست خارجی به کار گرفته نشده‌اند.
ناتمام‌ماندن تحول در روایت رسمی سیاست خارجی	نگاه صرفاً تقابلی یا صرفاً مصلحت‌گرا مانع «روایت‌سازی تمدنی متوازن» می‌شود.

## ۲. چالش‌های منطقه‌ای

چالش	توضیح
رقابت ژئوپلیتیک با قدرت‌های منطقه‌ای	این کشورها نیز در حال بازتعریف نقش منطقه‌ای خود هستند و ممکن است در برابر نقش متوازن ایران مقاومت کنند.
ناپایداری دولت‌ها در منطقه	دولت‌های شکننده یا موقت برخی همسایگان (عراق، افغانستان، لبنان) امکان سیاست‌ورزی بلندمدت را دشوار می‌کند.
ترس از نفوذ ایدئولوژیک ایران	برخی دولت‌های عربی نسبت به گسترش نفوذ فرهنگی یا دینی ایران حساس‌اند.
معضل اسرائیل	

### ۳. چالش‌های بین‌المللی

توضیح	چالش
در نظم چندقطبی، بی‌طرفی فعال یا عدم تعهد پویا ممکن است با فشار از طرف یکی از بلوک‌ها مواجه شود.	رقابت میان قدرتی چین-آمریکا
تحریم‌ها توان مانور ایران برای توسعه روابط متوازن را محدود می‌کنند.	تحریم‌ها و ساختارهای تحمیلی بین‌المللی
رسانه‌های بین‌المللی و شبکه‌های روایت‌ساز اغلب تصویر غیرهمدلانه‌ای از ایران ارائه می‌دهند.	فضای روایی جهانی منفی علیه ایران

سیاست استقلال متوازن پویا نیازمند: تحول در نظام تصمیم‌گیری، نهادسازی دیپلماسی نوین، روایت‌سازی تمدنی و تقویت پیوندهای فناورانه-مردمی در سیاست خارجی است تا بر این چالش‌ها غلبه کند. با توجه به تحلیل مفهومی و تطبیقی ارائه‌شده، روشن است که سیاست منطقه‌ای ایران نمی‌تواند تنها بر استقلال سیاسی صرف یا تکیه بر قدرت سخت متکی باشد. بلکه ترکیبی از انعطاف‌پذیری، تعامل چندجانبه و بهره‌گیری همزمان از ابزارهای اقتصادی، فرهنگی و امنیتی، زمینه را برای حفظ استقلال متوازن و تقویت جایگاه ایران در منطقه و نظام بین‌الملل فراهم می‌کند. این نتیجه‌گیری، بستری منطقی برای ارائه پیشنهادات راهبردی فراهم می‌سازد که هم اهداف کوتاه‌مدت و هم بلندمدت سیاست خارجی را پوشش می‌دهد و امکان اجرای عملیاتی چارچوب «استقلال متوازن پویا» را فراهم می‌کند.

### نتیجه‌گیری

سیاست منطقه‌ای ایران در قرن بیست‌ویکم با مجموعه‌ای از چالش‌ها و فرصت‌ها مواجه است که تحقق اهداف استقلال متوازن پویا را ضرورت می‌بخشد. بررسی تحولات بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی نشان می‌دهد که قدرت‌های بزرگ، بازیگران منطقه‌ای و نهادهای داخلی، هر کدام به نحوی می‌توانند بر اثرگذاری سیاست‌های ایران تأثیرگذار باشند. در این میان، توجه به راهبردهای چندسطحی و ترکیبی، شامل امنیت‌سازی مشارکتی، موازنه‌گری هوشمند فناوری‌پایه، پویندگی تمدنی و شبکه‌سازی منطقه‌ای، به‌عنوان محورهای کلیدی، می‌تواند مسیر دستیابی به اهداف ملی را هموار کند.

تحلیل چارچوب مفهومی پژوهش نشان داد که استقلال متوازن پویا به معنای ایجاد توازن میان قدرت و نفوذ، امنیت و همکاری، و رقابت و دیپلماسی فرهنگی-اقتصادی است. این رویکرد، با تکیه بر ظرفیت‌های داخلی و توانمندی‌های علمی و فناورانه، امکان افزایش جایگاه ژئوپلیتیک ایران را فراهم می‌کند و در عین حال، از ورود کشور به وابستگی تک‌جانبه به بلوک‌های قدرت جلوگیری می‌کند. همچنین، شبکه‌سازی در پنج بُعد علمی-فناورانه، فرهنگی-رسانه‌ای، سیاسی-امنیتی، اقتصادی-تجاری و زیرساختی-کریدوری، به عنوان سازوکار عملیاتی تحقق استقلال متوازن، توانایی ایران برای تأثیرگذاری بر محیط منطقه‌ای را تقویت می‌کند.

چالش‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، نظیر شکاف میان دستگاه دیپلماسی و نهادهای اقتصادی، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای، حساسیت‌های مذهبی و قومی، تحریم‌ها و تصویرسازی منفی رسانه‌ای، نشان‌دهنده ضرورت بازتعریف سیاست‌های منطقه‌ای و انعطاف‌پذیری راهبردی است. راهکارهای پیشنهادی، از جمله نهادسازی مشترک میان وزارتخانه‌ها، اصلاح قوانین سرمایه‌گذاری، تقویت دیپلماسی چندسطحی و رسانه‌ای، و توسعه اقتصاد دانش‌بنیان، می‌توانند موانع پیش روی سیاست استقلال متوازن پوينده را کاهش دهند و سطح اثرگذاری ایران را در محیط منطقه‌ای ارتقا دهند.

ضرورت‌های راهبردی، مانند تنوع‌بخشی به روابط خارجی، موازنه میان همکاری و رقابت با قدرت‌های بزرگ، افزایش انعطاف‌پذیری سیاست خارجی، تمرکز بر نفوذ اقتصادی-دانش‌بنیان و نهادسازی منطقه‌ای با محوریت تهران، نشان می‌دهد که دستیابی به اهداف استقلال متوازن پوينده، تنها از طریق ترکیب هوشمندانه ابزارهای قدرت سخت و نرم امکان‌پذیر است. به عبارت دیگر، سیاست منطقه‌ای ایران باید همزمان جنبه‌های امنیتی، اقتصادی، علمی، فرهنگی و سیاسی را مدیریت کند تا اثرگذاری و پایداری آن تضمین شود.

در نهایت، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تحقق سیاست استقلال متوازن پوينده، مستلزم یکپارچگی میان اهداف ملی، قابلیت‌های داخلی و فرصت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است. بهره‌گیری همزمان از قدرت سخت و نرم، شبکه‌سازی پنج‌بعدی و دیپلماسی چندسطحی، ایران را قادر می‌سازد تا در محیط پیچیده و رقابتی منطقه‌ای، نقش مؤثر و مستقل خود را حفظ کرده و به اهداف توسعه‌ای، امنیتی و فرهنگی خود دست یابد. بنابراین، سیاست منطقه‌ای آینده ایران باید مبتنی بر چارچوب علمی و تحلیلی، همراه با انعطاف‌پذیری و نوآوری راهبردی، تدوین و اجرا شود تا بتواند همزمان منافع ملی و نقش فعال ایران در نظم منطقه‌ای را تضمین نماید.

## منابع

- نصر، ولی. (۱۳۹۰)، احیای تشیع: چگونه منازعات درون اسلام آینده را شکل خواهد داد، ترجمه جمعی از مترجمان. تهران: نشر نی.
- والتز، کنت. (۱۳۹۰)، نظریه سیاست بین‌الملل، ترجمه عبدالرحمن عالم. تهران: نشر قومس.
- ونت، الکساندر. (۱۳۹۴)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه جمعی از مترجمان. تهران: انتشارات قومس.
- سلطانی، اسحاق (۱۴۰۴)، مسیر نظریه پردازي برلين در باب آزادي و درس‌هاي آن براي ايران معاصر، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی
- زکریا، فرید. (۱۳۹۰)، جهان پساآمریکایی (ترجمه حسن افشار). تهران: نشر مرکز.
- کوهان، رابرت، و نای، جوزف. (۱۳۸۵). قدرت و وابستگی متقابل ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر قومس.
- محسنی، سجاد (۱۴۰۴)، [الگوی تحلیلی روابط ایران و عربستان سعودی از ۱۹۷۹ تا ۲۰۲۴](#)، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی
- نای، جوزف. (۱۳۸۹)، قدرت نرم، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی. تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

## References

- Acharya, A. (2014), *Constructing Global Order: Agency and Change in World Politics*. Cambridge University Press.
- Adelman, J. (2017), *Regional Networks and Cooperation*. Routledge.
- Akhavan, P. (2022), *Iran and International Relations*. Oxford UP.
- Barzegar, K. (2018), Iran's regional policy in the Middle East: Challenges and opportunities. *Middle East Policy*, 25(3), 5–15.
- Carranza, M. (2018), Middle Powers and the rise of multipolarity. *International Studies Review*, 20 (3), 453–478.
- Freeman, C., & Louçã, F. (2001), *As Time Goes By: From Industrial Revolutions to the Information Revolution*. Oxford University Press.
- Gause, G. (2017), *Saudi Arabia and Regional Competition*. Brookings.
- Harris, K. (2019), *Economic Sanctions and Policy Coordination*. Yale University Press.
- Holbraad, C. (1984), *Middle Powers in International Politics*. Macmillan.
- Katzman, K. (2022), *Iran Sanctions*. Congressional Research Service.
- Keohane, R. O., & Nye, J. S. (2006), *Power and interdependence* (A. Tayeb, Trans.). Tehran, Iran: Ghomes Publishing.
- Khalaji, M. (2021), *Iran's domestic challenges and regional ambitions*. Washington, DC: Washington Institute for Near East Policy.
- Khan, M., & Lee, J. (2020), *Technology and Security in the Gulf*. Springer.
- Mohseni, S. (2025), An analytical model of Iran–Saudi Arabia relations from 1979 to 2024. *Journal of Political and International Approaches*.
- Nasr, V. (2011), *The Shia revival: How conflicts within Islam will shape the future* (Trans. by a group of translators), Tehran, Iran: Ney Publishing.
- Nye, J. (2004), *Soft Power and Global Politics*. PublicAffairs.
- Nye, J. S. (2010), *Soft power: The means to success in world politics* (S. J. Dehghani Firouzabadi, Trans.), Tehran, Iran: Office of Political and International Studies Publishing.
- Smith, T. (2021), *Independence in Foreign Policy*. Routledge.
- Soltani, E. (2025), The path of Berlin's theory of liberty and its lessons for contemporary Iran. *Journal of Political and International Approaches*.
- Walt, S. (2020), *The Hell of Good Intentions*. Farrar, Straus & Giroux.
- Waltz, K. (1979), *Theory of International Politics*. Addison-Wesley.
- Waltz, K. N. (2011), *Theory of international politics* (A. Alam, Trans.), Tehran, Iran: Ghomes Publishing.
- Wendt, A. (1999), *Social Theory of International Politics*. Cambridge University Press.
- Wendt, A. (2015), *Social theory of international politics* (Trans. by a group of translators), Tehran, Iran: Ghomes Publishing.
- Zakaria, F. (2011), *The post-American world* (H. Afshar, Trans.). Tehran, Iran: Markaz Publishing.

# Critique of the Proxy War Discourse in Explaining Islamic Resistance Movements: The Case of Yemen's Ansarallah Movement

Ali Davari<sup>1</sup> & Jabbar Shojaei<sup>2</sup>

DOI: [10.48308/piaj.2026.242482.1815](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.242482.1815) Received: 2025/11/14 Accepted: 2026/2/18

**Original Article**

## Extended Abstract

**Introduction:** In recent decades, the Middle East has witnessed the proliferation of Islamic resistance movements mobilizing against occupation, foreign domination, and structural discrimination. Despite their complex roots, the dominant security discourse of the Global North persistently frames these movements as “Iranian proxies,” effectively erasing their historical and local agency. Focusing on Yemen’s Ansarallah movement, this study argues that the concept of “proxy war” is not a neutral analytical category but a discursive construct embedded in the epistemic and political order of the Global North. This article critiques this prevailing discourse and reconceptualizes Islamic resistance through the lens of “Southern Theory” as a form of anti-hegemonic, coalition-based politics.

**Methods:** This study employs a qualitative, interpretive approach grounded in Foucauldian discourse analysis. The dataset comprises selected texts from prominent Western think tanks and mainstream media—including the Atlantic Council, Chatham House, the Foundation for Defense of Democracies (FDD), CNN, and The Guardian—published between October 2023 and October 2025. These are analyzed alongside official Ansarallah statements, speeches, and relevant scholarly literature. The analysis proceeds in two stages: first, identifying the linguistic patterns and discursive articulations that construct Ansarallah as an “Iranian proxy”; and second, contrasting these representations with Yemen’s indigenous discourse of resistance, drawing upon Southern Theory and the concept of “security orientalism.”

**Results and Discussion:** The findings indicate that Northern security discourse systematically portrays Ansarallah as a subordinate instrument of Iran’s regional strategy. By employing re-

1. PhD candidate in Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran. (Corresponding author). [davari.ali@ut.ac.ir](mailto:davari.ali@ut.ac.ir)

2. Assistant Professor of Political Sociology Department, Faculty of Islamic Studies and Political Science, Imam Sadiq University, Tehran, Iran. [jabarshojaei@isu.ac.ir](mailto:jabarshojaei@isu.ac.ir)

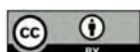


current labels such as “Iran-backed group,” “proxy war,” and “terrorist network,” this discourse negates local agency. This representation, rooted in security orientalism, decontextualizes Yemen’s historical, social, and religious specificities to legitimize external intervention. Conversely, an analysis of indigenous discourse demonstrates that Ansarallah is deeply rooted in Yemen’s long-standing experience of political marginalization, sectarian discrimination, and social resistance. Its relationship with Iran is more accurately characterized not as a hierarchical proxy arrangement, but as a discursive and tactical alignment within a broader framework of anti-hegemonic resistance. Empirical evidence further underscores Ansarallah’s political autonomy and independent decision-making at both national and regional levels.

**Conclusion:** This study concludes that the “proxy war” framework in Northern security literature functions as a discursive mechanism that reproduces epistemic hierarchies and suppresses Southern agency. The case of Ansarallah illustrates that Islamic resistance movements should be understood not as mere extensions of external powers, but as locally grounded, conscious, and coalition-oriented actors confronting a hegemonic global order. Theoretically, by synthesizing Southern Theory with Foucauldian discourse analysis, this study provides a critical alternative to dominant security paradigms. Practically, it emphasizes the necessity of recognizing indigenous agency in regional conflict analysis. Transitioning from the rhetoric of “proxy wars” toward a framework of “autonomous resistance” is essential for the production of independent security knowledge in the Global South.

**Keywords:** Ansarallah (Houthis) of Yemen, Proxy War, Security Orientalism, Islamic Resistance, Southern Theory.

**Citation:** Davari, Ali & Shojaei, Jabbar. 2026. Critique of the Proxy War Discourse in Explaining Islamic Resistance Movements: The Case of Yemen’s Ansarallah Movement, *Political and International Approaches*, Spring, Vol 18, No 1, PP 72-93.



# نقد گفتمان جنگ نیابتی در تبیین گروه‌های مقاومت اسلامی؛ مورد مطالعه: جنبش انصارالله یمن

علی داوری<sup>۱</sup> و جبار شجاعی<sup>۲</sup>

DOI: [10.48308/piaj.2026.242482.1815](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.242482.1815)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۸/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۹

مقاله پژوهشی

## چکیده مبسوط

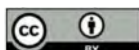
**مقدمه و اهداف:** در دهه‌های اخیر، خاورمیانه شاهد گسترش جنبش‌های مقاومت اسلامی بوده که در برابر اشغال، سلطه خارجی و تبعیض ساختاری کنشگری کرده‌اند. باین حال، گفتمان امنیتی مسلط در جهان شمال، این جنبش‌ها را عمدتاً در قالب «نیروهای نیابتی ایران» بازنمایی و عاملیت تاریخی و بومی آنان را حذف می‌سازد. پژوهش حاضر با تمرکز بر جنبش انصارالله یمن، می‌کوشد نشان دهد که مفهوم «جنگ نیابتی» نه یک توصیف خنثی، بلکه سازه‌ای گفتمانی در خدمت نظم معرفتی و سیاسی جهان شمال است. هدف مقاله، نقد این گفتمان و بازفهم مقاومت اسلامی در چارچوب نظریه جنوب به مثابه شکلی از سیاست ائتلافی و ضد هژمونیک است.

**روش‌ها:** پژوهش از نظر رویکرد، کیفی و تفسیری است و با بهره‌گیری از تحلیل گفتمان فوکویبی انجام شده است. داده‌ها شامل متون منتخب اندیشکده‌ها و رسانه‌های جریان اصلی غرب (از جمله شورای آتلانتیک، چتم‌هاوس، بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها، سی‌ان‌ان و گاردین) در بازه زمانی اکتبر ۲۰۲۳ تا اکتبر ۲۰۲۵، در کنار بیانیه‌ها و سخنرانی‌های رسمی جنبش انصارالله و برخی پژوهش‌های پیشین مرتبط است. تحلیل در دو مرحله صورت گرفته است: نخست، شناسایی الگوهای زبانی و مفصل‌بندی‌های گفتمانی که انصارالله را به‌عنوان نیروی نیابتی ایران بازنمایی می‌کنند؛ دوم، مقایسه این بازنمایی با گفتمان بومی مقاومت در یمن با اتکا به نظریه جنوب و مفهوم شرق‌شناسی امنیتی.

**یافته‌ها:** یافته‌ها نشان می‌دهد که در گفتمان امنیتی شمال، انصارالله به‌طور نظام‌مند به‌عنوان ابزار تابع سیاست منطقه‌ای ایران تصویر می‌شود و واژگانی چون «گروه تحت حمایت ایران»، «جنگ نیابتی» و «شبکه تروریستی» برای سلب عاملیت محلی آن به کار می‌رود. این بازنمایی، با منطق شرق‌شناسی امنیتی، زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و مذهبی یمن را حذف و مداخله خارجی را مشروع‌سازی می‌کند. در مقابل، تحلیل گفتمان

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول). [davari.ali@ut.ac.ir](mailto:davari.ali@ut.ac.ir)

۲. استادیار گروه جامعه‌شناسی سیاسی، دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران. [jabarshojaeci@isu.ac.ir](mailto:jabarshojaeci@isu.ac.ir)

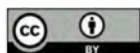


بومی نشان می‌دهد که انصارالله ریشه در تجربه طولانی حاشیه‌نشینی سیاسی، تبعیض مذهبی و مقاومت اجتماعی در یمن دارد. رابطه این جنبش با ایران بیش از آنکه سلسله‌مراتبی و نیابتی باشد، مبتنی بر هم‌سویی گفتمانی و ائتلاف تاکتیکی در چارچوب مقاومت ضدسلطه است. شواهد گفتمانی و عملی نیز از عاملیت سیاسی و استقلال تصمیم‌گیری انصارالله در سطوح ملی و منطقه‌ای حکایت دارد.

**نتیجه‌گیری:** پژوهش حاضر نشان می‌دهد که جنگ نیابتی در ادبیات امنیتی شمال، سازوکاری گفتمانی برای بازتولید سلسله‌مراتب دانایی و حذف عاملیت جهان جنوب است. مطالعه موردی انصارالله یمن آشکار می‌سازد که مقاومت اسلامی را باید نه به‌عنوان امتداد اراده یک قدرت خارجی، بلکه به‌مثابه کنشی بومی، آگاهانه و ائتلافی در برابر نظم هژمونیک جهانی فهم کرد. در سطح نظری، این پژوهش با تلفیق نظریه جنوب و تحلیل گفتمان فوکویی، بدیلی انتقادی برای دانش امنیتی مسلط ارائه می‌دهد و در سطح کاربردی، بر ضرورت بازشناسی عاملیت بومی در تحلیل منازعات منطقه‌ای تأکید می‌کند. گذار از گفتمان جنگ نیابتی به فهم مقاومت بومی، شرط اساسی تولید دانش امنیتی مستقل در جهان جنوب است.

**واژگان کلیدی:** انصارالله یمن، جنگ نیابتی، شرق‌شناسی امنیتی، مقاومت اسلامی، نظریه جنوب.

**استناددهی:** داوری، علی و شجاعی، جبار. ۱۴۰۵. نقد گفتمان جنگ نیابتی در تبیین گروه‌های مقاومت اسلامی؛ مورد مطالعه: جنبش انصارالله یمن، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، بهار، سال ۱۸، شماره ۱، ۹۳-۷۲.



## مقدمه

تحولات چند دهه اخیر خاورمیانه شاهد ظهور جنبش‌های مقاومت اسلامی بوده که در برابر سلطه خارجی، اشغال سرزمین‌ها و تبعیض مذهبی کنشگری کرده‌اند. این جنبش‌ها، از حزب‌الله لبنان و حماس در فلسطین تا نیروهای مقاومت عراق و انصارالله یمن، بازتاب تجربه تاریخی ملت‌های جهان جنوب‌اند؛ تجربه‌ای شکل گرفته در بستر استعمار، حاشیه‌نشینی و بازنمایی‌های تحقیرآمیزی که در نظم جهانی دانش و قدرت تثبیت شده است. با این حال، در ادبیات سیاسی و امنیتی جهان شمال، این کنشگران اغلب نه به‌مثابه فاعلان سیاسی مستقل، بلکه به‌عنوان ابزارهایی در خدمت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بازنمایی می‌شوند. این تصویر مسلط که در رسانه‌ها، اندیشکده‌ها و متون دانشگاهی غربی بازتولید می‌شود، در قالب مفاهیمی چون «جنگ نیابتی» و «نیروهای تحت حمایت ایران» سامان یافته و به یکی از ارکان گفتمان امنیتی غرب درباره خاورمیانه بدل شده است.

مفهوم جنگ نیابتی که ریشه در منطق جنگ سرد دارد، در گفتمان امنیتی معاصر غرب از یک ابزار تحلیلی فراتر رفته و به چارچوبی مسلط برای فهم منازعات منطقه‌ای تبدیل شده است. در این چارچوب، هر نیرویی که با سیاست‌های ایالات متحده یا متحدانش تعارض داشته باشد، به‌سرعت در محور نیابتی ایران جای می‌گیرد. چنین خوانشی، زمینه‌های تاریخی و اجتماعی پیدایش جنبش‌های مقاومت را نادیده می‌گیرد و عاملیت سیاسی آن‌ها را به وابستگی تقلیل می‌دهد؛ در نتیجه، جهان جنوب نه عرصه کنشگری مردمی، بلکه صحنه رقابت قدرت‌های بزرگ تصویر می‌شود.

در برابر این خوانش تقلیل‌گرایانه، نظریه جنوب و مطالعات پسااستعماری بر افشای سازوکارهای معرفتی سلطه و بازیابی صدای حذف‌شده جنوب تأکید دارند. از این منظر، گفتمان جنگ نیابتی را می‌توان امتداد همان منطق شرق‌شناسانه دانست که این‌بار در زبان امنیتی بازتولید می‌شود و مقاومت اسلامی را به‌صورت نیرویی وابسته و فاقد عاملیت بازنمایی می‌کند. بر این اساس، نقد این گفتمان نه صرفاً نقد یک مفهوم، بلکه نقد نظم معرفتی است که نابرابری دانایی میان شمال و جنوب را بازتولید می‌کند.

ضرورت پژوهش حاضر از همین نقطه ناشی می‌شود. در حالی که بخش قابل توجهی از ادبیات روابط بین‌الملل در ایران نیز همچنان از مفاهیم امنیتی وارداتی بهره می‌برد، بازخوانی نظریه جنوب می‌تواند افقی تازه برای فهم مقاومت اسلامی از منظر بومی فراهم آورد. پرسش محوری مقاله آن است که گفتمان جنگ نیابتی چگونه عاملیت و هویت بومی جنبش‌های مقاومت را حذف می‌کند و در مقابل، نظریه جنوب چگونه می‌تواند این جنبش‌ها را به‌مثابه شکلی از سیاست ائتلافی در جهان جنوب بافهم کند.

برای پاسخ به این پرسش، پژوهش حاضر جنبش انصارالله یمن را به‌عنوان مطالعه موردی برمی‌گزیند. انصارالله در روایت غالب غربی، نماد بارز «نیروی نیابتی ایران» در شبه‌جزیره عربی معرفی می‌شود، حال آنکه ریشه‌های شکل‌گیری آن در بستر تاریخی، اجتماعی و مذهبی جامعه زیدی یمن و در واکنش به تبعیض و مداخله خارجی نهفته است. از این رو، این جنبش نمونه‌ای گویا برای بررسی سازوکارهای سلب عاملیت در گفتمان نیابتی به شمار می‌رود.

پژوهش با رویکردی کیفی و تفسیری و مبتنی بر تحلیل گفتمان فوکویچی انجام شده است. داده‌ها

شامل گزارش‌ها و تحلیل‌های رسانه‌ها و اندیشکده‌های غربی در بازه اکتبر ۲۰۲۳ تا اکتبر ۲۰۲۵، در کنار بیانیه‌ها و متون رسمی انصارالله و برخی منابع علمی فارسی است. تحلیل داده‌ها با اتکا به نظریه جنوب و چارچوب فوکویی صورت گرفته تا سازوکارهای زبانی و معرفتی تولید مفهوم «نیابت» و اشکال مقاومت معنایی در برابر آن آشکار شود.

این پژوهش در سطح نظری، به نقد گفتمان مسلط امنیتی شمال و ارائه بدیلی معرفتی مبتنی بر نظریه جنوب می‌پردازد و در سطح کاربردی، می‌کوشد فهم دقیق‌تری از رابطه ایران و انصارالله ارائه دهد. بدین ترتیب، مقاومت اسلامی نه به‌عنوان نیابت سیاسی، بلکه به‌مثابه کنشی آگاهانه، مردمی و خلاق در حاشیه نظم جهانی فهم می‌شود.

ساختار مقاله بدین صورت است که ابتدا پیشینه تحقیق مرور می‌شود، سپس مبانی مفهومی و نظری و روش پژوهش توضیح داده می‌شود، در ادامه یافته‌ها در دو سطح گفتمان شمال و گفتمان بومی مقاومت تحلیل می‌گردد و در پایان، نتیجه‌گیری و دلالت‌های نظری پژوهش ارائه می‌شود.

## ۱. پیشینه تحقیق

بخش قابل توجهی از پژوهش‌های فارسی درباره سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، گروه‌های مقاومت را در چارچوب مفهومی «نیابت» تحلیل کرده‌اند. در همین راستا، سعادت و همکاران (۱۳۹۵) با اتکا به چارچوب رئالیسم تهاجمی، بحران سوریه را عامل بازتعریف ائتلاف‌ها و صف‌آرایی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی می‌دانند. این پژوهش با تمرکز بر نقش بازیگران دولتی اصلی، تحلیل خود را در چارچوبی امنیتی و دولت‌محور صورت‌بندی کرده و کنشگران غیردولتی و مقاومت را در ذیل منطق بلوک‌بندی قدرت‌ها فهم می‌کند؛ از این رو، مفاهیمی چون نیابت و نیابتی به‌عنوان مقولات مفروض تلقی شده و منشأ گفتمانی آن‌ها مورد پرسش انتقادی قرار نمی‌گیرد.

دهشیری و حسینی فهرجی (۱۳۹۹) با رویکردی آینده‌پژوهانه و در چارچوب نظری سازه‌انگاری، بحران یمن را از منظر تأثیر آن بر راهبرد منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران تحلیل کرده‌اند. این پژوهش با تمرکز بر سناریوهای امنیتی و کنش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، به نقش جنبش انصارالله و پدیده جنگ‌های نیابتی اشاره می‌کند؛ با این حال، تحلیل آن عمدتاً دولت‌محور باقی مانده و مفهوم نیابت را به‌عنوان مقوله‌ای مفروض به کار می‌گیرد، بی‌آنکه به منشأ گفتمانی آن یا عاملیت بومی جنبش‌های مقاومت به‌صورت انتقادی پردازد.

در همین چارچوب، فرشاد رومی و احسان کاظمی (۱۴۰۰) باتکیه بر واقع‌گرایی نئوکلاسیک و نظریه موازنه تهدید، حمایت ایران از گروه‌های مقاومت را بخشی از راهبرد دفاعی برای افزایش عمق راهبردی و مهار تهدیدات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌دانند. هرچند این مطالعه در پی دفاع از منطق امنیتی ایران است، اما با پذیرش پیش‌فرض گفتمان نیابتی، عاملیت مستقل گروه‌های مقاومت را نادیده می‌گیرد و آن‌ها را به ابزارهای سیاست خارجی تقلیل می‌دهد.

کیهان برزگر و همکاران (۱۴۰۱) نیز با استفاده از رئالیسم تدافعی، راهبرد «مقاومت نیابتی» شهید سلیمانی

را عامل افزایش هزینه‌های حضور نظامی آمریکا و تسریع خروج آن از منطقه می‌دانند. باوجود تأکید بر کارآمدی این راهبرد، این پژوهش نیز از منظر معرفتی به مفهوم نیابت نمی‌پردازد و همچنان عاملیت جنبش‌های محلی را در منطق سلسله‌مراتبی قدرت تعریف می‌کند.

ازسوی دیگر، رحمت حاجی‌مینه و همکاران (۱۴۰۴) رقابت ایران و عربستان در یمن را در قالب جنگ‌های نیابتی و با بهره‌گیری از نظریه توازن تهدید تحلیل کرده‌اند و به ایجاد نوعی تعادل شکننده میان دو کشور اشاره می‌کنند. بااین حال، همانند دیگر مطالعات واقع‌گرایانه، جنگ نیابتی در این پژوهش به مثابه واقعیتی عینی و نه سازه‌ای گفتمانی در نظر گرفته شده و نقش زبان و بازنمایی در شکل‌دهی به این برداشتها مغفول مانده است.

در نهایت، ذوالقدر و همکاران (۱۴۰۴) با رویکردی انتقادی‌تر، ضمن اذعان به ضرورت راهبردی حمایت از نیروهای همسو، به پیامدهای اقتصادی، امنیتی و ژئوپلیتیکی اتکای بیش از حد به نیروهای نیابتی پرداخته‌اند. باوجود این نقدها، مفهوم «نیروی نیابتی» همچنان مفروض گرفته شده و منشأ گفتمانی و معرفتی آن مورد پرسش قرار نمی‌گیرد.

مرور این آثار نشان می‌دهد که اغلب پژوهش‌های موجود، باوجود هم‌سویی سیاسی با گفتمان مقاومت، در چارچوبی امنیت‌محور و واقع‌گرایانه باقی مانده و از نظر معرفتی به گفتمان جنگ نیابتی وفادارند. در نتیجه، فاعلیت تاریخی و زمینه‌های بومی جنبش‌های مقاومت نادیده گرفته شده و مقاومت اسلامی به ابزاری در منطق موازنه قوا فروکاسته شده است.

پژوهش حاضر با اتکا به نظریه جنوب و رویکرد مطالعه موردی تفسیری، در پی پر کردن همین خلأ است. این پژوهش به جای پذیرش مفهوم «نیابتی» به‌عنوان چارچوب تحلیلی، آن را خود مسئله می‌داند و می‌کوشد نشان دهد چگونه این مفهوم در گفتمان امنیتی شمال تولید و در ادبیات دانشگاهی جنوب بازتولید شده است. از این منظر، بازخوانی جنبش انصارالله یمن تلاشی برای بازیابی عاملیت بومی و صدای جهان جنوب در برابر استعمار معرفتی شمال به‌شمار می‌رود.

## ۲. مبانی مفهومی و نظری

این پژوهش با رویکردی انتقادی - گفتمانی، نحوه بازنمایی گروه‌های مقاومت اسلامی را در چارچوب مفهوم «جنگ نیابتی» بررسی می‌کند. از آنجا که مسئله اصلی مقاله نقد سازوکارهای معرفتی و زبانی مسلط در تحلیل‌های امنیتی جهان شمال است، مفاهیم کلیدی همچون «مقاومت اسلامی» و «جنگ نیابتی» نه به‌عنوان تعاریفی خنثی، بلکه به‌مثابه سازه‌هایی گفتمانی درون یک دستگاه نظری فهم می‌شوند. مبانی مفهومی - نظری پژوهش بر پیوند نظریه جنوب، مطالعات پسااستعماری و تحلیل گفتمان فوکویبی استوار است؛ پیوندی که امکان نقد نظم معرفتی مسلط و بازتعریف عاملیت جهان جنوب را فراهم می‌کند.

### ۲-۱. مفاهیم کلیدی پژوهش

در این پژوهش، «گروه‌های مقاومت اسلامی» به مجموعه‌ای از کنشگران سیاسی، نظامی و اجتماعی

اطلاق می‌شود که در بستر تحولات جهان اسلام و به‌ویژه در منطقه غرب آسیا، باتکیه بر مبانی اسلامی و آموزه‌های برخاسته از انقلاب اسلامی ایران، در برابر سلطه خارجی، اشغال و نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای کنشگری می‌کنند. این گروه‌ها نه صرفاً نیروهای مسلح غیررسمی، بلکه شبکه‌هایی چندلایه با هویت اعتقادی، سیاسی و تمدنی‌اند که الگوی مقاومت را به‌عنوان راهبردی برای حفظ استقلال، کرامت و عدالت بازتولید می‌کنند (لزگی و غیائی، ۱۴۰۲: ۲۹۳-۲۹۰). در این معنا، مقاومت اسلامی صرفاً واکنشی امنیتی یا نظامی نیست، بلکه گفتمانی تمدنی است که اراده جمعی برای نفی سلطه و تحقق وعده‌های الهی را در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی سامان می‌دهد (محقق‌نیا و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۶۱-۲۵۹). در سطح نظری، گروه‌های مقاومت اسلامی در پیوند با انقلاب اسلامی ایران، حامل نوعی گفتمان قدرت مبتنی بر معنا هستند؛ گفتمانی که مشروعیت خود را نه از ساختارهای حقوقی بین‌المللی، بلکه از ایمان دینی و پیوند با امت اسلامی می‌گیرد. این گفتمان بر نفی سلطه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بیگانگان و تأکید بر خودباوری، استقلال و اتحاد جوامع مسلمان استوار است. از این منظر، شبکه‌ای موسوم به «جبهه مقاومت» شکل می‌گیرد که روابط میان ایران و گروه‌های همسو در لبنان، فلسطین، عراق، سوریه و یمن را در قالب الگویی غیر سلسله‌مراتبی و مبتنی بر اشتراک معنایی سامان می‌دهد (چگینی و جباری ثانی، ۱۴۰۰: ۱۲۳-۱۱۴). در نتیجه، گروه‌های مقاومت اسلامی در این تحقیق به‌مثابه پدیده‌هایی چندلایه تحلیل می‌شوند که به‌طور هم‌زمان در عرصه‌های ایدئولوژیک، امنیتی و تمدنی کنشگری می‌کنند و بازتابی از تداخل گفتمان انقلاب اسلامی با پویای ژئوپلیتیکی معاصر به‌شمار می‌آیند (خانی، ۱۴۰۲: ۸۷-۸۱).

در مقابل، مفهوم «جنگ نیابتی» در این پژوهش نه به‌عنوان یک واقعیت عینی و بدیهی در عرصه سیاست بین‌الملل، بلکه به‌مثابه سازه‌ای گفتمانی فهم می‌شود که در ادبیات امنیتی جهان شمال برای بازنمایی و تقلیل منازعات جهان جنوب به کار می‌رود. در تعریف کلاسیک، جنگ نیابتی به منازعه‌ای اطلاق می‌شود که در آن بازیگری ثالث - دولتی یا غیردولتی - به‌صورت غیرمستقیم و از طریق حمایت مالی، تسلیحاتی، آموزشی یا اطلاعاتی، در یک درگیری موجود مداخله می‌کند تا مسیر راهبردی آن را به‌سوی منافع خود جهت دهد، بی‌آنکه هزینه‌های سیاسی و انسانی مداخله مستقیم را بپذیرد (Brown, McLean & McMillan, 2018: 459). باین‌حال، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که این تعریف در گفتمان امنیتی شمال، از یک چارچوب تحلیلی فراتر رفته و به ابزاری معرفتی برای حذف عاملیت بازیگران بومی و مشروع‌سازی مداخلات خارجی بدل شده است.

## ۲-۲. نظریه جنوب و نقد نظم معرفتی مسلط

نظریه جنوبی که توسط ریوین کانل<sup>۱</sup> در کتاب «نظریه جنوب: پویایی جهانی دانش»<sup>۲</sup> (۲۰۰۷) مطرح شد، نقطه عزیمت نظری این پژوهش را تشکیل می‌دهد. کانل نشان می‌دهد که علوم اجتماعی مدرن در بستر تاریخی استعمار شکل گرفته‌اند و از آغاز درون ساختاری نابرابر از تولید دانش قرار داشته‌اند. ساختاری

1. Raewyn Connell

2. Southern Theory: The Global Dynamics of Knowledge

که در آن، جهان شمال به‌عنوان منبع نظریه و معیار حقیقت و جهان جنوب به‌عنوان میدان مطالعه و ابژه تحلیل تعریف می‌شود (Connell, 2007: 3-25). در این چارچوب، دانش نه امری خنثی و جهان‌شمول، بلکه محصولی تاریخی و زمینه‌مند است که در پیوند با روابط قدرت، استعمار و مقاومت شکل می‌گیرد. کاربست نظریه جنوب در این پژوهش، امکان فهم گفتمان جنگ نیابتی را به‌عنوان بخشی از همین نظم معرفتی نابرابر فراهم می‌کند. این گفتمان که در بستر اندیشه امنیتی غرب زاده شده، منطق مرکز-پیرامون را بازتولید می‌کند: شمال، داننده و تحلیل‌گر است و جنوب، عرصه کنش نیابتی و خشونت غیرعقلانی است (Bilgin, 2010: 615-620). در نتیجه، جنبش‌های مقاومت اسلامی نه به‌مثابه فاعلان تاریخی مستقل، بلکه به‌عنوان نیروهایی وابسته و تابع بازنمایی می‌شوند. نظریه جنوب در این پژوهش، ابزاری مفهومی برای نقد این سازوکار و بازتعریف مقاومت اسلامی به‌عنوان کنشگری برخاسته از تجربه زیسته جهان جنوب فراهم می‌آورد.

## ۲-۳. پسااستعمار و شرق‌شناسی امنیتی

مطالعات پسااستعماری و به‌ویژه مفهوم «شرق‌شناسی امنیتی»<sup>۱</sup> لایه میانی چارچوب نظری پژوهش را تشکیل می‌دهند. دانش امنیتی مدرن، بازتاب تجربه تاریخی اروپا و جهان شمال است و در بستر مناسبات استعماری شکل گرفته است؛ از این رو، مفاهیم، اولویت‌ها و تهدیدهای آن نیز بر اساس منطق دولت‌محور و نظم بین‌الملل غربی تعریف می‌شوند. در این گفتمان، امنیت نه مفهومی خنثی، بلکه سازه‌ای معرفتی است که تجربه خاص غرب از جنگ و نظم را به معیار جهان‌شمول بدل می‌کند و جوامع جهان جنوب را به میدان‌هایی برای مداخله و اعمال قدرت فرو می‌کاهد (Ayoob, 1991: 257-261).

در این چارچوب، شرق‌شناسی امنیتی به الگویی از «دیگری‌سازی»<sup>۲</sup> اشاره دارد که در آن، کنشگران غیرغربی و به‌ویژه مقاومت‌های اسلامی، نه به‌عنوان بازیگران دارای عاملیت، بلکه در قالب نیروهای «نیابتی»، «تهدیدآمیز» یا «ابزار قدرت‌های بزرگ» بازنمایی می‌شوند. این منطق، استمرار همان شرق‌شناسی کلاسیک است که اکنون در قالب زبان امنیتی بازتولید می‌شود و عاملیت تاریخی جنوب را حذف می‌کند. از این منظر، مفهوم جنگ نیابتی نه صرفاً ابزاری تحلیلی، بلکه سازوکاری گفتمانی برای تثبیت سلسله‌مراتب دانایی و قدرت در نظام جهانی است (Barkawi & Laffey, 2006: 333-336).

## ۲-۴. تحلیل گفتمان فوکویی

در سطح عملیاتی، تحلیل گفتمان فوکویی ابزار روشی این پژوهش را فراهم می‌آورد. از منظر میشل فوکو، دانش و قدرت جدایی‌ناپذیرند و آنچه به‌عنوان «حقیقت» پذیرفته می‌شود، محصول یک نظم گفتمانی تاریخی است (Poorghorban, 2023: 321-324). بر این اساس، گفتمان جنگ نیابتی باید نه به‌عنوان بازتابی مستقیم از واقعیت میدانی، بلکه به‌مثابه نظامی از معنا فهم شود که تعیین می‌کند چه چیزی قابل گفتن است، چه کسی حق سخن دارد و کنشگران چگونه به‌عنوان «فاعل» یا «ابژه» شناسایی می‌شوند (Foucault, 2013: 54).

1. Security Orientalism  
2. Othering

در این پژوهش، متون اندیشکده‌ها، رسانه‌های جریان اصلی و گفتارهای رسمی سیاسی به‌عنوان دال‌های گفتمان امنیتی شمال تحلیل می‌شوند؛ دال‌هایی که از طریق تکرار واژگانی چون «حمایت ایران»، «نیروی نیابتی» و «تهدید تروریستی»، به بازتولید روابط نابرابر قدرت و حذف عاملیت مقاومت اسلامی می‌انجامند. تحلیل گفتمان فوکویی در اینجا نه چارچوبی مستقل، بلکه ابزاری برای عملیاتی‌سازی نظریه جنوب و نقد شرق‌شناسی امنیتی است و امکان می‌دهد سازوکارهای زبانی و معرفتی سلب عاملیت از جهان جنوب آشکار شوند.

### ۳. روش پژوهش

پژوهش حاضر از حیث رویکرد، کیفی و تفسیری است و برای نقد نحوه بازنمایی جنبش انصارالله یمن در ادبیات امنیتی جهان شمال از تحلیل گفتمان فوکویی بهره می‌گیرد. نقطه عزیمت روش شناختی آن است که «گفتمان» صرفاً بازتاب واقعیت نیست، بلکه یک نظم دانایی است که تعیین می‌کند چه چیزی قابل گفتن است، چه کسی حق سخن دارد و کنشگران چگونه به‌عنوان «فاعل» یا «ابژه» شناسایی می‌شوند. براین اساس، هدف روش پژوهش نه راستی‌آزمایی ادعاهای رسانه‌ای، بلکه کشف سازوکارهای زبانی - معنایی تولید برجسب نیابت و پیامدهای آن برای حذف عاملیت بازیگران این بخش از جهان جنوب است.

#### ۳-۱. طرح پژوهش و واحد تحلیل

این تحقیق یک مطالعه موردی تفسیری درباره جنبش انصارالله یمن است. واحد تحلیل، رویداد یا میدان نبرد نیست، بلکه بازنمایی‌های گفتمانی پیرامون انصارالله در دو سطح است:

۱. گفتمان امنیتی شمال (اندیشکده‌ها و رسانه‌های جریان اصلی)؛

۲. گفتمان بومی - درونی مقاومت (متون و گفتارهای رسمی انصارالله).

در سطح نظری، تفسیر داده‌ها با الهام از نظریه جنوب و نقد شرق‌شناسی امنیتی انجام می‌شود تا پیوند میان «تولید دانش امنیتی» و «سلسله‌مراتب مرکز - پیرامون» آشکار گردد.

#### ۳-۲. گردآوری داده‌ها

گردآوری داده‌ها به روش نمونه‌گیری هدفمند معیارمحور صورت گرفته است. یعنی متونی انتخاب شده‌اند که اولاً از نظر نهادی - رسانه‌ای اثرگذار و پرمخاطب‌اند و همچنین به طور مستقیم درباره انصارالله و امنیت دریای سرخ یا یمن اظهارنظر می‌کنند و در آخر از دال‌هایی مانند «Iran-backed» «axis/network» «terrorist» «proxy» یا معادل‌های معنایی آن‌ها برای چارچوب‌بندی کنش انصارالله استفاده می‌کنند. بازه زمانی داده‌های گردآوری‌شده این قسمت اکتبر ۲۰۲۳ تا اکتبر ۲۰۲۵ است. منطق این بازه آن است که پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ و تحولات بعدی، گفتمان امنیتی غرب درباره «جبهه مقاومت» و به طور خاص نقش انصارالله تشدید شد و برجسب‌گذاری «نیابت» برجسته‌تر گردید. پیکره داده‌ها از دو بخش تشکیل شده است:

۱. پیکره شمال (اندیشکده - رسانه): شامل متون منتخبی از اندیشکده‌ها و رسانه‌های جریان اصلی که در همین مقاله نیز مورد استناد قرار گرفته‌اند؛ از جمله تحلیل‌های Atlantic Council، Foundation for Defense of Democracies، Chatham House، The Washington Institute (National) و CNN و The Guardian و یکی گزارش خبری - تحلیلی تکمیلی (Security News and Commentary) است.
۲. پیکره جنوب (متون بومی): شامل بیانیه‌ها، سخنرانی‌ها و متن‌های رسمی جنبش انصارالله در بازه زمانی مشابه که در آن‌ها درباره اهداف کنش، چارچوب هویتی و منطق اقدام (به‌ویژه در نسبت با فلسطین، دریای سرخ و ائتلاف سعودی) توضیح داده شده است. معیار انتخاب در این بخش، «رسمیت منبع»، «ارتباط مستقیم با موضوع»، و «قابلیت مقایسه گفتمانی» با متون شمال بوده است.

### ۳-۳. مراحل تحلیل و کدگذاری

تحلیل داده‌ها در چهار مرحله انجام شده است:

۱. خوانش اکتشافی و تعیین میدان گفتمانی. همه متون پیکره چندبار خوانده شد تا دال‌های پرتکرار، واژگان کلیدی، استعاره‌ها و چارچوب‌بندی‌های اصلی شناسایی شود.
۲. کدگذاری اولیه. در این مرحله، جمله‌ها یا پاراگراف‌هایی که به «نسبت‌دادن کنش به ایران»، «کاهش زمینه‌های بومی»، «جرم‌انگاری یا امنیتی‌سازی»، «دوگانه‌سازی خیر و شر»، «استعاره‌های شبکه‌ای (اختاپوس، شاخک‌ها و غیره)» و «سلب عاملیت» مربوط بودند، استخراج و کدگذاری شدند. واحد کدگذاری، «بخش معنایی» (گزاره یا پاراگراف حامل یک دعوی یا چارچوب‌بندی) بوده است.
۳. کدگذاری محوری و استخراج سازوکارهای گفتمانی. کدهای اولیه در خوشه‌های مفهومی بالادست جمع‌شد تا «سازوکارهای تولید نیابت» روشن گردد. به‌صورت مشخص، کدها ذیل چند سازوکار اصلی سامان‌دهی شدند:
  - نسبت‌دهی علی و فرماندهی (انصارالله به‌مثابه امتداد اراده ایران)؛
  - زمینه‌زدایی تاریخی - اجتماعی (حذف ریشه‌های بومی و تبدیل منازعه به رقابت ژئوپلیتیک)؛
  - امنیتی‌سازی و جرم‌انگاری (پیوند دادن کنش به تروریسم یا تهدید جهانی)؛
  - طبیعی‌سازی سلسله‌مراتب دانایی (شمال به‌عنوان «تحلیل‌گر - داننده» و جنوب به‌عنوان «عرصه خشونت - نیابت»)
  - بازنمایی شبکه‌ای و استعاره‌محور (شبکه تروریستی، اختاپوس و شاخک‌ها) برای تثبیت تصور «سازماندهی بیرونی».
۴. تحلیل تطبیقی و تفسیر نظری. در این مرحله، یافته‌های استخراج‌شده از پیکره شمال با پیکره جنوب مقایسه شد تا نشان داده شود چگونه گفتمان بومی انصارالله بر «عاملیت»، «بومی‌بودن»،

«حاکمیت ملی» و «معناداری کنش» تأکید می‌کند و چگونه این دال‌ها در گفتمان شمال یا حذف می‌شوند یا در قالب «نیابت» بازکدگذاری می‌گردند. تفسیر نهایی، با الهام از نظریه جنوب و نقد شرق‌شناسی امنیتی، سازوکارهای دانایی - قدرت را توضیح می‌دهد و نشان می‌دهد برچسب جنگ نیابتی چگونه می‌تواند به یک فناوری معرفتی برای مشروع‌سازی سیاست‌های مداخله‌گرایانه بدل شود.

#### ۴. تجزیه و تحلیل یافته‌ها

بخش تجزیه و تحلیل یافته‌ها بر پایه چارچوب نظری و روش‌شناسی پیش‌گفته، به بررسی نحوه بازنمایی و مقاومت در دو سطح گفتمانی می‌پردازد. در این بخش، ابتدا تحلیل گفتمان شمال ارائه می‌شود تا سازوکارهای زبانی، مفهومی و سیاسی تولید تصویر «انصارالله به مثابه نیروی نیابتی ایران» آشکار گردد. سپس، در ادامه، گفتمان بومی جنوب و ویژگی‌های مردمی، بومی و ائتلافی جنبش انصارالله تحلیل می‌شود تا تمایز معرفتی و معنایی این دو روایت از یکدیگر روشن شود.

#### ۴-۱. تحلیل گفتمان شمال درباره انصارالله به عنوان نیروی نیابتی ایران

در بازه زمانی اکتبر ۲۰۲۳ تا اکتبر ۲۰۲۵، بخش چشمگیری از تولیدات فکری و رسانه‌ای در غرب - از آن جمله تحلیل‌های منتشره در رسانه‌های جریان اصلی، اندیشکده‌ها و آثار تعدادی از محققان سیاست بین‌الملل - به بازنمایی انصارالله یمن به عنوان کنشگری نیابتی و وابسته به جمهوری اسلامی ایران اختصاص یافته است. این چارچوب تحلیلی مسلط، با تأکید بر منطق جنگ‌های نیابتی در غرب آسیا، عموماً جنبش انصارالله یمن را به منزله ابزاری در هندسه سیاست منطقه‌ای ایران تفسیر می‌نماید و اینگونه، بسترهای اجتماعی و فرهنگی شکل‌گیری و استمرار آن و همین‌طور اثرگذاری سیاسی و دینامیک‌های بومی انصارالله را به حاشیه می‌رانند.

با آغاز جنگ میان حماس و اسرائیل در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ و در پی آن، حملات موشکی و پهپادی حوثی‌ها به سمت اسرائیل و کشتی‌های عبوری در دریای سرخ، این گفتمان شدت بیشتری یافت. در واکنش به این تحولات، ایالات متحده، بریتانیا و اسرائیل اقدام به هدف‌گیری مواضع و دارایی‌های نظامی انصارالله کردند. هم‌زمان، تحلیل‌ها و گزارش‌های جریان اصلی در جهان شمال، بیش‌ازپیش، عملکرد انصارالله را در چارچوب «جنگ نیابتی ایران» در منطقه تفسیر کردند (Pollock & Symon, 2025, October 24). پژوهش پیش‌رو به بررسی این روند در بازه زمانی یادشده می‌پردازد؛ یعنی چگونگی تصویرسازی اندیشکده‌ها و رسانه‌های پرنفوذ غربی از جنبش انصارالله به عنوان نیروی وابسته به ایران. این روایت که با گفتمان‌های امنیتی فراگیرتری همچون «تروریسم نیابتی»، «بی‌ثبات‌سازی منطقه‌ای» و «محور شرارت» همسوست، در عمل نقش و عاملیت محلی این جنبش یمنی را به حاشیه می‌برد و آن را از مواضع و اهداف بومی‌اش تهی می‌سازد.

مؤسسات برجسته سیاست‌گذاری در ایالات متحده و اروپا بارها حوثی‌ها را به عنوان بازوی نفوذ ایران

توصیف کرده‌اند. به‌عنوان مثال، تحلیل شورای آتلانتیک در ماه مه ۲۰۲۵، حوثی‌ها را به‌عنوان یک «گروه تروریستی تحت حمایت ایران» توصیف کرد که کاملاً تحت هدایت تهران است. نویسندگان استدلال کردند که مقامات ارشد ایرانی، حوثی‌ها را وادار به توقف حمله به دارایی‌های ایالات متحده کرده‌اند که نشان می‌دهد تهران همچنان فرماندهی و کنترل بر تصمیمات راهبردی نیروهای نیابتی خود را دارد. (Abo Alasrar & Ben Taleblu, 2025, May 21). این لحن نشان می‌دهد که حوثی‌ها استقلال کمی دارند و کاملاً تحت فرمان ایران هستند. در همین راستا، مؤسسه واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک<sup>۱</sup> خاطر نشان کرد که تهدید «شبه‌نظامیان [حوثی] تحت حمایت ایران» برای کشتیرانی دریای سرخ ناشی از «راهبرد گسترده‌تر ایران برای توانمندسازی نیروهای نیابتی خود» برای به چالش کشیدن دشمنان است. در این دیدگاه، حملات حوثی‌ها به کشتی‌ها یک تاکتیک صرفاً محلی نبود، بلکه امتداد جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای ایران شمرده می‌شد. (Shepard, 2025, April 21).

گزارش بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها<sup>۲</sup> از ژوئیه ۲۰۲۵، حوثی‌ها را به‌صراحت «یک شبکه فراملی از گروه‌های نیابتی تروریستی» نامید که ایران از آن به‌عنوان ابزاری کم‌هزینه و کم‌خطر برای جنگ سایه خود علیه غرب استفاده می‌کند. بریجت تومی<sup>۳</sup> و بهنام بن طالبو، کارشناسان بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها، اظهار داشتند تهران که از هزینه‌های درگیری اخیر رنج می‌برد، «قصد دارد محور مقاومت خود را دوباره مسلح کند» و انصارالله را به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیری از «شبکه تروریستی منطقه‌ای خود» در نظر می‌گیرد. (Toomey & Ben Taleblu, 2025, July 22).

به همین ترتیب، گزارش چتم هاوس در اواخر سال ۲۰۲۵ (لندن) نیز همین چارچوب را تکرار کرد. در این گزارش از «ادامه مبارزه علیه حوثی‌های تحت حمایت ایران» به‌عنوان ضرورتی برای جلوگیری از تبدیل شدن این گروه به تهدیدی مانند حزب‌الله و تضعیف «محور مقاومت» ایران که به‌عنوان شبکه نیابتی‌های منطقه‌ای تهران توصیف می‌شود، صحبت شده است. یک تحلیلگر اسرائیلی که چتم هاوس از او نقل قول کرده بود، حتی از استعاره‌ای صریح استفاده کرد و ایران را «سر اختاپوس» و حوثی‌ها را یکی از شاخک‌های آن خواند که باید قبل از تبدیل شدن به یک تهدید نسل بعدی، مهار شود (Pollock & Symon, 2025, October 24). این نوع تصویرسازی یعنی شبکه‌ای از گروه‌های نیابتی بدخواه با محوریت ایران، نمونه بارز گفتمان اندیشکده‌ها در این دوره بود.

رسانه‌های مهم غربی این تصویرسازی‌های نیابتی را با اصطلاحات مشابه تقویت کردند. روزنامه‌ها و پخش‌کنندگان برجسته تقریباً به‌طور غیرمستقیم «حوثی‌ها» را با صفت «تحت حمایت ایران» آغاز کردند. به‌عنوان مثال، گاردین (بریتانیا) به «حملات شبه‌نظامیان حوثی تحت حمایت ایران» که خطوط کشتیرانی بین آسیا و اروپا را تهدید می‌کردند، اشاره کرد. بی‌بی‌سی، سی‌ان‌ان، اکونومیست و دیگران همین ادبیات را اتخاذ کردند و در گزارش‌های خبری، حوثی‌ها را به‌عنوان یک گروه شورشی تحت حمایت ایران توصیف کردند (The Guardian, 2024, January 18). سی‌ان‌ان در ۱۲ ژانویه ۲۰۲۴ اشاره کرد

1. The Washington Institute for Near East Policy (WINEP)  
2. Foundation for Defense of Democracies (FDD)  
3. Bridget Toomey

که ایالات متحده و بریتانیا پس از «افزایش حملات شورشیان تحت حمایت ایران به کشتی‌های تجاری در دریای سرخ»، حملاتی را به اهداف حوثی‌ها در یمن آغاز کرده‌اند. این برنامه تأکید کرد که این یک تشدید قابل توجه از زمان حمله ایالات متحده به «نیروهای نیابتی ایران» در کشورهای دیگر است (CNN, Aired January 12, 2024). چنین گزارش‌هایی، حوثی‌ها را مستقیماً در یک رویارویی گسترده‌تر ایران و غرب قرار می‌داد و نه آنکه به‌عنوان یک جنبش شیعی مستقل یمنی آن‌ها را به رسمیت بشناسد.

این پوشش خبری همچنین جنبش حوثی‌ها را در روایت‌های امنیتی آشنای غربی در مورد «تروریسم» و بی‌ثباتی منطقه‌ای قرار داد. اقدامات حوثی‌ها معمولاً از دریچه تهدید منافع بین‌المللی به دستور ایران توصیف می‌شد. رسانه‌ها و منابع رسمی هشدار دادند که حملات موشکی و پهپادی حوثی‌ها «چالشی مستقیم» برای کشتیرانی جهانی و سازمان «آزادی ناوبری» است که عملاً این گروه را به‌عنوان ابزار ایران برای تهدید آبروهای حیاتی معرفی می‌کرد. به‌عنوان مثال، مقامات آمریکایی حملات هوایی را برای محافظت از تجارت در دریای سرخ در برابر «بازیگران متخاصم» ضروری دانستند. چارچوب «تروریسم نیابتی» زمانی آشکار شد که دولت ایالات متحده در اواخر سال ۲۰۲۳ حوثی‌ها را دوباره به‌عنوان تروریست معرفی کرد و تحلیل‌گران روابط بین‌الملل این موضوع را به ایران ربط دادند (National Security News, and Commentary, 2024, January 28).

این عبارات مکرر، روایتی را تقویت می‌کرد که انصارالله را به یک پایگاه فرامرزی ایران تقلیل می‌داد و این درگیری را در یک دوگانه ژئوپلیتیکی ساده شده (ایران در مقابل غرب و متحدانش) قرار می‌داد. استفاده از استعاره‌ها و قیاس‌ها - از ایران به‌عنوان اختاپوسی با شاخک‌های نیابتی یا ایران که «چاقوی جنگ نیابتی» را پشت ژست‌های دیپلماتیک پنهان می‌کند - تصویر حوثی‌ها را به‌عنوان امتداد تهدیدآمیز ایران و نه یک بازیگر محلی یمنی، بیشتر تثبیت می‌کرد. چنین زبانی، درگیری یمن را در طرح‌واره وسیع‌تر «خیر در مقابل شر» که یادآور دوران «محور شرارت» است، ترسیم می‌کند و ایران و نیروهای متحد آن را به‌عنوان محرکان اصلی ناامنی منطقه‌ای معرفی می‌کند.

#### ۴-۲. جنبش بومی انصارالله یمن و ائتلافی تاکتیکی و گفتمانی با جمهوری اسلامی ایران

دقت در تحولات یمن طی یک دهه اخیر نشان می‌دهد که انصارالله نه محصول مهندسی بیرونی، بلکه برآمده از دیالکتیک‌های اجتماعی، ساختاری و مذهبی خاص جامعه یمن است. از این رو، نسبت این جنبش با جمهوری اسلامی ایران را نمی‌توان در قالب دنباله‌روی یک‌سویه یا نیابت سیاسی فهم کرد، بلکه باید آن را ذیل الگویی از ائتلاف تاکتیکی و هم‌افزایی گفتمانی تحلیل نمود. برخلاف روایت مسلط گفتمان امنیتی شمال که انصارالله را «نیروی نیابتی ایران» بازنمایی می‌کند، مسیر تکوین و خودبازنمایی این جنبش بر عاملیت بومی و استقلال تصمیم‌گیری تأکید دارد (التیامی‌نیا و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۹۴-۱۹۳).

این تأکید بر عاملیت بومی، در گفتار رسمی رهبران انصارالله نیز به‌صراحت بازتاب یافته است. عبدالملک الحوثی در سخنرانی‌های خود، کنش سیاسی و نظامی این جنبش را ناشی از اراده‌ای مستقل و ریشه‌دار در جامعه یمن معرفی می‌کند و به‌عنوان مثال درباره حوادث بعد ۷ اکتبر ۲۰۲۳ و کنش‌های انصارالله یمن، تصریح

می‌نماید که «این امر ناشی از اراده‌ای کاملاً یمنی بود، عاری از هرگونه مداخله از سوی بازیگران خارجی.» (Al-Houthi, 2025, September 21). چنین صورت‌بندی‌ای، مستقیماً منطق نیابت را که بر رابطه سلسله‌مراتبی حامی - تابع استوار است، به چالش می‌کشد و بر استقلال کنشگر یمنی تأکید می‌کند.

#### ۴-۲-۱. ریشه‌های تاریخی و اجتماعی جنبش انصارالله

یمن در قرن بیستم با بحران دولت - ملت‌سازی، فقر ساختاری و شکاف‌های عمیق قومی و مذهبی مواجه بود. ساختار اقتدارگرایی علی عبدالله صالح، با اتکا به شبکه‌ای از قبایل و نیروهای نظامی وفادار، گروه‌های زیدی شمال را به حاشیه راند و سهم آنان از قدرت و منابع را به شدت محدود کرد (نطاق‌پور و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۸۱-۱۸۰). این محرومیت تاریخی، به‌ویژه در استان صعده، زمینه‌ساز شکل‌گیری جنبش‌های اعتراضی شد که ابتدا در قالب «الشباب المؤمن» و سپس در هیئت انصارالله سازمان یافتند (نورمحمدی و دیگران، ۱۳۹۲: ۸۲-۷۷). از منظر نظریه محرومیت نسبی، این وضعیت احساس بی‌عدالتی جمعی را تشدید کرد و به کنش جمعی و مقاومت انجامید (معتضد راد و همکاران، ۱۳۹۲: ۸۵-۸۴).

انصارالله از دل همین ساختارهای قبیله‌ای و مذهبی سر برآورد، اما به تدریج توانست از مرزهای محلی فراتر رود و با مفصل‌بندی گفتمان مقاومت، خود را به‌عنوان کنشگری ملی بازتعریف کند. طرح شعارهایی چون «الموت لأمریکا، الموت لإسرائيل، النصر للإسلام» بازتاب همین تلاش برای پیوند زدن هویت دینی، اعتراض اجتماعی و مقاومت سیاسی در سطح ملی است (شیرازی و مظلوم طبائی، ۱۳۹۲: ۵۹-۵۱).

#### ۴-۲-۲. پیوندهای گفتمانی و الهام از انقلاب اسلامی ایران

در این چارچوب بومی، پیوند انصارالله با جمهوری اسلامی ایران نه در سطح فرماندهی و تبعیت، بلکه در سطح الهام‌گفتمانی و هم‌سوایی ارزشی قابل فهم است. انقلاب اسلامی ایران با بازتعریف گفتمان مقاومت و برجسته‌سازی نقش مستضعفان در نظم جهانی، زمینه‌ای فرهنگی و ایدئولوژیک برای همگرایی جنبش‌های عدالت‌خواه منطقه فراهم آورد (احمدی و سعیدی، ۱۳۹۸: ۱۳۸). تأثیر این گفتمان در یمن، بیش از آنکه حاصل سازماندهی سخت باشد، از مسیر شبکه‌های فرهنگی، رسانه‌ای و معنایی منتقل شده است.

این نوع پیوند گفتمانی در گفتار رسمی رهبران انصارالله نیز به‌وضوح دیده می‌شود؛ جایی که هماهنگی با ایران نه به‌عنوان تبعیت، بلکه در قالب هم‌جهگی ارزشی بازنمایی می‌شود. عبدالملک الحوثی در این زمینه تصریح می‌کند: «ما در هماهنگی کامل با محور جهاد و مقاومت هستیم.» (Al-Houthi, 2023, October 10). کاربرد واژه «هماهنگی» در این گزاره، دلالت بر رابطه‌ای افقی و غیرسلسله‌مراتبی دارد و با مفهوم نیابت استراتژیک ناسازگار است.

از منظر نظریه سازه‌انگاری، چنین رابطه‌ای را می‌توان مصداق «هم‌پوشانی هویتی» دانست؛ وضعیتی که در آن دو کنشگر، بدون رابطه فرماندهی، خود را ذیل یک افق معنایی مشترک تعریف می‌کنند (سمیعی و نوروزی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۶۶-۶۴). بنابراین، پیوند ایران و انصارالله را باید ائتلافی هویتی - تاکتیکی دانست و نه آنکه رابطه‌ای نیابتی در میان باشد.

#### ۴-۲-۳. عاملیت سیاسی و استقلال راهبردی انصارالله

تحولات سال‌های اخیر نشان می‌دهد که انصارالله از سطح یک نیروی شورشی فراتر رفته و به بازیگری دارای عاملیت سیاسی بدل شده است. مشارکت در مذاکرات، مدیریت مناطق تحت کنترل و اتخاذ تصمیمات مستقل درباره آتش‌بس‌ها، همگی نشانه‌هایی از بلوغ سیاسی این جنبش‌اند (فرجی‌راد و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۴۶-۲۴۳). این عاملیت در سطح گفتمانی نیز تثبیت می‌شود؛ جایی که رهبران انصارالله کنش خود را نه واکنشی دستوری، بلکه مسئولیتی اخلاقی و سیاسی معرفی می‌کنند. عبدالملک الحوثی در واکنش به تحولات غزه تأکید می‌کند: «عملیات‌های ما تا زمانی ادامه خواهد یافت که تجاوز و محاصره علیه غزه ادامه داشته باشد.» (Al-Houthi, 2024, March 15). در این صورت‌بندی، تداوم کنش به شرطی اخلاقی - انسانی گره می‌خورد، نه به اراده یک حامی خارجی که لازمه نیابتی بودن یک کنش است. این منطق شرطی، استقلال تصمیم‌گیری انصارالله را برجسته می‌سازد.

#### ۴-۲-۴. موقعیت ژئوپلیتیکی یمن و سیاست ائتلافی ایران

تحلیل ظرفیت‌های ژئوپلیتیکی یمن نشان می‌دهد که این کشور به دلیل اشراف بر تنگه باب‌المندب، موقعیتی استراتژیک در معادلات انرژی و امنیت جهانی دارد. فرجی‌راد و همکاران (۱۳۹۵) تأکید می‌کنند که درک این موقعیت برای فهم رقابت‌های منطقه‌ای حیاتی است؛ زیرا کنترل بر باب‌المندب معادل کنترل بر بخشی از مسیرهای انرژی جهان است. در این چارچوب، ایران با اتخاذ سیاست «حمایت از مقاومت بومی» می‌کوشد موازنه قدرت را در برابر محور سعودی - آمریکایی حفظ کند، بی‌آنکه دخالت مستقیم نظامی در یمن داشته باشد.

به‌علاوه، بر اساس یافته‌های رحیمی‌نژاد و همکاران (۱۳۹۸)، هم‌گرایی میان زیدی‌ها و شیعیان دوازده‌امامی در سال‌های اخیر، نه از مسیر وابستگی سازمانی بلکه از طریق تهدید مشترک وهابیت و استکبار شکل گرفته است. این هم‌گرایی فرهنگی و مذهبی موجب شده است که پیوند میان ایران و انصارالله بیشتر به‌صورت «ائتلاف مقاومت» تا «جنگ نیابتی» باشد.

#### ۴-۲-۵. بازنمایی رسانه‌ای و تقابل گفتمانی

گفتمان شمال با محوریت رسانه‌های غربی و اندیشکده‌های محافظه‌کار، همچون بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها و اندیشکده شورای آتلانتیک، انصارالله را بازتابی از نفوذ ایران در منطقه معرفی می‌کند. در این چارچوب، واژگانی نظیر شبه‌نظامیان تحت حمایت ایران به‌طور مکرر در تحلیل‌ها تکرار می‌شود تا هرگونه عاملیت محلی از جنبش سلب شود. در مقابل، گفتمان جنوب و رویکردهای بومی یمنی، انصارالله را جنبشی مردمی می‌دانند که در برابر مداخله خارجی و بی‌عدالتی ساختاری ایستاده است. پژوهش‌های متعددی، از جمله مقاله حامد شاه‌ملکی و مسعود اخوان کاظمی (۱۴۰۰)، بر این نکته تأکید دارند که رسانه‌های غربی با حذف زمینه‌های اجتماعی و تاریخی، تصویر یک «نماینده ایران» از انصارالله می‌سازند تا مشروعیت مقاومت یمن را زیر سؤال ببرند و حتی آن را با گروه‌های تکفیری مانند داعش مقایسه کرده‌اند.

در مجموع، داده‌های میدانی و یافته‌های نظری نشان می‌دهند که جنبش انصارالله واجد سه ویژگی اساسی است: نخست، خاستگاه بومی و مردمی در بستر تبعیض ساختاری یمن؛ دوم، الهام‌پذیری فرهنگی از انقلاب اسلامی ایران در چارچوب گفتمان مقاومت؛ و سوم، عاملیت سیاسی و نظامی مستقل در سطح ملی و منطقه‌ای (عباسی و گلچین، ۱۳۹۴: ۹۸-۹۶). براین اساس، برچسب «نیروی نیابتی» بیش از آنکه تحلیلی باشد، ابزاری گفتمانی برای مشروع‌سازی سیاست‌های مداخله‌گرایانه ائتلاف سعودی - آمریکایی است.

### جدول ۱. تمایز گفتمانی شمال و جنوب در تحلیل جنبش انصارالله یمن

محور مقایسه	گفتمان شمال (جنگ نیابتی)	گفتمان جنوب (جبهه مقاومت)
منشأ جنبش	محصول نفوذ و مداخله ایران در یمن	برآمده از شکاف‌های ساختاری، فقر و محرومیت تاریخی زیدیان
ماهیت رابطه با جمهوری اسلامی ایران	رابطه سلسله‌مراتبی و وابسته	رابطه هم‌افزا، تاکتیکی و مبتنی بر اشتراک گفتمانی
هدف و جهت‌گیری	پیشبرد منافع منطقه‌ای ایران	دفاع از استقلال ملی و مقابله با سلطه خارجی
چارچوب نظری حاکم	نظریه جنگ نیابتی، رئالیسم و موازنه قوا	سازه‌انگاری و گفتمان مقاومت ضد هژمونیک
سطح تحلیل	نظامی - امنیتی	اجتماعی - فرهنگی و تاریخی
تصویر رسانه‌ای	گروه تروریستی وابسته به ایران	جنبش مردمی ضدسلطه و مدافع حاکمیت یمن
جایگاه عاملیت	سلب عاملیت از بازیگر بومی	تأکید بر عاملیت مستقل و کنشگری محلی
پیامد تحلیلی	مشروع‌سازی حداکثری مداخله محور آمریکایی	مشروعیت‌بخشی به مقاومت بومی و گفتمان جهان جنوب

## نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف نقد گفتمان «جنگ نیابتی» و بازتعریف موقعیت گروه‌های مقاومت اسلامی از منظر نظریه جنوب، نشان داد که این مفهوم در ادبیات امنیتی جهان شمال نه صرفاً یک چارچوب تحلیلی، بلکه ابزاری گفتمانی برای بازتولید نظم معرفتی سلطه است. گفتمان نیابتی، از رهگذر زبان و استعاره‌های امنیتی، جنبش‌های مقاومت در خاورمیانه را از عاملیت تاریخی و هویت بومی‌شان تهی می‌کند و آن‌ها را به ابزارهای سیاست منطقه‌ای ایران فرو می‌کاهد. مطالعه موردی جنبش انصارالله یمن نشان داد که این جنبش برخلاف تصویر قالبی رسانه‌ها و اندیشکده‌های غربی، محصول شرایط تاریخی، اجتماعی و مذهبی خاص یمن است؛ جنبشی که از دل تجربه طولانی تبعیض، اشغال و حاشیه‌نشینی زاده شد و به تدریج در قالب گفتمان مقاومت اسلامی، عاملیت سیاسی و نظامی مستقلی پیدا کرد.

تحلیل تطبیقی دو گفتمان شمال و جنوب آشکار ساخت که رابطه ایران و انصارالله نه رابطه حامی و نیروی نیابتی، بلکه نوعی ائتلاف تاکتیکی و گفتمانی در چارچوب مقاومت ضد هژمونیک است. ایران با ارائه الگویی فرهنگی از مقاومت، الهام‌بخش جنبش‌های اسلامی بوده است، اما تصمیم‌گیری و کنش سیاسی انصارالله ریشه در ساختار بومی یمن دارد. از این منظر، مفهوم «جنگ نیابتی» بیش از آنکه واقعیت میدانی را توصیف کند، سازوکاری زبانی برای مشروع‌سازی مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای و تداوم روایت شرق‌شناسانه از خاورمیانه است. بر اساس یافته‌های این پژوهش، فهم درست‌تر از جنبش‌های مقاومت در جهان جنوب مستلزم عبور از واژگان و چارچوب‌های معرفتی شمال و بازگشت به زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و سیاسی جوامعی است که این جنبش‌ها از دل آن برخاسته‌اند. چنین نگاهی نه تنها عاملیت ازدست‌رفته جنوب را بازیابی می‌کند، بلکه افق تازه‌ای برای تولید دانش بومی و بازتعریف مفاهیم امنیت و مقاومت در نظام جهانی معاصر می‌گشاید.

## منابع

- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله و مظلوم طبائی زواره، سید رضا (۱۳۹۲)، کالبدشکافی انقلاب صورتی در یمن و نقش عربستان در سرکوب آن، مطالعات روابط بین‌الملل (پژوهشنامه روابط بین‌الملل)، دوره ۶، شماره ۲۱، صص ۳۷-۷۶.
- احمدی سفیدان، حسین و سعیدی اطهر، مولود (۱۳۹۸)، نقش انقلاب اسلامی ایران در همگرایی جنبش‌های اسلامی منطقه با تأکید بر شیعیان یمن، فصلنامه علمی پژوهش‌های انقلاب اسلامی، دوره ۸، شماره ۱، صص ۱۴۰-۱۲۱.
- اخوان کاظمی، مسعود و شاه‌ملکی، حامد (۱۴۰۰)، مؤلفه‌های مقاومت در فرهنگ سیاسی جنبش انصارالله یمن، مطالعات سیاسی جهان اسلام، دوره ۱۰، شماره ۱، صص ۱۰۵-۷۵.
- بزرگ‌زاده، مهدی؛ اکبری، علی؛ رضایی، سید فردین و نطق‌پور، مهدی (۱۳۹۶)، عوامل مؤثر جنگ عربستان علیه یمن، نشریه مدیریت و پژوهش‌های دفاعی، دوره ۱۶، شماره ۸۵، صص ۱۹۳-۱۷۳.
- بوستان‌افروز، جواد؛ محقق‌نیا، حامد؛ شهابی، روح‌الله و فریدون، اکبرزاده (۱۴۰۱)، بررسی چیستی و

- پیامدهای گفتمان جبهه مقاومت اسلامی در خاورمیانه، سیاست‌پژوهی اسلامی ایرانی، دوره ۱، شماره ۴، صص ۲۶۵-۲۴۳.
- التیامی نیا، رضا؛ باقری دولت‌آبادی، علی و نیکفر، جاسب (۱۳۹۵)، بحران یمن: بررسی زمینه‌ها و اهداف مداخلات خارجی عربستان و امریکا، پژوهش‌های راهبردی سیاست، دوره ۵، شماره ۱۸، صص ۱۹۸-۱۷۱.
- جباری ثانی، عباسعلی و چگینی، عباس (۱۴۰۰)، تبیین جایگاه جبهه مقاومت اسلامی در امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه علمی مطالعات دفاع مقدس، دوره ۷، شماره ۴، صص ۱۳۲-۱۱۱.
- جهان‌تیغ، رضا؛ فرجی‌راد، عبدالرضا؛ سیاری، حبیب‌الله و سرور، رحیم (۱۳۹۵)، تحلیل ظرفیت‌های ژئوپلیتیکی کشور یمن در تحولات سریع نظام بین‌الملل (پیچ تاریخی)، نشریه برنامه‌ریزی منطقه‌ای، دوره ۶، شماره ۲۳، صص ۲۴۸-۲۳۷.
- خانی، محمدحسن (۱۴۰۲)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و تحولات جدید در جبهه مقاومت، نشریه دانش سیاسی، ۱۹ (ویژه‌نامه اول؛ مقاومت)، صص ۸۸-۷۳.
- دهشیری، محمدرضا و حسینی فهرجی، مجتبی (۱۳۹۹)، آینده‌پژوهی راهبرد منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات بحران یمن، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره ۱۱، شماره ۳، صص ۱۷۴-۱۴۷.
- ذوالقدر، مالک؛ پرتوی، اصغر و محمدی دوگانه، محمدرضا (۱۴۰۴)، بررسی آسیب‌های نقش‌آفرینی نیروهای نیابتی در منطقه خاورمیانه برای ایران، نشریه سیاست‌پژوهی ایرانی، دوره ۱۲، شماره ۱، صص ۹۰-۷۱.
- رومی، فرشاد و کاظمی، احسان (۱۴۰۰)، جایگاه گروه‌های نیابتی در راهبرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، سیاست جهانی، دوره ۱۰، شماره ۱، صص ۱۶۲-۱۳۱.
- سعادت، علی؛ آثار تمر، محمد و خزایی، هوشنگ (۱۳۹۵)، بررسی تأثیر بحران سوریه در تغییر بلوک‌بندی‌های جدید منطقه‌ای و بین‌المللی. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره ۸، شماره ۲، صص ۵۷-۳۰.
- سمیعی، علیرضا و نوروزی‌نژاد، جعفر (۱۳۹۳)، شکاف‌های اجتماعی و جنبش‌های سیاسی در خاورمیانه (نمونه‌های موردی: مصر - لیبی - تونس - یمن)، مطالعات سیاسی جهان اسلام، دوره ۳، شماره ۹، صص ۹۵-۶۱.
- عباسی، مجید و گلچین، سعید (۱۳۹۴)، انقلاب اسلامی ایران و ژئوپلیتیک تشیع در یمن: از هویت یابی تا بیداری، مطالعات راهبردی بسیج، دوره ۱۸، شماره ۶۹، صص ۱۰۲-۶۹.
- لژگی، علینقی و غیائی فتح‌آبادی، هادی (۱۴۰۲)، ابعاد تمدنی مقاومت اسلامی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات بنیادین تمدن نوین اسلامی، دوره ۶، شماره ۲، صص ۳۱۴-۲۸۵.
- محسنی، سجاد (۱۴۰۰)، ابعاد سیاسی و رسانه‌ای حملات پهبادی انصارالله یمن علیه ائتلاف سعودی، پژوهشنامه رسانه بین‌الملل، دوره ۶، شماره ۱، صص ۸۵-۱۰۵.

- محمودوند، مرتضی؛ برزگر، کیهان و متقی، ابراهیم (۱۴۰۱)، نقش راهبرد «مقاومت نیابتی» شهید سلیمانی در خروج نیروهای نظامی آمریکا از منطقه، فصلنامه مطالعات سیاسی، دوره ۱۵، شماره ۱، صص ۲۰-۱.
- معتضد راد، آناهیتا؛ قاسمیان، علی و مالزیری، زینب (۱۳۹۲)، تحولات یمن در چارچوب نظریه محرومیت نسبی، فصلنامه مطالعات سیاسی، دوره ۶، شماره ۲۱، صص ۱۰۶-۸۳.
- نصیری، مجید؛ حاجی‌مین، رحمت و شفیع، نوذر (۱۴۰۴)، جایگاه جنگ‌های نیابتی در رقابت‌های جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در یمن، نشریه سیاست‌پژوهی ایرانی، دوره ۱۲، شماره ۱، صص ۹۱-۱۰۸.
- نورمحمدی، مرتضی؛ جوکار، مهدی و فرجی، محمدرضا (۱۳۹۲)، بررسی چالش‌های دولت-ملت‌سازی در یمن، نشریه سیاست دفاعی، دوره ۲۱، شماره ۸۴، صص ۹۸-۶۹.

## References

- Abbasi, M., & Golchin, S. (2015), The Islamic Revolution of Iran and the geopolitics of Shi'ism in Yemen: From identity formation to awakening. Strategic Studies of Basij, 18(69), 69-102. [In Persian]
- Abo Alasarar, F., & Ben Taleblu, B. (2025, May 21), Iran's shadow looms large over the Houthi ceasefire. Atlantic Council. <https://www.atlanticcouncil.org/blogs/menasource/iran-houthi-strategy/>
- Abolhasan Shirazi, H., & Mazloom Tabatabaei Zavareh, S. R. (2013), Anatomy of the "Pink Revolution" in Yemen and Saudi Arabia's role in its suppression. International Relations Studies (Journal of International Relations Research), 6(21), 37-76. [In Persian]
- Ahmadi Sefidan, H., & Saeedi Atar, M. (2019), The role of the Islamic Revolution of Iran in the convergence of Islamic movements in the region with emphasis on Yemeni Shiites. Journal of Islamic Revolution Research, 8(1), 121-140. [In Persian]
- Akhavan Kazemi, M., & Shahmaleki, H. (2021), Elements of resistance in the political culture of Yemen's Ansarallah movement. Islamic World Political Studies, 10(1), 75-105. [In Persian]
- Al-Houthi, A.-M. B. A. (2023, October 10), Revolution Leader: If Americans intervene directly in Palestine, we are ready to participate in missile bombing & drones [Speech transcript]. Yemen News Agency (SABA). <https://www.saba.ye/en/news3270813.htm>
- Al-Houthi, A.-M. B. A. (2024, March 15), Text of speech by Al-Sayyid Abdul Malik Badruddin Al-Houthi on latest developments [Speech transcript]. Yemen News Agency (SABA). <https://www.saba.ye/en/news3313394.htm>
- Al-Houthi, A.-M. B. A. (2025, September 21), Speech by Leader Al-Sayyid Abdul Malik Badruddin Al-Houthi on National Day of Glorious 21 September Revolution [Speech transcript]. Yemen News Agency (SABA), <https://www.saba.ye/en/news3557588.htm>
- Altiyami-Nia, R., Bagheri Dolatabadi, A., & Nikfar, J. (2016), The Yemen crisis: Examining the background and objectives of Saudi and U.S. interventions. Strategic Policy Studies, 5(18), 171-198. [In Persian]
- Ayoob, M. (1991), The security problematic of the Third World. World Politics, 43(2), 257-283.

- Barkawi, T., & Laffey, M. (2006), The postcolonial moment in security studies. *Review of International Studies*, 32(2), 329–352. <https://doi.org/10.1017/S0260210506007054>
- Bilgin, P. (2010), The “Western-centrism” of security studies: “Blind spot” or constitutive practice? *Security Dialogue*, 41(6), 615–622.
- Bozorgzadeh, M., Akbari, A., Rezaei, S. F., & Nataqpour, M. (2017), Factors influencing Saudi Arabia’s war against Yemen. *Defense Management and Research Journal*, 16(85), 173–193. [In Persian]
- Brown, G. W., McLean, I., & McMillan, A. (Eds.), (2018), *The concise Oxford dictionary of politics and international relations* (4th ed.). Oxford University Press.
- Bustan-Afrouz, J., Mohaqeqnia, H., Shahabi, R., & Akbarzadeh, F. (2022), The nature and consequences of the Islamic Resistance Front discourse in the Middle East. *Iranian–Islamic Policy Research*, 1(4), 243–265. [In Persian]
- Connell, R. (2007), *Southern theory: The global dynamics of knowledge in social science*. Polity Press.
- Dehshiri, M. R., & Hosseini Fahraji, M. (2020), Future Studies of Iran’s Regional Strategy in the Light of the Yemeni Crisis. *Political and International Approaches*, 11(3), 147–174. [In Persian]
- Foucault, M. (2013), *The archaeology of knowledge*. Routledge.
- Holmes, M. (2024, January 12), U.S. and U.K. carry out strikes against Iran-backed Houthis in Yemen [Transcript]. CNN. <https://transcripts.cnn.com/show/cnr/date/2024-01-12/segment/18>
- Jabbari Sani, A. A., & Chegini, A. (2021), Explaining the position of the Islamic Resistance Front in the national security of the Islamic Republic of Iran. *Journal of Sacred Defense Studies*, 7(4), 111–132. [In Persian]
- Jahantigh, R., Faraji-Rad, A., Siyyari, H., & Sarvar, R. (2016), The geopolitical capacities of Yemen in the rapid transformations of the international system (the “historical turn”), *Regional Planning Journal*, 6(23), 237–248. [In Persian]
- Khani, M. H. (2023), Iran’s foreign policy and new developments in the Resistance Front. *Political Knowledge Journal*, 19(Special Issue: Resistance), 73–88. [In Persian]
- Lazgi, A. N., & Ghiyasi Fathabadi, H. (2023), The civilizational dimensions of the Islamic resistance of the Islamic Republic of Iran. *Fundamental Studies of the New Islamic Civilization*, 6(2), 285–314. [In Persian]
- Mahmoudvand, M., Barzegar, K., & Motaghi, E. (2022), The role of Martyr Soleimani’s “proxy resistance” strategy in the withdrawal of U.S. military forces from the region. *Political Studies Quarterly*, 15(1), 1–20. [In Persian]
- Mo‘tazadarad, A., Ghasemian, A., & Malazeri, Z. (2013), Yemen’s developments in the framework of the theory of relative deprivation. *Political Studies Quarterly*, 6(21), 83–106. [In Persian]
- Mohseni, S. (2021), Political and media dimensions of Ansarallah’s drone attacks against the Saudi coalition. *International Media Research Quarterly*, 6(1), 85–105. [In Persian]
- Nasiri, M., Haji-Mineh, R., & Shafiee, N. (2025), The place of proxy wars in the competition between Iran and Saudi Arabia in Yemen. *Iranian Policy Research Journal*, 12(1), 91–108. [In Persian]
- National Security News and Commentary. (2024, January 28), National Security News and Commentary [Newsletter]. <https://myemail.constantcontact.com/1-28-24-National-Securi->

[ty-News-and-Commentary.html](#)

- Noormohammadi, M., Jokar, M., & Faraji, M. R. (2013), Challenges of nation-building in Yemen. *Defensive Policy Journal*, 21(84), 69–98. [In Persian]
- Pollock, J., & Symon, D. (2025, October 24), Despite the Gaza ceasefire, the Israel–Houthi conflict may resume. *The World Today*. Chatham House. <https://www.chathamhouse.org/publications/the-world-today/2025-09/despite-gaza-ceasefire-israel-houthi-conflict-may-resume>
- Poorghorban, Y. (2023), On Michel Foucault: Power/Knowledge, discourse, and subjectivity. *OKARA*, 17(2). <https://doi.org/10.19105/ojbs.v17i2.9749>
- Roumi, F., & Kazemi, E. (2021), The position of proxy groups in the foreign policy strategy of the Islamic Republic of Iran. *Global Politics*, 10(1), 131–162. [In Persian]
- Saadat, A., Asar-Tamar, M., & Khazayi, H. (2016), Impact of Syria Crisis on the New Regional and International Blockings. *Political and International Approaches*, 8(2), 30–57. [In Persian]
- Samiei, A., & Norouzi-Nejad, J. (2014), Social cleavages and political movements in the Middle East: The cases of Egypt, Libya, Tunisia, and Yemen. *Islamic World Political Studies*, 3(9), 61–95. [In Persian]
- Shepard, J. E. (2025, April 21), Is the Houthi threat a checkmate for U.S. military logistics? *The Washington Institute for Near East Policy*. <https://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/houthi-threat-checkmate-us-military-logistics>
- Toomey, B., & Ben Taleblu, B. (2025, July 22), Post-12-day war, Iran continues to invest in the Houthis. *Foundation for Defense of Democracies*. <https://www.fdd.org/analysis/2025/07/22/post-12-day-war-iran-continues-to-invest-in-the-houthis/>
- Wintour, P., & Agencies. (2024, January 18), Red Sea crisis: US launches fourth round of strikes on Houthis in Yemen. *The Guardian*. <https://www.theguardian.com/world/2024/jan/18/red-sea-crisis-us-military-missile-strikes-houthis-yemen-gulf-of-aden>
- Zolghadr, M., Partovi, A., & Mohammadi Doogaheh, M. R. (2025), Examining the challenges of proxy forces' role in the Middle East for Iran. *Iranian Policy Research Journal*, 12(1), 71–90. [In Persian]

# Iran and the Caucasus Regional Corridors: Opportunities and Challenges\*

Vahid Hosseinzadeh<sup>1</sup> & Vali Golmohammadi<sup>2</sup> & Behzad Nasiri Lotum<sup>3</sup>

DOI: [10.48308/piaj.2026.242830.1829](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.242830.1829) Received: 2025/12/10 Accepted: 2026/2/28

**Original Article**

## Extended Abstract

**Introduction:** Over the past three decades, the Caucasus has evolved from a peripheral zone under Russian hegemony into a central hub of Eurasian geopolitical and geoeconomic competition. Situated at the crossroads of the East-West and North-South axes, the region is vital to global economic corridors, with regional and extra-regional actors vying to shape trade and energy routes to suit their strategic interests. Due to its unique location at these intersections, the Islamic Republic of Iran possesses significant potential to play a pivotal role in the transit of goods and energy. However, the geopolitical fallout of the Second Nagorno-Karabakh War, the Ukraine conflict, and the emergence of new routes—such as the Middle Corridor and the Zangezur Project—alongside persistent sanctions, have placed Iran at a geoeconomic crossroads. This study addresses a central question: What is Iran’s position within the Caucasus economic corridors, and what specific opportunities and challenges does it face? The hypothesis suggests that Iran’s geostrategic location alone does not guarantee a prominent role; rather, Iran must convert this position into a geoeconomic advantage by investing in the International North-South Transport Corridor and modernizing its transit infrastructure to secure a sustainable foothold in the Caucasus.

\* This article is derived from the master’s thesis of Behzad Nasiri Lotum, titled “*Iran’s Role and Position in the Economic Corridors of the Caucasus Region.*” The thesis was supervised by Dr. Vahid Hosseinzadeh (Supervisor) and Dr. Vali Golmohammadi (Advisor) and was successfully defended with high distinction at the Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University.

1. Assistant Professor, Department of International Relations, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran (Corresponding Author). [v.hosseinzadeh@modares.ac.ir](mailto:v.hosseinzadeh@modares.ac.ir)
2. Associate Professor, Department of International Relations, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran [vali.golmohammadi@modares.ac.ir](mailto:vali.golmohammadi@modares.ac.ir)
3. Ph.D Candidate in International Relations, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran



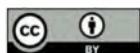
**Methods:** This study adopts a qualitative, descriptive-analytical approach. Data were compiled from library archives, official international reports, policy documents, and strategic academic analyses. The analysis is conducted within a geoeconomic theoretical framework, examining Iran's position through regional economic interactions rather than through a purely security-centric lens. Within this framework, competing and complementary routes (the North-South, Middle, Zangezur, and Aras corridors) serve as the primary units of analysis. Their geoeconomic implications for Iran are evaluated comparatively, with a SWOT analysis employed to synthesize the findings.

**Results and discussion:** Iran benefits from a geostrategic position that facilitates participation in multiple regional networks, most notably the International North-South Transport Corridor (INSTC), which links India and the Persian Gulf to Russia and Europe. The INSTC offers lower costs and shorter transit times compared to traditional maritime routes and could establish Iran as a premier regional transit hub once critical infrastructure, such as the Rasht–Astara railway, is completed. Nevertheless, emerging routes like the Middle Corridor and the Zangezur Corridor present significant strategic challenges. In response, Iran is reinforcing the Aras Corridor, expanding cooperation with Russia and India, and promoting alternative connectivity frameworks as part of a “multi-corridor strategy” to bolster its geoeconomic relevance. The analysis reveals a highly competitive environment where regional opportunities and systemic threats are deeply intertwined.

**Conclusion:** The study concludes that Iran's standing within the Caucasus economic corridors is shaped by three core factors: regional geopolitical shifts, strategic competition between rival corridors, and Iran's internal capacity for infrastructural development and corridor diplomacy. While Iran holds notable advantages—such as alignment with the INSTC and Russia's growing reliance on southern transit routes—it faces formidable challenges, including the Zangezur Project, Turkey's expanding regional influence, Israel's presence in Azerbaijan, and the impact of sanctions. Securing Iran's position within the emerging Eurasian order necessitates accelerating the completion of the INSTC, prioritizing the Aras Corridor, practicing proactive economic diplomacy, and deepening strategic cooperation with Russia, India, and Armenia.

**Keywords:** Caucasus, economic corridors, geoeconomics, Middle Corridor, North – South Corridor.

**Citation:** Hosseinzadeh, Vahid & Golmohammadi, Vali & Nasiri Lotum, Behzad. 2026. Iran and the Caucasus Regional Corridors: Opportunities and Challenges, *Political and International Approaches*, Spring, Vol 18, No 1, PP 94-116.



## ایران و کریدورهای منطقه قفقاز؛ فرصت‌ها و چالش‌ها\*

وحید حسین‌زاده<sup>۱</sup>، ولی گل‌محمدی<sup>۲</sup> و بهزاد نصیری لتوم<sup>۳</sup>

DOI: [10.48308/piaj.2026.242830.1829](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.242830.1829)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۹/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۹

### مقاله پژوهشی

### چکیده مبسوط

**مقدمه:** منطقه قفقاز در سه دهه اخیر، از یک حوزه پیرامونی تحت نفوذ روسیه به یکی از کانون‌های اصلی رقابت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک در اوراسیا تبدیل شده است. این منطقه در پیوند میان شرق و غرب و شمال و جنوب، نقشی حیاتی در شبکه کریدورهای اقتصادی جهانی ایفا می‌کند و بازیگران متعدد منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در تلاش‌اند تا مسیرهای تجاری و انرژی آن را در جهت منافع خود سامان‌دهی کنند. جمهوری اسلامی ایران نیز به دلیل قرارگرفتن در تقاطع مسیرهای شمال-جنوب و شرق-غرب، از ظرفیت مهمی برای ایفای نقشی محوری در ترانزیت کالا و انرژی برخوردار است. با این حال، تحولات ژئوپلیتیکی پس از جنگ دوم قره‌باغ، جنگ اوکراین، ظهور کریدورهای مختلفی مانند کریدور میانی و پروژه زنگزور، و استمرار فشارهای تحریمی، وضعیت ایران را در چهارراه فرصت‌ها و تهدیدهای ژئواکونومیک قرار داده است. پرسش اصلی این پژوهش آن است که ایران در کریدورهای اقتصادی منطقه قفقاز چه جایگاهی دارد و با چه فرصت‌ها و چالش‌هایی روبه‌رو است؟ فرضیه پژوهش بر آن است که جایگاه ژئواستراتژیک ایران، به‌خودی‌خود منجر به ارتقای نقش این کشور در شبکه کریدورهای منطقه‌ای نمی‌شود، بلکه تنها در صورت تبدیل این موقعیت به مزیت ژئواکونومیک از طریق کریدور شمال-جنوب و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های ترانزیتی، ایران قادر خواهد بود در رقابت کریدوری منطقه قفقاز جایگاهی مؤثر و پایدار کسب کند.

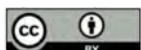
**روش:** پژوهش حاضر با استفاده از روش کیفی و با رویکردی توصیفی-تحلیلی انجام شده است. داده‌های پژوهش از طریق مطالعه اسناد کتابخانه‌ای، گزارش‌های رسمی سازمان‌های بین‌المللی، اسناد سیاستی، پژوهش‌های

\* این مقاله مستخرج از پایان‌نامه کارشناسی ارشد بهزاد نصیری لتوم تحت عنوان «نقش و جایگاه ایران در کریدورهای اقتصادی منطقه قفقاز» می‌باشد که زیر نظر دکتر وحید حسین‌زاده (استاد راهنما) و دکتر ولی گل‌محمدی (استاد مشاور) در دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس با درجه عالی دفاع گردید.

۱. استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول). [v.hosseinzadeh@modares.ac.ir](mailto:v.hosseinzadeh@modares.ac.ir)

۲. دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. [vali.golmohammadi@modares.ac.ir](mailto:vali.golmohammadi@modares.ac.ir)

۳. دانشجوی دکتری گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. [behzad.nasiri@modares.ac.ir](mailto:behzad.nasiri@modares.ac.ir)



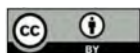
دانشگاهی و تحلیل‌های راهبردی گردآوری شده‌اند. تحلیل داده‌ها در چارچوب مفهومی ژئواکونومی صورت گرفته، به این معنا که جایگاه ایران در کریدورهای اقتصادی منطقه قفقاز نه صرفاً از منظر ژئوپلیتیکی یا امنیتی، بلکه بر اساس نقش مسیرهای ترانزیتی، زیرساخت‌های حمل‌ونقل، پروژه‌های انرژی و تعاملات اقتصادی منطقه‌ای بررسی شده است. در این چارچوب، کریدورهای رقیب و مکمل (شمال-جنوب، میانی، زنگزور و ارس) به‌عنوان واحدهای تحلیل در نظر گرفته شده و پیامدهای ژئواکونومیک هر یک بر موقعیت ایران به‌صورت تطبیقی و تحلیلی مورد ارزیابی قرار گرفته است. همچنین برای جمع‌بندی بهتر یافته‌ها از روش SWOT استفاده شده است.

**یافته‌ها:** یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ایران از موقعیتی ژئواستراتژیک برخوردار است که امکان ایفای نقش در چندین کریدور کلیدی را برای کشور فراهم می‌کند؛ مهم‌ترین آن‌ها کریدور شمال-جنوب است که ایران را به حلقه اتصال هند، خلیج فارس، روسیه و اروپا تبدیل می‌کند. این مسیر از نظر زمان و هزینه حمل‌ونقل نسبت به مسیرهای سنتی مزیت رقابتی دارد و در صورت تکمیل زیرساخت‌هایی مانند خط ریلی رشت-آستارا، می‌تواند ایران را به یک هاب ترانزیتی منطقه‌ای بدل کند. در مقابل، قدرت‌گیری کریدورهایی چون کریدور میانی و کریدور زنگزور می‌تواند تهدیدی جدی برای موقعیت ایران محسوب می‌شود. در واکنش، ایران با تقویت کریدور ارس، همکاری با روسیه و هند، و تلاش برای ارائه مسیرهای جایگزین در چارچوب شبکه‌ای از کریدورها، می‌کوشد جایگاه ژئواکونومیک خود را تثبیت کند. تحلیل روابط ایران با بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نشان می‌دهد که ایران در محیطی رقابتی قرار دارد که در آن منافع و تهدیدها به‌شدت درهم‌تنیده‌اند.

**نتیجه‌گیری:** نتایج پژوهش نشان می‌دهد که جایگاه ایران در کریدورهای اقتصادی قفقاز حاصل تعامل سه عامل کلیدی است: تحولات ژئوپلیتیکی منطقه، رقابت کریدورهای رقیب، و توان داخلی ایران در توسعه زیرساخت‌ها و دیپلماسی کریدوری. ایران در عین برخورداری از فرصت‌هایی مانند همگرایی با اینستک (کریدور حمل و نقل بین‌المللی شمال-جنوب (INSTC)) و کریدور میانی و نیاز جدی روسیه به مسیرهای جایگزین، با تهدیدهایی چون پروژه زنگزور، نقش آفرینی ترکیه، حضور فعال اسرائیل در آذربایجان، و فشار تحریم‌ها مواجه است. تثبیت جایگاه ایران در نظم نوظهور اوراسیا نیازمند تسریع در تکمیل کریدور شمال-جنوب، توسعه کریدور ارس، دیپلماسی فعال اقتصادی، و تقویت همکاری با روسیه، هند و ارمنستان است.

**واژگان کلیدی:** ژئواکونومی، قفقاز، کریدورهای اقتصادی، کریدور شمال-جنوب، کریدور میانی.

**استناددهی:** حسین‌زاده، وحید، گل‌محمدی، ولی و نصیری لتوم، بهزاد. ۱۴۰۵. ایران و کریدورهای منطقه قفقاز؛ فرصت‌ها و چالش‌ها، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، بهار، سال ۱۸، شماره ۱، ۹۴-۱۱۶.



## مقدمه

منطقه قفقاز به واسطه موقعیت منحصر به فرد جغرافیایی و ژئواستراتژیک خود، از جمله کانون‌های اصلی رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در اوراسیا به شمار می‌آید. این منطقه که میان دریای خزر و دریای سیاه قرار گرفته و در مجاورت سه حوزه تمدنی ایران، روسیه و ترکیه واقع است، از دیرباز نقش پل ارتباطی میان اروپا و آسیا را ایفا کرده است. از این رو، در دهه‌های اخیر، با دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی پس از فروپاشی شوروی و تحولات نوین ناشی از جنگ دوم قره‌باغ (۲۰۲۰) و جنگ اوکراین (۲۰۲۲)، این منطقه بیش از هر زمان دیگری در مرکز رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار گرفته است (Islamov, 2024).

ایران، به‌عنوان کشوری که در همسایگی مستقیم قفقاز جنوبی واقع شده و از موقعیتی ژئواستراتژیک در تقاطع مسیرهای شمال-جنوب و شرق-غرب برخوردار است، ظرفیت آن را دارد که به بازیگری محوری در شبکه کریدورهای منطقه‌ای و بین‌المللی تبدیل شود. فرارگرفتن ایران در مسیر پیونددهنده آسیای مرکزی، قفقاز، روسیه، خلیج فارس و آسیای جنوبی، این کشور را در نقطه‌ای کلیدی از نقشه ترانزیتی اوراسیا قرار داده است. با این وجود، ایران هنوز نتوانسته است از این موقعیت ممتاز برای تثبیت جایگاه خود در ساختار در حال تغییر منطقه بهره‌گیرد. این مسئله به‌ویژه در شرایطی اهمیت می‌یابد که تحولات اخیر، موازنه سنتی قدرت در قفقاز را برهم زده و مسیرهای جدیدی از رقابت‌های ژئواکونومیکی را میان بازیگران مختلف در منطقه فعال کرده است. (Kaleji, 2023: 16)

در این راستا، فروپاشی شوروی نقطه عطفی در روابط ایران و قفقاز محسوب می‌شود، زیرا استقلال سه جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان نه تنها مرزهای سیاسی جدیدی در شمال ایران ایجاد کرد، بلکه بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را برای رقابت بر سر نفوذ در این منطقه به صحنه آورد. مسیرهای متعددی که از این منطقه می‌گذرند، نه تنها برای حمل و نقل کالا، بلکه به‌عنوان ابزارهای قدرت و نفوذ سیاسی نیز عمل می‌کنند (Mohammadi & Hunter, 2011). کریدور بین‌المللی شمال-جنوب از مهم‌ترین مسیرهای ترانزیتی است که نقش ایران در آن محوری است. همچنین کریدور میانی، می‌تواند فرصت مناسبی برای ایران در جهت هم‌افزایی با کریدورهای منطقه باشد.

با این حال ایران با دو چالش راهبردی مواجه است. نخست، رقابت محور ترکی چون ترکیه و جمهوری آذربایجان که با حمایت غرب و اسرائیل در تلاش‌اند مسیرهای جایگزینی برای عبور کالا و انرژی ایجاد کنند تا ایران از چرخه ترانزیتی منطقه حذف شود. دوم، استمرار تحریم‌های اقتصادی و محدودیت‌های زیرساختی داخلی که مانع ایفای کامل نقش ایران در کریدورهای بین‌المللی شده است (Guzarov & Baskakov, 2024). در این میان، جنگ دوم قره‌باغ (۲۰۲۰) و طرح موسوم به کریدور زنگزور و اجاره آن به مدت ۹۹ سال به ایالات متحده آمریکا ابعاد تازه‌ای به این چالش بخشیده است. ترکیه و جمهوری آذربایجان پس از پیروزی نظامی خود، بر آن شدند تا مسیر ارتباطی مستقیمی از خاک ارمنستان میان نخجوان و آذربایجان ایجاد کنند.

تحقق چنین مسیری می‌توانست مرز ایران و ارمنستان را تضعیف کرده و ایران را از مسیر ارتباطی به قفقاز و اروپا محروم سازد. از دید تهران، این طرح نه تنها اقتصادی، بلکه ماهیتاً ژئوپلیتیکی دارد و هدف

آن تغییر ژئوپلیتیک منطقه به زیان منافع ایران است (Azizi & Isachenko, 2023). از همین رو، تهران با تأکید بر لزوم حفظ مرزهای بین‌المللی و مخالفت با تغییر ژئوپلیتیک منطقه، به مخالفت صریح با این طرح برخاست و هم‌زمان ایده کریدور ارس را به‌عنوان مسیر جایگزین برای تقویت پیوند خود با ارمنستان و حوزه قفقاز مطرح ساخته است.

از همین رو تحولات ژئوپلیتیکی قفقاز جنوبی در پی جنگ قره‌باغ، هم‌زمان با تغییرات کلان‌تر در اوراسیا پس از جنگ ۲۰۲۲ اوکراین رخ داد. این جنگ موجب شد روسیه بخش قابل توجهی از توان سیاسی و نظامی خود را به جبهه غربی معطوف سازد و در نتیجه، خلأ قدرت نسبی در خارج نزدیک، از جمله قفقاز جنوبی، پدید آید. این وضعیت فرصتی برای افزایش نفوذ ترکیه، اسرائیل و غرب در منطقه ایجاد کرد و درعین حال، ایران را در برابر ساختار جدیدی از رقابت‌های چندلایه قرار داد. در این بین، مسیرهای ترانزیتی نیز دستخوش تغییر شدند. تحریم‌های گسترده علیه روسیه مسیرهای سنتی تجارت اوراسیا را مختل کرد و موجب شد مسیرهای جایگزینی همچون کریدور میانی و کریدور شمال-جنوب اهمیت بیشتری پیدا کنند (Hosseinzadeh & Nasiri Lotum, 2025). برای ایران، این تحولات فرصتی بی‌نظیر بود تا با همکاری روسیه و هند، نقش خود را در مسیر شمال-جنوب تقویت کند و از فشار تحریم‌های غربی بکاهد. درعین حال، رقابت بر سر کنترل مسیرهای عبوری از قفقاز جنوبی همچنان تهدیدی بالقوه برای منافع ایران به شمار می‌رود.

قفقاز در چنین چارچوبی نه تنها میدان رقابت نظامی، بلکه صحنه‌ای از رقابت اقتصادی میان قدرت‌های بزرگ محسوب می‌شود. ترکیه با سیاست نوعثمانی و پان‌ترکی خود در پی گسترش حوزه نفوذ فرهنگی و اقتصادی در میان کشورهای ترک‌زبان است (Suwanova, 2018). روسیه همچنان قفقاز را بخشی از خارج نزدیک خود می‌داند و از ابزار انرژی و امنیتی برای حفظ نفوذش بهره می‌گیرد. چین از طریق ابتکار کمربند و جاده، با سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های حمل‌ونقل در آذربایجان و گرجستان، به دنبال پیوند دادن قفقاز به شبکه اوراسیایی خود است. اتحادیه اروپا نیز باهدف تنوع‌بخشی به منابع انرژی و کاهش وابستگی به روسیه، در پروژه‌های مرتبط با کریدور میانی و خط لوله گاز جنوبی سرمایه‌گذاری کرده است. در این میان، ایران باید با اتخاذ سیاستی فعال و چندوجهی، جایگاه خود را در میان این رقابت‌های پیچیده تثبیت کند. بنابراین، قفقاز در حال تبدیل شدن به یکی از محورهای اصلی شکل‌گیری نظم نوین اوراسیاست؛ نظمی که در آن منطق ژئواکونومیک جایگزین رقابت نظامی صرف شده و مسیرهای تجاری و انرژی، تعیین‌کننده جایگاه کشورها در معادلات قدرت‌اند.

بنابراین با وجود افزایش مطالعات درباره قفقاز جنوبی، بخش عمده این پژوهش‌ها بر ابعاد امنیتی، ژئوپلیتیکی یا انرژی محور متمرکز بوده‌اند و نقش ایران در شبکه کریدورهای اقتصادی منطقه کمتر در قالب یک چارچوب ژئواکونومیک منسجم بررسی شده است. این مقاله می‌کوشد با تمرکز بر پیوند میان کریدورهای ترانزیتی، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و منافع ملی ایران، این خلأ تحلیلی را پوشش دهد. پرسش اصلی این پژوهش آن است که ایران در کریدورهای اقتصادی منطقه قفقاز چه جایگاهی دارد و با چه فرصت‌ها و چالش‌هایی روبه‌رو است؟ فرضیه پژوهش بر آن است که جایگاه ژئواستراتژیک ایران،

به‌خودی‌خود منجر به ارتقای نقش این کشور در شبکه کریدورهای منطقه‌ای نمی‌شود، بلکه تنها در صورت تبدیل این موقعیت به مزیت ژئواکونومیک از طریق کریدور شمال - جنوب و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های ترانزیتی، ایران قادر خواهد بود در رقابت کریدوری منطقه قفقاز جایگاهی مؤثر و پایدار کسب کند.

این پژوهش با استفاده از روش کیفی و با رویکردی توصیفی - تحلیلی انجام شده است. داده‌های پژوهش از طریق مطالعه اسناد کتابخانه‌ای، گزارش‌های رسمی سازمان‌های بین‌المللی، اسناد سیاستی، پژوهش‌های دانشگاهی و تحلیل‌های راهبردی گردآوری شده‌اند. تحلیل داده‌ها در چارچوب مفهومی ژئواکونومی صورت گرفته، به این معنا که جایگاه ایران در کریدورهای اقتصادی منطقه قفقاز نه صرفاً از منظر ژئوپلیتیکی یا امنیتی، بلکه بر اساس نقش مسیرهای ترانزیتی، زیرساخت‌های حمل‌ونقل، پروژه‌های انرژی و تعاملات اقتصادی منطقه‌ای بررسی شده است. همچنین برای جمع‌بندی بهتر یافته‌ها از روش SWOT استفاده شده است. مقاله ابتدا چارچوب مفهومی ژئواکونومی را تبیین می‌کند، سپس جایگاه ایران در کریدورهای اصلی منطقه قفقاز را بررسی کرده و در نهایت، پیامدهای ژئواکونومیک این تحولات برای سیاست خارجی ایران را تحلیل می‌کند.

## ۱. پیشینه پژوهش

گلمحمدی و عزیزی (۲۰۲۲) در مقاله «جایگاه قفقاز جنوبی در منطقه‌گرایی سیاست خارجی ایران» بیان می‌دارند که منطقه قفقاز جنوبی در حال گذار به نظم جدید ژئوپلیتیکی و زیست اقتصادی است که در آن قدرت‌های منطقه‌ای در حال رقابت با یکدیگر برای عهده‌دار شدن نقشی فعال هستند. ایشان در این پژوهش بیان می‌دارند که ایران با توجه به مرز گسترده خود با این منطقه، تاکنون فرمولی برای همگرایی منطقه‌ای در قفقاز جنوبی ارائه نداده است.

سوانوا (۲۰۱۸) در مقاله «سیاست ترکیه در قفقاز جنوبی» سیاست ترکیه در قفقاز جنوبی را به دو مرحله تقسیم می‌کند: مرحله نخست از فروپاشی شوروی تا روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه که با اندیشه‌های پان‌ترکیسم همراه بوده است؛ مرحله دوم از سال ۲۰۰۲م به بعد، یعنی با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه که در این دوره سیاست ترکیه با دنبال کردن اندیشه‌های نوع‌ثمانی همراه بوده است. سوشنتسوف و نکلیودوف (۲۰۲۰) در مقاله «قفقاز در راهبرد سیاست خارجی روسیه»، با مقایسه قفقاز شمالی و جنوبی بیان می‌دارند که قفقاز جنوبی همیشه منطقه‌ای شکل‌دهنده برای سیاست‌گذاری خارجی روسیه بوده است. در حالی که قفقاز شمالی شکننده‌ترین و از نظر سیاسی بی‌ثبات‌ترین منطقه روسیه است. همچنین، قفقاز جنوبی مهم‌ترین چالش‌های امنیتی در شکل‌گیری سیاست خارجی روسیه از اوایل قرن نوزدهم بوده است.

کولایی (۲۰۱۰) در مقاله «جمهوری اسلامی ایران و ژئوپلیتیک قفقاز جنوبی» موضوع نقش ایران در پرونده انرژی منطقه را یک مرحله بالاتر و به‌صورت کلان‌تر دیده و بر آن است که به دلیل ویژگی‌های ژئوپلیتیکی منطقه و نیز مسائل سیاسی و امنیتی آن، نگرش ایران باید عمیق‌تر و گسترده‌تر از تمرکز صرف بر انرژی یا

مسیرهای ارتباطی باشد و در چارچوب کلان همکاری با منطقه از جمله امور اقتصادی قرار گیرد. واسا و بارکانی (۲۰۲۳) در مقاله «اهمیت ژئوپلیتیکی و زیست اقتصادی کریدور میانی: مروری اجمالی» بیان می‌دارند که مسیر تجاری سنتی آسیا به اروپا از طریق روسیه، به دلیل درگیری‌های اوکراین متوقف شده است، و مسیر بین‌المللی حمل و نقل ترانس خزر جایگزین آن و در حال توسعه است.

رئیس‌نژاد و بوشهری (۱۴۰۱) در مقاله «مثلث جاده ابریشم نوین: چین، روسیه و اروپا» پژوهش را از نگاه ژئوپلیتیکی و زیست اقتصادی بررسی کرده‌اند و به اهمیت جاده ابریشم تأکید می‌کنند. همچنین، درباره همکاری میان چین، روسیه و اروپا در مسیرهای بازرگانی جهانی و تأثیر فشارهای غربی بحث کرده‌اند. البته، تنش‌ها میان چین و روسیه نیز در نقطه اصلی مطرح است، زیرا هر دو کشور به حفظ نفوذ خود در مناطق پیشین شوروی تأکید دارند. در نهایت، تأثیرات این رقابت بین چین و اروپا در اروپا و طرح‌های خودکفایی اروپا نیز بررسی شده است.

چالیکیان و تاشجیان (۲۰۲۱) در مقاله «ژئوپلیتیک کریدور حمل و نقل شمال - جنوب» بیان می‌دارند که اینستک پتانسیل ایجاد یک شبکه اتصال قوی از اقیانوس هند به بالتیک و اسکاندیناوی را دارد. همچنین دارای پتانسیلی است که به‌عنوان یک موازنه اصلی در برابر نفوذ چین در آسیای مرکزی و فراتر از آن عمل کند. اینجاست که نشان می‌دهد پیشرو اینستک، روسیه و هند است. اگر اینستک بر تمام موانع راه خود غلبه کند، ممکن است به یک تغییردهنده بزرگ بازی در تجارت جهانی تبدیل شود.

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که مطالعات موجود درباره قفقاز عمدتاً بر رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، به‌ویژه روسیه، ترکیه، ایالات متحده و اتحادیه اروپا، تمرکز داشته و نقش ایران در این میان کمتر به‌صورت نظام‌مند و ژئواکونومیکی تحلیل شده است. اغلب پژوهش‌ها قفقاز را به‌عنوان صحنه‌ای از منازعه امنیتی یا انرژی‌محور بررسی کرده‌اند، در حالی که پیوند میان کریدورهای ترانزیتی، رقابت ژئوپلیتیکی و منافع ملی ایران کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این مقاله با تمرکز بر «ایران و کریدورهای منطقه قفقاز» در پی پرکردن این خلأ است و تلاش دارد جایگاه واقعی ایران را در نظم جدید ژئواکونومیکی قفقاز تبیین کند.

## ۲. چارچوب مفهومی: ژئواکونومی

در دهه‌های اخیر، مفهوم ژئواکونومی به یکی از چارچوب‌های تحلیلی کلیدی در مطالعات روابط بین‌الملل و ژئوپلیتیک تبدیل شده است. این مفهوم در پی گذار نظام بین‌الملل از رقابت صرفاً نظامی به رقابت اقتصادی و فناورانه، ابزاری برای فهم منطق جدید قدرت در جهان کنونی فراهم آورده است. اصطلاح ژئواکونومی نخستین بار توسط ادوارد لوتواک (Luttwak, 1990) در مقاله‌ای تحت عنوان «ظهور ژئواکونومی» مطرح شد. او در این مقاله استدلال کرد که منطق رقابت میان دولت‌ها پس از پایان جنگ سرد از عرصه نظامی به عرصه اقتصاد منتقل شده و ابزارهای اقتصادی جایگزین ابزارهای نظامی برای اعمال قدرت و نفوذ شده‌اند.

در این چارچوب، دولت‌ها دیگر نه از طریق اشغال سرزمین، بلکه از طریق تسلط بر مسیرهای تجاری،

زیرساخت‌های ترانزیتی، منابع انرژی و شبکه‌های مالی به دنبال افزایش قدرت خویش‌اند. براین اساس، ژئواکونومی را می‌توان به منزله تلاقی میان جغرافیا و اقتصاد تعریف کرد که در آن فضا، مسیر و زیرساخت به منابع قدرت تبدیل می‌شوند. لوتواک بر این باور بود که همان‌گونه که در گذشته ژئوپلیتیک به معنای منطق جنگ در صلح بود، ژئواکونومی را می‌توان به معنای منطق جنگ با ابزارهای اقتصادی دانست. در واقع، کشورها از طریق تحریم، سرمایه‌گذاری، پروژه‌های زیرساختی، صادرات انرژی و ترانزیت کالا در پی تأمین منافع ژئوپلیتیکی خود هستند. در این چارچوب، کریدورهای اقتصادی منطقه‌ای مانند شبکه‌های ترانزیتی اوراسیا، به ابزارهایی برای رقابت و هم‌زمان همکاری میان قدرت‌ها بدل شده‌اند. (Blackwill & Harris, 2016) تحول ژئواکونومیک در قرن بیست و یکم را می‌توان در پیوند با تغییرات ساختاری در نظام بین‌الملل تبیین کرد. جهانی‌شدن اقتصاد، ظهور قدرت‌های نوظهور آسیایی، وابستگی متقابل تجاری و نقش فزاینده شرکت‌ها و نهادهای فراملی، مرز میان سیاست و اقتصاد را بیش‌ازپیش درهم‌آمیخته است (Pourahmadi Meybodi & Khani Joyabad: 2017: 15-18). دولت‌ها برای حفظ جایگاه بین‌المللی خود ناگزیرند در شبکه‌ای از وابستگی‌های اقتصادی مشارکت کنند، اما در عین حال تلاش می‌کنند این شبکه را به سود منافع ملی خود مدیریت نمایند. این وضعیت منجر به ظهور نوعی رقابت ژئواکونومیک شده است که در آن پروژه‌های ترانزیتی، انرژی و فناوری، ابزار اصلی رقابت قدرت‌ها محسوب می‌شوند. ژئواکونومی در اصل بر دو مؤلفه بنیادین استوار است: نخست، کنترل بر فضا و مسیرهای ارتباطی؛ دوم، توانایی بهره‌گیری از ابزارهای اقتصادی برای مقاصد سیاسی و امنیتی. کنترل بر مسیرهای ترانزیتی، بنادر، خطوط لوله انرژی و گلوگاه‌های جغرافیایی، دولت‌ها را قادر می‌سازد تا بر جریان کالا و انرژی اثر بگذارند و در مواقع لزوم از آن به‌عنوان اهرم فشار سیاسی استفاده کنند. از سوی دیگر، استفاده از ابزارهای اقتصادی همچون سرمایه‌گذاری، تجارت، و کمک‌های مالی، امکان نفوذ نرم و تدریجی در مناطق هدف را فراهم می‌کند. (Wigell et al., 2018)

بر مبنای این چارچوب، ژئواکونومی نه تنها توصیف‌کننده وضعیت رقابتی میان کشورهاست، بلکه راهبردی برای سیاست‌گذاری نیز به شمار می‌رود. کشورهایمانند چین، روسیه، ترکیه و حتی اتحادیه اروپا، به‌طور فزاینده‌ای از منطق ژئواکونومیک در سیاست خارجی خود بهره می‌گیرند. برای نمونه، چین با طرح یک کمربند - یک جاده کوشیده است تا از طریق سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های حمل‌ونقل و انرژی در آسیا و اوراسیا، شبکه‌ای از وابستگی‌های اقتصادی ایجاد کند که قدرت ساختاری پکن را در سطح جهانی افزایش می‌دهد (Moradi Haghghi & Augustín, 2025). روسیه نیز در واکنش به گسترش نفوذ غرب، تلاش کرده است با استفاده از ابزار انرژی، کنترل مسیرهای صادرات گاز و همکاری در قالب اتحادیه اقتصادی اوراسیا، موقعیت ژئواکونومیک خود را حفظ کند. (Sushentsov & Neklyudov, 2020) از این رو ژئواکونومی را می‌توان امتداد طبیعی نظریات واقع‌گرایی در شرایط جدید دانست. همان‌گونه که واقع‌گرایی سنتی بر بقا و قدرت از طریق کنترل سرزمین تأکید داشت، واقع‌گرایی ژئواکونومیک بر حفظ منافع ملی از طریق کنترل زیرساخت‌ها و مسیرهای حیاتی اقتصادی تأکید می‌کند. به این معنی که اقتصاد به ابزاری برای استمرار منطق قدرت تبدیل می‌شود. باین حال، برخلاف ژئوپلیتیک کلاسیک که

بر رقابت سخت و نظامی تکیه دارد، ژئواکونومی با استفاده از ابزارهای نرم‌تر، نوعی قدرت ترکیبی ایجاد می‌کند که در آن وابستگی اقتصادی، جایگزین اشغال نظامی می‌شود. از سوی دیگر، نظریه‌پردازان نهادگرا و لیبرال نیز ژئواکونومی را نه صرفاً ابزار رقابت، بلکه بستر همکاری می‌دانند. به باور آنان، وابستگی متقابل اقتصادی می‌تواند به کاهش تنش‌ها و گسترش همکاری‌های منطقه‌ای منجر شود (Hover et al., 2025). در این دیدگاه، کریدورهای اقتصادی نه میدان رقابت، بلکه پل‌های اتصال ملت‌ها هستند (Farhadi, 2022). اما واقعیت میدانی قفقاز نشان می‌دهد که این منطقه، بیش از آنکه عرصه همکاری باشد، میدان رقابت ژئواکونومیک میان قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای است.

### ۳. جایگاه ایران در شبکه کریدورهای منطقه قفقاز

#### ۳-۱. کریدور شمال - جنوب و کریدور میانی

منطقه قفقاز در دهه‌های اخیر به یکی از کانون‌های راهبردی رقابت ژئواکونومیک میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تبدیل شده است. موقعیت جغرافیایی این منطقه در محل تلاقی اروپا، آسیا و خاورمیانه، آن را به گذرگاهی حیاتی برای تجارت جهانی، انرژی و حمل‌ونقل بین‌المللی بدل کرده است. در این میان، جمهوری اسلامی ایران به دلیل مجاورت جغرافیایی با قفقاز جنوبی، برخوردار از پتانسیل حمل‌ونقل زمینی و دریایی، و قرارگیری در محور شمال - جنوب اوراسیا، دارای ظرفیت بالقوه‌ای برای ایفای نقشی محوری در اتصال شرق و غرب و شمال و جنوب است (Bazrpash, 2025: 123-126). این موقعیت ژئواستراتژیک، ایران را در کانون طرح‌های ترانزیتی متعدد قرار داده است که مهم‌ترین آن‌ها شامل کریدور بین‌المللی شمال - جنوب، کریدور میانی و کریدورهای در حال شکل‌گیری چون زنگزور و ارس است. در عین حال، چالش‌های ناشی از تحریم‌های اقتصادی، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای مانند ترکیه و آذربایجان، و تحولات ژئوپلیتیکی پس از جنگ قره‌باغ و جنگ اوکراین، بر پیچیدگی موقعیت ایران در این معادلات افزوده است. (Bazrpash, 2025: 123-126)

منطقه قفقاز را نه صرفاً به‌عنوان یک منطقه جغرافیایی، بلکه به‌مثابه گره‌ای در شبکه جهانی مبادلات و انرژی باید مورد بررسی قرار داد. مسیرهای ترانزیتی از این منطقه، حلقه اتصال میان تولیدکنندگان منابع انرژی در آسیای مرکزی و مصرف‌کنندگان عمده در اروپا محسوب می‌شوند. پس از آغاز جنگ اوکراین (۲۰۲۲)، که موجب انسداد بخشی از مسیرهای سنتی ترانزیت انرژی و کالا از روسیه شد، قفقاز و به‌ویژه جمهوری آذربایجان، اهمیت مضاعفی در نقشه کریدورهای بین‌المللی یافتند (Gafarli, 2024). در چنین شرایطی، ایران که پیش‌ازاین در چارچوب کریدور شمال - جنوب به‌عنوان مسیر جایگزین برای تجارت میان هند، روسیه و اروپا مطرح بود، اکنون فرصت مناسبی برای افزایش نقش خود در این مسیر می‌بیند. این کریدور از بندر بمبئی در هند آغاز می‌شود و از طریق بندرعباس و شبکه ریلی ایران، به بندر آستارا و سپس به روسیه و اروپای شمالی متصل می‌گردد (Hosseinzadeh & Nasiri Lotum, 2023).

این مسیر، از نظر صرفه‌جویی در زمان و هزینه، حدود ۳۰ تا ۴۰ درصد کارآمدتر از مسیر سنتی کانال سوئز است. برای ایران، این کریدور علاوه بر جنبه اقتصادی، اهمیت ژئوپلیتیکی نیز دارد؛ زیرا کشور را به

حلقه اصلی پیوند هند و روسیه تبدیل می‌کند. در واقع، اینستک بستری برای اعمال نفوذ ژئواکونومیکی ایران در فضای اوراسیا فراهم می‌سازد و درعین حال، توان رقابت با طرح‌هایی نظیر کریدور میانی را تقویت می‌کند (Gevorgyan & Das, 2025). مشارکت فعال ایران در این کریدور، مستلزم سرمایه‌گذاری در پروژه‌های ریلی رشت - آستارا و قزوین - رشت است تا بتواند نقش کشور را به‌عنوان یک محور ترانزیت زمینی تثبیت کند.

از سوی دیگر، نگاه رقابتی فزاینده به کریدور شمال - جنوب و کریدور میانی ابعاد جدیدی از رقابت ژئواکونومیک را در قفقاز شکل داده است. کریدور میانی که از چین آغاز شده و از طریق قزاقستان، دریای خزر، جمهوری آذربایجان، گرجستان و ترکیه به اروپا متصل می‌شود، عملاً مسیر جایگزینی برای عبور از روسیه به شمار می‌رود. (Wasa & Barkani, 2023) این کریدور که بخشی از راهبرد کلان ابتکار کمربند و جاده چین محسوب می‌شود، به‌ویژه پس از آغاز جنگ اوکراین و محدود شدن مسیرهای شمالی، مورد توجه بیشتر اتحادیه اروپا و ناتو قرار گرفته است. برای محور ترکی (ترکیه و جمهوری آذربایجان)، این کریدور فرصت طلایی برای تثبیت موقعیت ژئوپلیتیکی خود در معادلات منطقه‌ای فراهم کرده است. ترکیه با بهره‌گیری از پروژه راه آهن باکو - تفلیس - قارص، در پی تبدیل شدن به گره حیاتی اتصال شرق و غرب است.

در مقابل، گسترش نفوذ کریدور میانی، چالشی جدی برای ایران به شمار می‌آید، زیرا در صورت تثبیت کامل این مسیر، بخشی از ظرفیت ترانزیتی منطقه از قلمرو ایران منحرف خواهد شد. با این حال، تحولات ژئواکونومیک نشان می‌دهد که ایران نه تنها می‌تواند در رقابت با این کریدور عمل‌گراتر رفتار کند، بلکه از طریق هم‌افزایی و پیوند متقاطع میان کریدورهای شمال - جنوب و میانی، جایگاه خود را در شبکه ترانزیتی منطقه ارتقا دهد. موقعیت ژئواستراتژیک ایران، امکان اتصال بندر چابهار در جنوب به بندر انزلی در شمال و از آنجا به مسیر ترانس خزر را فراهم می‌کند. به این ترتیب، ایران می‌تواند به جای رویکرد رقابتی صرف، از راهبرد تلفیق شبکه‌ای بهره‌گیرد و با ارائه مسیرهای چندوجهی، به مرکز ثقل ترانزیت اوراسیا تبدیل شود.

از طرفی تعامل ایران با روسیه و هند در چارچوب اینستک، فرصت‌های راهبردی مهمی را در اختیار تهران قرار می‌دهد. روسیه، پس از تحریم‌های گسترده غرب در پی جنگ اوکراین، به دنبال مسیرهای جایگزین برای تجارت با جنوب و شرق است و اینستک را به‌عنوان مسیری برای دورزدن تحریم‌ها و تداوم دسترسی به بازارهای آسیایی در نظر دارد (Chalikián & Tashjian, 2021). از سوی دیگر، هند نیز در تلاش است با دورزدن مسیرهای تحت کنترل پاکستان، از طریق بندر چابهار به بازارهای قفقاز، روسیه و اروپای شرقی دست یابد. در این میان، ایران حلقه پیوند این دو قدرت بزرگ آسیایی است.

چنین موقعیتی، در صورت مدیریت صحیح، می‌تواند ایران را از یک مسیر ترانزیتی صرف، به یک بازیگر ژئواکونومیک فعال در نظام منطقه‌ای تبدیل کند. اما تحریم‌های آمریکا مانع جذب سرمایه‌گذاری خارجی برای توسعه زیرساخت‌های ریلی و بندری ایران شده است. علاوه بر این، تلاش ترکیه برای تقویت کریدور میانی، در صورتی که به‌صورت مستقل و بدون پیوند با مسیرهای عبوری از ایران توسعه یابد،

تهدیدی ژئواکونومیک برای تهران محسوب می‌شود؛ اما در چارچوب منطق شبکه‌ای ژئواکونومی، می‌تواند به فرصتی برای هم‌افزایی و اتصال متقاطع با کریدور شمال - جنوب بدل شود. ترکیه با حمایت اتحادیه اروپا و باکو، در تلاش است مسیر ترانزیتی شرق - غرب را از طریق قفقاز جنوبی و دریای خزر جایگزین مسیر عبوری از ایران کند. در چنین شرایطی، ایران ناگزیر است که از دیپلماسی زیرساختی فعال‌تری در جهت بهره‌وری هر چه بیشتر مسیرهای عبوری از کشور استفاده کند (Rashidi, 2023:40).

علاوه بر رقابت مسیرها، عامل امنیت نیز نقش مهمی در تعیین جایگاه ایران در این معادلات خواهد داشت. تحولات پس از جنگ دوم قره‌باغ (۲۰۲۰) و شکل‌گیری گفتمان جهان ترک در سیاست خارجی ترکیه، پیامدهایی مستقیم برای امنیت ژئوپلیتیکی ایران ایجاد کرده است. تلاش ترکیه و جمهوری آذربایجان برای ایجاد کریدور زنگزور که در صورت تسلط محور ترکی بر آن، می‌تواند ایران را از مرز مستقیم زمینی با ارمنستان محروم کند و عملاً مسیر ارتباطی ایران با قفقاز شمالی و اروپا را به مخاطره اندازد. از این رو، تحولات مربوط به کریدور زنگزور نه تنها مسئله‌ای مرزی، بلکه تهدیدی ژئواکونومیک برای ایران محسوب می‌شود؛ زیرا ایجاد چنین کریدوری توازن ژئوپلیتیکی در جنوب قفقاز را به سود محور آنکارا - باکو - تل‌آویو تغییر می‌دهد.

### ۳-۲. کریدور زنگزور

در پی تحولات ژئوپلیتیکی پس از جنگ دوم قره‌باغ (۲۰۲۰)، موضوع کریدور زنگزور به‌عنوان یکی از مناقشه‌برانگیزترین محورهای ژئواستراتژیک در قفقاز جنوبی مطرح شد. این کریدور که از نظر باکو و آنکارا، قرار است نخجوان را از طریق اراضی جنوبی ارمنستان به جمهوری آذربایجان متصل کند، در ظاهر یک مسیر ترانزیتی اقتصادی است، اما در واقع ابعادی فراتر از آن دارد و بخشی از راهبرد کلان ترکیه برای ایجاد پیوستگی جغرافیایی در جهان ترک محسوب می‌شود. (Ghaderihajat et al., 2025) تحقیق این طرح، به معنای اتصال مستقیم ترکیه به جمهوری آذربایجان و از آنجا به آسیای مرکزی بدون عبور از خاک ایران خواهد بود. در نتیجه، اگر این مسیر عملیاتی شود، ایران نه تنها بخشی از مسیرهای ترانزیتی خود را از دست می‌دهد، بلکه در نظم ژئواکونومیک جدید قفقاز به حاشیه رانده می‌شود.

زنگزور صرفاً یک مسیر حمل‌ونقل نیست، بلکه پروژه‌ای برای بازطراحی نقشه ژئوپلیتیکی قفقاز است. ترکیه و جمهوری آذربایجان، با حمایت برخی قدرتهای غربی و در هماهنگی با ناتو، در پی ایجاد کریدوری هستند که حضور ژئوپلیتیکی ایران و روسیه را در قفقاز جنوبی تضعیف کند. (Gawliczek & Iskandarov, 2023) این طرح با اهداف اقتصادی اتحادیه اروپا نیز هم‌پوشانی دارد؛ زیرا اروپا در پی کاهش وابستگی خود به مسیرهای انرژی و ترانزیت تحت نفوذ روسیه است. در چنین چارچوبی، ایران با تهدیدی مضاعف روبه‌روست: از یک سو احتمال از دست‌دادن موقعیت ترانزیتی در جنوب قفقاز، و از سوی دیگر، محدود شدن دسترسی زمینی به ارمنستان که تنها مسیر مستقیم ارتباطی ایران با بازارهای قفقاز و اروپا به شمار می‌رود.

واکنش ایران نسبت به این پروژه، ترکیبی از بازدارندگی ژئوپلیتیکی و کنشگری ژئواکونومیک بوده است. در سطح بازدارندگی، ایران با اجرای رزمایش‌های نظامی در مرزهای شمال غربی و تأکید بر لزوم حفظ

مرزهای بین‌المللی موجود، پیام روشنی به باکو و آنکارا ارسال کرد مبنی بر اینکه هرگونه تغییر ژئوپلیتیکی در منطقه را تحمل نخواهد کرد. در سطح اقتصادی نیز، تهران طرح‌هایی را برای تقویت کریدور ارس به‌عنوان مسیر جایگزین در دستور کار قرار داده است. (Golmohammadi & Markedonov, 2024)



#### کریدور زنگزور (Eldem, 2022)

این کریدور از طریق مرز نوردوز - مغری، ایران را به ارمنستان و از آنجا به گرجستان و دریای سیاه متصل می‌کند و در صورت توسعه، می‌تواند جایگاه ژئواکونومیک ایران در قفقاز را حفظ نماید. کریدور ارس نه تنها تداوم ارتباط ایران با قفقاز و اروپا را تضمین می‌کند، بلکه به لحاظ اقتصادی نیز مزیت‌هایی نسبت به مسیر زنگزور دارد. برخلاف زنگزور که با چالش‌های امنیتی و مخالفت‌های سیاسی ارمنستان در جهت تسلط محور ترکی بر این مسیر روبه‌روست که نتیجه آن واگذاری این مسیر به مدت ۹۹ سال به شرکت‌های آمریکایی در امضای توافق صلح بین آذربایجان و ارمنستان به میزبانی ترامپ در واشنگتن بوده است، مسیر ارس می‌تواند با سرمایه‌گذاری مشترک ایران و ارمنستان و بهره‌گیری از حمایت روسیه، به یک محور پایدار تجاری تبدیل شود. (Kaleji, 2024) این کریدور همچنین می‌تواند اتصال‌دهنده کریدور شمال - جنوب به کریدور میانی باشد و نیز می‌تواند موقعیت ایران را در قالب پیونددهنده این دو شبکه مهم تقویت کند. به عبارتی، توسعه کریدور ارس در واقع راهبردی برای تلفیق کریدورها و تقویت نقش ایران در نظم ترانزیتی اوراسیا است. (Kaleji, 2024)

اما اهمیت ارس صرفاً در جنبه اقتصادی آن خلاصه نمی‌شود. این مسیر، یکی از محدود ابزارهای ایران برای حفظ حضور مؤثر در قفقاز جنوبی است. در شرایطی که بازیگرانی چون ترکیه، آذربایجان و حتی اسرائیل بانفوذ فزاینده خود در این منطقه در پی مهار ایران هستند، حفظ مسیرهای ارتباطی و اقتصادی از طریق ارمنستان برای تهران حیاتی است. در واقع، تداوم کریدور ارس به معنای تداوم حضور ژئوپلیتیکی ایران در قفقاز است (Agu-iar, 2025). ایران با بهره‌گیری از ابزارهای ژئواکونومیک، از جمله سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های جاده‌ای و

ریلی مشترک با ارمنستان و ایجاد مناطق آزاد تجاری در جلفا و نوردوز، در حال تثبیت جایگاه خود در این مسیر است. افزون بر این، همکاری سه‌جانبه ایران - روسیه - ارمنستان در قالب طرح‌های لجستیکی می‌تواند موازنه ژئواکونومیک منطقه را به سود ایران تغییر دهد. (Koolae & Rashidi, 2024)

با این حال رقابت میان زنگزور و ارس را می‌توان مصداقی از دو رویکرد متضاد در منطقه قفقاز دانست: رویکرد انحصارگرایانه و ناتو محور ترکیه - آذربایجان در برابر رویکرد همگرایانه و چندجانبه‌گرایانه ایران - روسیه - ارمنستان. در حالی که آنکارا و باکو در پی ایجاد محور ترانزیتی ترک‌زبان هستند، ایران به دنبال شکل‌دهی الگویی از همگرایی اقتصادی چندسطحی است که ضمن تقویت استقلال منطقه از نفوذ غرب، منافع متقابل بازیگران محلی را نیز تضمین کند. به همین دلیل است که سیاست ایران در قبال قفقاز نه صرفاً واکنشی به تهدیدها، بلکه مبتنی بر دیپلماسی زیرساختی فعال و مدیریت رقابت از طریق همکاری اقتصادی است.



مسیرهای پیشنهادی کریدور ارس و زنگزور (Alizade, 2024)

#### ۴. ایران و بازیگران منطقه قفقاز

منطقه قفقاز، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، از یک زیرسیستم امنیتی تحت هژمونی مسکو به یک عرصه رقابت ژئوپلیتیکی چندلایه و شکننده بدل شد. این منطقه با ساختار پیچیده قومی، مذهبی و سیاسی، و به دلیل موقعیت راهبردی‌اش به‌عنوان پل ارتباطی میان اروپا و آسیا و برخورداری از منابع غنی انرژی، به کانون توجه و رقابت بازیگران منطقه‌ای (ایران، روسیه و ترکیه) و قدرت‌های فرامنطقه‌ای (ایالات متحده، اتحادیه اروپا، چین و اسرائیل) تبدیل شده است. (Huseynov, 2023)

هر یک از این بازیگران با انگیزه‌ها و راهبردهای منحصر به فرد خود، در تلاش برای بازآرایی معادلات امنیتی، اقتصادی و سیاسی این منطقه هستند و کنش‌های آن‌ها به‌طور مستقیم بر جایگاه و منافع جمهوری اسلامی ایران،

به‌ویژه در عرصه کریدورهای اقتصادی و ترانزیتی، تأثیر می‌گذارد. جنگ دوم قره‌باغ و تحولات پس از آن، نقطه عطفی در نظم ژئوپلیتیکی قفقاز جنوبی بود که توازن قدرت دیرپای منطقه را به شکلی بنیادین دگرگون کرد و ساختاری امنیتی پسا- روسی را به تدریج تثبیت نمود. این جنگ، فرسایش نفوذ روسیه به‌عنوان قدرت مسلط سنتی را آشکار ساخت و فضا را برای نقش‌آفرینی فعال‌تر بازیگرانی چون ترکیه باز کرد و ایران را در برابر واقعیتی جدید قرار داد که نیازمند بازتعریف راهبردهای پیشین خود بود. (Melvin, 2024)

روسیه، به‌عنوان وارث بلافصل اتحاد شوروی، همواره قفقاز جنوبی را بخشی از خارج نزدیک و حوزه نفوذ انحصاری خود تلقی کرده است. سیاست خارجی مسکو در این منطقه، از ابتدا بر مبنای مهار نفوذ قدرت‌های رقیب، به‌ویژه ناتو و ایالات متحده، و حفظ وابستگی جمهوری‌های تازه‌استقلال‌یافته به خود استوار بوده است (Alipour Gorji & Seifi, 2024). کرملین با بهره‌گیری از ابزارهای سخت‌افزاری مانند حضور نظامی در ارمنستان، آبخازیا و اوستیای جنوبی، و همچنین ایفای نقش میانجی در مناقشات قومی و سرزمینی مانند قره‌باغ، تلاش کرده است تا جایگاه خود را به‌عنوان ضامن اصلی امنیت و ثبات در منطقه تثبیت کند (Kasapovic, 2023). با این حال، تحولات دهه اخیر، به‌ویژه جنگ اوکراین (۲۰۲۲)، توانایی و تمرکز استراتژیک روسیه را برای مدیریت هم‌زمان چندین بحران در پیرامون خود به‌شدت تضعیف کرده است. این خلأ قدرت نسبی، به بازیگران دیگر، به‌ویژه ترکیه، اجازه داده است تا نفوذ خود را گسترش دهند و موازنه قوا را به ضرر مسکو تغییر دهند (Soltani-Gishini & Karami, 2025).

ناکارآمدی نیروهای حافظ صلح روسی در قره‌باغ و ناتوانی مسکو در حمایت مؤثر از متحد سنتی خود، ارمنستان، در برابر تهاجمات جمهوری آذربایجان، بی‌اعتمادی فزاینده‌ای را در ایروان به وجود آورده و این کشور را به سمت تنوع‌بخشی به روابط خارجی و نزدیکی محتاطانه به غرب سوق داده است. این فرسایش نفوذ روسیه، برای ایران هم فرصت و هم تهدید است. از یک سو، تضعیف رقیب سنتی در قفقاز می‌تواند فضای مانور بیشتری برای تهران فراهم آورد؛ اما از سوی دیگر، کاهش نقش روسیه به‌عنوان یک نیروی موازنه‌گر در برابر توسعه‌طلبی محور آنکارا - باکو، تهدیدات امنیتی جدیدی را در مرزهای شمالی ایران ایجاد می‌کند. با این حال، نیاز فزاینده روسیه به مسیرهای تجاری جایگزین پس از تحریم‌های غرب، اهمیت کریدور شمال - جنوب را برای مسکو دوچندان کرده و زمینه‌ای برای همکاری راهبردی با ایران در حوزه ترانزیت فراهم آورده است (Kolaee & Zangeneh, 2024)، همکاری که می‌تواند به ابزاری برای مقابله مشترک با انزوای ژئواکونومیک هر دو کشور تبدیل شود. (Vinokurov et al., 2022)

در مقابل تضعیف نسبی نفوذ روسیه، ترکیه به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای نوظهور، با رویکردی تهاجمی و چندوجهی، در حال تبدیل شدن به بازیگر مسلط جدید در قفقاز جنوبی است. سیاست خارجی آنکارا در این منطقه بر سه محور اصلی استوار است: حمایت بی‌قید و شرط نظامی و سیاسی از جمهوری آذربایجان تحت شعار یک ملت، دو دولت؛ تلاش برای ایجاد یک کریدور ترک‌محور که آسیای مرکزی را از طریق قفقاز به آناتولی و اروپا متصل کند و به حاشیه راندن رقبای منطقه‌ای یعنی ایران و روسیه. جنگ دوم قره‌باغ، نقطه اوج این راهبرد بود. حمایت نظامی مستقیم ترکیه، به‌ویژه از طریق ارائه پهپادهای پیشرفته و مشاوره عملیاتی، نقش تعیین‌کننده‌ای در پیروزی جمهوری آذربایجان ایفا کرد و جایگاه آنکارا را از یک

حامی صرف به یک بازیگر میدانی ارتقا داد (Huseynov, 2017).

پس از جنگ، ترکیه با جدیت پروژه کریدور زنگزور را دنبال می‌کند، پروژه‌ای که نه تنها یک مسیر ترانزیتی، بلکه ابزاری ژئوپلیتیکی برای فشار بر ایران و ارمنستان و تکمیل زنجیره ژئواکونومیک جهانی ترک است. این رویکرد تهاجمی، بزرگ‌ترین چالش امنیتی و اقتصادی برای ایران در قفقاز محسوب می‌شود، چرا که نه تنها مسیرهای ترانزیتی ایران را دور می‌زند، بلکه با تقویت گفتمان‌های پان‌ترکیستی، می‌تواند بر انسجام داخلی ایران نیز تأثیر منفی بگذارد. سیاست ایران در قبال این محور نوظهور، از موازنه‌گرایی سنتی به یک راهبرد مواجهه کنترل‌شده تغییر یافته است. تهران ضمن حمایت رسمی از تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان، هرگونه تغییر در مرزهای ژئوپلیتیکی منطقه را خط قرمز خود اعلام کرده و با برگزاری رزمایش‌های نظامی در مرزهای شمال غربی و همچنین حمایت سیاسی و اقتصادی از ارمنستان، تلاش کرده تا از تحقق کامل اهداف محور آنکارا - باکو جلوگیری کند (Eldem, 2024).

در کنار این دو قدرت منطقه‌ای، بازیگران فرامنطقه‌ای نیز هر یک با اهداف خاص خود، پیچیدگی معادلات قفقاز را دوچندان کرده‌اند. ایالات متحده از ابتدای دهه ۱۹۹۰، قفقاز را عمدتاً از دریچه رقابت با روسیه و مهار ایران نگرسته است. راهبرد واشنگتن بر حمایت از حاکمیت و استقلال جمهوری‌های منطقه، ترویج دموکراسی و همگرایی آن‌ها با ساختارهای یورو - آتلانتیک و همچنین توسعه کریدورهای انرژی که ایران و روسیه را دور می‌زنند، متمرکز بوده است. پروژه‌هایی مانند خط لوله نفت باکو - تفلیس - جیهان و کریدور گاز جنوبی، با حمایت مستقیم آمریکا و باهدف کاهش وابستگی اروپا به انرژی روسیه و جلوگیری از ایفای نقش ایران به‌عنوان مسیر ترانزیت انرژی، اجرا شدند (Cornell et al., 2015:13-27).

باین حال، در سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از جنگ گرجستان در سال ۲۰۰۸ و سپس با چرخش تمرکز استراتژیک آمریکا به سمت رقابت با چین، توجه واشنگتن به قفقاز جنوبی کاهش یافته و این کشور دچار نوعی سردرگمی راهبردی در این منطقه شده است. این انفعال نسبی، به‌ویژه در جریان جنگ دوم قره‌باغ، فضا را برای نقش‌آفرینی بیشتر روسیه و ترکیه باز کرد و نشان داد که آمریکا دیگر توان یا اراده لازم برای مداخله مستقیم در بحران‌های منطقه را ندارد (Yepremyan, 2020). این کاهش حضور آمریکا، می‌تواند فرصتی برای ایران باشد تا با دیپلماسی فعال، خلأ موجود را پر کند، اما هم‌زمان، غیاب یک نیروی موازنه‌گر غربی می‌تواند به جسورتر شدن بازیگرانی چون ترکیه و آذربایجان منجر شود.

اتحادیه اروپا نیز با رویکردی مبتنی بر قدرت نرم و از طریق ابزارهایی مانند سیاست همسایگی اروپا و مشارکت شرقی، در پی گسترش نفوذ خود در قفقاز است. اهداف اصلی اروپا شامل تضمین ثبات در همسایگی شرقی، ترویج دموکراسی و حکمرانی خوب، و مهم‌تر از همه، تنوع‌بخشی به منابع انرژی و کاهش وابستگی به گاز روسیه است. جنگ اوکراین، اهمیت قفقاز به‌عنوان یک منبع و مسیر جایگزین انرژی را برای بروکسل دوچندان کرده است. هرچند اتحادیه اروپا فاقد قدرت سخت‌افزاری برای ایفای نقش امنیتی تعیین‌کننده در منطقه است، اما جذابیت اقتصادی و هنجاری آن، ابزار قدرتمندی برای نفوذ در میان کشورهای منطقه، به‌ویژه گرجستان که به دنبال عضویت در این اتحادیه است، فراهم می‌آورد (European Commission, 2020). این رویکرد اروپایی، با راهبرد ایران که مبتنی بر نظم منطقه‌ای بدون دخالت

قدرت‌های غربی است، در تضاد قرار دارد، اما در عین حال می‌تواند به ایجاد ثبات و توسعه اقتصادی در منطقه کمک کند.

در این میان، حضور دو بازیگر دیگر، یعنی اسرائیل و چین، ابعاد جدیدی به رقابت‌های قفقاز افزوده است. اسرائیل با پیروی از دکترین پیرامونی بن‌گورین که بر ایجاد اتحاد با کشورهای غیرعرب در حاشیه خاورمیانه استوار است، روابط راهبردی عمیقی با جمهوری آذربایجان برقرار کرده است. این روابط چندلایه شامل همکاری‌های گسترده نظامی و فروش تسلیحات پیشرفته، واردات بخش قابل توجهی از نفت موردنیاز اسرائیل از آذربایجان، و همکاری‌های اطلاعاتی و امنیتی در نزدیکی مرزهای ایران است. از منظر تهران، این اتحاد، یک تهدید امنیتی مستقیم است که بخشی از راهبرد کلان اسرائیل برای محاصره ژئوپلیتیکی و ایجاد عمق استراتژیک علیه ایران محسوب می‌شود (Pinfold & Peters, 2021). حضور اسرائیل در آذربایجان، نه تنها به تقویت توان نظامی باکو در برابر ارمنستان کمک کرده، بلکه به تشدید بی‌اعتمادی میان تهران و باکو دامن زده و زمینه را برای جنگ‌های نیابتی و در سایه در این منطقه فراهم آورده است. (Ramazanova, 2021)

چین، برخلاف سایر بازیگران، با رویکردی عمدتاً ژئواکونومیک و با احتیاط سیاسی در قفقاز حضور دارد. هدف اصلی پکن، ادغام این منطقه در ابتکار یک کمربند، یک جاده و ایجاد مسیرهای ترانزیتی متنوع برای اتصال شرق آسیا به اروپاست. چین با پرهیز از مداخله در مناقشات سیاسی منطقه، تلاش کرده تا با همه کشورهای، از جمله ایران، روسیه و ترکیه، روابط اقتصادی خود را حفظ کند. باین حال، سرمایه‌گذاری‌های چین در پروژه‌های زیرساختی مانند راه آهن باکو-تفلیس-قارص و بنادر گرجستان، به تقویت کریدور میانی که رقیب کریدور شمال-جنوب است، کمک می‌کند. این رویکرد دوگانه چین، ایران را در موقعیت پیچیده‌ای قرار می‌دهد: از یک سو، تهران می‌تواند از ظرفیت سرمایه‌گذاری و نیاز چین به مسیرهای ترانزیتی برای توسعه زیرساخت‌های خود بهره‌برداری کند، اما از سوی دیگر، باید مراقب باشد که در رقابت کریدورها، توسط مسیرهای جایگزین مورد حمایت پکن، به حاشیه رانده نشود (Khorrami, 2020).

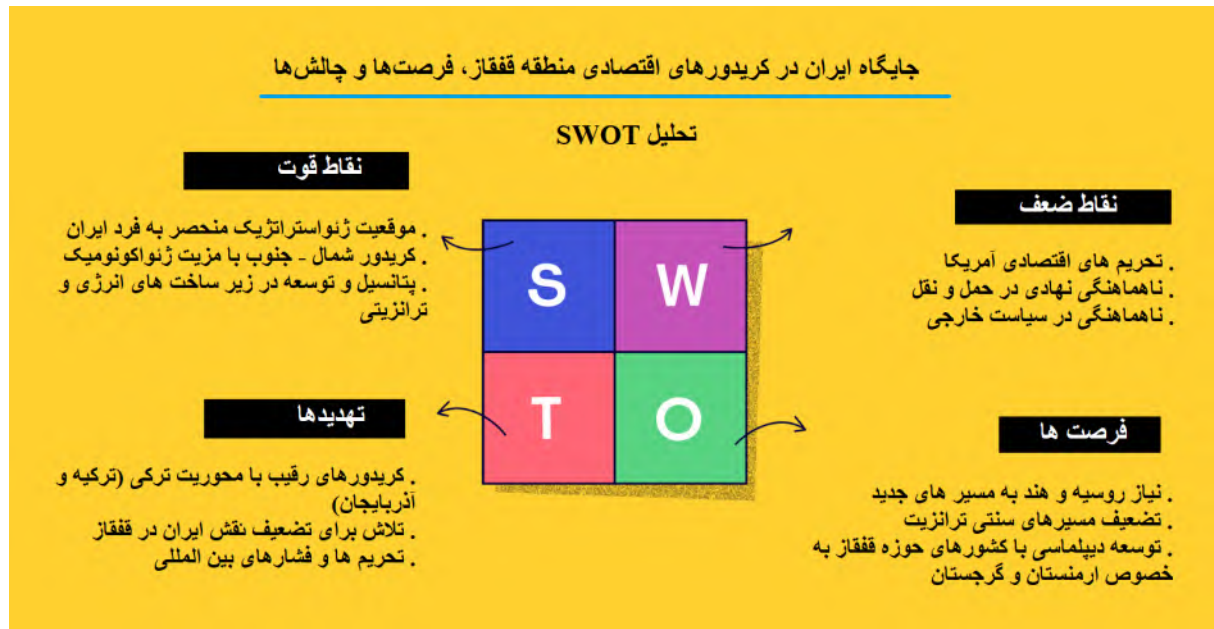
بنابراین، جایگاه ایران در منطقه قفقاز، محصول برآیند نیروهای متضاد و منافع متقاطع بازیگران متعدد است. سیاست خارجی ایران که در دوران پسا شوروی مبتنی بر موازنه‌گرایی پراگماتیک و تلاش برای حفظ وضع موجود بود، اکنون در برابر یک نظم نوظهور و به شدت رقابتی قرار گرفته که نیازمند بازنگری و کنشگری فعال‌تر است. افول نسبی هژمونی روسیه، ظهور تهاجمی محور ترکیه-آذربایجان با حمایت اسرائیل، حضور محتاطانه اما تأثیرگذار غرب، و رویکرد ژئواکونومیک چین، فضایی را ایجاد کرده که در آن فرصت‌ها و تهدیدها برای ایران در هم تنیده‌اند. ایران از یک سو با فرصت تاریخی فعال‌سازی کریدور شمال-جنوب و تبدیل شدن به یک هاب ترانزیتی کلیدی در سایه نیازهای جدید روسیه و هند مواجه است و از سوی دیگر، با تهدید انزوای ژئواکونومیک از طریق کریدورهای رقیب و چالش‌های امنیتی در مرزهای شمال غربی خود روبروست. موفقیت ایران در این عرصه پیچیده، مستلزم اتخاذ یک دیپلماسی چندوجهی، هوشمند و زیرساخت محور است که بتواند ضمن مهار تهدیدات، از فرصت‌های ناشی از رقابت قدرت‌ها به نفع منافع ملی خود بهره‌برداری کند و جایگاه خود را در نقشه ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک در حال تحول اوراسیا تثبیت نماید.

## نتیجه‌گیری

تحولات ژئوپلیتیکی سال‌های اخیر، به‌ویژه جنگ اوکراین و بازآرایی زنجیره‌های جهانی تأمین، موجب ارتقای جایگاه منطقه قفقاز از یک پیرامون ژئوپلیتیکی کم‌اهمیت به یکی از کانون‌های اصلی رقابت ژئواکونومیک در فضای اوراسیا شده است. در این چارچوب، منطق رقابت میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نیز دستخوش تغییر شده و تمرکز از کنترل سرزمین به کنترل کریدورها، مسیرهای ترانزیتی، زیرساخت‌های انرژی و لجستیک انتقال یافته است. قفقاز جنوبی اکنون نه فقط صحنه منازعات هویتی و امنیتی، بلکه عرصه‌ای برای بازتعریف موازنه قدرت از مسیر ژئواکونومی محسوب می‌شود. ایران در قلب این دگرگونی ساختاری قرار دارد: کشوری برخوردار از موقعیت ژئواستراتژیک منحصر به فرد که در عین حال، در صورت ناتوانی در همگامی با شتاب تحولات منطقه‌ای، با خطر حاشیه‌رانده شدن از معادلات جدید مواجه است. از این منظر، جایگاه ایران در قفقاز را می‌توان نقطه تلاقی فرصت‌ها و تهدیدها دانست؛ وضعیتی که نیازمند درایت و عقلانیت در رابطه با تحولات منطقه است.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد جایگاه ایران در رقابت کریدوری قفقاز را می‌توان به‌طور معنادار در قالب یک چارچوب تحلیلی مبتنی بر رویکرد SWOT تبیین کرد. از منظر درونی، مهم‌ترین نقطه قوت ایران، موقعیت ژئواستراتژیک آن به‌عنوان پیونددهنده خلیج فارس، قفقاز و اوراسیاست؛ ظرفیتی که به‌ویژه در قالب کریدور شمال-جنوب قابلیت تبدیل شدن به مزیت ژئواکونومیک پایدار را دارد. با این حال، ضعف‌های ساختاری قابل توجهی مانع از بالفعل شدن این ظرفیت شده‌اند. تحریم‌های ایالات متحده، نه فقط به‌عنوان محدودیت اقتصادی، بلکه در قالب یک ابزار ژئواکونومیک برای مهار توسعه زیرساخت‌های کلیدی ایران عمل کرده‌اند. در کنار این عامل بیرونی، ناهماهنگی نهادی میان بخش‌های حمل‌ونقل، اقتصاد و سیاست خارجی، تأخیرهای مزمن در پروژه‌هایی مانند راه آهن رشت-آستارا را رقم زده و کارایی سیاست کریدوری ایران را کاهش داده است. بدین ترتیب، ضعف‌های درونی بیش از فشارهای خارجی، نقش تعیین‌کننده‌ای در محدود شدن بهره‌برداری ایران از مزیت‌های جغرافیایی ایفا کرده‌اند.

در سطح محیطی، تحولات ساختاری نظام بین‌الملل و منطقه اوراسیا فرصت‌ها و تهدیدهای هم‌زمانی را پیش روی ایران قرار داده است. از یک سو، تداوم جنگ اوکراین، افزایش نیاز روسیه و هند به مسیرهای ترانزیتی جایگزین، و تضعیف نسبی برخی مسیرهای سنتی، فرصت‌هایی را برای ارتقای نقش ایران در شبکه‌های ترانزیتی و انرژی منطقه فراهم می‌سازد. این تحولات، در صورت اتخاذ سیاست‌های ژئواکونومیک فعال، می‌تواند به تقویت جایگاه ایران در کریدور شمال-جنوب و افزایش پیوندهای اقتصادی با بازیگران غیرغربی بینجامد. از سوی دیگر، تهدیدهایی نظیر پیشبرد پروژه‌های رقیب تحت حمایت ترکیه و جمهوری آذربایجان و تلاش برای بازتعریف ژئواکونومی قفقاز جنوبی به زیان ایران، خطر حذف تدریجی ایران از نقشه رقابت‌های کریدوری را تشدید می‌کند. در این چارچوب، رقابت با ترکیه واجد ابعاد ژئواکونومیک پیچیده‌ای است که در صورت مدیریت نادرست، می‌تواند به بازی با حاصل جمع صفر تبدیل شود؛ حال آنکه اتخاذ دیپلماسی موازی و تقویت پیوندها با کشورهایی مانند ارمنستان و گرجستان، امکان تبدیل این رقابت به تعاملات محدود با منافع نسبی را فراهم می‌آورد.



در سطح کلان‌تر، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که آینده نقش ایران در قفقاز نه یک سرنوشت از پیش تعیین شده، بلکه حاصل برهم‌کنش میان توان داخلی، تصمیمات سیاستی و مدیریت محیط رقابتی منطقه‌ای است. بر این اساس، می‌توان سناریوهای متفاوتی برای آینده جایگاه ایران در قفقاز ترسیم کرد. در سناریوی بهینه، ایران با بهره‌گیری از دیپلماسی فعال کریدوری و ادغام مؤثر کریدور شمال - جنوب در ابتکارهای بزرگ‌تر منطقه‌ای، قادر خواهد بود نقش خود را به‌عنوان یکی از گره‌های اصلی ترانزیت اوراسیا تثبیت کند. در سناریوی میانی، ایران موفق به مدیریت بخشی از رقابت‌های ژئواکونومیک می‌شود، اما تداوم تحریم‌ها و محدودیت‌های زیرساختی مانع از جهش معنادار نقش اقتصادی آن خواهد شد. در مقابل، در سناریوی بدبینانه، تشدید فشارهای بین‌المللی و غلبه کریدورهای رقیب می‌تواند ایران را به بازیگری حاشیه‌ای در معادلات جدید قفقاز بدل سازد؛ وضعیتی که پیامدهای اقتصادی و امنیتی قابل توجهی برای مرزهای شمالی کشور در پی خواهد داشت.

بنابراین، با توجه به این پژوهش باید گفت که جایگاه ایران در شبکه کریدورهای منطقه قفقاز، یک مزیت خودکار و تضمین شده نیست، بلکه ظرفیتی مشروط است که تحقق آن مستلزم هم‌زمانی سیاست‌گذاری ژئواکونومیک منسجم، تکمیل زیرساخت‌های ترانزیتی و مدیریت هوشمند رقابت‌های منطقه‌ای است. رویکرد SWOT به کاررفته در این مطالعه آشکار می‌سازد که غفلت از ضعف‌های درونی و تهدیدهای محیطی، می‌تواند حتی قوی‌ترین مزیت‌های ژئواستراتژیک را خنثی کند؛ در حالی که هم‌افزایی میان نقاط قوت داخلی و فرصت‌های بیرونی، امکان بازتعریف نقش ایران به‌عنوان بازیگری مؤثر در ژئواکونومی قفقاز را فراهم خواهد ساخت.

## منابع

- پوراحمدی میبدی، حسین؛ خانی جوی‌آباد، م. (۱۳۹۶)، اقتصاد سیاسی سیاست خارجی چین در عصر

- جهانی شدن اقتصادی. رویکردهای سیاسی و بین‌المللی، ۸(3)، 49.
- حسین‌زاده، و؛ نصیری لتوم، ب. (۱۴۰۳)، رقابت ایران و ترکیه در کریدورهای قفقاز. مطالعات اوراسیای مرکزی، ۱۷(2)، 93-123. doi: 10.22059/jcep.2025.381166.450249
  - حسین‌زاده، و؛ نصیری لتوم، ب. (۱۴۰۲)، تأثیر جنگ اوکراین ۲۰۲۲ بر کریدورهای ترانزیتی در منطقه قفقاز. مطالعات کشورها، ۱۵-21. doi:10.22059/jcountst.2023.364611.1061
  - رشیدی، ا. (۱۴۰۲)، کریدور میانی و منافع ایران در قفقاز جنوبی. مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۱۲۱(2)، 27-54.
  - رئیس‌نژاد، ا؛ بوشهری، م. (۱۴۰۱)، مثلث جاده ابریشم نوین: چین، روسیه و اروپا. فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۲۸(117)، 127-152.
  - سلطانی گیشینی، م؛ کرمی، ج. (۱۴۰۴)، جایگاه ایران در بازی ژئوپلیتیک روسیه: موازنه ناپایدار در شرائط دشوار. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۷(۳)، ۱۱۷-۱۳۸. doi: 10.48308/piaj.2025.239092.1668
  - علی‌پور گرجی، م؛ صیفی، ا. (1403)، نقش قدرت نرم در سیاست خارجی روسیه در قبال جمهوری‌های قفقاز جنوبی. مطالعات بنیادی و کاربردی جهان اسلام، ۶(2)، 195-216.
  - فرهادی، م. (۱۴۰۱)، مطالعه تطبیقی فرصت‌ها و تهدیدات طرح‌های اقتصادی ترکیه و روسیه در آسیای مرکزی برای ایران. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۴(۱)، ۶۹-۹۶. doi: 10.29252/piaj.2022.224989.1170
  - قادری حاجت، م؛ منیری، ک؛ امیرپور، ا. (1404)، تأثیر کریدور زنگزور بر وزن ژئوپلیتیکی ایران. مطالعات اوراسیای مرکزی، ۱۷(2)، 189-213. doi: 10.22059/jcep.2025.379784.450240
  - کولایی، ا؛ زنگنه، س. (1402)، تأثیر جنگ اوکراین بر روابط ایران و روسیه. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۵(2)، 35-56. doi: 10.48308/piaj.2024.233313.1442
  - کولائی، ا. (۱۳۹۰)، جمهوری اسلامی ایران و ژئوپلیتیک قفقاز جنوبی. ژئوپلیتیک، ۶(17)، ۷۵-۱۱۱.
  - گلمحمدی، و؛ عزیززی، ح. (1401)، قفقاز جنوبی در منطقه گرایسی سیاست خارجی ایران. مطالعات اوراسیای مرکزی، ۱۵(1)، 281-305.

## References

- Aguiar, P. (2025), The Zangezur Corridor: A key trade link in the South Caucasus and implications of alternative routes. Geopolitical Monitor. <https://www.geopoliticalmonitor.com/the-zangezur-corridor-a-key-trade-link-in-the-south-caucasus/> (Accessed on: 18.09.2025).
- Alizade, Z. (2024), The US does not want the Zangezur corridor to be opened under these conditions. EDNews.net. <https://ednews.net/en/news/politics/657269-the-does-not-want-the>, (Accessed on: 31.07.2025).
- Alipour Gorji, M., & Seifi, A. (2024), The role of soft power in Russia's foreign policy toward the South Caucasus republics. Fundamental and Applied Studies of the Islamic World, 6(2), 195–216 [In Persian].
- Azizi, H. & Isachenko, D(2023). ) : Turkey-Iran rivalry in the changing geopolitics of the

- South Caucasus, SWP Comment, No. 49/2023, Stiftung Wissenschaft und Politik (SWP), Berlin, <https://doi.org/10.18449/2023C49>
- Bazrpash, M. (2025), Iran-Rah: Iran's strategic connectivity initiative at the crossroads of North-South and East-West corridors. *Puty Mir/World of Transport*, 2025(1), 45–62. doi: 10.20542/2307-1494-2025-1-119-141.
  - Blackwill, R. D., & Harris, J. M. (2016), *War by other means: Geoeconomics and statecraft*. Harvard University Press.
  - Chalikyan, N., & Tashjian, Y. (2021), Geopolitics of the North–South Transport Corridor. *South Asian Voices*. <https://southasianvoices.org/geopolitics-of-the-north-south-transport-corridor/> (Accessed on: 09.07.2021),
  - Cornell, S. E., Starr, S. F., & Tsereteli, M. (2015), A Western strategy for the South Caucasus. *Silk Road Paper*, February. Central Asia-Caucasus Institute & Silk Road Studies Program.
  - Eldem, T. (2024), The rising strategic importance of Türkiye's Middle Corridor in Eurasia amid the Ukraine conflict. *Avim.org.tr*. <https://avim.org.tr/en/Analiz/THE-RISING-STRATEGIC-IMPORTANCE-OF-TURKIYE-S-MIDDLE-CORRIDOR-IN-EURASIA-AMID-THE-UKRAINE-CONFLICT>, (Accessed on: 29.05.2024).
  - Eldem, T. (2022), Russia's war on Ukraine and the rise of the Middle Corridor as a third vector of Eurasian connectivity. *SWP Comment*, 64, 1–14. doi:10.18449/2022:C64
  - European Commission. (2020), The Southern Gas Corridor: Delivering Azerbaijani gas to Europe. [https://energy.ec.europa.eu/topics/energy-security/diversification-gas-supply-sources-and-routes\\_en](https://energy.ec.europa.eu/topics/energy-security/diversification-gas-supply-sources-and-routes_en)
  - Farhadi, M. (2022), A Comparative Study of the Opportunities & Threats of Turkish & Russian Economic Plans in Central Asia for Iran. *Political and International Approaches*, 14(1), 69–96. doi: 10.29252/piaj.2022.224989.1170 [In Persian].
  - Gafarli, T. (2024), Unlocking the potential in the South Caucasus: The Zangezur Corridor's impact on the Trans-Caspian International Transport Route (Middle Corridor). *Central Asia and the Caucasus Studies*, 6(2), 149–168.
  - Gawliczek, P., & Iskandarov, K. (2023), The Zangezur corridor as part of the global transport route (against the backdrop of power games in the South Caucasus region). *Security and Defence Quarterly*, 41(1), 36–53. doi:10.35467/sdq/16199
  - Gevorgyan, A., & Das, M. (2025), The Crucial Role of the International North-South Transport Corridor in the Indo-Pacific. *Central Asia and the Caucasus*, 26, 27-47.
  - Ghaderihajat, M., Moniri, K. and Amirpour, I. (2025), The Impact of the Zangezur Corridor on the Geopolitical Weight of Iran. *Central Eurasia Studies*, 17(2), 189-213. doi: 10.22059/jcep.2025.379784.450240 [In Persian].
  - Golmohammadi, V., & Markedonov, S. M. (2024), How Iran perceives Turkey's rise in the South Caucasus. *Russia in Global Affairs*, 22(1), 152–175. doi:10.31278/1810-6374-2024-1-152-175 22
  - Golmohammadi, V., & Azizi, H. (2022), The South Caucasus in the regionalism of Iran's foreign policy. *Central Eurasia Studies*, 15(1), 281–305 [In Persian].
  - Guzaerov, R., & Baskakov, I. D. (2024), Iran and Turkey after the Second Nagorno-Karabakh War. *Rossiâ i Novye Gosudarstva Evrazii*, 3, 138–152. doi:10.20542/2073-4786-2024-3-138-152
  - Hosseinzadeh, V. & Nasiri Lotum, B. (2025), Iran and Türkiye's Competition in the

- Corridors of the Caucasus. *Central Eurasia Studies*, 17(2), 93-123. doi: 10.22059/jcep.2025.381166.450249 [In Persian].
- Hosseinzadeh, V., & Nasiri Lotum, B. (2023), The impact of the 2022 Ukraine war on transit corridors in the Caucasus region. *Countries Studies*, 15-21. [doi10.22059:/jcountst.2023.364611.1061](https://doi.org/10.22059/jcountst.2023.364611.1061) [In Persian].
  - Hover, R., Buchenrieder, G., & Sokolsky, J. (2025), Economic interdependence and the likelihood of war—a systematic literature review. *Cogent Social Sciences*, 11(1), 2488114. <https://doi.org/10.1080/23311886.2025.2488114>
  - Huseynov, Y. (2017), Geopolitics of the Republic of Turkey’s energy policy. *International Journal of Energy Economics and Policy*, 7(3), 336-343.
  - Huseynov, V. (2023), Geopolitics of the South Caucasus in Flux: Towards a New Balance. *Caucasus Strategic Perspectives Journal*, 5(1), 45-61.
  - Islamov, D. R. (2024), The Balance of Power in the Wider Black Sea Region in the 21st Century. *Advances in Public Policy and Administration (APPA) Book Series*, 331-348. doi10.4018/979-8-3693-5688-3::ch017
  - Kaleji, V. (2023), Iran and the Role of Transit Corridors in the South Caucasus in the Context of the War against Ukraine. *Caucasus Analytical Digest*, 132, 14-20. doi10.3929/ethz-b-000613995
  - Kaleji, V. (2024, February 5), Is the Aras Corridor an alternative to Zangezur? *Central Asia-Caucasus Analyst*. Retrieved from <https://www.cacianalyst.org/publications/analytical-articles/item/13788-is-the-aras-corridor-an-alternative-to-zangezur?.html> [cacianalyst.org+1](https://www.cacianalyst.org) (Accessed on: 06.02.2024).
  - Koolae, E. & Rashidi, A. (2024), The Zangezur corridor and threats to the interests of the Islamic Republic of Iran in the South Caucasus. *Caucasus Analytical Digest*, 136, 3-6. <https://doi.org/10.3929/ethz-b-000657553>
  - Kasapovic, M. (2023), Russia and the “Near Abroad”: (Re)producing Identities through Foreign Policy. *E-International Relations*. <https://www.e-ir.info/2023/08/28/russia-and-the-near-abroad-reproducing-identities-through-foreign-policy/> (Accessed on: 28.08.2023).
  - Khorrami, N. (2020), Perspectives: How China gains from Armenia-Azerbaijan war. *Eurasianet*. <https://eurasianet.org/perspectives-how-china-gains-from-armenia-azerbaijan-war> (Accessed on: 02.12.2020).
  - Koolae, E & Zangeneh, S. (2024), The impact of the Ukraine war on the relations between Iran and Russia. *Political and International Approaches*, 15(2), 35-56. <https://doi.org/10.48308/piaj.2024.233313.1442> [In Persian].
  - Koolae, E. (2010), Islamic Republic of Iran and the geopolitics of the South Caucasus. *Geopolitics*, 6(17), 75-111 [In Persian].
  - Luttwak, E. N. (1990), From geopolitics to geo-economics: Logic of conflict, grammar of commerce. *The National Interest*, (20), 17-23.
  - Mohammadi, F. & Hunter, S.T. (2011), Iran’s Foreign Policy in the Post-Soviet Era: Resisting the New International Order. doi:10.5860/choice.48-2942
  - Moradi Haghghi, F., & Augustin, M. (2025), The influence of the belt and road initiative on China’s advancement in Global value chains and developing economies: A systematic review. *The Chinese Economy*, 1-28. <https://doi.org/10.1080/10971475.2025.2526259>
  - Melvin, N. (2024), Retying the Caucasian knot: Russia’s evolving approach to the South

- Caucasus (RUSI Occasional Paper), Royal United Services Institute for Defence and Security Studies. <https://www.rusi.org/explore-our-research/publications/occasional-papers/retying-caucasian-knot-russias-evolving-approach-south-caucasus> (Accessed on: 18.11.2024),
- Pinfold, R. G., & Peters, J. (2021), The limits of Israel's periphery doctrine: Lessons from the Caucasus and Central Asia. *Mediterranean Politics*, 26(1), 25–49.
  - Pourahmadi Meybodi, H., & Khani Joyabad, M. (2017), The political economy of China's foreign policy in the era of economic globalization. *Political and International Approaches*, 8(3), 49 [In Persian].
  - Rashidi, A. (2023), Middle Corridor and Interests of Iran in the South Caucasus. *Central Asia and The Caucasus Journal*, 29(121), 27-54 [In Persian].
  - Raisinejad, A., & Bushehri, M. (2022), New Silk Road Triangle: China, Russia and Europe. *Central Asia and Caucasus Studies Quarterly*, 28(117), 127–152 [In Persian].
  - Soltani-Gishini, M. & Karami, J. (2025), Iran's Position in Russia's Geopolitical Game: Unstable Balance in Difficult Conditions. *Political and International Approaches*, 17(3), 117–138, doi:10.48308/pij.2025.239092.1668 [In Persian].
  - Suvanova, M. S. (2018), Turkey's policy in the South Caucasus. *Problems of the Post-Soviet Space*, 5(3), 284–297.
  - Sushentsov, A., & Neklyudov, N. (2020), The Caucasus in Russian foreign policy strategy. *Caucasus Survey*, 8(2), 127–141. <https://doi.org/10.1080/23761199.2020.1759888>
  - Vinokurov, E. Y., Ahunbaev, A., & Zaboiev, A. I. (2022), International North–South Transport Corridor: Boosting Russia's "pivot to the South" and trans-Eurasian connectivity. *Russian Journal of Economics*, 8(2), 159–173. [doi:10.32609/j.ruje.8.84349](https://doi.org/10.32609/j.ruje.8.84349)
  - Vasa, L., & Barkanyi, P. (2023), Geopolitical and geo-economic importance of the Middle Corridor: A comprehensive overview. *Eurasian Journal of Economic and Business Studies*, 2(67), 20–32. <https://doi.org/10.47703/ejeb.v2i67.295>
  - Wigell, M., Scholvin, S., & Aaltola, M. (2018), *Geo-economics and power politics in the 21st century: The revival of economic statecraft*. Routledge.
  - Yepremyan, T. (2020), Why Europe should care about Nagorno-Karabakh: A civilisational and geopolitical perspective. *New Eastern Europe*. [https://neweasterneurope.eu/2020/11/03/why-europe-should-care-about-nagorno-karabakh-a-civilisational-and-geopolitical-perspective/?fbclid=IwAR2DVC\\_vc9du\\_HZ0UFh5RIXHZrUXhy9A4pn5ycnlS2aFEPdfSu-jgw8bW7yEM](https://neweasterneurope.eu/2020/11/03/why-europe-should-care-about-nagorno-karabakh-a-civilisational-and-geopolitical-perspective/?fbclid=IwAR2DVC_vc9du_HZ0UFh5RIXHZrUXhy9A4pn5ycnlS2aFEPdfSu-jgw8bW7yEM) (Accessed on: 11.03.2020).

# A Comparative-Critical Study of the Western Foundations of State Independence in the International Order: The Perspective of Contemporary Islamic Political Philosophy

Hadi shojaei<sup>1</sup>

DOI: [10.48308/piaj.2026.243073.1838](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.243073.1838) Received: 2025/12/28 Accepted: 2026/2/28

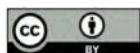
Original Article

## Extended Abstract

**Introduction:** The concept of state independence, a fundamental pillar of the international order, has undergone significant historical evolution and reinterpretation. In the current transitional phase of the global system, a critical examination of its justificatory foundations is of paramount importance. While Western political thought has constructed a coherent secular framework for state sovereignty, it has rarely faced a foundational critique from external philosophical traditions rooted in distinct metaphysical worldviews. The central problem is that the dominant secular conception of independence lacks the capacity to establish a just global order or respond to the needs of spiritually-oriented civilizations. Consequently, redefining independence—not as a self-sufficient value, but as a doctrinal instrument in service of monotheistic ends—is an unavoidable necessity. This article addresses this gap by conducting a comparative-critical study of the Western conceptual architecture of independence through the lens of contemporary Islamic political philosophy. For alternative civilizational projects, such as the Islamic one, achieving meaningful agency in the international arena is contingent upon a radical redefinition of independence beyond its modern secular confines.

**Methods:** This study employs a comparative-critical textual analysis conducted in two sequential phases. First, through an analytical-interpretive examination of key Western political, legal, and international relations texts, it identifies three principal justifications for state independence in dominant Western discourse: national sovereignty as the legal guardian of collective identity; the right to self-determination as the source of popular legitimacy; and strategic efficacy within interdependence as a practical justification. In

1. Assistant Professor, Department of Political Science, Imam Khomeini Education and Research Institute, Qom, Iran. [shojaei@iki.ac.ir](mailto:shojaei@iki.ac.ir)



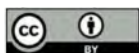
the second phase, adopting a confrontational-comparative approach, each of these pillars is subjected to critical evaluation based on the core tenets of contemporary Islamic political philosophy—namely divine sovereignty, doctrinal independence, justice as the ultimate aim of governance, duty-centricity (as opposed to right-centricity), and the negation of domination.

**Results and Discussion:** The comparative analysis reveals two fundamentally distinct, and often opposed, intellectual and civilizational projects regarding independence. The Western model is built upon a secular, terrestrial, and state-centric rationality, where independence is an end in itself, aimed at preserving the nation-state within the existing international order. In contrast, the Islamic reading—while adopting certain concepts in practical form—fundamentally transforms their conceptual architecture. In this view, national sovereignty is subordinated to divine sovereignty and reinterpreted as a divine trust and duty. The right to self-determination is reconceived not as an autonomous right, but as a fiduciary responsibility before God. Furthermore, strategic efficacy and national interest are redefined within the framework of justice and the interests of the Islamic system. This perspective rejects the management of interdependence as a covert form of domination, proposing instead civilizational self-sufficiency and “dignified, selective interaction” as the alternative strategy.

**Conclusions:** This confrontation results in the formation of two opposing civilizational trajectories. The Western project seeks to stabilize, manage, or incrementally reform the existing order. Conversely, the Islamic project, by fundamentally denying the legitimacy of the current order’s domineering nature, aims for a profound transformation and the establishment of a system based on monotheistic values and justice. This divergence stems from the distinct ontology, anthropology, and teleology of the two traditions. This confrontation is not merely a theoretical dispute; it has evolved into a geopolitical fissure that will shape actor behavior, future alliances, and global conflicts. Therefore, the study of independence today is, in essence, a study of the paradigmatic battle over the meaning of sovereignty, legitimacy, and the ultimate purpose of collective life on the global stage.

**Keywords:** Foundations, Independence, State, International Order, Contemporary Islamic Political Philosophy

**Citation:** shojaei, Hadi. 2026. A Comparative-Critical Study of the Western Foundations of State Independence in the International Order: The Perspective of Contemporary Islamic Political Philosophy, *Political and International Approaches*, Spring, Vol 18, No 1, PP 117-136.



# مطالعه تطبیقی-انتقادی مبانی غربی استقلال دولت در نظم بین الملل از منظر فلسفه سیاسی اسلامی معاصر

هادی شجاعی<sup>1</sup>

DOI: [10.48308/pijaj.2026.243073.1838](https://doi.org/10.48308/pijaj.2026.243073.1838)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۹

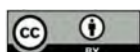
مقاله پژوهشی

## چکیده مبسوط

**مقدمه و اهداف:** مفهوم استقلال دولت، به عنوان رکن بنیادین نظم بین الملل، همواره دستخوش تحول و بازخوانی بوده است. در شرایط گذار نظام بین الملل، واکاوی انتقادی مبانی توجیه گر این مفهوم، اهمیتی ویژه می یابد. در حالی که اندیشه سیاسی غرب، چارچوبی منسجم و اومانستی برای حاکمیت دولت ها ساخته است، این مبانی کمتر در معرض نقدی ریشه ای از منظری بیرونی و برآمده از یک سنت فلسفی جایگزین قرار گرفته اند. مسئله محوری این است که برداشت مسلط و سکولار از استقلال، فاقد ظرفیت لازم برای بنیان گذاری یک نظم جهانی عادلانه و پاسخ گویی به نیازهای تمدن های مبتنی بر معنویت است. از این رو، بازتعریف استقلال نه به مثابه یک ارزش خودبسنده، بلکه به عنوان یک مفهوم مکتبی و ابزاری در خدمت تحقق غایبات توحیدی، ضرورتی اجتناب ناپذیر است. این مقاله می کوشد با پر کردن این خلأ، مطالعه ای تطبیقی-انتقادی از معماری مفهومی غرب در باب استقلال، از منظر فلسفه سیاسی اسلامی معاصر ارائه دهد. برای پروژه های تمدنی بدیل مانند تمدن اسلامی، دستیابی به کنشگری معنادار در عرصه جهانی، مستلزم بازتعریفی بنیادین از استقلال، فراتر از قالب های سکولار مدرن آن است.

**روش:** این پژوهش با روش «تحلیل انتقادی-تطبیقی متون» در دو مرحله متوالی انجام شده است. در مرحله نخست، با بهره گیری از روش تحلیلی-تفسیری در مطالعه متون شاخص غربی در حوزه فلسفه سیاسی، حقوق و روابط بین الملل، سه ستون مفهومی اصلی توجیه کننده استقلال دولت در گفتمان مسلط غربی استخراج شد: حاکمیت ملی به مثابه بنیان حقوقی و حافظ هویت جمعی؛ حق تعیین سرنوشت به منزله منبع مشروعیت مردمی؛ و کارآمدی راهبردی در نظام وابستگی متقابل به مثابه توجیه عملی. در مرحله دوم، با رویکردی تقابلی-تطبیقی، هر یک از این مبانی در مواجهه با مفاهیم محوری فلسفه سیاسی اسلامی معاصر -مانند حاکمیت الهی، استقلال مکتبی، عدالت به مثابه غایت حکمرانی، تکلیف محوری در برابر حق محوری، و نفی سلطه- مورد ارزیابی انتقادی قرار گرفت.

۱. استادیار گروه روابط بین الملل، گروه علوم سیاسی، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران. [shojaei@iki.ac.ir](mailto:shojaei@iki.ac.ir)

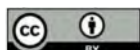


**یافته‌ها:** بررسی تطبیقی، وجود دو پروژه فکری و تمدنی اساساً متمایز و اغلب متعارض در باب استقلال را آشکار می‌سازد. الگوی غربی بر پایه‌ای عرفی، زمین‌مدار و دولت-ملت محور استوار است که در آن استقلال خود غایت نهایی برای حفظ و تقویت دولت-ملت در نظم موجود بین‌المللی است. در مقابل، خوانش اسلامی با پذیرش کلی و نسبی این مبانی، معماری آن‌ها را دگرگون می‌سازد. در این نگاه، حاکمیت ملی در ذیل حاکمیت الهی و به‌مثابه «امانت و تکلیفی الهی» بازتعریف می‌شود. حق تعیین سرنوشت از حقی خودبنیاد به «مسئولیتی امانی در برابر خدا» تبدیل می‌گردد. کارآمدی و منفعت ملی نیز در چارچوب «مصلحت نظام اسلامی» و عدالت بازتعریف شده و راهبرد مدیریت وابستگی، به‌مثابه شکلی پوشیده از سلطه، نقد شده و در برابر آن، راهبرد «خودکفایی تمدنی» و «تعامل‌گزینشی و عزتمند» ارائه می‌گردد.

**نتیجه‌گیری:** برآیند این تقابل، شکل‌گیری دو پروژه سیاسی متعارض است: پروژه غربی معطوف به تثبیت، مدیریت یا اصلاح تدریجی نظم موجود، و پروژه اسلامی در پی دگرگونی بنیادین آن و استقرار نظامی مبتنی بر ارزش‌های توحیدی و عدالت. این تفاوت، ریشه در هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و غایت‌شناسی متمایز این دو سنت دارد. این تقابل دیگر صرفاً یک اختلاف نظری نیست، بلکه به شکافی ژئوپلیتیک و تمدنی بدل شده که رفتار بازیگران، ائتلاف‌ها و تضادهای آینده نظام بین‌الملل را شکل خواهد داد. بنابراین، واکاوی مفهوم استقلال در دوران حاضر، در حقیقت مطالعه میدانی نبرد پارادایمی بر سر معنای حاکمیت، مشروعیت و غایت حیات جمعی در عرصه جهانی است.

**کلیدواژه‌ها:** مبانی، استقلال، دولت، نظم بین‌المللی، فلسفه سیاسی اسلامی معاصر

**استناددهی:** شجاعی، هادی. ۱۴۰۵. مطالعه تطبیقی-انتقادی مبانی غربی استقلال دولت در نظم بین‌الملل از منظر فلسفه سیاسی اسلامی معاصر، بهار، سال ۱۸، شماره ۱، ۱۳۶-۱۱۷.



## مقدمه

مفهوم استقلال دولت به عنوان ستون اصلی حاکمیت در نظام بین‌الملل، از صلح وستفالی تا عصر حاضر، دستخوش دگرگونی‌های نظری و عملی گسترده‌ای بوده است. این مفهوم که در اندیشه سیاسی کلاسیک غرب اغلب با حاکمیت مطلق پیوند خورده بود، در شرایط کنونی گذار و بی‌ثباتی شکننده نظم جهانی، با چالش‌های بی‌سابقه‌ای مواجه شده است. پدیده‌هایی چون جهان‌شهری شدن و الگوهای پیچیده وابستگی متقابل، مبانی سنتی دولت-ملت را زیر سؤال برده‌اند. با این حال، مبانی فلسفی-حقوقی توجیه‌گر این مفهوم در گفتمان مسلط غربی، عمدتاً در چارچوبی اومانستی و سکولار باقی مانده و کمتر در معرض نقادی ریشه‌ای از منظری بیرونی و برخاسته از یک سنت فلسفی جایگزین قرار گرفته است. این مقاله در صدد است تا با رویکردی تطبیقی-انتقادی و با عبور از نقدهای درونی-غربی، طرحی برای مقایسه و ارزیابی بنیادین مبانی استقلال از منظر فلسفه سیاسی نوصدراایی ارائه دهد.

بررسی انتقادی این مبانی هم به غنای فلسفه سیاسی و روابط بین‌الملل می‌افزاید و محدودیت‌های پارادایم‌های مسلط را آشکار می‌سازد و هم به درک دقیق‌تر رفتار بازیگران بین‌المللی، به ویژه آن دسته که هویت و مشروعیت خود را بر پایه نظام‌های معنایی غیرغربی بنا نهاده‌اند، یاری می‌رساند. فقدان پژوهشی که به صورت نظام‌مند، مبانی مفهومی استقلال در اندیشه غرب را استخراج و سپس آن را در مواجهه مستقیم و انتقادی با یک منظومه فکری منسجم شرقی-اسلامی قرار دهد، خلاء اصلی محسوب می‌شود که این مقاله در صدد پر کردن آن است.

در این مقاله، استقلال دولت به معنای آزادی یک ملت از سلطه بیگانگان و اتکا به توانمندی‌های داخلی در همه ابعاد حیات اجتماعی-سیاسی در نظر گرفته می‌شود، تعریفی که هم جنبه‌های ایجابی (توانمندی، خوداتکایی و اختیار) و هم جنبه‌های سلبی (رهایی از سلطه و عدم وابستگی) را دربرمی‌گیرد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ۱۳: ۳۹۶؛ خامنه‌ای، ۱۳۹۳/۰۴/۱۶). در مقابل، اندیشه سیاسی غرب، استقلال را عمدتاً بر پایه حق حاکمیت ملی و توانایی تصمیم‌گیری نهایی در قلمرو تعریف شده، فهم و تبیین کرده است (Kahn, 2011: 2-3; Kalmo & Skinner, 2010: 31). رویکرد فلسفی مقاله نیز از منظر فلسفه سیاسی اسلامی معاصر صورت‌بندی می‌شود. فلسفه سیاسی به تحلیل عقلانی پدیده‌های بنیادین حیات سیاسی مانند حکومت، قدرت و عدالت می‌پردازد (پلاننت، ۱۳۸۰: ۱۲۰).

در سنت اسلامی، این دانش با فارابی و طرح علم مدنی برای شناخت «چیزهای نیک» و چگونگی تحصیل و حفظ آنها برای نیل به سعادت جمعی بنیان نهاده شد (فارابی، ۱۳۷۱: ۶۶-۶۷). خواجه نصیرالدین طوسی نیز در ادامه این سنت، حکمت عملی را دانشی می‌داند که به شناخت مصالح رفتارهای ارادی و کنش‌های سودمند انسان‌ها می‌پردازد تا از این رهگذر، نظام شایسته امور دنیوی و اخروی ایشان تأمین گردد (نصیرالدین طوسی، ۱۳۸۷: ۴۰). فلسفه سیاسی اسلامی، همچون فلسفه‌های سیاسی دیگر، در پی کشف پاسخ درست و مبتنی بر معرفت به پرسش‌های رایج در فلسفه سیاسی است، اما آنچه به آن صبغه اسلامی می‌بخشد، صرفاً انتساب جغرافیایی یا زمانی نیست؛ بلکه چنانکه آیت‌الله مصباح یزدی تصریح کرده، این دانش یا در بستر تمدن اسلامی رشد یافته، یا در تبیین عقلانی عقاید اسلامی به کار آمده، یا

دست کم دغدغه‌ای دینی در برابر آموزه‌های اسلامی در آن حضور دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۵: ۲۵-۲۷). بدین ترتیب، فلسفه سیاسی اسلامی گونه‌ای از تفکر فلسفی درباره امور سیاسی است که در کنار مباحث عام فلسفه سیاسی، با روشی عقلانی، سازگاری میان نتایج فلسفی-سیاسی و آموزه‌های اسلامی را پیگیری می‌کند (قربانی، ۱۳۹۷: ۱۰۶). مقصود از «معاصر» در این مقاله، به جریان‌های زنده و پویای این فلسفه در چند دهه اخیر اشاره دارد که با انقلاب اسلامی حیاتی تازه یافت. با عنایت به گستردگی این حوزه، تمرکز مقاله بر آرای اندیشمندان شناخته‌شده‌ای خواهد بود که به‌طور مشخص به مسئله «استقلال دولت در روابط بین‌الملل» پرداخته‌اند؛ چهره‌هایی همچون امام خمینی، آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله مصباح یزدی، شهید مطهری، شهید صدر و آیت‌الله خامنه‌ای که هر یک به سهم خود در بازخوانی عقلانی-فلسفی این مفهوم در چارچوب تمدن اسلامی معاصر نقش داشته‌اند.

## ۱. پیشینه پژوهش

بررسی مفهوم «استقلال دولت» به عنوان یکی از ارکان بنیادین نظم سیاسی مدرن، در ادبیات غربی و اسلامی معاصر، از زوایای گوناگونی صورت پذیرفته است. این آثار را می‌توان بر اساس چهارچوب نظری غالب و سطح تحلیل آنها در سه دسته اصلی طبقه‌بندی نمود: مبانی فلسفی-حقوقی کلاسیک و معاصر غرب، تحلیل‌های انتقادی درون‌پارادایمی و پسااستعماری و تبیین‌های اسلامی-ایرانی از استقلال در عرصه بین‌الملل.

۱. مبانی فلسفی-حقوقی کلاسیک و معاصر غرب: این دسته از آثار به تبیین خاستگاه‌ها، تحول و چالش‌های مفهومی استقلال و حاکمیت در سنت فکری غرب می‌پردازند. کتاب «حاکمیت: خدا، دولت و خود» اثر ژان بتک الرشتاین، با رویکردی تاریخی-فلسفی، سیر تحول مفهوم حاکمیت مطلق را از مبانی الهیاتی قرون وسطی به سوی تجسم در دولت ملی مدرن و سپس درونی‌سازی در فرد خودمختار لیبرال پی‌گیری می‌کند. این اثر، مبانی متافیزیکی و سکولار شده‌ای که نظم وستفالیایی بر آن استوار گردید را آشکار می‌سازد. مقاله «بنیان‌های هستی‌شناختی حاکمیت دولت» اثر جان بورلی و دانیل لیمباگ، با تمرکز بر چارچوب‌های حقوقی-هنجاری سازمان ملل متحد، استقلال دولت را به مثابه یک ادعای هنجاری در نظام بین‌الملل تحلیل می‌کند که بر شناسایی متقابل استوار است. این اثر، جنبه‌های پراگماتیک و قراردادی مفهوم استقلال در نظم حقوقی بین‌الملل معاصر را برجسته می‌نماید.

۲. تحلیل‌های انتقادی درون‌پارادایمی و پسااستعماری: این مجموعه، محدودیت‌ها، تناقضات و پیامدهای مناقشه‌برانگیز ایده استقلال وستفالیایی را از منظری درونی یا با تأکید بر تجربه جوامع غیرغربی مورد نقد قرار می‌دهند. مقاله «نظم بین‌المللی و حاکمیت ملی؛ آنها می‌توانند هم‌زیستی داشته باشند» اثر آرتور لارسن، به چالش ذاتی آشتی دادن اقتدار مطلق دولت‌ها با ضرورت نظم جمعی در عرصه بین‌الملل می‌پردازد. لارسن با نشان دادن محدودیت‌های ذاتی حاکمیت در عمل، استدلال می‌کند که همکاری‌های بین‌المللی لزوماً به معنای زوال استقلال نیست، بلکه بازتعریف عملی آن در بستر وابستگی متقابل است. مقاله «استعمارزدایی از حاکمیت: دولت‌های استثنا در مرز کنیا و سومالی» اثر جولی مک‌آرتور و نیز

فصل «استعمارزدایی از حاکمیت و بازتصور خودمختاری» در کتاب ویراسته آسته‌ها ساکسنا، به نقد رادیکال مفهوم یکپارچه و غرب‌محور حاکمیت از منظر پسااستعماری می‌پردازند. این آثار نشان می‌دهند که چگونه فرآیند استعمارزدایی، تنش ذاتی بین «حاکمیت سرزمینی» دولت‌های جدید و «حاکمیت بر بدن‌ها» و حقوق جمعیت‌های بومی را آشکار کرد و الگوهای جایگزین خودمختاری را به چالش کشید.

۳. تبیین‌های اسلامی-ایرانی از استقلال در عرصه بین‌الملل: این دسته، با اتکا به منابع اسلامی و تجربه انقلاب اسلامی، به ارائه خوانشی هنجاری، نظری و راهبردی از مفهوم استقلال می‌پردازند. کتاب «ره‌نامه (جلد شانزدهم، آزادی و استقلال)» اثر آیت‌الله خامنه‌ای، به صورت مستقیم و منظومه‌وار به تبیین مبانی، ابعاد و الزامات استقلال در اندیشه اسلامی-انقلابی می‌پردازد و آن را به مثابه آزادی یک ملت در عرصه بین‌الملل تعریف می‌کند. این اثر، استقلال را از یک شعار هویتی فراتر برده و به عنوان پایه‌ای ضروری برای تمدن‌سازی و عزت ملی در تقابل با سلطه خارجی صورتبندی می‌کند. در همین راستا، مقاله «استقلال و آزادی در انقلاب اسلامی؛ رهاوردها و بایسته‌ها: تحلیلی در افق گام دوم انقلاب» اثر شریف لک‌زایی، با اتکا به بیانیه گام دوم، کارکرد و غایت استقلال را در چارچوب پروژه پیشرفت و تمدن‌سازی نوین اسلامی مورد تحلیل قرار می‌دهد و آن را موتور محرکه انقلاب می‌داند. کتاب‌های «اسلام و روابط بین‌الملل: کاوش در جامعه و حدود جهان‌شمولی» اثر فیض شیخ و «بحث درباره اسلام معتدل: ژئوپلیتیک اسلام و غرب» ویراسته مقتدر خان، به طرح این پرسش کلیدی می‌پردازند که مفاهیم بنیادین روابط بین‌الملل (از جمله دولت مستقل) تا چه حد از سنت اسلامی قابل استخراج هستند یا نیاز به بازتعریف دارند. این آثار، زمینه را برای ارائه یک «رویکرد اسلامی» به نظم بین‌الملل فراهم می‌کنند.

با وجود غنای موجود، خلأیی دوگانه در ادبیات مشهود است. اول، عدم استخراج نظام‌مند و جامع مبانی فلسفی غربی استقلال در یک چارچوب یکپارچه. دوم، عدم نقد بنیادین این مبانی از موضع یک فلسفه سیاسی جایگزین منسجم. نوآوری این مقاله در پر کردن این خلأ دوگانه است: نخست، استخراج نظام‌مند مبانی غربی و صورت‌بندی آن‌ها در یک چارچوب یکپارچه؛ دوم، ارزیابی تطبیقی-انتقادی این مبانی از منظر فلسفه سیاسی اسلامی معاصر و ارتقای نقد از سطح حقوقی به سطح متمایز یک سیاسی.

## ۲. چارچوب نظری: استقلال در گذار؛ از پارادایم وستفالیایی دولت-ملت به پارادایم تمدنی مقاومت

واکاوی مفهوم استقلال هنگامی به ژرفای واقعی خود دست می‌یابد که از مرزهای یک سنت فکری فراتر رفته و در پرتو مقایسه میان منظومه‌های معنایی متفاوت فهمیده شود. در ظاهر، هر دو گفتمان غربی و اسلامی بر خودگردانی، نفی سلطه خارجی و حق تعیین سرنوشت تأکید می‌ورزند. با این حال، واکاوی دقیق این مفاهیم در بستر تاریخی و فلسفی خاص هر یک، آشکار می‌سازد که واژه مشترک استقلال، بار معنایی، مبانی مشروعیت‌بخشی، غایت‌نهایی و راهکارهای تحقق‌کمابیش متعارضی را حمل می‌کند. این تفاوت‌ها ریشه در هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و غایت‌شناسی متمایز این دو سنت دارد.

واکاوی این تقابل بنیادین در شرایط کنونی، ضرورتی عملی برای ترسیم نقشه راه دولت‌ها است. در

دوره‌ای که یقین‌های نظم و ستفالیایی و لیبرالی پسا جنگ به چالش کشیده شده، بازخوانی انتقادی مبانی استقلال نه تنها یک کار نظری، که ضرورتی عملی برای ترسیم نقشه راه دولت‌ها در میدان متلاطم کنونی است. این چارچوب با تشریح دو منطق کاملاً متمایز در مواجهه با بحران‌های حاکمیتی، به درک عمیق‌تر از رفتار بازیگران مختلف و سناریوهای محتمل آینده نظم جهانی یاری می‌رساند. این چارچوب نظری با تمرکز بر سه محور اساسی که نقطه جدایی بنیادین این دو خوانش است، به تحلیل تطبیقی و مستند این تقابل مفهومی می‌پردازد.

## ۱-۲. غایت نهایی؛ از تأمین منافع ملی تا اقامه نظم توحیدی

نخستین و ژرف‌ترین شکاف، در پاسخ به این پرسش کلیدی رخ می‌نماید که استقلال در نهایت برای چیست. در گفتمان غربی، استقلال دولتی به مثابه شرط ضروری برای تحقق و تضمین منافع ملی و بقای واحد سیاسی دولت-ملت فهمیده می‌شود. این خوانش که ریشه در عقلانیت دنیوی دوره مدرن دارد، غایت حکمرانی را تأمین امنیت، قدرت و رفاه شهروندان در قالب یک موجودیت سیاسی مستقل تعریف می‌کند. نظریه پردازان کلاسیک مانند توسیدید استقلال را در گرو توان مادی برای دفاع از خود می‌دانستند (Klimova et al., 2015: 8-11). در دوران مدرن، قراردادگرایی مانند هابز و لاک نیز استقلال دولت را مکمل و ضامن امنیتی می‌دانستند که قرارداد اجتماعی فراهم می‌آورد. (Pusterla, 2016: 127) در روابط بین الملل معاصر، حتی نظریه‌های هنجاری که بر مسئولیت‌پذیری بین‌المللی تأکید دارند، این مسئولیت‌پذیری را شرط مشروعیت و افزایش کارآمدی دولت در پیگیری منافع ملی قلمداد می‌کنند (Schuett & Stirk, 2015: 15-16).

اما در گفتمان حکمت سیاسی اسلام، استقلال در ذیل آرمانی بزرگ‌تر و متعالی‌تر معنا می‌یابد. استقلال سیاسی و ملی نه یک غایت نهایی، بلکه بستر ضروری و ابزاری در خدمت اقامه دین و تحقق عدالت الهی قلمداد می‌شود. متفکران معاصر اسلامی بر این نکته تأکید دارند که استقلال واقعی آن است که امکان شکل‌گیری و بالندگی یک جامعه مبتنی بر ارزش‌های توحیدی را فراهم کند. امام خمینی استقلال را نه تنها رهایی از استعمار، بلکه شرط لازم برای احیای هویت اسلامی و برپایی حکومت عدل می‌دانست (امام خمینی، ۱۳۷۸، ۶: ۲۱۹-۲۲۰). آیت‌الله خامنه‌ای نیز استقلال را پایه تمدن‌سازی نوین اسلامی معرفی کرده و آن را در گفتمان مقاومت و عدالت‌خواهی جهانی جای می‌دهد (خامنه‌ای، ۱۳۹۸/۰۸/۲۴). در این نگاه، مشروعیت استقلال یک دولت اسلامی، وابسته به جهت‌گیری آن به سمت تحقق این آرمان‌های وحیانی است.

## ۲-۲. نسبت با نظم بین الملل؛ از انطباق و مدیریت تا مقاومت و بدیل سازی

این تفاوت در غایت، بر نحوه تعریف رابطه دولت مستقل با ساختار و منطق حاکم بر نظام بین‌الملل تأثیر گذاشته است. در پارادایم مسلط غربی، استقلال در درون و در تعامل با قواعد و نهادهای نظم حقوقی-سیاسی موجود تعریف و سنجیده می‌شود. از الگوی کلاسیک موازنه قوا تا پارادایم لیبرالی وابستگی متقابل،

استقلال به معنای توانایی هوشمندانه برای مدیریت، انطباق و حتی خودمحدودسازی داوطلبانه در چارچوب قواعد بازی جهانی است تا منافع ملی تأمین شود (Grimm, 2015: 92-93). نظریه‌پردازانی مانند دیوید لیک بر این امر تأکید دارند که نظم جهانی حول اهداف قدرت‌های مسلط شکل می‌گیرد و استقلال دولت‌ها اغلب به میزان انطباق با این نظم وابسته است (Lake, 2009: 297). استقلال در این چارچوب، بیشتر یک ظرفیت راهبردی برای مدیریت وابستگی‌هاست.

در نقطه مقابل، خوانش اسلامی با نگاهی اساساً انتقادی به ماهیت نظم بین‌الملل موجود می‌نگرد و آن را نه عرصه‌ای بی‌طرف، بلکه ساختاری سلطه‌گرا و مبتنی بر منطق استکبار می‌داند. متفکران مسلمان معاصر استدلال می‌کنند که جهانی‌سازی و وابستگی متقابل در قالب کنونی، پروژه‌ای برای تحمیل وابستگی نامتقارن و ادغام کشورها در نظام سلطه سرمایه‌داری غرب است (خامنه‌ای، ۱۳۸۸/۰۲/۲۷). بنابراین، استقلال واقعی مستلزم مقاومت فعال در برابر منطق حاکم بر این نظم است. این مقاومت صرفاً دفاعی نیست، بلکه ماهیتی پیش‌دستانه و بدیل‌ساز دارد. هدف، ارائه الگوی بدیلی از زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. تجلی عملی این نگاه را می‌توان در نظریه اقتصاد مقاومتی مشاهده کرد که بر خودکفایی درونی، عدالت محوری و قطع وابستگی‌های استراتژیک تأکید دارد (خامنه‌ای، ۱۳۹۵/۰۳/۲۶). امام خمینی با شعار نه شرقی نه غربی، صورت‌بندی سیاسی این نگرش را ارائه داد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ۷: ۵۳۱). تعامل با جهان خارج در این خوانش، گزینشی، عزتمند و مشروط به نفی ذلت است.

## ۲-۳. سازوکار و ابعاد تحقق؛ از تمرکز بر حاکمیت تا جامعیت تمدنی و تکلیف محوری

سومین محور اختلاف به اولویت‌بندی ابعاد مختلف استقلال و سازوکارهای تضمین آن مربوط می‌شود. خوانش غربی به طور تاریخی و مفهومی، بر استقلال سیاسی-حقوقی و حاکمیت ملی به عنوان هسته سخت مفهوم تأکید داشته است. استقلال در معنای وستفالیایی آن، به حق انحصاری دولت در اعمال اقتدار در قلمرو مشخص و آزادی از مداخله خارجی تعریف می‌شد (Schuett & Stirk, 2015: 8-9). در کنار آن، امنیت نظامی و در دوران معاصر، استقلال اقتصادی در گرو ادغام در بازارهای جهانی به مؤلفه‌ای حیاتی بدل شده است (Carnegie & Carson, 2020: 66-73). در این نگاه، ضامن استقلال، عمدتاً قدرت مادی و هنجارهای حقوقی بین‌المللی است.

اما خوانش اسلامی با نگاهی سیستمی و چندلایه به استقلال می‌نگرد. در این منظومه، نخستین و بنیادی‌ترین بُعد، استقلال فکری و فرهنگی یا استقلال مکتبی است. متفکرانی مانند شهید مطهری و شهید صدر بر این باور بودند که بدون دستیابی به خودبنیادی فکری و خروج از چارچوب تقلیدی فرهنگ و تمدن غرب، دیگر اشکال استقلال، شکننده و وابسته باقی خواهند ماند (مطهری، ۱۳۸۷، ۲۴: ۴۴؛ صدر، ۱۳۹۳، ۱: ۱۴). استقلال اقتصادی، علمی و فناورانه به عنوان ستون فقرات توانمندی عینی جامعه تلقی می‌شود. سازوکار اصلی تحقق این استقلال جامع در اراده توحیدی، تکلیف شرعی خودکفایی و روحیه جهادی یک ملت ریشه دارد. آیت‌الله جوادی آملی، استقلال را لازمه خلافت الهی انسان و برگرفته از کرامت ذاتی او می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ۳: ۲۰۸). خودکفایی در این نگاه، یک تکلیف الهی و

سازوکار بنیادین برای تحقق استقلال تمدنی، به منظور حفظ عزت و نفی ذلت در برابر مستکبران شمرده می‌شود (امام خمینی، ۱۳۷۸، ۱۰: ۴۴۳-۴۴۴).

بررسی تطبیقی این سه محور اساسی، بیانگر وجود دو پروژه فکری و در نتیجه دو الگوی متمایز از استقلال است. الگوی غربی، استقلال را به عنوان حق خودبنیاد و عرفی دولت-ملت تعریف می‌کند که غایت آن تأمین منافع در نظم موجود است و از طریق انطباق و مدیریت در چارچوب همان نظم و با تکیه بر قدرت مادی و حقوقی محقق می‌شود. در مقابل، الگوی اسلامی، استقلال را تکلیف امانی و الهی امت یا تمدن اسلامی می‌داند که غایت آن اقامه دین و تحقق عدالت در راستای تغییر نظم موجود و تحقق نظم مطلوب است و مستلزم مقاومت فعال، ارائه الگوی بدیل و تکیه بر اراده توحیدی و خوداتکایی درونی است. این تقابل، بازتاب دهنده تعارض در مبانی انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و غایت‌شناختی دو تمدن است. درک این تقابل، کلید فهم بسیاری از تنش‌های جهان معاصر در عرصه حاکمیت، توسعه و نظم بین‌الملل محسوب می‌شود.

### ۳. سه ستون استقلال: معماری فکری غرب برای حاکمیت دولتها

استقلال دولتها مفهومی است که ریشه‌های آن به دوران صلح وستفاليا در سال ۱۶۴۸ بازمی‌گردد، زمانی که اساس نظام بین‌الملل بر حق آزادی دولتها در تعیین سرنوشت خود بدون مداخله خارجی بنا نهاده شد (Carnegie & Carson, 2020: 66). در آغاز، استقلال به صورت مفهومی مطلق مطرح بود و دولتها موظف بودند سیاست‌های خارجی خود را با اتکا به اراده خود دنبال کنند. این استقلال مطلق، اساس شکل‌گیری هویت دولت مدرن و ادعای حاکمیت به عنوان پایه مناسبات بین‌الدولی در نظر گرفته می‌شود (Schuett & Stirk, 2015: 1). با گذشت زمان و در پی پیچیده‌تر شدن روابط اقتصادی و افزایش وابستگی متقابل میان دولتها، مفهوم استقلال دچار تحول شد و ماهیتی نسبی به خود گرفت (Carnegie & Carson, 2020: 69-73).

این روند تحولی نشان می‌دهد که استقلال در دنیای امروز نه به معنای یک حق مطلق بلکه به عنوان الزام تمدنی و سیاسی برای حفظ هویت، منافع ملی و جلوگیری از سلطه‌گری دیگران تبیین می‌شود. متون فلسفه تاریخ و اندیشه سیاسی غرب تأکید دارند که استقلال دولتها، علاوه بر حق سیاسی، یک وظیفه بنیادین در مقابل تهدیدهای خارجی و لازمه تعامل سیاسی در نظام بین‌الملل است (Yurdusev, 2003: 25). همچنین، شخصیت قانونی دولت به عنوان بازیگری مستقل، اهمیت استقلال را در تعیین حقوق و مسئولیت‌های دولتها برجسته می‌سازد (Schuett & Stirk, 2015: 81).

اگرچه سنت فکری غرب در باب حاکمیت، استقلال و روابط بین‌الملل شامل مکاتب گوناگون و گاه متعارضی است -از واقع‌گرایی کلاسیک تا لیبرالیسم، سازه‌انگاری و خوانش‌های پسااستعماری- اما تمرکز این مقاله بر گفتمان مسلطی است که در نظم حقوقی-سیاسی بین‌المللی پساوستفاليا تبلور یافته و مبانی مشترکی مانند حاکمیت ملی، حق تعیین سرنوشت و کارآمدی راهبردی را به عنوان ستون‌های استقلال دولت مفروض می‌گیرد. این گفتمان، اگرچه در درون خود دچار تحولات و مناقشات نظری بوده، اما در

سطح هنجارهای بین‌المللی و رویه‌های دیپلماتیک، صورتبندی نسبتاً یکپارچه‌ای یافته است که موضوع نقد و ارزیابی تطبیقی این مقاله قرار می‌گیرد. با توجه به این پیشینه، مبانی گوناگون و چندوجهی‌ای برای استقلال دولت‌ها در گفتمان غربی شکل گرفته است:

### ۳-۱. حاکمیت به مثابه بنیان حقوقی استقلال

در اندیشه سیاسی غرب، حاکمیت ملی به عنوان دلیل بنیادین و توجیه‌گر اصلی ضرورت استقلال دولت‌ها در عرصه بین‌الملل ارائه گردیده است. تکوین این ایده، محصول گذار تاریخی از پارادایم حاکمیت الهی در قرون وسطی به سوی حاکمیت ملی بود. این گذار با رویدادهایی نمادین و سپس صورتبندی نظری حقوقدانان فرانسوی که حاکمیت را به عنوان قدرت مطلق در داخل قلمرو و استقلال در برابر خارج تعریف کردند، به ثبوت رسید. (Sarakutsa, 2010: 4) بر این اساس، ضرورت استقلال بر اساس اصل حاکمیت ملی در سه قالب استدلالی صورت بندی شده است:

نخست، استدلال مفهوم‌شناختی مبتنی بر ذات غیرقابل تقسیم حاکمیت است که به صورت منطقی، هرگونه دخالت خارجی را نفی می‌کند. حقوقدانان فرانسوی قرن شانزدهم نیز این رابطه ذاتی را هنگام تعریف حاکمیت به عنوان قدرت مطلق در داخل قلمرو و استقلال در برابر خارج مورد تأکید قرار دادند (Sarakutsa, 2010: 4). بنابراین، استقلال شرط امکان تحقق عملی حاکمیت در صحنه بین‌الملل است. دوم، استدلال کارکردی-امنیتی است که ریشه در اندیشه توماس هابز دارد و غایت حاکمیت مطلق را تأمین امنیت می‌داند. برای ایفای این وظیفه، حاکم باید قدرت نهایی تصمیم‌گیری را بدون مداخله مرجعی بالاتر در اختیار داشته باشد (Schmitt, 2006: xii, 47-48). این منطق، برای مقابله با دشمن خارجی، اقتدار متمرکز و مستقل را ضروری می‌داند.

سوم، استدلال هنجاری است که در آن حاکمیت ملی، مبتنی بر ایده ناسیونالیسم و به عنوان تجلی حق یک ملت برای تعیین سرنوشت خویش فهمیده می‌شود. تحقق این حق در عرصه بین‌الملل، مستلزم به رسمیت شناخته شدن استقلال سیاسی آن واحد است (Pusterla, 2016: 56).

چهارم، استدلال هویتی-تمدنی که بر تحول مفهوم حاکمیت در عصر مدرن تأکید دارد. در این خوانش، حاکمیت ملی صرفاً به ابعاد سرزمینی و حقوقی محدود نمی‌شود، بلکه متضمن مسئولیت حفاظت از هویت فرهنگی و شیوه زندگی متمایز یک ملت نیز می‌گردد. از این منظر، استقلال سیاسی کارکردی حیاتی به عنوان سپری دفاعی برای پاسداری از این حریم معنایی در برابر پروژه‌های همگون‌ساز و سلطه‌گرایانه قدرت‌های مسلط جهانی ایفا می‌کند (Katzstein, 1996: 33-35; Yurdusev, 2003: 47). هنگامی که تهدید، ماهیتی فرهنگی-تمدنی به خود می‌گیرد، توانایی دولت برای مقاومت مستقل در عرصه بین‌الملل، به شرط ضروری بقای هویتی آن ملت تبدیل می‌شود.

آنچه از تقاطع چهار استدلال مفهوم‌شناختی، کارکردی، هنجاری و هویتی-تمدنی پدید می‌آید، تصویری قانع‌کننده از حاکمیت ملی به مثابه سنگ بنای ناگزیر استقلال است. منطق درونی مفهوم حاکمیت، مرزی محکم در برابر دخالت بیگانه ترسیم می‌کند؛ زیرا اقتدار نهایی و تقسیم‌ناپذیر، ماهیتاً با پذیرش

فرمانبری از بیرون ناسازگار است. این اقتدار نظری برای تحقق غایت عینی خود - یعنی تأمین امنیت و نظم داخلی - ناچار است در مواجهه با تهدیدات خارجی، توان تصمیم‌گیری و اقدام آزادانه داشته باشد. سرانجام، حاکمیت هنگامی به معنای واقعی کلمه محقق می‌شود که تجلی‌بخش اراده یک ملت برای تعیین سرنوشت خویش باشد. این اراده جمعی، تنها در فضایی عاری از تحمیل و سلطه خارجی قادر به شکوفایی است. بنابراین، استقلال چارچوب وجودی لازم برای زنده نگاه داشتن نفس حاکمیت است.

### ۳-۱-۱. خوانش فلسفه سیاسی اسلامی معاصر از منبای حاکمیت ملی

ارزیابی فلسفه سیاسی اسلامی معاصر از مفهوم «حاکمیت ملی» مسیری سه‌گانه را طی می‌کند: پذیرش اصل به عنوان حق عرفی، ارتقای مبنا به حاکمیت الهی، و تعریف نسبت نوین بین حاکمیت الهی و مردمی. فلسفه سیاسی اسلامی معاصر در گام نخست، اصل «حاکمیت ملی» را نه به مثابه حق خودبنیاد برآمده از فردگرایی سکولار، بلکه به عنوان یک حق عرفی مبتنی بر خرد جمعی و بنیادی برای استقلال و نفی سلطه خارجی می‌پذیرد. متفکران اسلامی با تمایز نهادن بین ساحت روابط انسان با خدا و ساحت روابط انسان‌ها با یکدیگر، قلمرو این اصل را مشخص می‌کنند. آیت‌الله مصباح یزدی تصریح می‌کند که اصل حاکمیت ملی در حقوق بین‌الملل به معنای استقلال هر ملت در برابر ملت دیگر و حاکمیت آن بر سرنوشت خویش است. وی تأکید می‌کند که این اصل ناظر به روابط انسان‌ها با یکدیگر است و هیچ‌گاه در مقام نفی رابطه انسان با خدا و حق حاکمیت الهی بر نمی‌آید (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۲۲۰-۲۲۲). این پذیرش، ضرورت استقلال سیاسی برای تحقق این حق عرفی را تأیید می‌کند.

اما اساسی‌ترین تحولی که فلسفه سیاسی اسلامی معاصر در این مبنا ایجاد می‌کند، ارتقای منبای استقلال از حاکمیت ملی به حاکمیت الهی است. در این نگاه، حاکمیت ملی نه به عنوان منبع نهایی حق، بلکه به عنوان مجری و نماینده حاکمیت الهی فهمیده می‌شود. این گذار، استقلال را از یک مفهوم عرفی و قراردادی به یک فریضه و امانت الهی ارتقا می‌دهد. آیت‌الله جوادی آملی با ارائه نظریه خلافت الهی انسان، استقلال را لازمه ذاتی این مقام می‌داند که ریشه در کرامت ذاتی انسان دارد، نه در قدرت مادی (جوادی آملی ۱۳۷۸، ۳: ۲۰۸). این تحول بنیادین، سه تغییر ایجاد می‌کند: تغییر مبنا از قدرت به کرامت ذاتی انسان، تغییر ماهیت از یک حق به یک تکلیف و امانت الهی، و تغییر غایت از تأمین منافع ملی صرف، به ایجاد جامعه‌ای توحیدی برای تحقق عدالت. در این چارچوب، استقلال و تمامیت ارضی یک ملت، در زمره حق الله قرار می‌گیرد؛ حقی که پایه‌ای الهی دارد و هیچ حکومتی مجاز به فروش یا مصالحه بر سر آن نیست (جوادی آملی، ۱۳۹۱: ۱۱۴).

نگاه نهایی فلسفه سیاسی اسلامی معاصر این است که استقلال واقعی، بستر ضروری برای ساختن جامعه‌ای مبتنی بر کرامت ذاتی انسان و تحقق آرمان‌های توحیدی در عرصه حیات جمعی به شمار می‌رود. این خوانش، ضرورت استقلال را بر پایه‌ای متعالی و تغییرناپذیر بنا می‌نهد.

### ۳-۲. حق تعیین سرنوشت ملی: مشروعیت بخش مردمی به استقلال

در منظومه فکری متفکران غربی، اصل حق تعیین سرنوشت ملی به مثابه محکم‌ترین ستون استدلالی برای توجیه ضرورت خودمختاری و استقلال عمل کشورها در نظام بین‌الملل قلمداد شده است. خاستگاه این اصل را می‌توان در تحولات فکری رنسانس و عصر روشنگری جستجو کرد که طی آن، منبع مشروعیت قدرت از حق الهی پادشاهان به اراده و رضایت مردم انتقال یافت. صورت بندی نظری این ایده در آثار اندیشمندانی چون مارسیلیوس پادوایی آغاز شد که قدرت دولت را متعلق به مردم می‌دانست (Arseni & Pozneacova, 2021: 3) و سپس در نظریه قرارداد اجتماعی به بلوغ رسید. این گذار تاریخی، بنیان حکومت‌های پادشاهی مطلقه را متزلزل ساخت و دولت را به نماینده‌ای تبدیل کرد که اقتدارش از ملت نشأت می‌گیرد. در این پارادایم جدید، استقلال دولت در سیاست خارجی تضمین عملی حق یک ملت برای حکومت بر خویشتن است. این ضرورت در سه استدلال اصلی ریشه دارد:

اول، استدلال مشروعیت داخلی: هنگامی که مشروعیت دولت به رضایت مردم مشروط شد، ماهیت دولت به نماینده اراده ملی تغییر می‌یابد. اگر مردم منبع اقتدار هستند، پس نهاد نماینده آنان باید توانایی اعمال این اراده را -بدون تحمیل اراده بیگانه- داشته باشد. هرگونه مداخله خارجی، نقض حق بنیادین مردم برای تعیین سرنوشت خویش است (Pusterla, 2016: 95). بنابراین، استقلال خارجی دولت، شرط ضروری برای تحقق عملی حاکمیت مردمی در داخل است.

دوم، استدلال حقوقی-بین‌المللی: بر اساس اصل رضایت حاکمان، تعهدات یک دولت در صحنه جهانی تنها در صورتی معتبر است که با رضایت آزادانه آن دولت صورت پذیرد. این اصل، اراده مستقل دولت را به عنوان بنیاد نظم حقوقی بین‌الملل به رسمیت می‌شناسد (Boyle, 1999: 14-15). پذیرش این اصل در حقوق بین‌الملل، به معنای پذیرش ضرورت استقلال دولت‌ها به عنوان پیش‌فرضی اجتناب‌ناپذیر است.

سوم، استدلال هنجاری-اخلاقی که به وضوح در آرای جان استوارت میل قابل ردیابی است، بر این مبنا استوار است که حکومت بر خود نه تنها یک حق، بلکه مدرسه عملی بلوغ سیاسی یک ملت است. میل استدلال می‌کند که حکومت انتخابی به مردم امکان می‌دهد تا از طریق مشارکت در سرنوشت خود، مسئولیت‌پذیری و شایستگی‌های مدنی را فراگیرند (میل، ۱۳۸۹: ۱۴۴-۱۴۵). به باور وی، تنها در سایه فردیت خود به عنوان قدرتی مستقل در میان ملل جهان است که یک جامعه می‌تواند نهادهای آزاد خود را حفظ و توسعه دهد (میل، ۱۳۸۹: ۳۱۵). از این منظر، استقلال در سیاست خارجی، پیش‌شرط ضروری برای رشد معنوی و سیاسی یک ملت و تضمین‌کننده امکان شکوفایی آن در بلندمدت است.

در گفتمان غربی، حق تعیین سرنوشت ملی، پلی استوار بین حاکمیت مردمی داخلی و استقلال بین‌المللی بنا می‌کند. این حق، مشروعیت دولت را به رضایت شهروندان گره می‌زند و این رضایت تنها زمانی تحقق می‌یابد که دولت نماینده‌ای واقعی از اراده ملی باشد. استقلال در عرصه جهانی، تضمین عملی این نمایندگی است. از منظر حقوقی، کل نظام تعهدات بین‌المللی بر پایه اصل رضایت دولت‌های مستقل استوار است. در نهایت، از منظر اخلاقی، استقلال شرط لازم برای بلوغ و شکوفایی یک ملت است. جامعه وابسته، فرصت یادگیری از تجربیات خود و پرورش ظرفیت‌های مدیریت جمعی خویش را از دست می‌دهد. بنابراین، حق تعیین سرنوشت در تمامی این سطوح، استقلال را به عنوان یک پیش‌شرط ضروری برای تحقق خودمختاری واقعی یک ملت مطرح می‌سازد.

### ۳-۲-۱. خوانش فلسفه سیاسی اسلامی معاصر از مبنای حق تعیین سرنوشت ملی

اگر در گفتمان غربی، حق تعیین سرنوشت به عنوان سرچشمه خودبنیاد مشروعیت و استقلال دولت‌ها قلمداد می‌شود، فلسفه سیاسی اسلامی معاصر با پذیرش کلیت این اصل در عرصه روابط بین‌الملل، در عمق، معماری مفهومی آن را دگرگون می‌سازد. این ارزیابی، نه بار این حق، که با تعمیق مبنا، تعالی غایت و تصحیح سازوکار آن، استقلال را در منظومه‌ای توحیدی بازمی‌نشانند که در آن، اراده ملت‌ها در طول اراده الهی و در خدمت اقامه دین معنا می‌یابد.

فلسفه سیاسی اسلامی معاصر اگرچه اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها را به عنوان یک هنجار مسلم در روابط بین‌الملل می‌پذیرد، اما تمایزی بنیادین در خاستگاه این حق قائل می‌شود: در پارادایم غربی، این حق سرچشمه‌ای ذاتی و ناشی از اراده خودبنیاد بشری دارد، حال آنکه از منظر اسلامی، این حق، یک امانت و مسئولیت الهی است که خداوند به ملت‌ها واگذار کرده است. این پذیرش، نافی هرگونه حق قیومیت و سلطه یک ملت بر ملت دیگر است (خامنه‌ای، ۱۳۷۹/۰۱/۰۱: مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۲۲۰). به بیان دیگر، ملت‌ها دارنده حق هستند، اما در مقام مسئول در برابر خداوند، نه در مقام مالک مطلق (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۳۳۵). این تغییر زاویه، استقلال را از یک امتیاز خودمشروعیت‌بخش، به یک تکلیف الهی ارتقا می‌دهد.

در سطحی عمیق‌تر، نقد انسان‌شناختی فلسفه سیاسی معاصر متوجه مبانی لیبرال حق تعیین سرنوشت است. در حالی که گفتمان غربی بر فرد خودمختار به عنوان منبع حق تأکید می‌کند، اسلام، انسان را موجودی فطرت‌محور می‌داند که در گوهر وجودش طلب عبودیت نهفته است. این مبنا مستقیماً به سطح کلان‌تر یعنی ملت تسری می‌یابد. یک ملت زمانی می‌تواند ادعای استقلال واقعی کند که پیشتر، استقلال وجودی خویش را از غیر خدا تحقق بخشیده باشد. آیاتی که نفی هرگونه سلطه‌پذیری از طاغوت را بیان می‌کنند، در حقیقت، استقلال سیاسی ملت‌ها را بر پایه استقلال معنوی آنان از غیرخدا بنا می‌نهند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ۳: ۴۰۶-۴۰۷). در این گذار از فرد به ملت، اندیشه اسلامی بر وجود یک حقیقت نوعی و روح جمعی برای جامعه تأکید دارد که اجزاء در پرتو آن هویت و معنا می‌یابند (مطهری، ۱۳۸۷، ۲: ۳۳۷-۳۳۹). این نگاه، چارچوب جامعه‌شناختی مبنا را دگرگون می‌سازد؛ بر این اساس، حق تعیین سرنوشت از این منظر، نه حق افراد برای تشکیل یک دولت قراردادی، که حق امت به عنوان یک کل هویت‌مند برای تحقق اراده جمعی خویش در چارچوب رسالت دینی واحدش است.

در نهایت، فلسفه سیاسی معاصر گذار از حق مطلق به مسئولیت در چارچوب شریعت را صورت‌بندی می‌کند. تحلیل مبانی دینی نشان می‌دهد که حق تعیین سرنوشت به عنوان مبنای استقلال، تنها زمانی اعتبار می‌یابد که از حاکمیت مطلق به مسئولیتی در چارچوب شریعت تبدیل گردد. در این نگاه، آنچه به ملت‌ها واگذار می‌شود، نه حق قانونگذاری مطلق، بلکه حق نظارت، انتخاب و مشارکت در چارچوب احکام ثابت شریعت است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۲۲۰-۲۲۲). این گذار مفهومی، ماهیت استقلال را دگرگون می‌سازد.

در جمع‌بندی نهایی، ارزیابی اسلامی از حق تعیین سرنوشت، بازتعریفی چندلایه ارائه می‌دهد که هسته آن را گذار از حق محوری سکولار به تکلیف محوری الهی تشکیل می‌دهد. این خوانش تمایزی بنیادین با دو مبنای پیشین ایجاد می‌کند. در حالی که حاکمیت ملی بر استقلال حقوقی و هویت فرهنگی بر خودمختاری معنایی تأکید دارند، حق تعیین سرنوشت بر مشروعیت بخشی مردمی استوار است. اسلام با پذیرش این جنبه در قالب نقش مردم در تعیین سرنوشت سیاسی (خامنه‌ای، ۱۳۷۶/۰۹/۱۳)، آن را از مبنای گرای سکولار جدا ساخته و در چارچوب ولایت و امانت الهی قرار می‌دهد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۲۲۰).

### ۳-۳. کارآمدی راهبردی در نظام وابستگی متقابل

در گفتمان غربی معاصر، توجیه عملی استقلال در تلفیقی از دو الزام صورتبندی می‌شود: ضرورت کارآمدی در تأمین منافع ملی و الزام به مدیریت فعال وابستگی‌های متقابل در شبکه جهانی. این مبنا استدلال می‌کند که استقلال، ظرفیت راهبردی ضروری برای مدیریت در ساختارهای پیچیده قدرت و تبدیل محدودیت‌های بین‌المللی به فرصت‌هایی برای حداکثرسازی امنیت، رفاه و اعتبار ملی است. ضرورت استقلال بر این پایه، در چهار استدلال کلیدی قابل ترسیم است:

نخست؛ استدلال امنیتی-بقایی: این استدلال که ریشه در واقع‌گرایی کلاسیک دارد، استقلال را معادل توان ملموس دفاع از خود و عدم تسلیم در برابر اجبار خارجی می‌داند (Klimova et al., 2015: 8-11). دولتی که نتواند از خود در برابر تهدیدات خارجی حفاظت کند، عملاً فاقد استقلال است. این منطق در دوران مدرن در قالب نظریه توازن قوا صورتبندی دقیق‌تری یافت (Yurdusev, 2003: 143).

دوم؛ استدلال خودگردانی و مشروعیت داخلی: این استدلال بر پیوند ناگسستنی بین استقلال خارجی و کارآمدی داخلی تأکید دارد. هابز بیان می‌کند که دولت برای برقراری نظم و تأمین امنیت داخلی، باید از حوزه‌ای مصون از نفوذ خارجی برخوردار باشد (Jinek, 2018: 207). یک دولت وابسته، در اجرای سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و امنیتی خود با موانع جدی روبرو است و نمی‌تواند منافع ملی را به طور مطلوب پیگیری کند (Grimm, 2015: 93).

سوم؛ استدلال مدیریت راهبردی: در شرایط وابستگی متقابل، استقلال به توانایی مدیریت روندهای جهانی و تبدیل محدودیت‌ها به فرصت تعریف می‌شود. گریم خاطر نشان می‌سازد که دولت‌ها برای حفظ منافع ملی و بقای خود در نظم جهانی، به نقشی مستقل و فعال نیازمندند، حتی اگر این استقلال مستلزم پذیرش محدودیت‌هایی در حاکمیت باشد (Grimm, 2015: 92-93). این استقلال، یک مؤلفه هویتی و سرمایه نمادین نیز هست. دولتی که به عنوان موجودیتی مستقل و توانمند بازنمایی می‌شود، از اعتبار و نفوذ بیشتری در عرصه بین‌الملل برخوردار است (Carnegie & Carson, 2020: 66-69).

چهارم؛ استدلال مقاومت در برابر سلطه ساختاری: این استدلال به وجه سلبی وابستگی متقابل می‌پردازد: خطر وابستگی نامتقارن و سلطه‌پذیری. در نظامی که با وابستگی متقابل مشخص می‌شود، استقلال ملی تنها پشتوانه مطمئن برای جلوگیری از تبدیل شدن به ابزار قدرت‌های مسلط است. پوسترلا هشدار می‌دهد که فشارهای ساختاری نظام جهانی، دولت‌ها را به پذیرش محدودیت‌ها و وابستگی‌ها وادار

می کند. (Pusterla, 2016: 114) در چنین شرایطی، داشتن استقلال و ظرفیت تصمیم گیری مستقل، تنها ضامن حفظ هویت ملی و توان چانه زنی در مواجهه با قدرت های بزرگتر است. بررسی این چهار استدلال نشان می دهد که در گفتمان غربی معاصر، وابستگی متقابل نه تنها از اهمیت استقلال نکاسته، بلکه بر ابعاد نوینی از ضرورت آن صحنه گذاشته است. استقلال در عصر حاضر به ظرفیت راهبردی برای پیمایش در اقیانوس متلاطم جهانی تعبیر می شود. از یک سو، بدون استقلال، دولت فاقد توان پایه برای حفظ موجودیت و تأمین امنیت و رفاه داخلی است. از سوی دیگر، همین استقلال است که به دولت امکان می دهد به جای آنکه بازیچه امواج جهانی سازی باشد، سکاندار هوشمند تعاملات خود شود؛ محدودیت ها را مدیریت کند، از فرصت ها بهره گیرد، اعتبار بیافریند و مهم تر از همه، در برابر فشارهای سلطه گرایانه ساختاری مقاومت نماید. بنابراین، استقلال شرط لازم کارآمدی در دنیای پیچیده امروز است.

### ۳-۳-۱. خوانش فلسفه سیاسی اسلامی معاصر از مبنای کارآمدی راهبردی

فلسفه سیاسی اسلامی معاصر، منطق تلفیق منافع ملی و مدیریت وابستگی را نه در چارچوبی خنثی، بلکه در میدان نبرد تمدنی با نظام سلطه جهانی بازخوانی می کند. از این منظر، ضرورت استقلال نه برای انطباق با شبکه موجود، بلکه برای قطع ریشه های وابستگی و تأمین مصلحت نظام اسلامی در تقابل با آن سلطه توجیه می شود. اساسی ترین نقد، متوجه ذات نظم بین المللی است که ادعای وابستگی متقابل در آن مطرح می شود:

نخستین و بنیادی ترین نقد فلسفه سیاسی اسلامی معاصر بر مبنای کارآمدی، نقد ماهیت شبکه موجود و جهانی شدن به مثابه پروژه سلطه است. متفکران اسلامی، نظام بین الملل موجود را نه عرصه ای از تعامل برابر، بلکه ساختاری دوقطبی مبتنی بر تقسیم جهان به سلطه گر و سلطه پذیر می دانند (خامنه ای، ۱۳۷۴/۰۸/۱۰). در این ساختار، ابزارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برای تثبیت رابطه ای نابرابر به کار گرفته می شود. بنابراین، جهانی شدن در ادبیات مسلط، به معنای تبدیل شدن به پیچ و مهره در ماشین سرمایه داری غرب تعبیر می شود که با حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی کشورها در تناقض است (خامنه ای، ۱۳۸۸/۰۲/۲۷). ماهیت استکبار جهانی، که بر زور و قدرت نظامی-اقتصادی استوار است، نقض سیستماتیک استقلال دولت ها را قاعده ذاتی این نظام معرفی می کند (خامنه ای، ۱۳۹۴/۰۶/۱۲).

در ادامه این نقد، فلسفه معاصر ارتقای مفهومی منفعت ملی سکولار به مصلحت نظام اسلامی را مطرح می کند. در این پارادایم، آنچه به عنوان منفعت ملی، توجیه گر استقلال است، به کلی دگرگون می شود. منفعتی می تواند مبنای مشروع استقلال باشد که در چارچوب مصلحت نظام اسلام و عدالت اجتماعی تعریف شود. شهید بهشتی با بسط مفهوم استقلال به عرصه اجتماعی، استقلال واقعی را منوط به جلوگیری از استثمار انسان به دست سرمایه داری داخلی یا خارجی می داند (بهشتی، ۱۳۹۰: ۶۵). منفعتی که بر پایه استثمار یا ظلم باشد، از دیدگاه اسلامی مشروعیت ندارد.

در برابر منطق مدیریت وابستگی، اسلام گذار از قدرت مادی به قدرت توحیدی را با تأکید بر خودکفایی

به مثابه تکلیف شرعی صورتبندی می‌کند. رابطه بین نیاز به خارج و استقلال، رابطه‌ای معکوس و تعیین‌کننده ترسیم می‌شود. امام خمینی شرط اول استقلال را بی‌نیازی از غیر می‌داند و هرگونه احتیاج را اهرم فشاری برای تسلیم و سلب استقلال تصمیم‌گیری هشدار می‌دهد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ۱۰: ۴۴۳-۴۴۴). این خودکفایی، انتخابی اقتصادی نیست، بلکه ضرورتی حیاتی برای حفظ عزت و نفی ذلت است. آیت‌الله جوادی آملی هرگونه رکون و اتکا به ظالمان را نفی کرده و استقامت در برابر بیگانه را زمینه‌ساز استقلال و ایمنی از نابودی می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ۳۹: ۵۲۴).

در نهایت، فلسفه سیاسی اسلامی معاصر تعامل‌گزینشی و همگرایی میان مستضعفین را به عنوان بدیل اسلامی در شبکه جهانی مطرح می‌کند. نگاه اسلامی، نفی مطلق هرگونه ارتباط بین‌المللی نیست، بلکه تمایزی دقیق بین ارتباط و همکاری سالم و وابستگی و ذلت قائل است. تعامل گسترده و ایجاد ارتباطات دوجانبه و چندجانبه با کشورهای جهان به خودی خود رد نمی‌شود، بلکه این وابستگی است که محکوم است (خامنه‌ای، ۱۳۹۵/۰۷/۲۸). شرط این تعامل، حفظ شعارها، منش و راه نظام اسلامی و پرهیز از هرگونه رابطه ذلیلانه است (خامنه‌ای، ۱۳۹۶/۰۵/۰۱). راهبرد بلندمدت‌تر، تمرکز بر همکاری‌های همه‌جانبه و همگرایی میان کشورهای مستقل و نهادهایی همچون جنبش عدم تعهد است.

با هم‌افزایی ظرفیت‌های این کشورها که دو سوم اعضای جامعه جهانی را تشکیل می‌دهند، می‌توان برای نجات جهان از ناامنی و سلطه‌گری، نقشی تاریخی ایفا کرد و در مدیریت جهانی تحول ایجاد نمود (خامنه‌ای، ۱۳۹۱/۰۶/۰۹). این نگاه، نسبی‌گرایی راهبردی را نیز می‌پذیرد، بدین معنا که ابزارهای تحقق استقلال در گذر زمان و به مقتضای شرایط قابل تغییر است، در حالی که هدف مقدس که همان کسب استقلال و عزت است، ثابت باقی می‌ماند (سبحانی تبریزی، ۱۳۷۶: ۳۸۳-۳۸۴).

فلسفه سیاسی اسلامی معاصر اساس نگاه غربی به کارآمدی در نظام وابستگی متقابل را به چالش می‌کشند. آنان وابستگی متقابل در نظم کنونی جهانی را شکلی پوشیده از سلطه و وابستگی یک‌سویه می‌دانند. در برابر، راهبرد اسلام را نه مدیریت این وابستگی، بلکه قطع ریشه‌های آن از طریق خودکفایی همه‌جانبه و تعامل هدفمند و با عزت با جهان معرفی می‌کنند. از این منظر، منفعت ملی به مصلحت نظام اسلامی ارتقا می‌یابد و استقلال واقعی، پیش‌نیاز هرگونه تعامل سودمند و عادلانه در صحنه بین‌الملل است.

## نتیجه‌گیری

به کمک مطالعه تطبیقی، این مقاله نشان می‌دهد که دو خوانش متمایز از مفهوم استقلال در سیاست خارجی قابل ردیابی و بررسی است. در گفتمان غربی، استقلال حول سه ستون مفهومی بنیادین شکل می‌گیرد: حاکمیت ملی به عنوان سنگ بنای حقوقی-سیاسی و حافظ هویت جمعی؛ حق تعیین سرنوشت به عنوان منبع مشروعیت‌بخش مردمی؛ و کارآمدی راهبردی در نظام وابستگی متقابل به عنوان توجیه عملی و واقع‌گرایانه. این ستون‌ها در مجموع الگویی عرفی، اومانستی و عقلانی ارائه می‌دهند که غایت نهایی آن، حفظ و تقویت دولت-ملت در نظم موجود بین‌المللی است. در برابر این الگو، خوانش اسلامی با

انجام یک دگرگونی بنیادین در هر یک از این مبانی، طرحی کاملاً متفاوت ارائه می‌دهد. در این منظومه، حاکمیت ملی در ذیل حاکمیت الهی و به مثابه امانتی تکلیف‌محور بازتعریف می‌شود. حق تعیین سرنوشت از حقی خودبنیاد به مسئولیتی امانی در برابر خدا تبدیل می‌شود. سرانجام، کارآمدی و منفعت نیز در چارچوب مصلحت نظام اسلامی و عدالت بازتعریف شده و وابستگی به ابزارهای مادی، جای خود را به توکل بر اراده الهی و جهاد در مسیر خودکفایی تمدنی می‌دهد.

برآیند این تقابل، شکل‌گیری دو پروژه سیاسی و تمدنی متعارض است. پروژه غربی در پی تثبیت، مدیریت یا اصلاح تدریجی نظم موجود است، در حالی که پروژه اسلامی با نفی بنیادین مشروعیت سلطه‌گرایانه این نظم، در پی ایجاد دگرگونی اساسی و استقرار نظامی مبتنی بر ارزش‌های توحیدی و عدالت‌محور است. این تفاوت ریشه در هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و غایت‌شناسی متمایز این دو سنت دارد. در عصر کنونی، این تقابل تنها یک اختلاف نظری نیست، بلکه به شکافی ژئوپلیتیک و تمدنی تبدیل شده که رفتار بازیگران، صورتبندی ائتلاف‌ها و ماهیت تضادهای آینده نظام بین‌الملل را شکل خواهد داد. بنابراین، مطالعه استقلال در دوران حاضر، در حقیقت مطالعه میدانی نبرد پارادایمی بر سر معنای نهایی حاکمیت، مشروعیت و غایت حیات جمعی در عرصه جهانی است. مقاله حاضر، با استخراج نظام‌مند مبانی غربی و نقد بنیادین آنها از منظر فلسفه سیاسی اسلامی معاصر، گامی در راستای تدوین چارچوبی تحلیلی برای این گفتگو-تقابل تمدنی برمی‌دارد.

## منابع

- امام خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸)، صحیفه امام: مجموعه آثار امام خمینی (س)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- پلانت، ریموند (۱۳۸۰)، «ماهیت فلسفه سیاسی»، ترجمه مهدی براتعلی‌پور، قیسات، ۲۱-۲۰، ۱۲۰-۱۲۳.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸)، تسنیم: تفسیر قرآن کریم، تنظیم و ویرایش علی اسلامی، قم: مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵)، سروش هدایت، تحقیق سیدمحمد صادقی، قم: مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۱)، آفاق اندیشه: سخنان و رهنمودهای آیت‌الله جوادی آملی در دیدار با شخصیت‌های جهانی و مسلمانان مقیم خارج از کشور، تنظیم و ویرایش علی اسلامی، قم: اسراء.
- خامنه‌ای، علی (بی‌تا)، لوح فشرده حدیث ولایت: مجموعه بیانات مقام معظم رهبری، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۷۶)، الهیات و معارف اسلامی: در صد و یک درس، تنظیم رضا استادی، قم: مؤسسه امام صادق علیه‌السلام.
- صدر، سید محمدباقر (۱۳۹۳)، اقتصاد ما، ترجمه سید محمد مهدی برهانی، قم: انتشارات دارالصدر.
- فارابی، ابونصر محمد بن محمد (۱۳۷۱)، کتاب التنبیه علی سبیل السعادة، تحقیق، مقدمه و تعلیقه جعفر آل‌یاسین، تهران: حکمت.

- قربانی، مهدی. (۱۳۹۷)، جستاری در ویژگی‌ها و گونه‌های فلسفه سیاسی اسلامی. معارف عقلی، ۱۳(۱)، ۱۰۳-۱۲۵.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۶)، نگاهی گذرا به بسیج و بسیجی، تدوین و نگارش حسین ارجینی و علیرضا تاجیک، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸)، مشکات: اخلاق در قرآن، تحقیق و نگارش محمدحسین اسکندری، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱)، پاسخ استاد به جوانان پرسش‌گر، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴)، حکیمانه‌ترین حکومت: کاوشی در نظریه ولایت فقیه، تحقیق و نگارش قاسم شبان‌نیا، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۵)، «فلسفه سیاست؛ مفهوم‌شناسی و روش‌شناسی»، معرفت، شماره ۲، ص ۱۱-۲۷.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: صدرا.
- میل، جان استوارت (۱۳۸۹)، حکومت انتخابی، ترجمه علی رامین، تهران: نشر نی.
- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۸۷)، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی.

## References

- Arseni, A., & Pozneacova, V. (2021), The Concept of Sovereignty in the Political Philosophy – From Antiquity to the Contemporary Epoch. *Humanities and Social Science Research*, 4(3), 1–10. <https://doi.org/10.30560/hssr.v4n3p1>
- Boyle, F. A. (1999), *Foundations of world order: The legalist approach to international relations, 1898–1922*. Duke University Press.
- Carnegie, A., & Carson, A. (2020), *Secrets in global governance: Disclosure dilemmas and the challenge of international cooperation*. Cambridge University Press.
- Chatterjee, P. (1993), *The Nation and Its Fragments: Colonial and Postcolonial Histories*. Princeton University Press.
- Ghorbani, M. (2018), A survey on the characteristics and types of Islamic political philosophy. *Ma'aref-e Aghli*, \*13\*(1), 103-125. [in Persian]
- Grimm, D. (2015), *Sovereignty: The origin and future of a political and legal concept* (B. Cooper, Trans.). Columbia University Press.
- Imam Khomeini, R. (1999), *Sahifeh-ye Imam: Majmueh-ye Asar-e Imam Khomeini (s)*, Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. [in Persian]
- Javadi Amoli, A. (1999), *Tasnim: Tafsir al-Qur'an al-Karim* (A. Eslami, Ed.). Esra Publishing Center. [in Persian]
- Javadi Amoli, A. (2006), *Soroush-e Hedayat* (S. M. Sadeghi, Ed.). Esra Publishing Center. [in Persian]
- Javadi Amoli, A. (2012), *Afagh-e Andisheh: Sokhanan va Rahnamud-ha-ye Ayatollah Ja-*

- vadi Amoli dar Didar ba Shakhsiyyat-ha-ye Jahani va Mosalmanan-e Moghim-e Kharej az Keshvar (A. Eslami, Ed.), Esra. [in Persian]
- Jinek, J. (2018), The welfare state and modern sovereignty. \*Politologický Časopis / Czech Journal of Political Science, 25\*(3), 204–224. <https://doi.org/10.5817/PC2018-3-204>
  - Kahn, P. W. (2011), Political theology: Four new chapters on the concept of sovereignty. Columbia University Press.
  - Kalmo, H., & Skinner, Q. (Eds.), (2010), Sovereignty in fragments: The past, present and future of a contested concept. Cambridge University Press.
  - Katzenstein, P. J. (1996), The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics. Columbia University Press.
  - Khamenei, A. (n.d.), Hadith-e Velayat: Majmueh-ye Bayanat-e Maqam-e Moazzam-e Rahbari [Software]. Computer Research Center of Islamic Sciences. [in Persian]
  - Klimova, M., Antonów, A., & Antonów, Z. (2015), Thucydides and the roots of political realism in international relations. *Przegląd Politologiczny*, 20(2), 5–18.
  - Lake, D. A. (2009), Regional hierarchy: Authority and local international order. *Review of International Studies*, 35(1), 35–58.
  - Marsonet, M. (2017), National sovereignty vs. globalization. *Academicus International Scientific Journal*, 15, 47–57. <https://www.academicus.edu.al/nr15/Academicus-MMX-VII-15-047-057.pdf>
  - Mesbah Yazdi, M. T. (2007), Negahi Gozara be Basij va Basiji (H. Arjini & A. Tajik, Eds.), Imam Khomeini Education and Research Institute. [in Persian]
  - Mesbah Yazdi, M. T. (2009), Mishkat: Akhlaq dar Qur'an (M. H. Eskandari, Ed.), Imam Khomeini Education and Research Institute. [in Persian]
  - Mesbah Yazdi, M. T. (2012), Pasokh-e Ostad be Javanan-e Porseshgar. Imam Khomeini Education and Research Institute. [in Persian]
  - Mesbah Yazdi, M. T. (2015), Hakimaneh-tarin Hokumat: Kaveshi dar Nazariyeh-ye Velayat-e Faqih (G. Shabannia, Ed.), Imam Khomeini Education and Research Institute. [in Persian]
  - Mill, J. S. (2010), Hokumat-e Entekhabi (A. Ramin, Trans.), Ney Publishing. [in Persian]
  - Motahhari, M. (2008), Majmueh-ye Asar-e Ostad Shahid Motahhari. Sadra. [in Persian]
  - Pusterla, E. R. G. (2016), The credibility of sovereignty: The political fiction of a concept. Springer.
  - Sarakutsa, M. O. (2010), The concept and content of state sovereignty: Definition, formation, development. *Forum of Law*, 4, 784–791.
  - Schmitt, C. (2006), Political theology: Four chapters on the concept of sovereignty (G. Schwab, Trans.). University of Chicago Press.
  - Schuett, R., & Stirk, P. M. R. (Eds.). (2015), The concept of the state in international relations: Philosophy, sovereignty and cosmopolitanism. Edinburgh University Press.
  - Sobhani Tabrizi, J. (1997), Elahiyyat va Ma'aref-e Eslami: Dar Sad va Yek Dars (R. Ostadi, Ed.). Imam Sadiq Institute. [in Persian]
  - Sadr, S. M. B. (2014). Eghtesad-e Ma (S. M. M. Borhani, Trans.). Dar al-Sadr Publications. [in Persian]
  - Wæver, O. (2009). Identity, integration and foreign policy: Challenges for states in a globalizing world. *European Journal of International Relations*, 15(3), 403–421.
  - Yurdusev, A. (2003). *Philosophy of History and International Relations*. Routledge.

# Coloniality as Structure: Roots, Dimensions and Pathways to Epistemic Liberation

Mohammad Aghaei<sup>1</sup>

DOI: [10.48308/piaj.2026.241663.1771](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.241663.1771) Received: 2025/9/22 Accepted: 2026/2/28

Original Article

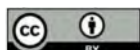
## Extended Abstract

**Introduction:** The concept of “Coloniality” serves as a critical theoretical framework to explain the persistence of domination, inequality, and dependency in the post-classical colonial world. Unlike colonialism, which is typically viewed as a concluded historical period, Coloniality is understood as a durable pattern of power, knowledge, and being that emerged from Western modernity and continues to be reproduced in contemporary forms. This article provides a comprehensive account of the concept and explores epistemic pathways for its transcendence. It begins by distinguishing Coloniality from colonialism and imperialism, focusing on Aníbal Quijano’s theory of the “Coloniality of Power,” which identifies three interrelated dimensions of domination: the Coloniality of Power, the Coloniality of Knowledge, and the Coloniality of Being. Ultimately, the article proposes conceptual routes toward liberation from these structures.

**Methods:** This study adopts a qualitative approach, employing a descriptive-analytical method. The first (descriptive) section examines the theoretical foundations, intellectual background, and historical context of Coloniality. The second (analytical) section investigates its manifestations within contemporary structures and articulates epistemic pathways for liberation. Data were collected from theoretical and empirical sources concerning the global political economy, educational systems, and scientific production, followed by a critical analysis.

**Results and discussion:** The findings indicate that Coloniality in the contemporary world is reproduced through neoliberalism and managed globalization in the economic sphere, and through epistemic and scientific dependency within academic institutions. Neoliberalism, acting as a “soft” successor to formal colonialism, promotes individu-

1. Assistant Professor, Department of National Security, Supreme National Defence University, Tehran, Iran. [Aghaei\\_1369@yahoo.com](mailto:Aghaei_1369@yahoo.com)

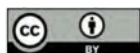


alism, market deregulation, and reduced state intervention, thereby preserving structures of domination and transforming the political independence of the Global South into economic dependency. Under the guise of “development” and “free competition,” this ideology effectively entrenches historical inequalities and insulates global capitalist interests from democratic interventions. In higher education, reliance on Western metrics—such as indexed journals, impact factors, and international rankings—stifles the development of indigenous, applied, and problem-oriented knowledge, reinforcing cycles of epistemic and social dependency. Rather than playing a transformative role in addressing local issues, universities have often become centers for the consumption of Western knowledge. This not only creates a disconnect between scientific production and societal needs but also marginalizes non-Western languages, methodologies, and intellectual traditions. An examination of Iranian universities’ performance in indicators such as patent registration and industrial collaboration reveals that scientific output is largely shaped by quantitative international standards rather than local exigencies—a clear indication of the enduring presence of Coloniality in epistemic structures.

**Conclusions:** The study concludes that full liberation from Coloniality is only possible through a “decolonization of consciousness.” This process entails the indigenization of knowledge, a critical rethinking of epistemic systems, and the alignment of scientific production with local societal needs. The theory of Coloniality offers not only a retrospective analysis of historical structures but a necessary diagnostic tool for contemporary epistemic sovereignty.

**Keywords:** Coloniality, Decolonization of Knowledge, Modernity/Coloniality Group, Neoliberalism, Epistemic Dependency, Coloniality of Being, University.

**Citation:** Aghaei, Mohammad. 2026. Coloniality as Structure: Roots, Dimensions and Pathways to Epistemic Liberation, *Political and International Approaches*, Spring, Vol 18, No 1, PP 137-156.



# کلونیالیتی به مثابه ساختار: ریشه‌ها، ابعاد و مسیرهای رهایی معرفتی

محمد آقائی<sup>۱</sup>

DOI: [10.48308/piaj.2026.241663.1771](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.241663.1771)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۶/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۹

مقاله پژوهشی

## چکیده مبسوط

**مقدمه و اهداف:** مفهوم «کلونیالیتی»<sup>۲</sup> به عنوان یک چارچوب نظری انتقادی، تلاش می‌کند تداوم ساختارهای سلطه، نابرابری و وابستگی را در جهان پس از استعمار کلاسیک توضیح دهد. برخلاف استعمار که به عنوان یک دوره تاریخی پایان یافته تلقی می‌شود، کلونیالیتی به مثابه الگویی پایدار از قدرت، دانش و هستی در بطن مدرنیته غربی شکل گرفته و در قالب‌های نوین بازتولید شده است. این مقاله با هدف تبیین جامع این مفهوم و تحلیل راه‌های برون رفت معرفتی از آن، ابتدا این مفهوم را از استعمار و امپریالیسم تفکیک می‌کند و با تمرکز بر نظریه «کلونیالیتی قدرت» آنیال کیخانو، سه بُعد به هم پیوسته سلطه را بررسی می‌نماید: کلونیالیتی قدرت، کلونیالیتی دانش و کلونیالیتی هستی. در نهایت مسیرهای رهایی از این ساختار را فراررو قرار می‌دهد.

**روش‌ها:** پژوهش حاضر با رویکردی کیفی و روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. در بخش نخست (توصیفی)، مفاهیم نظری، پیشینه فکری و زمینه‌های تاریخی کلونیالیتی مورد بررسی قرار گرفته و در بخش دوم (تحلیلی)، تجلیات این مفهوم در ساختارهای معاصر تحلیل شده است. در خلال همین بخش است که مسیرهای رهایی معرفتی از آن تبیین می‌شود. داده‌های پژوهش از منابع نظری و تجربی مرتبط با اقتصاد سیاسی جهانی، نظام‌های آموزشی و تولید علم گردآوری شده و با رویکردی انتقادی مورد واکاوی قرار گرفته‌اند.

**یافته‌ها:** یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که کلونیالیتی در دنیای معاصر از طریق نئولیبرالیسم و جهانی‌سازی مدیریت شده در حوزه اقتصاد و از طریق وابستگی علمی و معرفتی در نظام‌های دانشگاهی بازتولید می‌شود. نئولیبرالیسم، به عنوان یک پاسخ نرم‌افزاری به پایان استعمار رسمی، با ترویج فردگرایی، آزادی بازار و کاهش نقش

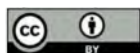
۱. استادیار گروه امنیت ملی، دانشکده امنیت ملی، دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران، ایران. [Aghaei\\_1369@yahoo.com](mailto:Aghaei_1369@yahoo.com)  
۲. هرچند مفهوم «استعمار» در ادبیات دانشگاهی ایران قدمتی دیرینه دارد، اما مفهوم «کلونیالیتی» علی‌رغم وجود ادبیات گسترده در مطالعات انتقادی جهان، مفهومی تازه در ادبیات آکادمیک ما محسوب می‌شود. در محدود متونی که به این مفهوم پرداخته‌اند ترجمه‌های ناگیرا و نچسبی همچون «استعماریت» به کار رفته است اما فاقد انتشار و اطراد است. به همین دلیل کاربرد اصل عبارت ناگزیر است.

دولت، ساختارهای سلطه را حفظ کرده و استقلال سیاسی کشورهای جنوب جهانی را به وابستگی اقتصادی تبدیل می‌کند. این ایدئولوژی، با شعارهایی چون «توسعه» و «رقابت آزاد»، در عمل به تثبیت نابرابری‌های تاریخی میان کشورهای ثروتمند و فقیر منجر شده و منافع سرمایه‌داری جهانی را در برابر مداخلات دموکراتیک نوظهور محافظت می‌کند. در حوزه آموزش عالی، وابستگی به معیارهای غربی مانند انتشار در مجلات نمایه‌شده، ضریب تأثیر و رتبه‌بندی‌های بین‌المللی، مانع از شکل‌گیری دانش‌های بومی، کاربردی و مسئله‌محور شده و چرخه‌ای از وابستگی معرفتی، اجتماعی و اقتصادی را تقویت می‌کند. دانشگاه‌ها، به‌جای ایفای نقش تحول‌آفرین در حل مسائل جوامعی که در آن قرار دارند، به مراکزی برای مصرف دانش غربی تبدیل شده‌اند. این امر نه تنها موجب گسست میان تولید علم و نیازهای واقعی جامعه می‌شود، بلکه باعث به حاشیه‌راندن زبان‌ها، روش‌ها و سنت‌های علمی غیرغربی نیز می‌شود. بررسی عملکرد دانشگاه‌های ایران در شاخص‌هایی چون ثبت اختراع و ارتباط با صنعت، نشان می‌دهد که تولید علم در این نهادها بیشتر بر اساس معیارهای کمی و بین‌المللی صورت می‌گیرد تا بر اساس نیازهای بومی و ملی، که خود نشانه‌ای از تداوم کلونیالیتی در ساختارهای معرفتی است.

**نتیجه‌گیری:** نتیجه‌گیری پژوهش بر این نکته تأکید دارد که رهایی کامل از ساختارهای کلونیالیتی تنها از مسیر «استعمارزدایی از آگاهی» ممکن است. این فرآیند شامل بومی‌سازی دانش، بازاندیشی در نظام‌های معرفتی، و پیوند میان تولید علم و نیازهای اجتماعی و محلی است. نظریه کلونیالیتی نه تنها تحلیلی از گذشته، بلکه فراخوانی برای کنش انتقادی در حال و آینده است؛ کنشی که هدف آن، بازسازی هویت‌های فرهنگی، استقلال معرفتی و دستیابی به توسعه‌ای پایدار و انسانی در جوامع غیرغربی است.

**کلیدواژگان:** کلونیالیتی، استعمارزدایی از دانش، آنیبال کیخانو، نئولیبرالیسم، وابستگی معرفتی، دانشگاه.

**استناددهی:** آقائی، محمد. ۱۴۰۵. کلونیالیتی به‌مثابه ساختار: ریشه‌ها، ابعاد و مسیرهای رهایی معرفتی، بهار، سال ۱۸، شماره ۱، ۱۳۷-۱۵۶.



## مقدمه

پایان رسمی امپراتوری‌های استعماری در قرن بیستم، رویدادی تاریخی بود که نویدبخش آغاز دورانی جدید از استقلال سیاسی، خودگردانی و برابری برای ملت‌های جهان بود. با این حال، علی‌رغم این تحولات عظیم سیاسی، جهان معاصر همچنان با نابرابری‌های عمیق و ساختارمندی روبرو است که نه تنها از نظر اقتصادی، بلکه در ابعاد اجتماعی، فرهنگی و معرفتی نیز مشهود است (واعیس، ۱۳۹۰: ۲۵). این واقعیت، پرسشی بنیادین را مطرح می‌سازد: چرا ساختارهای سلطه و نابرابری، حتی پس از عقب‌نشینی قدرت‌های استعماری و کسب استقلال سیاسی، به حیات خود ادامه داده‌اند؟

در پاسخ به این پرسش، مفاهیم سنتی مانند «استعمار» و «امپریالیسم» که اغلب به اشغال فیزیکی یا سلطه سیاسی-اقتصادی از راه دور محدود می‌شوند، ناکافی به نظر می‌رسند. در حقیقت، پدیده‌هایی نظیر جهانی‌سازی که با شعارهایی چون توسعه، رفاه و رقابت آزاد تبلیغ می‌شوند، در عمل به بازتولید و تعمیق ساختارهای اقتصادی و فرهنگی استعماری و حفظ نابرابری میان کشورهای ثروتمند و فقیر منجر شده‌اند (فتاح‌زاده، ۱۳۹۱: ۷۰). شعارهایی که به صورت گسترده و فراگیر، با ابزارهای مختلف و در سطوح جهانی اشاعه می‌شوند تا به صورت آرمانی برای جوامع آسیب دیده از جریان‌های سلطه و نابرابری درآیند؛ به طوری که اندیشمندان این جوامع نگران عدم تحقق آن شعارها در جامعه خویش می‌گردند (برای نمونه ر. ک حمیدی و مزدخواه، ۱۴۰۲: ۱۸۵). این فرآیندها نشان می‌دهند که مشکل اصلی، صرفاً در اشغال نظامی و استثمار مستقیم نبوده، بلکه در یک الگوی قدرت زیربنایی ریشه دارد که از دل مدرنیته غربی برخاسته و پس از پایان استعمار کلاسیک، در تار و پود جامعه جهانی تنیده شده است.

از این رو، نظریه «کلونیالیته» (Coloniality) به عنوان یک چارچوب تحلیلی نوظهور، به بررسی همین ساختار پایدار و ماندگار قدرت می‌پردازد (Quijano, 2000: 342). این مفهوم، برخلاف «استعمار» که به یک رویداد تاریخی محدود می‌شود، الگویی از قدرت جهانی است که از زمان فتح قاره آمریکا در قرن شانزدهم شکل گرفت و تا به امروز در تمامی ابعاد حیات اجتماعی، از جمله در روابط نژادی، اقتصادی، جنسیتی و معرفت‌شناختی تداوم یافته است (Mignolo, 2005: 14). کلونیالیته، در واقع، جنبه تاریک و پنهان مدرنیته است؛ به این معنا که مدرنیته با تمامی وعده‌های پیشرفت و آزادی‌بخش خود، همواره با سازوکاری از سلطه و ستم همراه بوده که امکان تحقق ایده‌آل‌های خود را برای بخش بزرگی از جهان غیراروپایی مسدود کرده است. این نظریه به دنبال آن است که نشان دهد چگونه این ماتریس قدرت، دانش و هستی را تحت انقیاد خود درآورده و به ابزاری برای سلب هویت و انسانیت از جوامع تحت سلطه تبدیل شده است (Maldonado-Torres, 2007: 240-270).

این مقاله با هدف تبیین جامع مفهوم کلونیالیته، خاستگاه‌های فکری آن، ابعاد بنیادینش، تجلیات آن در دنیای معاصر و ارائه راه‌حلی برای افکندن بنیان‌های آن تدوین شده است تا به این سوال اصلی پاسخ دهد که کلونیالیته (استعمار تحقق یافته) یعنی چه؟ این ادبیات از کجا آمده؟ پیشینه آن چیست و به چه مفهومی اشاره دارد؟ راه‌های برون رفت از آن کدام است؟

## ۱. روش پژوهش

این پژوهش با رویکردی کیفی و با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی صورت پذیرفته است؛ روشی که به پژوهشگر امکان می‌دهد تا هم به توصیف دقیق و نظام‌مند پدیده مورد نظر پردازد و هم به تحلیل عمیق و چندلایه آن دست یابد (میرزایی، ۱۳۹۴: ۵۷). این روش، از دو بخش اساسی تشکیل شده است: بخش توصیفی و بخش تحلیلی که هر یک نقش مکملی در فرایند شناخت و واکاوی موضوع ایفا می‌کنند. بخش توصیفی: در این مرحله، تمرکز اصلی بر ارائه تصویری روشن، عینی و منظم از ویژگی‌ها و مؤلفه‌های پدیده مورد بررسی است. هدف این بخش، گردآوری اطلاعات دقیق درباره وضعیت موجود و پاسخ به پرسش‌هایی از جنس «چیست؟» و «چگونه است؟» می‌باشد؛ پرسش‌هایی که به فهم سطحی و توصیفی از پدیده کمک می‌کنند (خاکی، ۱۳۸۷: ۸۵؛ میرزایی، ۱۳۹۴: ۵۸). در این پژوهش، بخش توصیفی شامل گام‌های زیر بوده است:

۱. بیان مسئله و هدف پژوهش: در این گام، تمرکز بر مفهوم «کلونیالیتی» قرار گرفت؛ مفهومی که دارای ابعاد سه‌گانه قدرت، دانش و هستی است و در بسترهای مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی تجلی می‌یابد. هدف از این مرحله، روشن‌سازی ابعاد نظری و عملی کلونیالیتی و بررسی نحوه حضور آن در ساختارهای معاصر بود.

۲. مرور ادبیات و پیشینه تحقیق: این مرحله شامل مطالعه نظام‌مند منابع علمی معتبر اعم از مقالات پژوهشی، کتب نظری و آثار کلاسیک در حوزه‌های مرتبط با استعمار، امپریالیسم و نظریه‌های انتقادی بود. هدف از این مرور، شناسایی چارچوب‌های مفهومی موجود، استخراج دیدگاه‌های کلیدی و فراهم‌سازی زمینه‌ای برای تحلیل‌های بعدی بود.

بخش تحلیلی: در این مرحله، داده‌های گردآوری‌شده در بخش توصیفی مورد تحلیل، تفسیر و ارزیابی قرار می‌گیرند. تحلیل در این بخش، فراتر از سطح توصیف حرکت کرده و به بررسی علل، روابط و الگوهای پنهان در پس پدیده می‌پردازد (خاکی، ۱۳۸۷: ۱۰۳). هدف اصلی، کشف سازوکارهای بنیادین و تبیین چرایی و چگونگی استمرار پدیده در بسترهای مختلف است. در این پژوهش، بخش تحلیلی شامل مراحل زیر بوده است:

۱. تحلیل مفهومی: در این مرحله، مفهوم کلونیالیتی از مفاهیم مشابه و مرتبطی چون استعمار و امپریالیسم تفکیک شد. این تفکیک مفهومی، با هدف روشن‌سازی تمایزات نظری و عملی میان این مفاهیم صورت گرفت تا از خلط مفهومی جلوگیری شود و زمینه برای تحلیل دقیق‌تر فراهم گردد.

۲. تحلیل محتوایی: این مرحله شامل بررسی دقیق مضامین مرتبط با کلونیالیتی در حوزه‌های قدرت، دانش و هستی بود. متون علمی و نظری مورد بررسی قرار گرفتند تا نحوه تعامل این سه حوزه با یکدیگر و تأثیرات متقابل آن‌ها در شکل‌گیری ساختارهای کلونیالیتی تحلیل شود.

۳. تبیین روابط و پیوندها: در این گام، تلاش شد تا چگونگی تداوم و بازتولید ساختارهای کلونیالیتی در عرصه‌های مختلف، به‌ویژه در حوزه‌های اقتصادی و دانشگاهی، در دوران معاصر نشان داده شود. این تبیین، با هدف آشکارسازی مکانیزم‌های پنهان و آشکار سلطه و بازتولید قدرت صورت گرفت.

در مجموع، این روش‌شناسی به پژوهشگر این امکان را می‌دهد که نه تنها تصویری دقیق و منسجم از پدیده مورد بررسی ارائه دهد، بلکه با نفوذ به لایه‌های زیرین آن، به شناختی عمیق، چندبعدی و انتقادی از ساختارها، روابط و زمینه‌های شکل‌گیری آن دست یابد. چنین رویکردی، زمینه‌ساز تولید دانش انتقادی و گشودن افق‌های تازه در مطالعات اجتماعی و نظری است.

## ۲. پیشینه پژوهش

در تحلیل پدیده‌های مرتبط با سلطه جهانی، درک سیر تحول نظری از «استعمار» به «پسااستعمار» و سپس به «کلونیالیستی» ضروری است. این سیر، نشان‌دهنده تلاش برای پاسخگویی به پیچیدگی فزاینده روابط قدرت در دنیای مدرن است.

### ۲-۱. مفاهیم بنیادین؛ تبارشناسی و تمایز

نقطه آغازین این سیر فکری، تمایز میان مفاهیم «استعمار» و «امپریالیسم» است. استعمار (Colonialism) به معنای اشغال فیزیکی یک سرزمین و اسکان جمعیت خارجی در آن است. در معنای سیاسی خود، استعمار به بهره‌برداری سیستماتیک و مستقیم از منابع و سرکوب فیزیکی و فرهنگی جمعیت بومی اشاره دارد (ناظمیان و شکوهی‌نیا، ۱۳۹۲: ۱۲۷). باید توجه داشت که مشاهده مردم سرزمین اشغال شده به مثابه «دشمن» و تلاش برای سرکوب آنان از همین نظرگاه صورت می‌گیرد (قرلسفلی، سالاری اول، ۱۴۰۴: ۱۵۱). در مقابل، امپریالیسم (Imperialism) به سلطه سیاسی و اقتصادی «از بالا» و «از دور» اشاره دارد و لزوماً شامل اشغال فیزیکی یا اسکان جمعیت نمی‌شود. این سلطه از طریق ابزارهای غیرمستقیم مانند توافقی‌های تجاری و سیاست‌های اقتصادی اعمال می‌شود. متفکرانی چون جان ای. هابسون و ولادیمیر لینن، امپریالیسم را در چارچوب یک «سیستم جهانی از بهره‌کشی سرمایه‌داری» تعریف کرده‌اند.

### ۲-۲. نظریه پسااستعماری (Postcolonial Theory)

در واکنش به میراث استعمار، نظریه پسااستعماری با چهره‌های شاخصی چون ادوارد سعید، به تحلیل پیامدهای استعمارگرایی و «گفتمان استعماری» پرداخت (شیرزادیان، ۱۳۸۸: ۱۴۹). کتاب «شرق‌شناسی» ادوارد سعید به عنوان متن اصلی این جنبش، نشان می‌دهد که چگونه گفتمان استعماری، شرق را به عنوان «دیگری» عقب‌مانده و غیرمتمدن «تولید» کرد (حاجتی و رضی، ۱۳۹۳: ۱). این رویکرد بر نقد بازنمایی‌ها، فرهنگ و هویت تمرکز دارد و در تحلیل آثار ادبی ایران نیز مورد توجه قرار گرفته است.

### ۲-۳. ظهور کلونیالیستی: نقد پسااستعماری

با این حال، نظریه پردازان کلونیالیستی، مطالعات پسااستعماری را مورد نقد قرار می‌دهند. آن‌ها استدلال می‌کنند که نظریه پسااستعماری بیش از حد بر مسائل فرهنگی و گفتمانی تمرکز کرده و از پرداختن به ساختارهای مادی و اقتصادی «نظام جهانی سرمایه‌داری» غافل مانده است (بنده‌خدا و رضوانیان، ۱۳۹۵: ۷). از این منظر، نظریه پسااستعماری ممکن است به جای رویارویی سیستماتیک با سرمایه‌داری، بخشی

از «منطق فرهنگی سرمایه‌داری متأخر» شود (بنده‌خدا و رضوانیان، ۱۳۹۵: ۱۲). این نقد به این معناست که «پسا» در عنوان پسااستعماری، یک توهم است، چرا که استعمار در اشکال جدید خود هنوز به پایان نرسیده است. نظریه کلونیالیته به عنوان یک «نقد بر نقد» مدرنیته، به دنبال فهم ساختارهایی است که پس از پایان استعمار کلاسیک نیز تداوم یافته‌اند (Mignolo, 2005: 35). به عبارت دیگر از آن‌جا که نظریه پسااستعماری از درک برساخت‌های انضمامی استعمار ناتوان بود، کلونیالیته تلاش کرد نشان دهد چگونه در فقدان ساختارهای ملموس سنتی و فرهنگ ناملموس آن، ساختارهای مهم و ملموس جدیدی بروز و ظهور یافته که از قضا خیلی بهتر و بیشتر وابستگی کشورهای جنوب را به کشورهای سرمایه‌دار تشدید می‌کند.

### جدول ۱: تمایز میان استعمار، امپریالیسم و کلونیالیته

ماهیت	ابزار اصلی	زمان	مفهوم
رویداد و پدیده‌های تاریخی و ملموس که به بهره‌برداری و اسکان مستقیم می‌پردازد.	اشغال نظامی، استقرار فیزیکی، سرکوب مستقیم	قرون ۱۵ تا ۲۰ میلادی	استعمار (Colonialism)
سیاست و فرآیند گسترش قدرت از راه دور.	سلطه سیاسی، معاهدات اقتصادی، معاهدات تجاری	از اواخر قرن ۱۹ به بعد	امپریالیسم (Imperialism)
ساختاری پایدار و زیربنایی که پس از پایان استعمار کلاسیک همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد.	ماتریس قدرت نژادی، دانش، هستی، و زبان	از آغاز مدرنیته (قرن ۱۶) تا کنون	کلونیالیته (Coloniality)

### ۳. خاستگاه‌های فکری و نظریه‌پردازان اصلی

ادبیات نظری کلونیالیته، عمدتاً از سنت فکری آمریکای لاتین و کارائیب نشأت گرفته و در واکنش به دیدگاه‌های اروپامحور در علوم اجتماعی، فلسفه و نظریه‌پردازی مدرن شکل گرفته است (Quijano, 2000: 342). این جریان فکری، در پی نقد بنیادهای معرفتی و هستی‌شناختی مدرنیته غربی، تلاش دارد تا روایت‌های حاشیه‌ای و سرکوب‌شده را به سطح آگاهی بیاورد. نظریه کلونیالیته، ریشه‌های خود را در نقد مدرنیته و در تحلیل‌های انتقادی میشل فوکو از قدرت، دانش و ساختارهای سلطه می‌یابد؛ تحلیلی که به بازاندیشی در باب نحوه شکل‌گیری حقیقت، مشروعیت و نظم اجتماعی می‌انجامد.

### ۳-۱. گروه فکری مدرنیته / کلونیالیستی

نظریه کلونیالیستی در دهه ۱۹۹۰ میلادی توسط گروهی از روشنفکران و نظریه‌پردازان آمریکای لاتین پایه‌گذاری شد؛ گروهی که بعدها به عنوان «گروه مدرنیته / کلونیالیستی» شناخته شدند و نقش مهمی در شکل‌گیری و گسترش این چارچوب نظری ایفا کردند (Mignolo, 2005: 1). این گروه، با تأکید بر پیوند ناگسستنی میان مدرنیته و کلونیالیستی، استدلال می‌کند که این دو نه تنها هم‌زمان پدید آمده‌اند، بلکه در سطح مفهومی و تاریخی نیز به شدت در هم تنیده‌اند (Mignolo, 2005: 14). از منظر این متفکران، مدرنیته که با مفاهیمی چون خردگرایی، پیشرفت علمی، و جهانی‌سازی شناخته می‌شود، در واقع پروژه‌ای جهانی بوده که بدون در نظر گرفتن «جنبه تاریک» آن، یعنی استعمار، خشونت ساختاری و سلطه فرهنگی، قابل فهم نیست (نصر، ۱۳۹۶: ۳). آن‌ها معتقدند که گفتمان «نجات‌بخش و متمدن‌ساز» مدرنیته، در عمل به ابزاری برای پنهان‌سازی خشونت‌های اعمال‌شده بر ملت‌های غیراروپایی تبدیل شد؛ خشوتی که نه به عنوان یک انحراف، بلکه به عنوان جزء جدایی‌ناپذیر از خود پروژه مدرنیته عمل کرده است. نظریه کلونیالیستی، با نقد این گفتمان، تلاش دارد تا نشان دهد که نابرابری‌های ساختاری، تبعیض‌های نژادی و سلطه معرفتی، از دل همین پروژه به وجود آمده‌اند و همچنان در ساختارهای جهانی امروز تداوم دارند.

### ۳-۲. آنیبال کیخانو و نظریه کلونیالیستی قدرت

آنیبال کیخانو، جامعه‌شناس برجسته پرویی، به عنوان بنیان‌گذار اصلی نظریه کلونیالیستی قدرت (Colo-niality of Power) شناخته می‌شود؛ نظریه‌ای که نقش محوری در تبیین نحوه شکل‌گیری و استمرار ساختارهای سلطه در جهان مدرن دارد. کیخانو بر این باور است که فتح قاره آمریکا توسط اسپانیایی‌ها، نقطه آغازین اتصال دو محور اساسی الگوی قدرت جهانی مدرن بود؛ دو محوری که تا به امروز در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و معرفتی جهان نقش‌آفرینی می‌کنند (Quijano, 2000: 342):

**اول**، شکل‌گیری نظامی از طبقه‌بندی اجتماعی بر اساس «نژاد»؛ نظامی که در آن اروپایی‌ها در رأس هرم قدرت قرار گرفتند و مردم بومی، آفریقایی‌تبار و سایر گروه‌های غیراروپایی در رده‌های پایین‌تر جای گرفتند. این طبقه‌بندی نژادی، نه تنها جایگاه اجتماعی افراد را تعیین می‌کرد، بلکه به عنوان مبنایی برای «تقسیم کار نژادی» در سطح جهانی مورد استفاده قرار گرفت (Quijano, 2000: 342). در این ساختار، بومیان و سیاه‌پوستان به اشکال مختلفی از کار اجباری، بردگی و بهره‌کشی گماشته شدند و نقش‌هایی «ذاتاً فرودست» به آن‌ها اختصاص داده شد؛ نقشی که نه تنها در اقتصاد، بلکه در فرهنگ و سیاست نیز بازتاب داشت.

**دوم**، سلطه معرفت‌شناختی و فکری اروپا که تمامی اشکال تولید، کنترل و مشروعیت‌بخشی به دانش را در انحصار خود گرفت. در این چارچوب، دانش‌های بومی، سنت‌های فکری غیرغربی و نظام‌های معرفتی جایگزین، به حاشیه رانده شدند و به عنوان «غیرعلمی»، «بدوی» یا «خرافی» معرفی گردیدند (Quijano, 2000: 342). این سلطه معرفتی، نه تنها موجب سرکوب تنوع فکری شد، بلکه به تثبیت هژمونی اروپا در عرصه‌های علمی، فرهنگی و آموزشی انجامید؛ هژمونی‌ای که تا امروز نیز در قالب استانداردهای جهانی

دانش و آموزش ادامه دارد. این دو محور، یعنی طبقه‌بندی نژادی و سلطه معرفتی، بنیان‌های اصلی الگوی قدرتی را شکل دادند که در ساختارهای جهانی معاصر همچنان حضور دارند و بازتولید می‌شوند.

### ۳-۳. تأثیر پذیری از میشل فوکو: دانش و قدرت

نظریه کلونیالیته کیخانو، به طور عمیق از مفاهیم و چارچوب‌های نظری میشل فوکو، فیلسوف برجسته فرانسوی، به ویژه مفهوم «دانش-قدرت» (Power-Knowledge) تأثیر پذیرفته است؛ مفهومی که رابطه‌ای تفکیک‌ناپذیر میان تولید دانش و اعمال قدرت را نشان می‌دهد (رضوی، ۱۳۸۶: ۸۲). فوکو استدلال می‌کند که قدرت، صرفاً یک نیروی سرکوب‌گر نیست، بلکه شبکه‌ای پویا، چندلایه و پراکنده است که از طریق تولید «حقیقت» و مشروع‌سازی آن، اعمال می‌شود (Foucault, 1978: 59). در این چارچوب، دانش نه به عنوان بازتاب واقعیت، بلکه به عنوان ابزاری برای سلطه، کنترل و نظم‌بخشی به جوامع عمل می‌کند. نظریه‌پردازان کلونیالیته، این چارچوب را برای تحلیل روابط استعماری و نحوه مشروعیت‌بخشی به سلطه غربی به کار گرفتند.

آن‌ها نشان دادند که قدرت استعماری، تنها از طریق زور نظامی و اشغال سرزمینی اعمال نمی‌شد، بلکه از طریق تولید دانش اروپامحور، که «دیگری» را به عنوان موجودی پست، غیرمتمدن و فاقد عقلانیت معرفی می‌کرد، مشروعیت می‌یافت (سلطان، ۱۳۹۷: ۶۸). این دانش، با بهره‌گیری از ابزارهایی چون نظام آموزشی، رسانه‌ها، علوم انسانی و اجتماعی، به بازتولید نابرابری‌های نژادی، اقتصادی و فرهنگی کمک می‌کرد و ساختارهای سلطه را تثبیت می‌نمود. در نتیجه، نظریه کلونیالیته با بهره‌گیری از تحلیل فوکویی، نشان می‌دهد که استعمار نه تنها یک پروژه سیاسی و اقتصادی، بلکه یک پروژه معرفتی و هستی‌شناختی بوده است که از طریق تولید دانش، هویت‌ها را شکل داده، مرزها را تعیین کرده و نظم جهانی را بنا نهاده است.

### ۴. سه ضلع اصلی کلونیالیته

نظریه کیخانو برای تشریح و تبیین مفهوم کلونیالیته، سه حوزه بنیادین، مرتبط و به هم پیوسته را شناسایی می‌کند که در تعامل با یکدیگر، ماتریس پیچیده‌ای از قدرت را در جهان مدرن شکل می‌دهند (Quijano, 2000: 342). این سه بُعد، به صورت مجزا و مستقل عمل نمی‌کنند، بلکه در یک رابطه دیالکتیکی و تقویتی، یکدیگر را تغذیه کرده و در مجموع، ساختار کلونیالیته را به وجود می‌آورند. این ساختار، نه تنها در دوران استعمار بلکه در جهان معاصر نیز به اشکال مختلف بازتولید شده و در حوزه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و معرفتی قابل مشاهده است.

### ۴-۱. کلونیالیته قدرت<sup>۱</sup>

این مفهوم، به ساختار سلسله‌مراتبی و نظام طبقه‌بندی نژادی اشاره دارد که از دوره استعمار آغاز شد و در نظام جهانی مدرن به شکل‌های مختلفی تداوم یافته است (Quijano, 2000: 342). استعمارگران،

1. Coloniality of Power

با بهره‌گیری از ویژگی‌های ظاهری و فنوتیپی، یک سیستم نژادی طراحی کردند که در آن، اروپایی‌ها به عنوان موجوداتی برتر و عقلانی معرفی شدند و بومیان، سیاه‌پوستان و سایر گروه‌های غیراروپایی به عنوان انسان‌هایی فرودست، غیرعقلانی و فاقد تمدن شناخته شدند. این طبقه‌بندی نژادی، نه تنها ابزاری برای توجیه سلطه سیاسی و اقتصادی بود، بلکه به عنوان پایه‌ای برای «تقسیم کار نژادی» در سطح جهانی مورد استفاده قرار گرفت؛ به گونه‌ای که گروه‌های فرودست به اشکال مختلفی از کار اجباری، بردگی و بهره‌کشی گماشته شدند و نقش‌هایی از پیش تعیین‌شده به آن‌ها اختصاص یافت (Quijano, 2000: 342). این ساختار نژادی، پس از پایان رسمی استعمار نیز از بین نرفت، بلکه در قالب‌های جدیدی از تبعیض اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بازتولید شد. در نظام‌های معاصر، این تبعیض‌ها در نحوه توزیع ثروت، دسترسی به منابع، فرصت‌های آموزشی و جایگاه‌های سیاسی قابل مشاهده‌اند. کلونالیته قدرت، نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای سلطه نژادی، از طریق نهادهای مدرن مانند دولت، بازار، رسانه و آموزش، به حیات خود ادامه داده و به تثبیت نابرابری‌های تاریخی کمک می‌کنند. این بُعد، به تحلیل ریشه‌های تاریخی و سازوکارهای بازتولید قدرت در جهان مدرن می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه استعمار، نه به عنوان یک پدیده گذشته، بلکه به عنوان یک منطق جاری در ساختارهای کنونی عمل می‌کند.

#### ۴-۲. کلونالیته دانش<sup>۱</sup>

این بُعد از نظریه کلونالیته، به سلطه معرفتی غرب و انحصار آن در تولید، مشروعیت‌سازی و توزیع دانش اشاره دارد؛ سلطه‌ای که در دوران استعمار شکل گرفت و در نظام‌های آموزشی، دانشگاهی و علمی معاصر تداوم یافته است (Quijano, 2000: 342). در این چارچوب، دانش غربی به عنوان تنها راه معتبر برای فهم جهان معرفی می‌شود و سایر اشکال دانش، از جمله دانش‌های بومی، سنتی، شفاهی و غیرغربی، به حاشیه رانده شده و اغلب به عنوان «غیرعلمی»، «بدوی» یا «فاقد اعتبار» تلقی می‌شوند. همان‌طور که فوکو نشان می‌دهد، دانش و حقیقت توسط قدرت تولید می‌شوند و در خدمت تثبیت نظم اجتماعی خاصی قرار می‌گیرند (رضوی، ۱۳۸۶: ۸۲).

در دوره استعمار، دانش اروپامحور نه تنها به عنوان ابزار سلطه، بلکه به عنوان معیار سنجش عقلانیت، تمدن و پیشرفت معرفی شد. این دانش، با نادیده گرفتن و سرکوب نظام‌های معرفتی دیگر، به تثبیت هژمونی فکری غرب کمک کرد (Poloma & Szelényi, 2019: 636). در نظام‌های آموزشی معاصر، این پدیده به وضوح قابل مشاهده است؛ جایی که دانشگاه‌های غیرغربی، اغلب با استفاده از چارچوب‌ها، نظریه‌ها و روش‌شناسی‌های غربی، واقعیت‌های محلی خود را تحلیل می‌کنند. این امر، نه تنها به بازتولید ساختار دانش استعماری منجر می‌شود، بلکه مانع از شکل‌گیری دانش‌های بدیل و مقاومت‌زا می‌گردد. با سلطه این ساختار «دانش» در معنا و مفهوم غیر غربی آن در بهترین حالت گزاره‌هایی نامرتب با علم واقعی معرفی می‌شوند که رویکرد خردمندان واقعی در مواجهه با آن چیزی جز سکوت نیست. به عبارت دیگر تسلط معرفتی دانش غربی به جایی رسیده است که اگر دانش در کالبدی جز قواره ترویجی غربی

ارائه شود محکوم به انزوا و گوشه‌گیری است چرا که اساساً دستگاه معرفتی غربی است که مجوز چیدن زمین بازی معرفتی را برای تمام جهان دارا است. کلونیالیته دانش، به نقد این انحصار معرفتی پرداخته و تلاش دارد تا فضای فکری را برای پذیرش و مشروعیت‌بخشی به دانش‌های متنوع، چندصدایی و محلی فراهم سازد. این بُعد، نشان می‌دهد که چگونه استعمار، از طریق کنترل دانش، به شکل دهی ذهنیت‌ها، هویت‌ها و روابط قدرت پرداخته و چگونه این کنترل، در قالب‌های نوین ادامه یافته است.

#### ۳-۴. کلونیالیته هستی<sup>۱</sup>

این جنبه از نظریه کلونیالیته، به ابعاد وجودی، روانشناختی و هستی‌شناختی سلطه استعماری می‌پردازد و فرآیند سلب هویت، انسانیت و کرامت از افراد مستعمره را مورد بررسی قرار می‌دهد (Maldonado-Torres, 2007: 240-270). کلونیالیته هستی، به تجربه زیسته مردمان تحت سلطه اشاره دارد؛ تجربه‌ای که در آن، وجود آن‌ها به طور سیستماتیک نادیده گرفته شده، انسانیت‌شان انکار شده و هویت‌شان تحریف یا حذف گردیده است. در گفتمان استعماری، مستعمره شده به عنوان «فرو دست»، «وحشی»، «غیرتمدن» یا «فاقد عقلانیت» تعریف می‌شود؛ تعریفی که نه تنها در سطح گفتمانی، بلکه در سطح نهادهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نیز بازتاب دارد.

این فرآیند، به تروماهای بین‌نسلی، از دست دادن هویت فرهنگی، زبانی و تاریخی، و احساس بیگانگی از خود منجر می‌شود. افراد تحت سلطه، در مواجهه با ساختارهای کلونیالیته، نه تنها با تبعیض بیرونی، بلکه با بحران‌های درونی هویت، عزت نفس و تعلق مواجه‌اند. کلونیالیته هستی، نشان می‌دهد که استعمار، نه تنها بدن‌ها و سرزمین‌ها، بلکه ذهن‌ها، روان‌ها و وجود انسان‌ها را هدف قرار داده است. این بُعد، به تحلیل تأثیرات روانی و وجودی سلطه استعماری پرداخته و تلاش دارد تا راه‌هایی برای بازیابی هویت، کرامت و انسانیت افراد تحت سلطه ارائه دهد. به عبارت دیگر همان‌طور که کلونیالیته دانش پس از استقرار، اجازه تعقل در خارج از چارچوب پیشنهادی خود را از انسان استعمارزده سلب می‌کرد، در مرحله بعد این انسان برای تعریف هستی خود و اثبات وجود خود در دنیا نیز نیازمند چارچوب‌های اثبات وجودی است که توسط قدرت استعمار تولید شده است. به دیگر سخن کار انسان در این خلال به جایی می‌رسد که بدون مشروعیت اعطایی استعمار حتی در هویت و حیثیت خود نیز دچار تشکیک می‌شود و قدرت استعماری است که به او می‌گوید آیا ارزش زیستن دارد یا خیر.

در مجموع، سه ضلع اصلی کلونیالیته—قدرت، دانش و هستی—در تعامل با یکدیگر، ساختاری پیچیده، چندلایه و بازتولیدشونده از سلطه را شکل می‌دهند که در جهان معاصر نیز به اشکال مختلفی حضور دارد. نظریه کلونیالیته، با تحلیل این ابعاد، به بازاندیشی در باب مدرنیته، استعمار و نظم جهانی می‌پردازد و به طراحی افق‌هایی برای رهایی، مقاومت و بازسازی معرفت و هویت یاری می‌رساند.

## جدول ۲: سه ضلع کلونیالیتی در عمل

مثال معاصر	مکانیسم عمل	تعریف	ضلع کلونیالیتی
تداوم نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی میان گروه‌های نژادی مختلف در جوامع مدرن (Qui-jano, 2000: 342).	ایجاد طبقات اجتماعی بر اساس نژاد و به کارگیری این ساختار برای تقسیم کار و کنترل منابع.	سلسله‌مراتب نژادی-اجتماعی که از دوره استعمار به ارث رسیده است.	قدرت
تدریس نظریه‌های اقتصادی یا اجتماعی غربی در دانشگاه‌های جهان سوم بدون در نظر گرفتن بافت بومی (Sze- & Poloma, lényi, 2019: 636).	تولید "حقیقت" و معرفت بر اساس اصول و چارچوب‌های فکری اروپامحور.	برتری دادن به دانش غربی و به حاشیه راندن دانش‌های بومی.	دانش
آسیب‌های بین‌نسلی، فرسایش فرهنگی و نابودی زبان‌های بومی در جوامع استعماری تحقیق‌یافته.	تعریف وجود بومیان به عنوان «غیرمتمدن» یا «پست‌تر»، که به تروماهای بین‌نسلی منجر می‌شود.	سلب هویت و انسانیت از افراد مستعمره و فرودست.	هستی

## ۵. تجلی کلونیالیتی در دنیای معاصر و راه‌حلهایی برای برون‌رفت از آن

کلونیالیتی، مفهومی صرفاً نظری یا انتزاعی نیست که تنها در متون فلسفی یا تحلیل‌های انتقادی مطرح شود، بلکه در ساختارهای عینی، نهادهای اجتماعی و فرآیندهای روزمره دنیای معاصر، به‌طور ملموس و قابل مشاهده حضور دارد. این پدیده، با نفوذ در لایه‌های مختلف زندگی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و معرفتی، به بازتولید منطق سلطه استعماری در قالب‌های نوین کمک می‌کند. مفهومی که با علم ضرورت توجه به خاستگاه‌ها و تدقیق در مبانی فکری خود (سلطانی، ۱۴۰۴: ۹)، «دیگران» را از این کار بازداشته و مجال زیست عقلانی را از آنان سلب می‌کند. از این منظر، کلونیالیتی نه تنها در گذشته تاریخی استعمار، بلکه در حال و آینده جوامع نیز نقش‌آفرینی می‌کند و در حوزه‌هایی چون اقتصاد سیاسی جهانی و نظام‌های آموزشی و دانشگاهی، به‌وضوح قابل ردیابی است. مسئله‌ای که در این میان دارای اهمیت به‌سزایی است آن است که آیا راه‌حل‌های معرفتی برای برون‌رفت از این ساختارهای متصلب ظاهراً نرم وجود دارد یا خیر؟ در این مجال به این موارد پرداخته خواهد شد.

## ۵-۱. کلونیالیستی در اقتصاد سیاسی جهانی: نئولیبرالیسم و جهانی سازی

تحلیل‌های نظری و تجربی نشان می‌دهند که نئولیبرالیسم، به عنوان یک ایدئولوژی اقتصادی و سیاسی، پاسخی به بحران‌های ساختاری دهه ۱۹۷۰ و همچنین واکنشی به فرآیند استعمارزدایی در کشورهای جنوب جهانی بوده است (Kotz, 2015: 14). این ایدئولوژی، با تأکید بر اصولی چون فردگرایی، آزادی بازار، کاهش نقش دولت در اقتصاد، خصوصی سازی گسترده و رقابت آزاد، تلاش کرد تا نظم اقتصادی جهانی را بازسازی کند و منافع سرمایه‌داری جهانی را حفظ نماید. در این چارچوب، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی نه تنها نادیده گرفته شدند، بلکه به عنوان پیامدهای طبیعی، اجتناب‌ناپذیر و حتی مطلوب معرفی شدند (Harvey, 2005: 26).

ظهور نئولیبرالیسم را می‌توان به مثابه یک پاسخ استعماری نرم به پایان استعمارگری رسمی تلقی کرد؛ پاسخی که در قالب سیاست‌های اقتصادی، مالی و نهادی، به بازتولید ساختارهای سلطه پرداخت. زمانی که استقلال سیاسی کشورهای جنوب جهانی، منافع سرمایه‌داری جهانی را با تهدید مواجه ساخت، نئولیبرالیسم به عنوان ابزاری «نرم‌افزاری» برای «محافظت از اقتصاد جهانی در برابر مداخلات دموکراتیک نوظهور» مطرح شد و از طریق نهادهایی چون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، به اجرا درآمد (بنده خدا و رضوانیان، ۱۳۹۵: ۱۲). این سیاست‌ها، با تحمیل برنامه‌های تعدیل ساختاری، کاهش بودجه‌های عمومی، و الزام به خصوصی سازی، کشورهای در حال توسعه را در موقعیتی قرار دادند که وابستگی اقتصادی آن‌ها به مراکز قدرت جهانی افزایش یافت.

در این زمینه، باید میان دو مفهوم «جهانی شدن» و «جهانی سازی»<sup>۲</sup> تمایز قائل شد. جهانی شدن، به عنوان یک فرآیند تاریخی، چندوجهی و تا حدی اجتناب‌ناپذیر، شامل افزایش ارتباطات، تبادل فرهنگی، تعاملات اقتصادی و هم‌گرایی فناورانه میان کشورهاست؛ در حالی که جهانی سازی، به عنوان یک پروژه سیاسی و مدیریتی، توسط قدرت‌های جهانی غرب هدایت می‌شود و هدف آن، کنترل و هدایت این فرآیند به نفع منافع خاص است (فتاح‌زاده، ۱۳۹۱: ۷۲). جهانی سازی، با بهره‌گیری از شعارهایی چون «توسعه»، «مدرنیزاسیون»، «رقابت آزاد» و «بازار جهانی»، در واقع به بازتولید ساختارهای اقتصادی استعماری می‌پردازد و نابرابری‌های تاریخی میان کشورهای ثروتمند و فقیر را تثبیت می‌کند. در این چارچوب، کشورهای جنوب جهانی، به جای بازیگران مستقل، به مصرف‌کنندگان و تأمین‌کنندگان منابع برای نظام سرمایه‌داری جهانی تبدیل می‌شوند؛ نقشی که آن‌ها را در موقعیتی فرودست و تابع قرار می‌دهد.

نباید از نظر دور داشت که به دلیل اینکه کلونیالیستی در اقتصاد سیاسی جهانی به معنای تداوم یافتن نظام سلطه پس از پایان یافتن استعمار و خاتمه ساختارهای سنتی آن است پس رهایی واقعی از آن تنها زمانی واقع خواهد شد که علاوه بر تغییر ساختارهای جهانی فعلی، ذهنیت و گفتمان هم مشمول بازآرایی شوند. نکته‌ای که لازم است مورد توجه قرار گیرد آن است که مشاهده روابط جهانی از پنجره کلونیالیستی به معنای نفی جهانی شدن نیست. به عبارت دیگر همه ما شاهد تغییرات پرشتاب و شبکه‌وار در تمامی نقاط جهان هستیم و نمی‌توان وجود آن و زیست مردم در چارچوب آن را نادیده گرفت. مسئله‌ای که وجود

1. Globalization
2. Globalism

دارد آن است که اگر می‌خواهیم هویت خود را بازیابیم هیچ راهی وجود ندارد جز آن که پذیریم خارج از چارچوب‌های ترویجی قدرت‌های غربی هم می‌توان زیست داشت. باور به این مفهوم تولید «قدرت» می‌کند و قدرت است که حقیقت را می‌سازد و به آن مشروعیت می‌بخشد.

## ۵-۲. کلونیالیتی در دانشگاه و تولید علم

نظام‌های آموزشی و دانشگاهی، به‌ویژه در کشورهای غیرغربی، یکی از اصلی‌ترین مکان‌ها برای بازتولید کلونیالیتی دانش محسوب می‌شوند. در این نظام‌ها، محتوای درسی، برنامه‌های آموزشی، چارچوب‌های نظری و حتی روش‌شناسی‌های پژوهشی، به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که «مدل توسعه سرمایه‌داری غربی» را به عنوان الگوی مطلوب، عقلانی و جهانی معرفی می‌کنند (Poloma & Szelényi, 2019: 636). این رویکرد، نه تنها به نادیده گرفتن نیازهای بومی و محلی منجر می‌شود، بلکه وابستگی علمی و فکری به مراکز علمی غربی را تقویت می‌کند و مانع از شکل‌گیری دانش‌های مستقل، مقاومتی و تحول‌آفرین می‌گردد. دانش‌هایی که نه در دوران آرامش دردی از جامعه دوا کرده و نه در دوران بحران می‌تواند دردی را دوا کنند (خراسانی و کاظمی طامه، ۱۴۰۴: ۲۵).

متأسفانه هر چند سال یک‌بار در آموزش عالی کشورمان شاهد شیوع مفاهیم جهان‌شمول نامرتبط به زیست‌بوم ایران هستیم. آخرین موج، «حکمرانی» است. هر چند این مفهوم گذشته‌ای به درازای تاریخ دارد اما اخذ ادبیات آن از غرب نتولیرال، ترجمه بدون نقد آن توسط مراکز آموزش عالی منتفع از بودجه‌های دولتی، و ترویج محیرالعقول آن بدون ابتناء به میراث ملی کشور و توجه به نیازهای حقیقی آن در حکم سفره‌ای تازه است که قرار است عده‌ای را گرد خویش جمع کرده و پس از مرهم نگذاشتن بر دردهای مزمن اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی جای خود را به موج بعدی بدهد.

این فرآیند، یک چرخه استعماری کامل را تشکیل می‌دهد: ابتدا وابستگی علمی به نظریه‌ها، مفاهیم و روش‌های غربی ایجاد می‌شود؛ سپس این وابستگی موجب عدم ارتباط علم با نیازهای واقعی و بومی جوامع می‌گردد؛ و در نهایت، این گسست معرفتی به بازتولید وابستگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی منجر می‌شود. در چنین شرایطی، دانشگاه‌ها به جای تولید دانش بومی و کاربردی، به مراکزی برای مصرف دانش غربی تبدیل می‌شوند و نقش آن‌ها در حل مسائل محلی و ملی کاهش می‌یابد. این وابستگی، نه تنها در سطح محتوای آموزشی، بلکه در سطح سیاست‌گذاری علمی، ارزیابی پژوهش‌ها و تعیین اولویت‌های تحقیقاتی نیز قابل مشاهده است.

بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌دهند که عملکرد دانشگاه‌های ایران در شاخص‌های کاربردی تولید علم، از جمله ثبت اختراع، تجاری‌سازی دانش، ارتباط با صنعت و حل مسائل اجتماعی، به مراتب پایین‌تر از دانشگاه‌های برتر جهان است (قره‌چاهی، ۱۳۹۵: ۱۶). این تفاوت، می‌تواند نشانه‌ای از آن باشد که تولید علم در این دانشگاه‌ها، بیشتر بر اساس معیارهای کمی و انتشارات علمی بین‌المللی صورت می‌گیرد تا بر اساس نیازهای واقعی جامعه و اقتصاد ملی. در نتیجه، دانشگاه‌ها به جای ایفای نقش تحول‌آفرین، به نهادهایی برای بازتولید ساختارهای معرفتی استعماری تبدیل می‌شوند.

کلونیالیستی در تولید علم، نه تنها در انتخاب موضوعات پژوهشی، بلکه در نحوه ارزیابی، انتشار و اعتبارسنجی دانش نیز قابل مشاهده است. معیارهایی چون «ضریب تأثیر»، «نمایه‌های بین‌المللی»، «رتبه‌بندی جهانی» و «استانداردهای انتشارات علمی»، اغلب بر اساس الگوهای غربی تعریف شده‌اند و به حاشیه‌راندن دانش‌های محلی، تجربی، سنتی و غیرغربی منجر می‌شوند. در این چارچوب، نظریه کلونیالیستی تلاش دارد تا با نقد این ساختارها، راهی برای بازسازی نظام‌های معرفتی و آموزشی فراهم سازد؛ نظام‌هایی که بتوانند به نیازهای واقعی جوامع پاسخ دهند، از سلطه معرفتی غرب رهایی یابند و مسیرهای جدیدی برای تولید دانش مستقل، چندصدایی و بومی بگشایند.

### نتیجه‌گیری

مفهوم کلونیالیستی، نه تنها یک چارچوب نظری برای تحلیل گذشته‌های استعماری، بلکه ابزاری تحلیلی و انتقادی برای فهم تداوم نابرابری‌ها، سلطه‌های ساختاری و وابستگی‌های معرفتی در جهان معاصر است. این مفهوم، با عبور از استعمار به عنوان یک رویداد تاریخی محدود، تلاش دارد تا ریشه‌های سلطه را در یک ماتریس پیچیده، چندلایه و به هم پیوسته از قدرت، دانش و هستی‌شناسایی کند؛ ماتریسی که در طول زمان، از طریق نهادهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و معرفتی بازتولید شده و در ساختارهای کنونی نیز حضور دارد.

تحلیل کلونیالیستی نشان می‌دهد که استعمارزدایی سیاسی، اگر بدون مبارزه جدی و بنیادین با کلونیالیستی در ابعاد معرفتی و هستی‌شناختی صورت گیرد، نه تنها به رهایی واقعی منجر نمی‌شود، بلکه به بازتولید همان ساختارهای سلطه، وابستگی و نابرابری منتهی خواهد شد. استقلال سیاسی، هرچند گامی مهم در مسیر رهایی است، اما بدون تحول در شیوه‌های اندیشیدن، نظام‌های تولید دانش، و بازسازی هویت‌های فرهنگی، نمی‌تواند به استقلال واقعی و پایدار منجر شود. در واقع، استعمارزدایی حقیقی، تنها زمانی ممکن است که جوامع بتوانند از سلطه معرفتی غرب رهایی یابند، هویت‌های خود را بازسازی کنند و نظام‌های فکری، علمی و فرهنگی خود را بر اساس نیازها، تجربیات و ارزش‌های بومی بازتعریف نمایند.

در این میان، دانشگاه‌ها و نظام‌های آموزشی نقش تعیین‌کننده‌ای در بازتولید یا مقابله با کلونیالیستی ایفا می‌کنند. اگر این نهادها همچنان به تکرار الگوهای غربی، معیارهای انتشارات بین‌المللی، و ترجمه صرف نظریه‌های وارداتی ادامه دهند، نه تنها به حل مسائل بومی کمکی نمی‌کنند، بلکه به تعمیق وابستگی معرفتی و اقتصادی منجر می‌شوند. بنابراین، رهایی کامل از ساختارهای کلونیالیستی مستلزم نوعی «استعمارزدایی از آگاهی» است؛ فرآیندی که در آن، ذهنیت‌های استعماری، الگوهای فکری وارداتی و وابستگی‌های معرفتی مورد نقد قرار گرفته و جای خود را به شیوه‌های فکری انتقادی، چندصدایی و بومی می‌دهند.

استعمارزدایی از آگاهی، به معنای بازاندیشی در مفاهیم بنیادین علم، بازسازی روش‌شناسی‌های پژوهشی، و ترویج دیدگاه‌هایی است که بتوانند واقعیت‌های محلی را درک کرده و به آن‌ها پاسخ دهند. این امر، مستلزم بومی‌سازی دانش، تقویت زبان‌های محلی در تولید علم، و ایجاد پیوند میان پژوهش‌های علمی

و نیازهای واقعی، کاربردی و اجتماعی جوامع است. همچنین، باید نظام‌های ارزیابی علمی، معیارهای اعتبارسنجی پژوهش، و سیاست‌های آموزشی به گونه‌ای بازطراحی شوند که به جای تکرار استانداردهای غربی، به تقویت استقلال علمی و فکری جوامع کمک کنند.

هدف نهایی این رویکرد، رهایی از تمامی اشکال سلطه در ابعاد قدرت، دانش و هستی است، رهایی که به جوامع امکان می‌دهد تا به جای بازتولید الگوهای وارداتی، بر اساس دانش، تجربه و هویت اصیل خود، مسیر توسعه‌ای پایدار، مستقل و انسانی را دنبال کنند. این مسیر، نه تنها به بازسازی ساختارهای معرفتی و اجتماعی منجر می‌شود، بلکه زمینه‌ساز شکل‌گیری جوامعی آزاد، آگاه و مقاوم در برابر سلطه‌های نوین خواهد بود. در چنین جوامعی، علم نه ابزاری برای سلطه، بلکه وسیله‌ای برای رهایی، عدالت و کرامت انسانی خواهد بود.

در نهایت، نظریه کلونیالیتی، نه فقط یک تحلیل گذشته‌نگر از تاریخ استعمار، بلکه یک فراخوان به کنش، آگاهی و تحول در شرایط حال و آینده است؛ فراخوانی که از ما می‌خواهد تا با نقد ساختارهای سلطه، بازاندیشی در نظام‌های معرفتی، و بازسازی هویت‌های فرهنگی، مسیر رهایی را هموار سازیم و افق‌هایی نو برای عدالت، استقلال و کرامت انسانی بگشاییم. این دیدگاه، ما را دعوت می‌کند تا به جای پذیرش وضعیت موجود، به بازآفرینی آینده‌ای بیندیشیم که در آن، دانش، قدرت و هستی در خدمت انسان و جامعه قرار گیرد، نه در خدمت سلطه و انحصار.

## پیشنهادهایی برای مطالعات آتی

با توجه به یافته‌های پژوهش و گستره مفهومی نظریه کلونیالیتی، پیشنهاد می‌شود مطالعات آتی در محورهای زیر توسعه یابند:

۱. بررسی کلونیالیتی در نظام‌های حقوقی و قضایی کشورهای جهان جنوب، به‌ویژه در نحوه تعریف مفاهیم عدالت، جرم و مجازات، و تأثیرپذیری آن‌ها از الگوهای حقوقی غربی.
۲. تحلیل کلونیالیتی در حوزه زبان و ترجمه، با تمرکز بر چگونگی سلطه زبان‌های استعمارگر بر زبان‌های بومی، و نقش ترجمه در بازتولید یا مقاومت در برابر سلطه معرفتی.
۳. مطالعه تطبیقی کلونیالیتی هستی در تجربه زیسته اقلیت‌های قومی، مهاجران و پناه‌جویان، با تأکید بر روایت‌های هویتی، روان‌شناختی و فرهنگی آنان در مواجهه با ساختارهای سلطه.
۴. بررسی نقش رسانه‌های جمعی و شبکه‌های اجتماعی در بازتولید یا چالش با کلونیالیتی دانش، به‌ویژه در زمینه الگوریتم‌های توصیه‌گر، سانسور محتوایی و جریان اطلاعات.
۵. تحلیل سیاست‌های آموزشی در کشورهای غیرغربی از منظر کلونیالیتی، با تمرکز بر برنامه‌ریزی درسی، زبان آموزش، و ارزیابی علمی، و پیشنهاد راهکارهایی برای استعمارزدایی از نظام‌های آموزشی.
۶. واکاوی کلونیالیتی در مطالعات محیط‌زیست و توسعه پایدار، با بررسی نحوه تحمیل الگوهای توسعه غربی بر جوامع بومی و تأثیر آن بر تخریب منابع طبیعی و زیست‌بوم‌های محلی.
۷. طراحی چارچوب‌های عملی برای استعمارزدایی از آگاهی در دانشگاه‌ها، شامل بازنگری در معیارهای

اعتبارسنجی علمی، تقویت دانش‌های بومی، و ایجاد پیوند میان پژوهش و نیازهای اجتماعی.

۸. بررسی تاریخی و انتقادی از نحوه شکل‌گیری نهادهای بین‌المللی (مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، یونسکو) از منظر کلونیالیتی قدرت، و تحلیل نقش آن‌ها در بازتولید نظم جهانی نابرابر. این پیشنهادها می‌توانند مسیرهای تازه‌ای برای پژوهشگران فراهم سازند تا نظریه کلونیالیتی را در زمینه‌های متنوع‌تری به کار گیرند و به تولید دانش انتقادی، بومی و رهایی‌بخش کمک کنند.

## منابع

- بنده‌خدا، مریم؛ رضوانیان، قدسیه (۱۳۹۵)، «جهانی شدن، جهانی سازی، و کلونیالیتی در بستر اقتصاد سیاسی جهانی»، فصلنامه مطالعات نظری و کاربردی روابط بین‌الملل، ۳(۱)، ۱-۲۴.
- حاجتی، سمیه؛ رضی، احمد (۱۳۹۳)، «خوانش پسااستعماری رمان جزیره سرگردانی». پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، ۶(۲۰)، ۱-۲۸.
- حمیدی، سمیه و مزدخواه، احسان. (۱۴۰۲)، «آنتاگونیسم امرتوسعه در دولت‌های پسا انقلابی ایران؛ در میانه نایافتگی توسعه و خروج از مسیر توسعه». رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۵(۱)، ۱۸۵-۲۱۲.  
doi: 10.48308/piaj.2023.232412.1424
- خاکی، غلامرضا (۱۳۸۷)، روش تحقیق با رویکرد پایان‌نامه نویسی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
- خراسانی، رضا و کاظمی طامه، علی. (۱۴۰۴)، «چارچوب مفهومی فهم تحولات حکمرانی در بحران‌ها». رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۷(۳)، ۲۵-۴۲. doi: 10.48308/piaj.2025.240333.1702
- رضوی، مسعود (۱۳۸۶)، «میشل فوکو: دانش و قدرت». فصلنامه فلسفه، ۱(۴)، ۸۲-۱۰۰.
- سلطان، علی (۱۳۹۷)، «نقد و نظریه پسا استعماری: مبانی و رویکردها». گزارش نشست انجمن جامعه‌شناسی ایران.
- سلطانی، اسحاق. (۱۴۰۴)، «تبیین خاستگاه حکمرانی و لوازم آن در قرآن کریم؛ مبتنی بر مبانی انسان‌شناسانه علامه طباطبایی». فصلنامه علمی حکمرانی متعالی، ۶(۲)، ۹-۳۱.
- شیرزادیان، رضا (۱۳۸۸)، «مطالعات پسااستعماری، نقد و ارزیابی دیدگاه‌های فرانتس فانون، ادوارد سعید، و هومی بابا». مطالعات سیاسی، ۲(۵)، ۱۴۹-۱۷۴.
- فتاح‌زاده، مسعود (۱۳۹۱)، «جهانی سازی و کلونیالیتی». فصلنامه مطالعات جهانی، ۱(۳)، ۶۸-۸۴.
- قره‌چاهی، حسین (۱۳۹۵)، «بررسی مقایسه‌ای جریان دانش در دانشگاه‌های ایران و ۱۰۰ دانشگاه برتر جهان». فصلنامه علم‌سنجی، ۲(۴)، ۱-۲۰.
- قزلسفلی، محمد تقی و سالاری اول، محمد. (۱۴۰۴)، «مبانی فرامتنی و زمینه‌ای مفهوم دشمن در اندیشه کارل اشمیت». رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۷(۱)، ۱۴۱-۱۵۹. doi: 10.48308/piaj.2025.238250.1629
- میرزایی، کاظم (۱۳۹۴)، اصول صحیح پایان‌نامه‌نویسی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم

- انسانی (سمت).
- ناظمیان، رضا؛ شکوهی‌نیا، مریم (۱۳۹۲)، «مقایسه و تحلیل جلوه‌های پسااستعماری در رمان‌های «موسم هجرت به شمال» طیب صالح و «سووشون» سیمین دانشور». پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ۲۹، ۱۲۷-۱۴۹.
  - نصر، سید حسین (۱۳۹۶)، «بررسی آثار مدرنیته غرب بر شهرسازی ایران». کنفرانس بین‌المللی عمران، معماری، مدیریت شهری و محیط زیست در هزاره سوم، ۱-۱۲.
  - واعیس، موریس (۱۳۹۰)، تاریخ روابط بین‌الملل از ۱۹۴۵ تا ۲۰۰۸. تهران: انتشارات امیرکبیر.

## References

- Bandekkhoda, Maryam, & Rezvanian, Ghodsieh. (2016), Globalization, Globality, and Coloniality in the Context of the Global Political Economy. *Journal of Theoretical and Applied Studies of International Relations*, 3(1), 1–24. (in persian)
- Fattahzadeh, Masoud. (2012), Globalization and Coloniality. *Global Studies Quarterly*, 1(3), 68–84. (in persian)
- Foucault, Michel (1978), *The History of Sexuality*. New York: Pantheon Books.
- Gharehchahi, Hossein. (2016), A Comparative Study of Knowledge Flow in Iranian Universities and the World's Top 100 Universities. *Scientometrics Quarterly*, 2(4), 1–20. (in persian)
- Hajati, Somayeh, & Razi, Ahmad. (2014), A Postcolonial Reading of the Novel *Jazire-ye Sargardani*. *Persian Language and Literature Research*, 6(20), 1–28. (in persian)
- Hamidi, Somayeh, & Mazdkhah, Ehsan. (2023), The Antagonism of Development in Post-Revolutionary Iranian States: Between the Absence of Development and Deviation from the Development Path. *Political and International Approaches*, 15(1), 185–212. <https://doi.org/10.48308/piaj.2023.232412.1424> (in persian)
- Harvey, David (2005), *A Brief History of Neoliberalism*. Oxford: Oxford University Press.
- Khaki, Gholamreza. (2008), *Research Methodology with a Thesis-Writing Approach*. Tehran: SAMT. (in persian)
- Khorasani, Reza, & Kazemi Tameh, Ali. (2025), A Conceptual Framework for Understanding Governance Transformations in Crises. *Political and International Approaches*, 17(3), 25–42. <https://doi.org/10.48308/piaj.2025.240333.1702> (in persian)
- Kotz, David M. (2015), *The Rise and Fall of Neoliberal Capitalism*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Maldonado-Torres, Nelson (2007), “On the Coloniality of Being: Contributions to the Development of a Concept.” *Cultural Studies*, 21(2), 240-270.
- Mignolo, Walter D. (2005), *The Idea of Latin America*. Malden, MA: Blackwell Pub.
- Mirzaei, Kazem. (2015), *Principles of Proper Thesis Writing*. Tehran: SAMT. (in persian)
- Nasr, Seyyed Hossein. (2017), Examining the Effects of Western Modernity on Urban Planning in Iran. *International Conference on Civil Engineering, Architecture, Urban Management, and Environment in the Third Millennium*, 1–12. (in persian)
- Nazemian, Reza, & Shokoohinia, Maryam. (2013), A Comparative Postcolonial Analysis of Tayeb Salih's *Season of Migration to the North* and Simin Daneshvar's *Savushun*. *Persian*

- Language and Literature Research, 29, 127–149. (in persian)
- Poloma, A. & Szelényi, K. (2019), “Coloniality of knowledge, hybridisation, and indigenous survival: exploring transnational higher education development in Africa from the 1920s to the 1960s.” *Compare: A Journal of Comparative and International Education*, 49(4), 635-653.
  - Qezelsofla, Mohammad-Taqi, & Salari Aval, Mohammad. (2025), Metatextual and Contextual Foundations of the Concept of the Enemy in Carl Schmitt’s Thought. *Political and International Approaches*, 17(1), 141–159. <https://doi.org/10.48308/piaj.2025.238250.1629> (in persian)
  - Quijano, Aníbal (2000), “Coloniality of Power, Eurocentrism, and Latin America.” *International Sociological Association Journal*, 15(2), 342-364
  - Razavi, Masoud. (2007), Michel Foucault: Knowledge and Power. *Philosophy Quarterly*, 1(4), 82–100. (in persian)
  - Shirzadian, Reza. (2009), Postcolonial Studies: A Critical Evaluation of the Views of Frantz Fanon, Edward Said, and Homi Bhabha. *Political Studies*, 2(5), 149–174. (in persian)
  - Soltan, Ali. (2018), Postcolonial Critique and Theory: Foundations and Approaches. *Proceedings of the Iranian Sociological Association*. (in persian)
  - Soltani, Eshaq. (2025), Explaining the Origins of Governance and Its Requirements in the Holy Qur’an: Based on Allameh Tabatabaei’s Anthropological Foundations. *Journal of Transcendent Governance*, 6(2), 9–31. (in persian)
  - Vaiss, Maurice. (2011), *History of International Relations from 1945 to 2008*. Tehran: Amir Kabir Publishing. (in persian)

# Methodology of Political Jurisprudence and Its Linkage with Religious Governance: A Reconsideration of Subject Identification and Instance Identification

Hadi Jalali Asl<sup>1</sup> 

DOI: [10.48308/pijaj.2025.241079.1743](https://doi.org/10.48308/pijaj.2025.241079.1743) Received: 2025/8/12 Accepted: 2025/12/31

Original Article

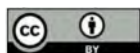
## Extended Abstract

**Introduction:** For religious governance to remain simultaneously faithful to Islamic foundations and effective in societal administration, it requires a methodical linkage between jurisprudential theory and social realities. Political *fiqh* (jurisprudence), as the primary normative framework of Islamic governance, plays a pivotal role in establishing this link. However, methodological weaknesses—particularly in “subject identification” (*mawḍūʿ-shenāsī*) and “instance identification” (*maṣḍāq-shenāsī*)—can widen the gap between theory and practice, thereby undermining the efficacy of religious governance. The central inquiry of this study concerns the role of subject and instance identification within the methodology of political *fiqh* and how these two domains contribute to producing a jurisprudence suited to the needs of contemporary Islamic governance. The objective is to rethink the methodological foundations of political *fiqh* by focusing on these two components to foster constructive interaction between jurisprudential theory and socio-political realities.

**Methods:** Adopting a descriptive-analytical method within the framework of the philosophy of applied sciences (*falsafeh-ye muzāf*), this study draws on conceptual and foundational analyses within the literature of *uṣūl al-fiqh* (principles of jurisprudence) to examine the theoretical underpinnings and methodological shortcomings of political *fiqh*. Additionally, through a critical assessment of the seminary (*hawza*) educational system and prevailing patterns of jurisprudential reasoning, this study identifies key challenges in subject and instance identification. Based on this analysis, it offers proposals for reconnecting the methodology of political *fiqh* with the practical demands of modern religious governance.

**Results and discussion:** The findings indicate that distinguishing between text-based

1. Assistant Professor, Department of Political Jurisprudence, Faculty of Theology and Religions, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran and the Professor of Advanced Levels at the Qom Seminary, Tehran, Iran. [ha\\_jalali@sbu.ac.ir](mailto:ha_jalali@sbu.ac.ir)

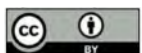


(*manṣūṣ*) and non-text-based subjects is essential to an effective methodological framework. In text-based subjects, neglecting contextual indicators—such as rational conventions (*ir-tikāzāt*), the suitability between ruling and subject (*munāsabāt al-ḥukm wa al-mawḍū*), and normative implication (*inṣirāf*)—may result in rigid literalism and detachment from contemporary needs. Conversely, attention to these indicators facilitates accurate subject reconstruction and enhances the responsiveness of *fiqh* to modern issues. Non-text-based subjects, which constitute the majority of contemporary issues in political *fiqh*, involve complex political and social transformations. Accurate identification requires engagement with modern disciplines, particularly political science, sociology, and international relations. Reliance solely on traditional methods in this domain risks distancing jurisprudential reasoning from empirical realities and fostering unsubstantiated analogies. In the domain of instance identification (*maṣḍāq-shenāsī*), while expert knowledge is indispensable, excluding the jurist from the process of applying principles to external realities creates a disconnect between theory and practice, leading to abstract theorization and the “practical secularization” of governance. Juristic involvement is essential for two reasons: first, discerning the stronger underlying rationale (*manāṭ al-aqwā*) in cases of value conflict; and second, establishing valid criteria for secondary titles (*‘anāwin thānawīyyah*) to prevent the instrumental use of concepts such as harm (*ḍarar*), necessity (*ḍarūrah*), or expediency (*maṣlahah*) to justify state actions.

**Conclusion:** Without a methodological reconsideration of subject and instance identification, political *fiqh* cannot effectively fulfill its strategic role in religious governance. Such a shift requires rigorous attention to temporal-spatial indicators in text-based subjects, engagement with political science expertise in non-text-based subjects, and the active participation of jurists in identifying external instances. Developing a robust methodology in these areas is essential for preserving the synthesis of “Islamicity” and governance efficiency, thereby preventing theoretical-practical disjunctions. Accordingly, seminaries should revise their curricula and strengthen interdisciplinary training to prepare jurists for emerging complexities. The future of religious governance depends on this fundamental methodological rethinking.

**Keywords:** Methodology, Topic Identification, Application Recognition, Religious Governance, Political Jurisprudence.

**Citation:** Jalali Asl, Hadi. 2026. Methodology of Political Jurisprudence and Its Linkage with Religious Governance: A Reconsideration of Subject Identification and Instance Identification, Political and International Approaches, Spring, Vol 18, No 1, PP 157-178.



# روش‌شناسی فقه سیاسی و پیوند آن با حکمرانی دینی: بازنگری در موضوع‌شناسی و مصداق‌شناسی

هادی جلالی اصل<sup>۱</sup>

DOI: [10.48308/pijaj.2025.241079.1743](https://doi.org/10.48308/pijaj.2025.241079.1743)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۵/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۰

مقاله پژوهشی

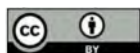
## چکیده مبسوط

**مقدمه و اهداف:** برای آن‌که حکمرانی دینی هم‌زمان به مبانی اسلامی پایبند بماند و از کارآمدی لازم در اداره جامعه نیز برخوردار باشد، نیازمند پیوندی روش‌مند میان نظریه فقهی و واقعیت اجتماعی است. فقه سیاسی، به‌منزله نرم‌افزار اصلی سامان‌دهی نظام اسلامی، نقش محوری در تحقق این پیوند دارد. با این حال، ضعف‌های روش‌شناختی در فقه سیاسی — به‌ویژه در دو عرصه موضوع‌شناسی و مصداق‌شناسی — می‌تواند شکاف میان نظر و عمل را تشدید کرده و کارآمدی حکمرانی دینی را کاهش دهد. مسئله اصلی این پژوهش آن است که جایگاه موضوع‌شناسی و مصداق‌شناسی در روش‌شناسی فقه سیاسی چیست و چگونه می‌توانند در تولید فقه متناسب با نیازهای حکمرانی دینی نقش آفرین باشند؟ هدف، بازاندیشی در روش‌شناسی فقه سیاسی با تأکید بر این دو حوزه و تبیین نقش آن‌ها در برقراری تعامل سازنده میان نظریه فقهی و واقعیت اجتماعی است.

**روش‌ها:** پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و در چارچوب رویکرد فلسفه مضاف، با بهره‌گیری از تحلیل مفهومی و مبنایی در ادبیات اصول فقه، به بررسی مبانی نظری و کاستی‌های موجود در روش‌شناسی فقه سیاسی می‌پردازد. افزون بر آن، با تحلیل انتقادی ساختار آموزشی حوزه‌های علمیه و شیوه‌های رایج استنباط، چالش‌های موجود در موضوع‌شناسی و مصداق‌شناسی را شناسایی و تبیین می‌کند. در ادامه، با تحلیل روابط مفهومی، پیشنهادهایی برای پیوند دادن روش‌شناسی فقه سیاسی با نیازهای حکمرانی دینی ارائه می‌شود.

**یافته‌ها:** نتایج نشان می‌دهد که تفکیک موضوعات منصوص و غیرمنصوص نقش تعیین‌کننده‌ای در کارآمدی روش‌شناسی سیاسی دارد. در موضوعات منصوص، غفلت از قرائن مرتبط با زمان و مکان — مانند ارتکازات عقلایی، تناسب حکم و موضوع و انصراف — می‌تواند به جمود بر ظاهر الفاظ و فاصله گرفتن از اقتضائات روز منجر شود، در حالی که توجه به این قرائن، زمینه کشف دقیق موضوع و پاسخ‌گویی بهتر فقه به مسائل معاصر را فراهم می‌سازد.

۱. استادیار گروه فقه سیاسی، دانشکده الهیات و ادیان، دانشگاه شهید بهشتی و استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم، تهران، ایران. [ha\\_jalali@sbu.ac.ir](mailto:ha_jalali@sbu.ac.ir)

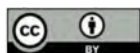


در موضوعات غیرمنصوص — که بخش اصلی مسائل نوپدید فقه سیاسی را تشکیل می دهند — تحولات پیچیده سیاسی و اجتماعی ضرورت بهره گیری از دانش های جدید، به ویژه علوم سیاسی و گرایش هایی چون جامعه شناسی سیاسی و روابط بین الملل را برجسته می سازد. اتکای صرف به روش های سنتی در این حوزه، استنباط فقهی را از واقعیت های بیرونی دور کرده و گاه به قیاس های غیرروش مند می انجامد. در حوزه مصداق شناسی، هر چند استفاده از کارشناسان ضروری است، اما کنار بودن فقیه از فرایند تطبیق، می تواند موجب گسست میان نظریه و عمل و در نتیجه انتزاعی شدن مباحث نظری و عرفی شدن رویه های عملی شود. مشارکت فقیه در مصداق شناسی دست کم از دو جهت اهمیت دارد: نخست، کشف مناسبات اقوی در موارد تراحم ارزش ها و مصالح؛ و دوم، تعیین معیارهای معتبر برای عناوین ثانوی، به منظور جلوگیری از استفاده ابزاری از مفاهیمی همچون «ضرر»، «اضطرار» یا «مصلحت». یافته ها نشان می دهد که بی توجهی به اجتهاد تخصصی و روش مند در این دو حوزه، می تواند موجب حاشیه رفتن فقها در مدیریت اجتماعی و تقویت عرفی گرایی عملی در نظام حکمرانی شود.

**نتیجه گیری:** بدون بازنگری روش شناختی در دو حوزه موضوع شناسی و مصداق شناسی، فقه سیاسی قادر نخواهد بود نقش راهبردی خود را در حکمرانی دینی ایفا کند. این بازنگری باید متضمن توجه دقیق به قرائن زمان و مکان در موضوعات منصوص، بهره گیری از تخصص های علوم سیاسی در موضوعات غیرمنصوص، و مشارکت فعال فقها در فرآیند مصداق شناسی باشد. توسعه روش شناسی در این دو حوزه، ضامن حفظ پیوند «اسلامیت» و «کارآمدی» در حکمرانی دینی است و از شکاف نظری-عملی و روندهای عرفی گرایانه در اجرا جلوگیری می کند. بر این اساس، پیشنهاد می شود حوزه های علمیه با بازنگری در برنامه های آموزشی و تقویت آموزش های میان رشته ای، فقها را برای مواجهه با مسائل مستحدثه و ایفای نقش مؤثر در حکمرانی آماده سازند. آینده حکمرانی دینی در گرو این بازاندیشی بنیادین است.

**واژگان کلیدی:** روش شناسی، موضوع شناسی، مصداق شناسی، حکمرانی دینی، فقه سیاسی

**استناددهی:** جلالی اصل، هادی. ۱۴۰۵. روش شناسی فقه سیاسی و پیوند آن با حکمرانی دینی: بازنگری در موضوع شناسی و مصداق شناسی، بهار، سال ۱۸، شماره ۱، ۱۷۸-۱۵۷.



## مقدمه

حکمرانی دینی علاوه بر مبنای مشروعیت و اهداف، بایستی در سیاست‌ها نیز مبتنی بر نظام تجویز اسلامی باشد. فقه سیاسی به عنوان شاخه‌ای از فقه عمومی که با روش اجتهادی، وظیفه تنظیم روابط مسلمانان با یکدیگر و دیگر ملت‌ها را بر عهده دارد، مهم‌ترین نرم‌افزار اداره جامعه اسلامی است (عمید زنجانی، ۱۳۷۷: ج ۱: ۷۶)، با گذشت نزدیک به نیم قرن از انقلاب اسلامی و طرح حکمرانی مبتنی بر دانش بومی، به نظر می‌رسد مهم‌ترین چالش نظام جمهوری اسلامی، جمع میان کارآمدی و اسلامی بودن آن در نظر و عمل است، در حالی که با توجه به مبنای کلامی شیعه در تبعیت احکام از مصالح و مفاسد (اصفهانی نجفی، ۱۴۲۹ق، ج ۲: ۱۴۸)، کارآمدی نتیجه قهری حکمرانی دینی، نه معارض و انگیزه‌ای برای عبور از آن است.

اما مسئله این است که آنچه تابع مصالح و مفاسد است، «حکم الهی واقعی» است که به درستی استنباط و اجرا شود، نه هر آنچه به نام حکم الهی پیاده می‌شود. به نظر می‌رسد، فارغ از برخی مشکلات عملی حکمرانی دینی در جمهوری اسلامی و ضعف مسئولین اجرایی در پیاده‌سازی احکام فقهی (در کنار توفیقات گسترده مسئولین اجرایی)، در عرصه نظری نیز، هم در نظریه‌پردازی در سطح استنباط و هم در نظریه‌پردازی در سطح اجرای نظریه‌های فقهی و تطبیق آن بر واقعیت خارجی، حکمرانی دینی نیازمند ارائه الگوی بومی موفق است.

سوال اصلی این پژوهش آن است که: «جایگاه موضوع‌شناسی و مصداق‌شناسی در روش‌شناسی فقه سیاسی چیست و چگونه می‌تواند در تولید فقه متناسب با حکمرانی دینی نقش ایفا کند؟» هدف پژوهش نیز، بازاندیشی در روش‌شناسی فقه سیاسی با تمرکز بر دو حوزه کمتر کاویده‌شده موضوع‌شناسی و مصداق‌شناسی است تا زمینه اتصال نظریه فقهی به واقعیت اجتماعی فراهم شود و آسیب‌های ناشی از انتزاعی ماندن در عرصه نظر یا عرفی‌گرایی در عرصه عمل کاهش یابد.

از نظر روش‌شناختی، این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد فلسفه مضاف، به تعمیق درک علمی و فلسفی از جایگاه روش‌شناسی در فقه سیاسی با تمرکز بر حوزه‌های موضوع‌شناسی و مصداق‌شناسی می‌پردازد. در این روش، ابتدا وضعیت موجود روش‌شناسی فقه سیاسی توصیف می‌شود و سپس با تحلیل روابط مفهومی (شفاف‌سازی معانی و روابط ایده‌ها) و مبنایی (بررسی پایه‌های نظری و بنیادین)، پیشنهادهایی برای پیوند با حکمرانی دینی ارائه می‌گردد. فلسفه مضاف به عنوان دانش درجه دو، احوال کلی فقه سیاسی را با روش عقلی بررسی می‌کند (رشاد، ۱۳۸۵: ۸) و روش‌شناسی را به عنوان بخشی از فلسفه علم تحلیل می‌نماید (ملکیان، ۱۳۸۰: ۲۸۸-۲۸۹)، که این امر به بررسی فرانگزر ضعیف‌های سنتی و پیشنهاد اجتهاد تخصصی کمک می‌کند.

## ۱. پیشینه پژوهش

تولید دانش بومی در علوم انسانی و اجتماعی، به معنای جایگزینی مبانی فلسفی آن با مبانی فلسفی فرهنگ و تمدن اسلامی-ایرانی، نیازمند تکمیل روش‌مند سیر معرفتی است. سیری که از سطح هستی‌شناسی و

معرفت‌شناسی تا سطح نظریه و نهایتاً واقعیت اجتماعی را دربر می‌گیرد (ایمان، ۱۳۹۱: ۶۶۳-۶۶۴). ضعف در هر سطح موجب می‌شود دانش عامه نامعتبر جایگزین داده‌های معتبر شود. به نظر می‌رسد عدم تکمیل روش‌مند این سیر، یکی از دلایل ناکارآمدی سیاست‌گذاری‌های اجتماعی در ایران است. اگرچه در حوزه بومی‌سازی، تولیدات خوبی در سطح هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی شکل گرفته، اما ضعف روش‌شناسی در مراحل بعد مانع اتصال آن‌ها به واقعیت اجتماعی شده است (ایمان و کلاته‌ساداتی، ۱۳۹۲: ۴۳۰-۴۳۲).

در فقه سیاسی، این ضعف بیش از همه در موضوع‌شناسی و مصداق‌شناسی مشهود است. حکم‌شناسی، به دلیل نقش اصول فقه، وضعیت بهتری دارد، اما موضوع‌شناسی در فقه و اصول فقه جایگاه مناسبی ندارد و حتی در تعریف مشهور فقه نیز مغفول است (ابن شهید ثانی، بی‌تا: ص ۲۶). برخی فقها موضوع‌شناسی را محدود به «موضوعات مستنبطه» دانسته و تشخیص موضوعات غیرمستنبطه را خارج از وظایف فقیه می‌دانند (موسوی گرگانی، ۱۳۷۵: ص ۲۸۲-۲۸۳). این نگاه باعث شده اصول فقه نیز که به کشف حجت در فقه می‌پردازد (امام خمینی، ۱۴۱۵ق «الف»، ج ۱: ص ۵۱)، توجه کافی به موضوع‌شناسی نداشته باشد و سهم موضوع‌شناسی در این حوزه بسیار کم باشد. این مسئله با توجه به ویژگی موضوعات فقه سیاسی از جمله غیرمستنبطه بودن اکثر موضوعات، چالش‌برانگیزتر است.

شرایط روش‌شناسی مصداق‌شناسی نسبت به موضوع‌شناسی نامطلوب‌تر است، زیرا بیشتر فقها به درستی تشخیص مصداق را خارج از حوزه تقلید می‌دانند و تقلید در مصداق را واجب یا جایز نمی‌شمارند. بنابراین مصداق‌شناسی عملاً عملیاتی فقهی به حساب نمی‌آید و از رسالت فقه و اصول فقه خارج است. برای مثال: احب جواهر وظیفه فقیه را محدود به بیان فتوا و احکام کلی می‌داند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۷: ۲۸۴). امام خمینی (ره) نیز تشخیص مصداق را خارج از دایره تقلید می‌داند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۵: ص ۳۰۶). محقق خویی تشخیص تطبیق کبریات بر صغریات را از وظایف مجتهد نمی‌داند (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ص ۳۴۹).

با این حال به نظر می‌رسد عدم درک صحیح این مبنای صائب علما، در حکمرانی دینی آسیب‌های بیشتری دارد و عدم حضور فقها در تطبیق موضوعات شرعی بر مصداق خارجی، منجر به انقطاع نظر و عمل شده و از سویی باعث انتزاعی شدن و ناظر به واقع نبودن مباحث نظری و از سوی دیگر ممکن است موجب غلبه عرفی‌گرایی در عمل شود و خروجی آن آسیبی است که به حکمرانی دینی از دو جهت یعنی انتزاعی بودن مباحث نظری و عرفی‌گرایی عملی وارد می‌شود. در سال‌های اخیر منابعی به بررسی جایگاه و اهمیت موضوع‌شناسی در فقه پرداخته‌اند (همچون فرحناک، ۱۳۹۰)، اما بر ویژگی‌های خاص موضوعات فقه سیاسی تمرکز نداشته و پیوند مستقیمی با حکمرانی دینی برقرار نمی‌کنند. همچنین آثار دیگری از نویسندگان چون کتاب «روش‌شناسی علوم سیاسی بر اساس رابطه عقل و نقل» (جلالی اصل، ۱۴۰۰) و مقاله «جایگاه دانش بشری در اداره نظام اسلامی با توجه به روش‌شناسی تشخیص مصداق...» (جلالی اصل، ۱۴۰۲) اهمیت مصداق‌شناسی را برجسته کرده اما عمدتاً بر آرای امام خمینی متمرکز است و جایگاه فقه سیاسی را به‌طور مستقل بررسی نمی‌کند.

با وجود این آثار، پژوهشی که به بازنگری هم‌زمان روش‌شناسی کشف موضوع و مصداق در فقه سیاسی پردازد و در عین حال، جایگاه فقه در مصداق‌شناسی را با وجود مبانی مخالف، بازتعریف کند، تاکنون انجام نشده است. این مقاله درصدد پرکردن این خلأ است.

## ۲. مبانی نظری

مبنای کلی این پژوهش، پیوند نظر و عمل در فقه سیاسی از طریق بازنگری در روش‌شناسی موضوع‌شناسی و مصداق‌شناسی است. این پیوند بر دو پیش‌فرض اصلی استوار است:

۱. تقدم موضوع‌شناسی بر حکم‌شناسی، به معنای رابطه علت و معلول میان آن‌ها. بر اساس این دیدگاه، هر گزاره شرعی متشکل از حکم و متعلق است و بدون شناخت دقیق موضوع، استنباط حکم معتبر ممکن نیست (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ۱۴۶؛ ج ۴: ۳۸۴).

۲. ضرورت امتداد مباحث نظری به عرصه عمل. به این معنا که بدون روش‌شناسی مصداق‌شناسی، حتی حکم و موضوع‌شناسی کامل نیز به انقطاع نظر و عمل می‌انجامد. بر اساس این مبانی نظری، پژوهش در دو بخش تنظیم شده است:

بخش اول: بازنگری روش‌شناسی موضوع‌شناسی در فقه سیاسی؛ تمرکز بر بازتعریف جایگاه موضوع‌شناسی به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از اجتهاد و بررسی اقتضائات روش‌شناختی سنخ‌های مختلف موضوعات فقه سیاسی.

بخش دوم: بازنگری روش‌شناسی مصداق‌شناسی در فقه سیاسی؛ تبیین نقش قواعد باب تراحم در مرحله امتثال احکام (مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۳: ۲۱۷) و لزوم حضور فقها در فرآیند تطبیق موضوعات شرعی بر مصداق خارجی، با هدف جلوگیری از شکاف نظر و عمل.

## ۳. بحث اصلی و تحلیل یافته‌های پژوهش

### ۳-۱. بازنگری روش‌شناسی موضوع‌شناسی

موضوع، یکی از اجزاء گزاره شرعی بوده و همانگونه که گفته شد، شناخت روش‌مند آن، بخش بسیار مهمی از اجتهاد را شکل می‌دهد. موضوع، دارای کاربردهای مختلفی در فقه و اصول فقه است. گاهی به معنای مکلف مخاطب حکم است (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۴۵) و گاهی به معنای مفروض الحصول یعنی مجموع چیزهایی است که به فعلیت رسیدن حکم جعل شده از طرف پروردگار، بر تحقق آن متوقف است (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۱۲۱)؛ یعنی هرآنچه از دایره طلب بیرون است و برای تحقق حکم، وجود آن مفروض تلقی می‌شود (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۴: ۳۸۹ و همو، ۱۳۵۲، ج ۱: ۱۰۸)؛ به عنوان مثال علاوه بر مکلف، عدم سفر، عدم بیماری و رؤیت هلال ماه رمضان، عناصری هستند که بر اساس این تعریف، موضوع، برای حکم به وجوب روزه هستند؛ و گاهی موضوع به معنای مطلوب الحصول یعنی آنچه حکم به آن تعلق گرفته و مطلوب از حکم است تلقی می‌شود؛ مثلاً در گزاره الصلاة واجبة، نماز موضوع در این قضیه حمله و موضوع حکم شرعی وجوب است (طباطبائی حکیم، ۱۴۲۸ق، ج ۲: ۴۱۵).

اگرچه در مرحله اول، موضوع در کاربرد سوم؛ یعنی متعلق حکم و مطلوب الحصول، با توجه به اینکه به این سوال پاسخ می‌دهد که شارع دقیقاً از مکلف چه چیزی و با چه ویژگی‌ها و شرائطی خواسته است، مسئله اصلی استنباط است و اهمیت بسیار بالایی دارد؛ اما اجتهاد در برگزیده استنباط موضوع، با دو کاربرد اول نیز می‌باشد، زیرا کاربرد اول، مشخص می‌کند که اساساً حکم از چه کسی خواسته شده و موضوع خطاب کیست و موضوع در کاربرد دوم (مفروض الحصول) نیز همچون علت برای حکم تلقی شده (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۴۶) و در نتیجه از نظر رتبه بر حکم مقدم است (ر.ک: آملی، ۱۳۹۵، ج ۴: ۲۸)؛ بنابراین شناخت حکم، بدون شناخت موضوع، غیرممکن خواهد بود (ر.ک: موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۲: ۲۳۱) زیرا همانگونه که با توجه به تبعیت احکام از مناطات، چنانچه مناط نبود حکم هم نیست، با توجه به تبعیت حکم از موضوع به معنای مفروض الحصول، حکم نیز تابعی از موضوع خواهد بود و چنانچه اثبات شود موضوع مضیق‌تر یا موسع‌تر از عنوان است، حکم در همان محدوده مضیق یا موسع به اثبات می‌رسد.

بازاندیشی جایگاه موضوع‌شناسی با توجه به ویژگی‌های موضوعات در حوزه فقه سیاسی دارای اهمیتی خاص است که بسط آن نیازمند در نظر گرفتن سنخ‌های مختلف موضوعات فقهی و اقتضائات روش‌شناختی هر سنخ می‌باشد. توضیح اینکه موضوعات احکام شرعی را می‌توان به دو دسته کلی منصوص و غیرمنصوص تقسیم کرد. موضوعات منصوص، همچون صلاة، صوم و حج، در ادله نقلی ذکر شده‌اند، درحالی که موضوعات غیرمنصوص، اگرچه موضوع حکمی شرعی‌اند ولی در نصوص ذکر از آنها به میان نیامده است (جلالی اصل، ۱۴۰۰، ص. ۲۶۲-۲۶۵). هر دو دسته این موضوعات در فقه سیاسی دارای اقتضائاتی‌اند که بازاندیشی در جایگاه روش‌شناسی در فقه سیاسی را ضروری می‌سازد که در دو بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد:

### ۳-۱-۱. موضوعات منصوص

وقتی سخن از موضوع‌شناسی می‌شود، آنچه بیشتر مد نظر قرار می‌گیرد، موضوعات منصوص است، تا جایی که گاهی موضوع‌شناسی با مفهوم شناسی خلط می‌شود. در حالی که موضوع به معنای آنچه نسبت به حکم مفروض الحصول یا مطلوب الحصول است، در بسیاری از مواقع ممکن است از منصوصات ادله نقلی نبوده و در نتیجه از مقوله "مفهوم شناسی" الفاظ ادله نقلی نباشد. با این حال حتی در رابطه با موضوعات منصوص نیز، تقلیل دادن موضوع‌شناسی به شناخت مفاهیم و موضوع له الفاظ اشتباه است، زیرا کشف موضوع در موضوعات منصوص از دو طریق است؛ علم به معنای موضوع له مفاهیم به کار رفته در دلیل نقلی و توجه به قرائن (ر.ک: خوبی، ۱۴۱۰، ج ۱: ۱۰۴)؛ بنابراین موضوع‌شناسی نیز دو مرحله خواهد داشت؛ شناخت مفاهیم و شناخت قرائن.

با توجه به توضیحات فوق، آنچه در رابطه با موضوعات سیاسی منصوص، به صورت خاص نیازمند بازبینی است، جایگاه قرائن در موضوع‌شناسی است و توجه به قرائنی همچون برخی موارد ارتکازات، تناسب حکم و موضوع، انصراف و الغاء خصوصیت، با توجه به ماهیت متغیر امور سیاسی (برخلاف عبادیات)، اهمیت والاتری دارد، زیرا موضوعات منصوص، در بسیاری از مواقع، متأثر از شرایط زمانی و مکانی، موضوع حکم

قرار گرفته‌اند و در نتیجه توجه به اقتضائات زمان و مکان، در استظهار موضوع حقیقی، ضروری بوده و مسیر را برای کشف موضوع حقیقی یا قیود آن؛ بدون افتادن در دام قیاس، استحسان یا دیگر روش‌های غیرمعتبر فراهم می‌کند. همچنانکه امام خمینی ره، عدم توجه به اقتضائات زمان و مکان در مسائل سیاسی و اداره جامعه را مستلزم نابودی تمدن جدید به طور کلی می‌دانند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۱۵۱) و می‌توان ایشان را احیاگر توجه به موضوع‌شناسی از طریق توجه به جایگاه زمان و مکان در استظهار موضوع حقیقی و قیود آن دانست.

در مبانی فقهی ایشان نیز توجه به نقش زمان و مکان در کشف موضوع حقیقی یا قیود موضوع، نمود خاصی دارد. به عنوان مثال در مسأله فروش سلاح به دشمن، ایشان معتقدند آنچه در روایات مورد نهی قرار گرفته، فروش سلاح روز به دشمن است (امام خمینی، ۱۴۱۵ق «ب»)، ج ۱: ۲۲۶-۲۲۷). این در حالی است که در صورت جمود بر الفاظ و عدم توجه به شرایط زمانی و مکانی بایستی همچنان خرید و فروش نیزه و شمشیر حرام بوده و فروش سلاح‌های جدید همچون موشک‌های بالستیک به دشمنان حلال باشد.

در رابطه با کشف و استظهار قیود موضوع و تغییر این قیود نیز، نگاه شبکه‌ای ایشان به مسائل سیاسی و توجه به شرایط و اقتضائات زمان و مکان در بیان شارع باعث می‌شود موضوعی چون انفال که در ظاهر هیچ تغییری نکرده است، مربوط به زمانی تلقی شود که ابزارآلات بشری تا این حد پیشرفت نکرده و احیاء، آسیبی به محیط زیست وارد نمی‌آورد. ایشان توجه به روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد را در فهم موضوع حقیقی حکم، مهم می‌دانند و حتی در موضوعاتی که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده‌اند، معتقدند موضوع متفاوت شده و قهراً حکم جدیدی می‌طلبد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۲۸۹). با این حال این رویکرد پویا به عنوان حدی واسط میان فقه سنتی و روشنفکری دینی، با وجود پژوهش‌های گسترده و دستاوردهایی که در حوزه روش‌شناسی فقه حاصل شده، پس از ایشان جایگاه حقیقی خود را در تولیدات فقهی (حتی در حوزه عمومی) نیافته و در عمل سایه اجتهاد سنتی در استظهار ادله نقلی، بر تولیدات فقهی سنگینی می‌کند و کم توجهی به نقش زمان و مکان در تشخیص قرائن و تمرکز بر مفاهیم وارد شده در استنباط، روند رایج است؛ مخصوصاً در فقه سیاسی که آسیب عدم روشمندی تولیدات، خود را به سرعت در کاربرد نظریات نشان می‌دهد و باعث زیر سوال رفتن گفتمان دینی در حکومت می‌شود. بنابراین بازبینی روش‌شناسی در موضوع‌شناسی نیز بیشتر بایستی متمرکز بر تبیین راه‌های کشف موضوع حقیقی و قیود آن باشد.

### ۳-۱-۲. موضوعات غیر منصوص

تمرکز موضوع‌شناسی در حال حاضر بر شناخت معنای موضوع له مفردات به کار برده شده در ادله نقلی است که باعث شده علیرغم تلاش‌های ارزنده سال‌های اخیر در حوزه فقه معاصر، موضوع‌شناسی مسائل مستحدثه در مرکز فقه کنونی قرار نگیرد. این وضعیت در رابطه با موضوعات فقه سیاسی که عمدتاً مستحدثه‌اند، نامطلوب‌تر است. فقه سیاسی در دوران جدید، با مفاهیمی همچون دولت-ملت، مشروعیت، حاکمیت، آزادی، برابری، جامعه مدنی، مشارکت سیاسی، قانون، حزب و... که از مفاهیم مدرن به حساب

می‌آیند، مواجهه شده که در ادبیات و اندیشه سیاسی قدیم به آن توجه نشده است. این مسأله آنقدر جدی است که باعث شده نوعی گسست مفهومی میان فقه سیاسی با مفاهیم مدرن وجود داشته باشد (میراحمدی، ۱۳۹۲: ۱۴۰-۱۴۲).

این مسئله نشان‌دهنده نیاز به بازشناسی روش‌شناسی در حوزه شناخت موضوعات غیرمنصوص در فقه سیاسی است؛ تا فقیه سیاسی علاوه بر مفاهیم و موضوعاتی که در روایات آمده، بر موضوعات غیرمنصوص سیاسی نیز تسلط داشته باشد؛ زیرا با توجه به اینکه موضوع برای حکم کالعه است (ر.ک: نائینی، ۱۳۷۶ش، ج ۱: ۱۴۶) عدم شناخت موضوع از جانب فقیه، به معنای ناتوانی وی در اجتهاد و حکم‌شناسی است و چنانچه فقیه موضوعات سیاسی را نشناسد، نمیتواند حکم موضوعات سیاسی را استخراج کند، مگر آنکه با توجه به تسلط بر موضوعات پیشین، به صورت غیرروشن‌مند و با شباهت‌یابی و قیاس، موضوعات قدیم را بر موضوعات جدید تطبیق کند و حکم آن را استخراج کند که نتیجه کار، غیرمعتبر خواهد بود. این در حالیست که در این حوزه، روش‌شناسی از جایگاه مناسبی برخوردار نیست و حداقل در مباحث اصول فقه به عنوان مهمترین دانش متکفل روش‌شناسی علوم اسلامی، تبویب و سهم مناسبی را برای این دو حوزه شاهد نیستیم.

همچنین فقیه سیاسی باید توجه داشته باشد که در غیرمنصوصات، عرف عام حجت نیست و فهم این مسائل نیازمند تخصص نسبی در دانشی است که مسئله را به دستگاه فقه سیاسی عرضه کرده است. زیرا رجوع به عرف در تشخیص موضوع و عنوان در جایی صحیح است که در دلیل لفظی یا معقد اجماع، اخذ شده باشد (ر.ک: امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۵۵۹)؛ بر این اساس در موضوعاتی که از دلیل لفظی اخذ نشده، نمی‌توان با این استدلال که شارع در تشریحاتش همچون یکی از عرف، مردم را مخاطب قرار داده (امام خمینی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۲۲۸-۲۲۹؛ همچنین همو، ۱۴۲۱ق، ج ۴: ۲۱۹-۲۲۰)، عرف را منبع اصلی قرار داد. همچنین با توجه به اینکه این موضوعات در تخاطبات شرعی به کار نرفته است، نمی‌توان ملاک‌های موضوعات شرعی همچون معیار بودن عرف زمان تشریح یا تخصصی نبودن موضوع را در این گونه موضوعات شرط دانست و باید توجه داشت در موضوعات غیرمنصوص، ماهیت مفاهیم در برخی مباحث مثل مفاهیم علوم سیاسی، تخصصی و مصطلح علمی است.

شناخت اینگونه موضوعات نیازمند تخصص در علوم سیاسی است، زیرا با توجه به پیچیدگی مفاهیم در علوم اجتماعی، جستجوی شرح اللفظی از این مفاهیم کافی نیست و نیازمند تخصص به میزانی است که فقیه، نگاه فرانگر به حوزه تخصصی سیاست و جایگاه مفهوم در شبکه مسائل علوم سیاسی داشته و بتواند تبیین دقیقی از چارچوب مفهومی پژوهش خود داشته باشد. در غیر این صورت فعالیت‌های فقهی در حوزه سیاست، بایستی به صورت مشارکت فعال یک فقیه و یک متخصص علوم سیاسی صورت گیرد. عدم توجه به اجتهاد تخصصی و ملزومات آن می‌تواند موجب کنار رفتن فقها از عرصه مدیریت اجتماعی شود زیرا چنانچه موضوع و مسئله‌ای که جامعه نیازمند آن است، حکم فقهی نداشته یا حکم فقهی استنباط شده، روش‌مند نبود و در نتیجه غیرکارآمد بود، در اجرا نیز بدون توجه به تجویز فقهی، نگاه عرفی ولو با ادبیات اسلامی پیاده خواهد شد و این مسئله می‌تواند منجر عرفی شدن عملی سیاست‌ها شده و معنوی به عنوان اسلامی بودن نظام، جبران این نقیصه نخواهد بود.

### ۳-۲. بازنگری روش‌شناسی مصداق‌شناسی

یکی از عرصه‌های مهم در بازشناسی روش‌شناسی فقه سیاسی، حوزه مصداق‌شناسی است. گزاره فقهی به عنوان یک قضیه حقیقیه (حکیم، ۱۴۱۸ق: ۳۰۰)، مشتمل بر حکم و موضوع به عنوان امری کلی بوده و مصداق، امر جزئی (انصاری، ۱۴۱۶ق، ج: ۱، ۳۶۸) و تطبیق موضوع بر افراد است. البته منظور از جزئی، جزئی اضافی است که علاوه بر جزئی حقیقی، بر کلی که موطن آن عقل است نیز صادق است (طوسی، ۱۳۶۱: ۱۷). به عنوان مثال بر اساس اصل ۱۴۶ قانون اساسی، استقرار هر گونه پایگاه نظامی خارجی در کشور هرچند به عنوان استفاده‌های صلح‌آمیز باشد ممنوع است (اصل ۱۴۶). در این اصل، استقرار پایگاه نظامی اگرچه مفهومی کلی است ولی خود جزئی اضافی بوده و می‌تواند مصداقی برای سلطه کفار بر مسلمین باشد.

مصداق‌شناسی جایگاه گسترده‌ای در حکمرانی دینی دارد و با بررسی کارکردهای قوای سه‌گانه حکومتی در می‌یابیم که بسیاری از این کارکردها، در حوزه تشخیص مصداق است (جلالی اصل، ۱۴۰۲، ۱۲۴-۱۲۷). با این حال جایگاه مصداق‌شناسی و حتی مفهوم آن نیز در اصول فقه به خوبی مبین است و در نتیجه چالش‌های روش‌شناختی مصادیق، از چالش‌های موضوع‌شناسی نیز گسترده‌تر است. در علم اصول، در بسیاری از موارد، به مصداق، موضوع (انصاری، ۱۴۱۶ق: ج: ۱، ۳۱۰) یا موضوع صرف (لاری شیرازی، ۱۴۱۸ق: ج: ۲، ۳۱۱) گفته می‌شود و مثلاً آنچه به عنوان شبهه موضوعیه در مباحث اصول عملیه مطرح می‌شود، به معنای شبهه در شناخت مصادیق است (حسینی شیرازی، بی‌تا: ج: ۲، ۳۵۴).

همین استعمال گاه باعث خلط میان مصداق و موضوع شده است (حسینی شیرازی، ۱۴۲۶ق: ج: ۱، ۳۲) درحالی که شک در موضوع دلیل شرعی، معمولاً شک در مفاهیم است و به شبهه حکمیه باز می‌گردد نه شبهه موضوعیه (لاری شیرازی، ۱۴۱۸ق: ج: ۲، ۳۱۱-۳۱۲)، درحالی که بحث از مصداق‌شناسی زمانی مطرح می‌شود که مفهوم واضح و مبین بوده و شک تنها در تشخیص مصداق خارجی آن باشد (انصاری، ۱۴۱۶ق، ج: ۱، ۳۶۸) و در آن به دنبال شناخت مصادیق خارجی هستیم نه موضوع له و مستعمل فی‌الفاظ یا اراده جدی متکلم از استعمال آن.

تشخیص مصادیق موضوعات احکام شرعی لوازم روش‌شناختی خاص خود را دارد زیرا عامل شک در آن اجمال یا فقدان یا تعارض نصوص یا مصطلح عرف نبوده بلکه موانع خارجی است بنابراین برای رفع شبهه نیز بایستی به سراغ رفع موانع خارجی رفت (لاری شیرازی، ۱۴۱۸ق: ج: ۲، ۳۱۲) نه راه‌های شناخت مصطلح شارع یا عرف. بنابراین تشخیص مصداق، ماهیتاً عملیاتی فقهی به شمار نمی‌رود و به همین دلیل همانگونه که گفته شد، علما، تشخیص مصادیق را در حیطه تقلید داخل ندانسته و تقلید از مجتهد در مصادیق را نه تنها واجب بلکه جایز نیز نمی‌دانند.

اگرچه مبانی پیش گفته علما موهم این است که مصداق‌شناسی به طور کلی خارج از عملیات استنباط بوده و در نتیجه از مسائل فقه سیاسی محسوب نمی‌شود. با این حال دو جهت باعث می‌شود که حداقل بخشی از روش‌شناسی شناخت مصادیق نیز در کنار دو بخش دیگر یعنی حکم‌شناسی و موضوع‌شناسی، نیازمند توسعه از جانب علما و در نتیجه نیازمند بازنگری باشد؛

### ۳-۲-۱. جنبه فقهی اقتضائات مرحله امثال

اقتضائات مرحله امثال احکام فقهی نیز خود، استنباط فقهی را در برخی موارد ضروری می‌سازد. توضیح اینکه پس از اقتضاء، انشاء و فعلیت حکم، تنجز آن مستلزم شرائطی است که اقتضائات مرحله امثال آن را تعیین می‌کند. به عنوان مثال ممکن است مکلف از انجام دو حکم متزاحم همچون نجات غریق و پرهیز از غصبی که نجات غریق متوقف بر آن است، ناتوان باشد و در نتیجه تنها حکم نجات غریق بر او منجز شود. کشف آنچه بر مکلف منجز شده اگرچه بخشی به مصداق‌شناسی باز می‌گردد اما بخشی نیز ماهیتاً حکم‌شناسی است؛ زیرا در تزاخم نیز در حقیقت با تنافی اطلاق دو دلیل مواجهیم و اگرچه اطلاق یک دلیل به خودی خود بی‌اشکال است ولی وقتی با اطلاق دلیل دیگر مقایسه می‌شود، تنافی رخ می‌دهد و کشف حکمی که در زمان تزاخم نیز اطلاقش باقی بماند، از طریق کشف مناط اقوی است که نیازمند استنباط فقهی است.

بر این اساس اگرچه ظرف تحقق تزاخم، مرحله امثال حکم شرعی است، ولی حل تزاخم با توجه به نیاز به کشف مصلحت اقوی، دارای جهات حکم‌شناسی بوده و با توجه به سختی شناخت واجب‌اهم و کشف مناط اقوی، نیازمند توسعه روش‌شناسی است. بنابراین مبانی روش‌شناختی مرحله امثال احکام، بایستی تبیین شود.

البته در این رابطه، در اصول فقه برای ترجیح یکی از دو متزاحم بر دیگری، ملاکاتی ذکر شده است؛ از جمله آنکه یکی از دو واجب اولی و مهم از دیگری در نظر شارع باشد (مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۳: ۲۱۷). در این رابطه اگرچه در مواردی که ادله نقلی بر اهم بودن یک واجب از واجب دیگری داریم، کار آسانتر است اما با توجه به کثرت مسائل مستحدثه، در بسیاری از موارد، فقیه از طریق فهم عقلی و از راه‌هایی همچون مناسبت حکم و موضوع مثل ترجیح مصلحت حفظ کیان اسلام بر مصلحت احکام جزئی و ترجیح حق الناس بر حق اللّه و ترجیح دماء و فروج بر غیر آنها و ترجیح نفس مومن بر مال مؤمن و ترجیح صلح و دفع فتنه بر صدق و ایجاد فتنه (مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۳: ۲۱۹-۲۲۰)، به تشخیص واجب‌اهم می‌پردازد.

با این حال معیارهای عنوان شده نیاز به تبیین قواعد روش‌شناختی مصلحت‌اقوی را به طور کلی برطرف نمی‌کند و اهمیت توسعه روش‌شناسی کشف مصلحت بالاتر از آنجاست که شناخت مصلحت بالاتر و تشخیص اهم از مهم، تابعی از درک اقوی بودن مناط حکم شارع است و عقل و تجربه بشری در این جهت دارای محدودیت بسیار بوده و تکیه بر آن برای درک مناطات احکام، موجب خطای بسیار در شناخت واقع می‌شود (الأنصاری، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۲۱) زیرا همانگونه که برخی اندیشمندان عنوان می‌کنند، عقل از درک تفصیلی ملاک‌های احکام شرعی ناتوان است (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۵۰).

این مسئله از آنجا در فقه سیاسی حائز اهمیت است که عالم سیاست، عالم تزاخمت بوده و بسیاری از سوالات تجویزی در حوزه سیاست مربوط به تزاخمت و تشخیص اهم از مهم است، وگرنه در اهمیت عدالت، آزادی، امنیت، منافع ملی و... تردیدی وجود ندارد؛ به عنوان مثال تزاخم امنیت و آزادی که در حال حاضر هم چالش دولت‌های مدرن است و در مواردی همچون شنود، بازداشت پیشگیرانه و سانسور خود را نشان می‌دهد؛ یا تزاخم آزادی و عدالت که در مجادلات لیبرالیسم و سوسیالیسم برجسته است؛ یا

تزام عدالت و امنیت؛ یا تزام دموکراسی و کارآمدی. همه این‌ها نشان دهنده اهمیت روشمندتر شدن تشخیص مصالح اهم در فقه سیاسی است زیرا عقل و تجربه بشری در بسیاری از اوقات مصالح کوتاه‌مدت را دیده و از مصالح بلندمدت غفلت می‌کند.

توجه به مصالح بلندمدت است که امیرالمومنین ع نیز متهم به زیرک نبودن شده و در مقام دفاع از خود بر می‌آیند (شریف الرضی، ۱۴۱۴ ق، ۳۱۸). ایشان هر نوع زیرکی را زیرکی صحیح ندانسته و آنچه منجر به پیمان شکنی و فجور شود را حتی در شرائط جنگی موجب انتخاب راه‌های اثر بخش نمی‌دانند (هاشمی خویی، ۱۴۰۰ ق، ج ۱۸: ۱۵۷). ایشان به شهادت روایان حتی در مسئله مهمی همچون جنگ داخلی که بنیان‌های امنیت داخلی جامعه را دچار بحران می‌کند از مصلحت‌گرایی‌های بی‌مبنا پرهیز می‌کنند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۰؛ ص ۲۲۸) و حتی در مسئله مهمی مثل پذیرش خلافت، حاضر به دروغ گفتن درباره تبعیت از سنت شیخین برای به دست آوردن قدرت نیستند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ ق، ج ۱: ۱۸۷-۱۸۸).

به نظر می‌رسد مرز میان ناکارآمدی و عرفی شدن عملی حکومت نیز روشمندی کشف مصلحت بالاتر در زمان تزام و اجرای صحیح آن است و عدم توجه به مرز میان این دو، نظام را در میان دوگانه ناکارآمدی-عرفی شدن، قرار می‌دهد. بر همین اساس نیز قید اطلاق در ولایت مطلقه فقیه، از دیدگاه رهبر انقلاب، ناظر به انعطاف در حل معضلات مهم و موارد ناگزیر (ر.ک: خامنه‌ای، ۱۳۸۲) بوده و مدیریت کلان ارزشی ولی فقیه از نگاه ایشان، به معنای جلوگیری از انعطاف‌های غیر لازم یا غیرجائز است (ر.ک: خامنه‌ای، ۱۳۹۰ و همو ۱۳۹۲).

در صورتی که کار یکسره به کارشناسان سپرده شود و آن‌ها به صورت انحصاری مرجع تشخیص واجب اهم باشند، آنچه حکومت‌های عرفی اسم منافع ملی انجام می‌دهند، در حکومت اسلامی، به نام مصلحت بالاتر، توجیه خواهد شد و بزنگاه عرفی شدن عملی فقه سیاسی است. مخصوصاً در رابطه با تزام مصالح کوتاه مدت و بلند مدت. بر این اساس وقتی آیت الله مشکینی در جلسه بررسی اصلی به منع شکنجه در قانون اساسی با استناد به دفع افسد به فاسد، مواردی همچون کسب اطلاع از گروگانگیران شخصیت‌های برجسته از طریق زدن چند سیلی به صورت متهم را مطرح می‌کنند، شهید بهشتی با نگاه بلندمدت می‌گویند: مسأله راه چیزی باز شدن است. به محض این‌که این راه باز شد و خواستند کسی را که متهم به بزرگترین جرم‌ها باشد یک سیلی به او بزنند، مطمئن باشید به داغ کردن همه افراد منتهی می‌شود. پس این راه را باید بست. یعنی اگر حتی ده نفر از افراد سرشناس را ربوده باشند و این راه باز نشود، جامعه سالم‌تر است (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۷۷۸).

بر اساس این دغدغه، از دیدگاه برخی اندیشمندان، تعریف کامل از فقه حکومتی تعریفی است که ناظر بر ساحت اجرا نیز باشد. از نظر ایشان فقیه در این عرصه باید دو استنباط داشته باشد؛ در استنباط اول

۱. كان علي ع لا يستعمل في حربه إلا ما وافق الكتاب و السنة و كان معاوية يستعمل خلاف الكتاب و السنة كما يستعمل الكتاب و السنة و يستعمل جميع المكاييد حلالها و حرامها و يسير في الحرب بسيرة ملك الهند إذا لاقى كسرى و خاقان إذا لاقى رتييل.

فقیه با همان نگاه اجتماعی و حکومتی، احکام این فقه را استنباط می‌کند. در استنباط دوم فقیه به اجرای این حکم استنباط شده نظر می‌کند و در مواقع تراحم بین دو حکم فقهی حکومتی، حکم می‌دهد که کدام‌یک ارجح است و باید آن را اجرا کرد (علیدوست، ۱۳۹۰).

### ۳-۲-۲. بیان معیارهای مصداق‌شناسی عناوین ثانوی برای کارشناسان

عناوین و موضوعات فقهی در حوزه سیاست همانند دیگر أبواب فقه، گاهی عنوان اولی و گاهی عنوان ثانوی‌اند. منظور از عنوان اولی عنوانی است که با قطع نظر از عوارضی که موجب تغییر حکم می‌گردد، در موضوع حکم اخذ می‌شود و در مقابل منظور از عنوان ثانوی عنوانی است که با لحاظ عوارضی که موجب تغییر حکم می‌گردد، در موضوع حکم اخذ می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ۵۰۲). این عناوین اقسام زیادی دارند که اهم آن؛ اضطرار، ضرر بر خود و دیگری، عسر و حرج، مقدمه واجب و حرام، اعانت بر واجب شرعی، اعانت بر ظلم و سائر محرمات، قاعده اهم و مهم، نذر، قسم و عهد است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۶۰).

در رابطه با عناوین ثانوی، اصل تشخیص عناوین و دایره آن و حتی در مواردی همچون تراحم که از اقتضائات مرحله امثال و مربوط به مصداق‌شناسی است، تشخیص مناط اقوی عملیاتی فقهی است؛ اما پس از استنباط فقهی، تشخیص تحقق خارجی، در حوزه مصداق‌شناسی قرار می‌گیرد و در نتیجه جایگاه عرف دقیق یا همان متخصصین مربوطه است. با این حال معیارهای این بخش نیز بایستی از جانب فقها بیان شود. به عنوان مثال در رابطه با تراحم که ذکر آن گذشت، در اصول فقه معیارهایی بیان شده که بخشی از آن فقهی و بخشی در حوزه مصداق‌شناسی است. به عنوان مثال در جایی که حرامی، مقدمه واجب شود، از جانب اصولیان سه شرط بیان شده؛ اهم بودن ذی المقدمه واجب از مقدمه حرام، نبود مندوحه و راه حل جایگزینی که حرام نباشد و این شرط که تحقق تراحم، با سوء اختیار نباشد و مکلف خود، خود را به تراحم نینداخته باشد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق: ۱۶۹).

از این میان، شرط اول در حوزه تشخیص مصلحت بالاتر، همانگونه که گفته شد، عملیاتی فقهی است و درست است که در حوزه‌های دیگر، با تشخیص مصداق مواجهیم که از جانب کارشناسان صورت می‌گیرد و در پاسخ امام خمینی ره به نامه آیت‌الله گلپایگانی هم به آن اذعان شده است (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۵: ۳۱۱)؛ با این حال این فقها هستند که پیش از آن بایستی معیارهای انتخاب مصلحت اقوی را به کارشناسان ارائه دهند تا بر این اساس، کارشناسان مشخص کنند که مثلاً محدود کردن آزادی کارگر و کارفرما از طریق قوانین کار به دلیل تحقق عدالت، آیا دارای شرائط سه گانه است یا خیر. در غیر این صورت ممکن است کارشناسان در مواردی که اساساً موضوع تراحم محقق نشده و حرامی که به آن ملتزم می‌شویم، مصداق مقدمه «واجب» نیست، حرامی را تجویز کنند. به عنوان مثال یکی از مبانی که در

۱. امام خمینی (ره) در پاسخ به آیت‌الله گلپایگانی، مجلس را نماینده عرف معرفی کرده و در نتیجه تبیین تشخیص مصداق را در حوزه مسئولیت مجلس می‌داند: «اختیارات مذکور تشخیص موضوع است که در عرف و شرع به عهده عرف است و مجلس نماینده عرف، و نمایندگان خود از عرف هستند؛ و اگر در حکم خلافی شد، نظارت بر آن‌ها هست و شورای نگهبان در این امری که به عهده آن‌ها است حق دخالت دارند، اگر در حکم ثانوی یا اولی خطایی صادر شود. لکن شورای نگهبان حق تشخیص موضوعات به حسب قانون ندارند.»

رابطه با مشروعیت اخذ مالیات توسط حکومت اسلامی مطرح شده است، مقدمه واجب برای تشکیل و رفع نیازهای ضروری است (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۸: ۲۵۵؛ بهشتی، ۱۳۸۷، ش، ۱۰۶-۱۰۷).  
وگرنه گرفتن مالیات خلاف اصل عدم ولایت (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۷۶، ش: ۱۸) و تسلط مردم بر اموالشان و قاعده سلطنت است (ر.ک: صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۲۴: ۱۳۸). حال چنانچه معیار مقدمه واجب و محدوده آن برای نمایندگان مجلس شرح داده نشود، قانون‌گذاران تفاوتی میان نیازهای ضروری و غیرضروری نگذاشته و به هر بهانه‌ای مالکیت شهروندان را تحدید خواهند کرد. بنابراین علاوه بر نظارت بعدی از جانب علما، پیش از آن نیز باید معیارهای تحدید مالکیت شخصی، برای قانون‌گذاران و مجریان تبیین شده باشد.

ارائه این معیارها پیش از آن نیازمند استنباط فقهی روش‌مند است در حالی که در اصول فقه کنونی به صورت پراکنده و در ابواب مشابه همچون اجتماع امر و نهی صورت گرفته در حالی که با توجه به اهمیت بالای این مباحث بایستی دارای باری خاص و توسعه روش‌شناسی فقه سیاسی با توجه به اقتضات مرحله امثال احکام فقهی سیاسی است. این دو جهت نشان‌دهنده آن است که آینده فقه سیاسی و در نتیجه حکمرانی حقیقی دینی علاوه بر نیازمندی به تبیین روش‌شناختی موضوع و حکم، نیازمند تبیین روش‌شناسی مصداق نیز می‌باشد. در نهایت هدف از استنباط احکام فقهی، پیاده‌سازی آن است و به تعبیر امام خمینی ره، حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۲۸۹).

## نتیجه‌گیری

بررسی جایگاه روش‌شناسی در فقه سیاسی نشان داد که برخی چالش‌های اساسی حکمرانی دینی، نه صرفاً در عرصه اجرا، بلکه می‌تواند در لایه‌های بنیادین نظری آن ریشه داشته باشد؛ چالشی که ناشی از ضعف در دو محور کلیدی موضوع‌شناسی و مصداق‌شناسی است. فقه سیاسی، به‌مثابه نرم‌افزار هدایت نظام اسلامی، تنها زمانی می‌تواند پیوندی پایدار میان «اسلامی بودن» و «کارآمدی» برقرار کند که در شناخت دقیق موضوعات و مصادیق، رویکردی روش‌مند داشته باشد. فقدان این رویکرد، شکاف میان نظر و عمل را تعمیق کرده و می‌تواند دو تهدید را به همراه داشته باشد: انتزاعی شدن نظریه‌های فقهی و گسترش عرفی‌گرایی در عمل اگرچه با ادبیاتی دینی.

در حوزه موضوع‌شناسی، تمایز میان موضوعات منصوص و غیرمنصوص نقشی تعیین‌کننده دارد. موضوعات منصوص، با بهره‌گیری از قرائن معنایی و شرایط زمان و مکان، ظرفیت انطباق با تحولات را دارند و حتی در احکام به ظاهر ثابت، مانند انفال یا فروش سلاح، می‌توان با کشف قیود موضوع و تغییر شرایط، به نتایج فقهی متفاوت اما همچنان منضبط رسید. در مقابل، موضوعات غیرمنصوص - که شامل بخش اعظم مسائل نوپدید سیاسی نظیر دولت-ملت، دموکراسی، جامعه مدنی و مشارکت سیاسی می‌شوند - بدون تسلط بر دانش‌های جدید و پیوند با علوم سیاسی قابل‌شناسایی دقیق نیستند. ساختار سنتی آموزش حوزه، هرچند در اجتهاد نصوص کارآمد است، اما برای تبیین موضوعات غیر منصوص

نیازمند توسعه روش‌مند است. در غیر این صورت ممکن است فقیه سیاسی بدون تسلط بر مفاهیم و مبانی علوم انسانی، به قیاس و تشبیه غیرروش‌مند روی آورد که فاقد اعتبار استنباطی است. در حوزه مصداق‌شناسی نیز، هرچند تشخیص تحقق خارجی موضوعات اغلب بر عهده متخصصان است، اما دو عرصه برای نقش‌آفرینی مستقیم فقه سیاسی حیاتی و در نتیجه نیازمند توسعه روش‌شناسی است: نخست، کشف منای اقوی در موارد تزاخم میان ارزش‌ها و مصالح، مانند امنیت و آزادی یا عدالت و کارآمدی، که بدون استنباط دقیق فقهی، ممکن است تصمیم‌گیری‌های کلان به مصلحت‌سنجی‌های صرفاً سیاسی فروکاسته شود و دوم، تعیین معیارهای مصداق‌شناسی عناوین ثانوی برای جلوگیری از بهره‌برداری ابزاری از مفاهیمی چون اضطرار، ضرر یا مقدمه واجب، که در صورت بی‌ضابطه بودن، ممکن است عرفی‌گرایی عملی با چهره شرعی را به دنبال داشته باشد.

بی‌توجهی به اجتهاد تخصصی در این دو عرصه می‌تواند به حاشیه رفتن جایگاه فقها در فرآیند حکمرانی منجر شود. در چنین وضعیتی، بسیاری از مسائل مورد نیاز جامعه، یا فاقد حکم فقهی روش‌مند خواهند بود؛ یا احکام استنباط‌شده به دلیل ضعف در شناخت موضوع و مصداق، کارآمدی لازم را نخواهند داشت. پیامد این وضعیت، غلبه دیدگاه‌های غیرفقهی در تصمیمات کلان و اجرای سیاست‌ها بدون مجوز معتبر شرعی خواهد بود؛ امری که عنوان اسلامی بودن نظام را به پوششی صوری تقلیل خواهد داد. از این رو، آینده حکمرانی دینی وابسته به بازنگری جدی در روش‌شناسی فقه سیاسی، گسترش آموزش‌های میان‌رشته‌ای در حوزه‌های علمیه و تجهیز فقها به توانایی موضوع‌شناسی و مصداق‌شناسی مسائل مستحدثه است. تنها با چنین اصلاحاتی می‌توان اطمینان یافت که فقه سیاسی نه تنها در مقام نظریه‌پردازی، بلکه در عرصه حل مسائل واقعی جامعه، کارآمد و راهگشا باقی خواهد ماند و پیوند «اسلامیت» و «کارآمدی» به شکلی پایدار حفظ خواهد شد.

در نهایت، این پژوهش پیشنهاد می‌کند که حوزه‌های علمیه با بازنگری در برنامه‌های آموزشی، تخصص‌های میان‌رشته‌ای را تقویت کنند و فقها را برای ورود به مسائل مستحدثه آماده سازند. آینده حکمرانی دینی وابسته به این بازاندیشی است تا فقه سیاسی نه تنها نظریه‌پرداز، بلکه راهگشای عملی چالش‌های معاصر باشد.

## منابع

- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله (۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغة. ج ۱ و ۱۰، چاپ اول، قم: مکتبة آية الله المرعشي النجفی.
- ابن شهید ثانی، حسن بن زین العابدین (بی‌تا)، معالم الدین، چاپ نهم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۴)، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. ج ۱، چاپ اول، تهران: داره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.
- اصفهانی نجفی، محمد تقی بن عبدالرحیم (۱۴۲۹ق)، هداية المسترشدين. ج ۲، چاپ دوم، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.

- امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۶ش)، الإجتهد و التقلید، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۸ش)، صحیفه امام، ج ۱۵، ۱۸ و ۲۱، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی، سید روح‌الله (۱۴۱۰ق)، الرسائل، ج ۱، چاپ اول، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- امام خمینی، سید روح‌الله (۱۴۱۵ق «الف»)، مناهج الوصول، ج ۱، چاپ اول، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام.
- امام خمینی، سید روح‌الله (۱۴۱۵ق «ب»)، المكاسب المحرمة، ج ۱، چاپ اول، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی، سید روح‌الله (۱۴۲۱ق)، کتاب البيع، ج ۴ و ۱، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- أنصاری دزفولی، محمدامین (۱۴۱۶ق)، فرائد الأصول، ج ۱، چاپ پنجم، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
- ایران (۱۳۸۶)، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، چاپ سوم، قم: حقوق اسلامی.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۱)، فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی، چاپ اول، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ایمان، محمدتقی، و کلاته ساداتی، احمد (۱۳۹۲)، روش‌شناسی علوم انسانی نزد اندیشمندان مسلمان، چاپ اول، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹ق)، کفایة الأصول، چاپ اول، قم: آل‌البیت.
- آملی، میرزا هاشم (۱۳۹۵ق)، مجمع الأفكار و مطرح الأنظار، ج ۴، چاپ اول، قم: المطبعة العلمية.
- بهشتی، سید محمد (۱۳۸۷ش)، اقتصاد اسلامی، چاپ اول، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جلالی اصل، هادی (۱۴۰۰)، روش‌شناسی علوم سیاسی بر اساس رابطه عقل و نقل، چاپ اول، قم: دانشگاه باقرالعلوم ع.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، چاپ سوم، قم: نشر اسراء.
- حجاریان، سعید (۱۳۸۰)، از شاهد قدسی تا شاهد بازاری، چاپ اول، تهران: طرح نو.
- حسین‌زاده، علی حسین و [دیگران] (۱۳۹۴)، "گفتمان بومی‌سازی علم و ساختارهای اجتماعی: مدل استقرار مناسب نهاد علم جامعه‌شناسی درون ساختارهای اجتماعی جامعه ایران". علوم اجتماعی: معرفت فرهنگی اجتماعی، ۲۲، ۲۴.
- حکیم، محمد تقی بن محمد سعید (۱۴۱۸ق)، الأصول العامة فی الفقه المقارن، چاپ دوم، قم: مجمع جهانی اهل‌بیت (ع).
- حکیم، محمد سعید طباطبایی (۱۴۲۸ق)، الکافی فی أصول الفقه (تدوین)، ۴ جلد، چاپ چهارم، بیروت: دارالهلال.
- خامنه‌ای، سید علی (۱۳۸۲، ۲۶ آذر)، بیانات، برگرفته از <https://khl.ink/f/25323>. تاریخ درج در سایت:

- ۱۳۸۲/۰۹/۲۶، (آخرین مراجعه، ۱۴۰۴/۰۹/۱۵)
- خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۲، ۱۷ شهریور)، بیانات. برگرفته از <https://khl.ink/f/17226>. تاریخ درج در سایت: ۱۳۹۰/۰۶/۱۷، (آخرین مراجعه، ۱۴۰۴/۰۹/۱۵)
  - خویی، سید ابوالقاسم موسوی (۱۴۱۰ق)، محاضرات فی أصول الفقه. ج ۱، چاپ اول، قم: انصاریان.
  - خویی، سید ابوالقاسم موسوی (۱۴۱۸ق)، موسوعة الإمام الخوئی. ج ۱، چاپ اول، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
  - رشاد، علی اکبر (۱۳۸۵)، "فلسفه مضاف". فصلنامه علمی پژوهشی قیسات، ۱۱ (۳۹-۴۰). ۳۰-۵.
  - سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۸۷)، الموجز فی أصول الفقه. چاپ چهاردهم، قم: مؤسسه الإمام الصادق (ع).
  - سید باقری، سید کاظم (۱۳۸۸)، فقه سیاسی شیعه: سازوکارهای تحول در دوران معاصر. چاپ اول، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
  - شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق) (تحقیق: صبحی صالح)، نهج البلاغة. چاپ اول، قم: هجرت.
  - شیرازی، سید محمد حسینی (۱۴۲۶ق)، الوصول إلى کفایة الأصول. ج ۱، چاپ سوم، قم: انتشارات دارالحکمة.
  - شیرازی، سید محمد حسینی (بی‌تا)، ایصال الطالب إلى المکاسب. ج ۲، چاپ اول، تهران: منشورات اعلمی.
  - صاحب الجواهر، محمد حسن نجفی (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. ۴۳ جلد، چاپ هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
  - صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۸ق)، دروس فی علم الأصول. ج ۱، چاپ پنجم، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
  - طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۶۱) (تحقیق: محمدتقی مدرس رضوی)، أساس الإقتباس. چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
  - علیدوست، ابوالقاسم. چهار گام برای پویایی فقه حکومتی. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله العظمی خامنه‌ای. <https://khl.ink/f/18099>. تاریخ درج در سایت: ۱۳۹۰/۰۹/۰۸، (آخرین مراجعه، ۱۴۰۴/۰۹/۱۵).
  - امید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۷)، فقه سیاسی. ج ۱، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
  - فرحناک، علیرضا (۱۳۹۰)، موضوع‌شناسی در فقه: گفتگو با جمعی از اساتید حوزه و دانشگاه. چاپ اول، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
  - لاری شیرازی، عبدالحسین (۱۴۱۸ق)، التعليقة علی فرائد الأصول. ج ۲، چاپ اول، قم: اللجنة العلمية للمؤتمر.
  - مظفر، محمدرضا (۱۴۳۰ق)، أصول الفقه. ج ۳، چاپ پنجم، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين.

- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰)، بحوث فقهیه هامة. چاپ اول، قم: مدرسة الإمام علی بن أبی طالب (ع).
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۰)، "روش شناسی در علوم سیاسی". علوم سیاسی، ۴ (سال چهارم - شماره چهاردهم)، ۲۷۳-۲۹۲.
- موسوی بجنوردی، سید حسن بن آقا بزرگ (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقهیه. ج ۲، چاپ اول، قم: نشر الهادی.
- موسوی گرگانی، سید محسن (۱۳۷۵)، "تبیین اجتهاد و جایگاه موضوع شناسی در آن". نقد و نظر، ۲ (۶)، ۲۷۸-۲۹۶. <https://doi.org/10.22081/jpt.1997.22857>
- میراحمدی، منصور (۱۳۹۲)، ملاحظاتی بر چالش‌های فقه سیاسی. چاپ اول، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- نائینی، میرزا محمد حسین (۱۳۵۲ق)، أجود التقریرات. ج ۱، چاپ اول، قم: مطبعة العرفان.
- نائینی، میرزا محمد حسین (۱۳۷۶)، فوائد الأصول. جلد ۱ و ۴، چاپ اول، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم.
- نیومن (۱۳۸۹) (ترجمه حسن دانایی فرد و سید حسین کاظمی)، شیوه‌های پژوهش اجتماعی: رویکردهای کیفی و کمی. چاپ اول، تهران: کتاب مهربان نشر.
- هاشمی خویی، میرزا حبیب الله (۱۴۰۰ق) (ترجمه: حسن زاده آملی، کمره‌ای؛ مصحح: ابراهیم میانجی)، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة. ج ۱۸، چاپ چهارم، تهران: مکتبة الإسلامية.

## References

- Akhoond Khorasani, Mohammad Kazem (1989), Kifayat al-Usul. 1st ed., Qom: Al al-Bayt. [In Persian]
- 'Alidoust, Abolqasem. Four Steps for the Dynamism of Governmental Fiqh. Information Base of the Office for the Preservation and Publication of the Works of Ayatollah al-Uzma Khamenei. <https://khl.ink/f/18099>. Published November 29, 2011 (Retrieved December 5, 2025) [In Persian]
- 'Amid Zanjani, 'Abbas 'Ali (1998), Political Fiqh. Vol. 1, 4th ed., Tehran: Amir Kabir Publications. [In Persian]
- Amoli, Mirza Hashem (1975), Majma' al-Afkar wa Mathrah al-Anzar. Vol. 4, 1st ed., Qom: al-Matba'ah al-'Ilmiyyah [In Persian].
- Ansari Dezfuli, Mohammad Amin (1995), Fara'id al-Usul. Vol. 1, 5th ed., Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islami [In Persian].
- Beheshti, Seyed Mohammad (1999), Islamic Economics. 1st ed., Tehran: Office for the Publication of Islamic Culture. [In Persian]
- Esfahani Najafi, Mohammad Taqi ibn 'Abd al-Rahim (2008), Hidayat al-Mustarshidin. Vol. 2, 2nd ed., Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islami [In Persian].
- Farahnak, Alireza (2011), Subjectology in Fiqh: Conversation with a Group of Seminary and University Professors. 1st ed., Qom: Research Institute of Islamic Sciences and Culture. [In Persian]
- General Department of Cultural Affairs and Public Relations of the Islamic Consultative Assembly. (1985), Detailed Minutes of the Meetings of the Assembly for the Final Review

- of the Constitution of the Islamic Republic of Iran. Vol. 1, 1st ed., Tehran: General Department of Cultural Affairs and Public Relations of the Islamic Consultative Assembly [In Persian].
- Hajjarian, Saeed (2001), From Sacred Witness to Market Witness. 1st ed., Tehran: Tarh-e No. [In Persian]
  - Hakim, Mohammad Saeed Tabataba'i (2007), al-Kafi fi Usul al-Fiqh (compiled)4 , vols., 4th ed., Beirut: Dar al-Hilal [In Persian].
  - Hakim, Mohammad Taqi ibn Mohammad Saeed (1997), al-Usul al-'Ammah fi al-Fiqh al-Muqarin. 2nd ed., Qom: World Assembly of Ahl al-Bayt (AS) [In Persian].
  - Hashemi Khoei, Mirza Habib Allah. (1980) (translators: Hasan-zadeh Amoli, Kamarei; editor: Ibrahim Miyanji) 'Minhaj al-Bara'ah fi Sharh Nahj al-Balaghah. Vol. 18, 4th ed., Tehran: Maktabat al-Islamiyyah [In Persian].
  - Hosseinzadeh, 'Ali Hossein, & [others] (2015), "Indigenous Discourse of Science and Social Structures: A Model for the Proper Establishment of the Institution of Sociology within the Social Structures of Iranian Society". Social Sciences: Cultural Social Knowledge, 22, 24. [In Persian]
  - Ibn Abi al-Hadid, 'Abd al-Hamid ibn Hibat Allah. (1984), Sharh Nahj al-Balaghah. Vols. 1 & 10, 1st ed., Qom: Maktabat Ayatollah al-Mar'ashi al-Najafi [In Persian].
  - Ibn Shahid al-Thani, Hasan ibn Zayn al-'Abidin. (n.d.) 'Ma'alim al-Din, 9th ed., Qom: Daftar-e Entesharat-e Islami [In Persian].
  - Imam Khomeini, Seyed Ruhollah (1990), al-Rasa'il, Vol. 1, 1st ed., Qom: Mu'assasah Matbu'ati Isma'iliyan [In Persian].
  - Imam Khomeini, Seyed Ruhollah (1994), al-Makasib al-Muharramah. Vol. 1, 1st ed., Qom: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. [In Persian]
  - Imam Khomeini, Seyed Ruhollah (1994), Manahij al-Wusul. Vol. 1, 1st ed., Qom: Institute for Compilation and Publication of the Imam's Works. [In Persian]
  - Imam Khomeini, Seyed Ruhollah (1997), al-Ijtihad wa al-Taqlid, 1st ed., Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. [In Persian]
  - Imam Khomeini, Seyed Ruhollah (1999), Sahifeh-ye Imam, Vols. 15, 18 & 21, 1st ed., Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. [In Persian]
  - Imam Khomeini, Seyed Ruhollah (2000), Kitab al-Bay'. Vols. 1 & 4, 1st ed., Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. [In Persian]
  - Iman, Mohammad Taqi, & Kalateh Sadati, Ahmad (2013), Methodology of Humanities among Muslim Thinkers, 1st ed., Qom: Research Institute of Hawzah and University. [In Persian]
  - Iman, Mohammad Taqi (2012), Philosophy of Research Method in Humanities, 1st ed., Qom: Research Institute of Hawzah and University [In Persian]
  - Iran. (2007), Constitution of the Islamic Republic of Iran. 3rd ed., Qom: Islamic Rights. [In Persian]
  - Jalali Asl, Hadi. (1982), "The Position of Human Knowledge in the Administration of the Islamic System with Attention to the Methodology of Identifying Instances in Fiqh with Emphasis on the Views of Imam Khomeini (RA)". Scientific Quarterly of Political Strategy, 7(4), 133-109. [In Persian]
  - Javadi Amoli, Abdullah. (2008) 'The Status of Reason in the Geometry of Religious Knowledge. 3rd ed., Qom: Esra Publication. [In Persian]

- Khamenei, Seyed 'Ali. (2003, December 17), Statements. Retrieved from <https://khl.ink/f/25323>. Published December 17, 2003 (Retrieved December 5, 2025) [In Persian].
- Khamenei, Seyed 'Ali. (2013, September 8), Statements. Retrieved from <https://khl.ink/f/17226>. Published September 8, 2011 (Retrieved December 5, 2025), [In Persian].
- Khoei, Seyed Abulqasem Musavi. (1990), *Muhadarat fi Usul al-Fiqh*. Vol. 1, 1st ed., Qom: Ansarian. [In Persian]
- Khoei, Seyed Abulqasem Musavi. (1997), *Mawsu'at al-Imam al-Khoei*. Vol. 1, 1st ed., Qom: Mu'assasat Ihya' Athar al-Imam al-Khoei. [In Persian]
- Lari Shirazi, 'Abd al-Husayn. (1997), *al-Ta'liqah 'ala Fara'id al-Usul*. Vol. 2, 1st ed., Qom: al-Lajnah al-'Ilmiyyah lil-Mu'tamar. [In Persian]
- Makarem Shirazi, Naser. (2001), *Bahuth Fiqhiyyah Hammah*. 1st ed., Qom: Madrasat al-Imam 'Ali ibn Abi Talib (AS) [In Persian]
- Malekian, Mostafa. (2001), "Methodology in Political Sciences". *Political Sciences*, 4(Fourth Year - Issue Fourteen), 273-292. [In Persian]
- Mirahmadi, Mansour. (2013), *Considerations on the Challenges of Political Fiqh*. 1st ed., Tehran: Research Institute of Culture and Islamic Thought. [In Persian]
- Mojtahed Shabestari, Mohammad. (2021). "Why the Era of the Science of Principles and Ijtihad Has Passed". Available at: <http://mohammadmojtahedshabestari.com/>. Published October 11, 2021 (Retrieved December 5, 2025) [In Persian].
- Mousavi Bojnourdi, Seyed Hasan ibn Aqa Bozorg. (1998), *al-Qawa'id al-Fiqhiyyah*. Vol. 2, 1st ed., Qom: Nashr al-Hadi. [In Persian]
- Mousavi Gorgani, Seyed Mohsen. (1996), "Explaining Ijtihad and the Position of Subjectology in It". *Critique and Opinion*, 2(6), 278-296. <https://doi.org/10.22081/jpt.1997.22857> [In Persian].
- Muzaffar, Mohammad Reza. (2009) 'Usul al-Fiqh. Vol. 3, 5th ed., Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islami Affiliated with Jam'at al-Mudarrisin [In Persian].
- Na'ini, Mirza Mohammad Husayn. (1933) 'Ajjwad al-Taqrirat. Vol. 1, 1st ed., Qom: Matba'at al-'Irfan [In Persian].
- Na'ini, Mirza Mohammad Husayn. (1997) 'Fawa'id al-Usul. Vols. 1 & 4, 1st ed., Qom: Jam'at al-Mudarrisin fi al-Hawzah al-'Ilmiyyah bi-Qom [In Persian].
- Newman. (2010) (translated by Hasan Danaei Fard & Seyed Hossein Kazemi) 'Social Research Methods: Qualitative and Quantitative Approaches. 1st ed., Tehran: Mehraban Book Publication. [In Persian]
- Rashad, 'Ali Akbar (2006), "Additional Philosophy". *Scientific Research Quarterly Qabasat*, 11(39-40), 5-30. [In Persian]
- Sadr, Seyed Mohammad Baqir (1997), *Durus fi 'Ilm al-Usul*. Vol. 1, 5th ed., Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islami. [In Persian]
- Sahib al-Jawahir, Mohammad Hasan Najafi (1984), *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i' al-Islam*. 43 vols., 7th ed., Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-'Arabi. [In Persian]
- Seyed Baqeri, Seyed Kazem (2009), *Shiite Political Fiqh: Mechanisms of Transformation in the Contemporary Era*. 1st ed., Tehran: Research Institute of Culture and Islamic Thought. [In Persian]
- Sharif al-Radi, Mohammad ibn Husayn (1993). (edited by Sobhi Saleh) 'Nahj al-Balaghah. 1st ed., Qom: Hijrat. [In Persian]
- Shirazi, Seyed Mohammad Husayni. (2005), *al-Wusul ila Kifayat al-Usul*. Vol. 1, 3rd ed.,

- Qom: Dar al-Hikmah Publications [In Persian]
- Shirazi, Seyed Mohammad Husayni. (n.d.) *Iysal al-Talib ila al-Makasib*. Vol. 2, 1st ed., Tehran: Manshurat A'lami. [In Persian]
  - Sobhani Tabrizi, Ja'far (2008), *al-Mujaz fi Usul al-Fiqh*. 14th ed., Qom: Mu'assasat al-Imam al-Sadiq (AS), [In Persian]
  - Soroush, 'Abd al-Karim (1989), "The Garment of Refinement on the Body of Revival". *Farhang*, 3(4 & 5), 1-100. [In Persian]
  - Soroush, 'Abd al-Karim (1998), "Minimal and Maximal Religion". *Kiyan*, 8(41), 3-9. [In Persian]
  - Tusi, Khwajah Nasir al-Din. (1982) (edited by Mohammad Taqi Modarresi Razavi) *Asas al-Iqtibas*. 3rd ed., Tehran: University of Tehran Publications. [In Persian]

# Attitudinal and Behavioral Orientations of Youth Toward the Principle of Republicanism in the Islamic Republic of Iran: A Study of Students Born in the 1990s and 2000s

Khalilollah Sardarnia<sup>1</sup> & Saba Moghiseh<sup>2</sup>

DOI: [10.48308/pijaj.2026.241862.1788](https://doi.org/10.48308/pijaj.2026.241862.1788) Received: 2025/10/8 Accepted: 2026/2/28

Original Article

## Extended abstract

**Introduction:** This article examines the attitudinal and behavioral orientations of university students born in the 1990s and 2000s (Generations Y and Z) toward the principle of republicanism in the Islamic Republic of Iran. Focusing on students is justified by their role as an informed and influential segment of youth that decisively reproduces political discourses and shapes future societal attitudes. Against the backdrop of global transformations, the digital communication revolution, and the rise of new civic activism, concepts such as popular sovereignty, political participation, and citizenship rights have undergone critical reinterpretation. Consequently, this new generation is characterized by heightened political awareness, individualization, a demand for accountability, and sensitivity toward the efficacy of political institutions. The conceptual framework of this study is grounded in a legal–constitutional approach to republicanism. Here, republicanism is conceptualized not as a normative political theory, but as the set of institutional and legal principles enshrined in the Constitution of the Islamic Republic of Iran regarding the role of the people, elections, national rights, and institutional accountability. The research instrument is designed around these constitutional themes to avoid imposing external ideological interpretations. Drawing on New Institutionalism and the structure–agency dialectic, the study examines the relationship between the legal structure of republicanism and generational perceptions of its realization. The primary objective is to investigate students’ evaluations of the “republican pillar” and identify their expectations for its enhancement under current conditions. As a study in political sociology, the findings offer analytical rather than statistical generalizability to the broader student population.

**Methods:** This is a survey-analytical study with an exploratory approach. The population comprises

1. Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Shiraz University, Shiraz, Iran. [kh\\_sardarnia@yahoo.com](mailto:kh_sardarnia@yahoo.com)
2. Master of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Shiraz University, Shiraz, Iran. [Mogheyse96@gmail.com](mailto:Mogheyse96@gmail.com)



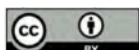
students born in the 1990s and 2000s at major Iranian universities, including the University of Tehran and leading institutions in Shiraz, Mashhad, Tabriz, Zahedan, Isfahan, Yazd, and Kerman. Data were collected via semi-structured interviews and open-ended questionnaires from 200 students (120 males, 80 females) using purposive sampling until theoretical saturation was reached. While the sample's geographical diversity allows for an analysis of dominant nationwide patterns, generalizing the results to the entire Iranian youth population requires caution. Data analysis was conducted using the framework of the transition from material to post-material values.

**Results and discussion:** Field results indicate the emergence of a critical, individualized mindset among students, where political identity is defined by personal preference alongside a demand for active participation. Key findings include: Evaluation of Republicanism and Structural Incapacity: Only 45% of respondents deemed constitutional principles regarding the “rights of the nation” to be adequate. Approximately 75% called for constitutional reform, and 70% evaluated the realization of the republican pillar negatively. Furthermore, 80% rated institutional accountability as weak, while 75% reported a lack of real influence over political decision-making. Sources of Awareness and Media Legitimacy: Over 75% of students identified foreign media and 80% cited international communication platforms as more credible sources for political and civic information. This reveals a significant gap in media legitimacy and a decline in trust toward official domestic outlets. Requirements for Strengthening Republicanism: Primary demands include the freedom and competitiveness of elections, increased official accountability, stronger independent oversight mechanisms, and educational reforms to cultivate informed, participatory citizens.

**Conclusion:** The findings suggest that the student generation, perceiving a gap between constitutional ideals and practical reality, is experiencing political alienation. Within this framework, loyalty to the principle of republicanism is no longer unconditional; it is “conditional loyalty” dependent on the system's performance and its responsiveness to generational demands. Continued stagnation may shift this sentiment toward “critical disengagement.” Reviving public trust requires deep structural reforms, including a reconsideration of oversight mechanisms to ensure political competition, strengthening civil society, systematic anti-corruption efforts, and expanding freedom of expression. Without such reforms—grounded in transparency, justice, and accountability—the political system risks accumulating social dissatisfaction and a further weakening of its legitimacy.

**Keywords:** Islamic Republic of Iran, Republican Pillar, Generations Y and Z, Students, Reconsideration, Governance Reform.

**Citation:** Sardarnia, Khalilollah & Moghiseh, Saba. 2026. Attitudinal and Behavioral Orientations of Youth Toward the Principle of Republicanism in the Islamic Republic of Iran: A Study of Students Born in the 1990s and 2000s, *Political and International Approaches*, Spring, Vol 18, No 1, PP 179-199.



# جهت‌گیری نگرشی و رفتاری جوانان به رکن جمهوریت در نظام جمهوری اسلامی ایران (دانشجویان دهه ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰)

خلیل الله سردارنیا<sup>۱</sup> و صبا مقیسه<sup>۲</sup>

DOI: [10.48308/piaj.2026.241862.1788](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.241862.1788)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۷/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۹

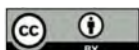
مقاله پژوهشی

## چکیده مبسوط

**مقدمه و اهداف:** این مقاله به بررسی جهت‌گیری‌های نگرشی و رفتاری جوانان دانشجوی متولد دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ (نسل‌های Y و Z) نسبت به رکن جمهوریت در نظام جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد. تمرکز پژوهش بر جامعه دانشجویی از آن روست که این قشر، به‌عنوان یکی از آگاه‌ترین و اثرگذارترین گروه‌های جوانان، نقشی تعیین‌کننده در بازتولید گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی و شکل‌دهی به الگوهای نگرشی آینده جامعه ایفا می‌کند. در بستر تحولات جهانی، انقلاب ارتباطات و گسترش اشکال نوین کنشگری مدنی، مفاهیمی چون حاکمیت مردم، مشارکت سیاسی و حقوق شهروندی در معرض بازخوانی‌های انتقادی و تفاسیر جدید قرار گرفته‌اند. در این چارچوب، نسل جدید جوانان با ویژگی‌هایی همچون افزایش آگاهی سیاسی و اجتماعی، فردیت‌یافتگی، مطالبه‌گری و حساسیت نسبت به کارآمدی و پاسخگویی نهادهای سیاسی شناخته می‌شوند. چارچوب مفهومی پژوهش حاضر بر رویکرد حقوقی-قانون اساسی به جمهوریت استوار است. در این رویکرد، جمهوریت نه به‌مثابه یک نظریه سیاسی-هنجاری خاص، بلکه به‌عنوان مجموعه‌ای از اصول نهادی و حقوقی مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مفهوم‌پردازی می‌شود؛ اصولی که به نقش مردم، انتخابات، حقوق ملت و پاسخگویی نهادهای حاکمیتی مربوط می‌شوند. بر این اساس، ابزار پژوهش با اتکا به مضامین مستخرج از اصول مرتبط قانون اساسی طراحی شده و تلاش شده است از تحمیل روایت‌های نظری رقیب یا خوانش‌های ایدئولوژیک از مفهوم جمهوریت پرهیز شود. این پژوهش با بهره‌گیری از ملاحظات برگرفته از نهادگرایی جدید و رویکرد ساختار/عاملیت، به بررسی نسبت میان ساختار حقوقی جمهوریت و ادراک نسلی جوانان دانشجویان از میزان تحقق آن می‌پردازد. هدف اصلی پژوهش، واکاوی نگرش‌ها و ارزیابی تحلیلی دانشجویان نسبت به کارکرد رکن جمهوریت و شناسایی بایسته‌های مورد انتظار آنان برای بازخوانی و ارتقای این رکن در شرایط کنونی است. از این منظر، پژوهش حاضر در چارچوب جامعه‌شناسی سیاسی، بر فهم تحلیلی و مفهومی نگرش‌های نسلی تمرکز دارد و نتایج آن واجد قابلیت تعمیم تحلیلی است، نه تعمیم آماری به کل جامعه دانشجویی کشور.

۱. استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. [kh\\_sardarnia@yahoo.com](mailto:kh_sardarnia@yahoo.com)

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. [Mogheys96@gmail.com](mailto:Mogheys96@gmail.com)



**روش:** پژوهش حاضر از حیث روش‌شناسی، پیمایشی-تحلیلی با رویکردی اکتشافی است. جامعه آماری پژوهش را جوانان دانشجوی متولد دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ تشکیل می‌دهند که در دانشگاه‌های بزرگ و معتبر کشور، از جمله مجموعه دانشگاه‌های تهران و دانشگاه‌های مادر در شهرهایی نظیر شیراز، مشهد، تبریز، زاهدان، اصفهان، یزد و کرمان، در حال تحصیل بوده‌اند. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته و پرسشنامه‌های با پاسخ باز از ۲۰۰ نفر از دانشجویان (۱۲۰ مرد و ۸۰ زن) گردآوری شده است. انتخاب نمونه‌ها به صورت هدفمند و بر اساس اصل اشباع نظری انجام گرفته است. تنوع جغرافیایی و دانشگاهی نمونه‌ها، امکان تحلیل الگوهای نگرشی غالب در میان جوانان دانشجوی کشور را فراهم ساخته، هرچند تعمیم نتایج به کل جمعیت جوانان ایران نیازمند احتیاط روش‌شناختی است. تحلیل داده‌ها با بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری گذار از ارزش‌های مادی به فرامادی و نسبت ساختار و عاملیت، در قالبی تحلیلی-مفهومی صورت پذیرفته است.

**یافته‌ها:** یافته‌های میدانی پژوهش حاکی از شکل‌گیری نوعی ذهنیت انتقادی و فردیت‌یافته در میان جوانان دانشجوی است، ذهنیتی که در آن، سبک زندگی و هویت سیاسی بر اساس ترجیحات فردی تعریف می‌شود و هم‌زمان مطالبه مشارکت فعال در فرآیندهای سیاسی وجود دارد. مهم‌ترین یافته‌ها عبارت‌اند از:

ارزیابی جمهوریت و ناتوانی ساختاری: تنها ۴۵ درصد از پاسخ‌گویان، اصول حقوق ملت در قانون اساسی را از کفایت لازم برخوردار دانسته‌اند. حدود ۷۵ درصد خواهان اصلاح قانون اساسی بوده و ۷۰ درصد میزان تحقق رکن جمهوریت را منفی ارزیابی کرده‌اند. همچنین، ۸۰ درصد پاسخگویی نهادهای حاکمیتی را ضعیف دانسته و ۷۵ درصد احساس فقدان تأثیرگذاری واقعی در فرآیندهای تصمیم‌گیری سیاسی را گزارش کرده‌اند.

منابع آگاهی و مرجعیت رسانه‌ای: بیش از ۷۵ درصد از دانشجویان، رسانه‌های خارجی و حدود ۸۰ درصد پلتفرم‌های ارتباطی خارجی را منابع معتبرتری برای پیگیری مسائل سیاسی و مدنی معرفی کرده‌اند. این امر نشان‌دهنده شکاف معنادار در مرجعیت رسانه‌ای و تضعیف اعتماد به رسانه‌های رسمی داخلی است.

بایسته‌های ارتقای جمهوری مهم‌ترین مطالبات دانشجویان برای تقویت جمهوریت شامل آزادی و رقابتی شدن انتخابات، افزایش پاسخگویی مسئولان، تقویت سازوکارهای نظارتی مستقل و اصلاح نظام آموزشی در جهت پرورش شهروندان آگاه و مشارکت‌جو بوده است.

**نتیجه‌گیری:** نتایج پژوهش نشان می‌دهد که نسل جوان دانشجوی، در پرتو ادراک انتقادی از ناکارآمدی ساختاری و فاصله میان اصول حقوقی جمهوریت و تحقق عملی آن، با نوعی بیگانگی سیاسی مواجه شده است. در این چارچوب، وفاداری به جمهوریت دیگر امری بدیهی و پیشینی تلقی نمی‌شود، بلکه به صورت وفاداری مشروط و وابسته به عملکرد نظام سیاسی و میزان پاسخگویی آن به مطالبات اجتماعی و نسلی بازتعریف شده است. استمرار وضعیت موجود، می‌تواند این وفاداری مشروط را به سوی نوعی «عبور انتقادی» سوق دهد. بازسازی اعتماد عمومی و احیای کارکرد جمهوریت، مستلزم انجام اصلاحات ساختاری عمیق است. از جمله مهم‌ترین الزامات این فرایند می‌توان به تجدیدنظر در سازوکارهای نظارتی به منظور تضمین رقابت سیاسی، تقویت استقلال نهادهای مدنی، مبارزه نظام‌مند با فساد، و گشودن فضای گفت‌وگو و آزادی بیان اشاره کرد. در غیاب چنین اصلاحاتی که در چارچوب شفافیت، عدالت و پاسخگویی صورت گیرد، نظام سیاسی با خطر انباشت نارضایتی اجتماعی و تضعیف مشروعیت مواجه خواهد شد.

**کلیدواژه‌ها:** جمهوری اسلامی ایران، رکن جمهوریت، نسل Y و Z، دانشجویان، بازان‌دیشی، اصلاح حکمرانی.

**استناددهی:** سردارنیا، خلیل‌الله و مقیسه، صبا. ۱۴۰۵. جهت‌گیری نگرشی و رفتاری جوانان به رکن جمهوریت در نظام جمهوری اسلامی ایران (دانشجویان دهه ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰)، بهار، سال ۱۸، شماره ۱، ۱۷۹-۱۹۹.

## مقدمه

در عصر معاصر و با شتاب تحولات سیاسی-اجتماعی و گسترش انقلاب ارتباطات، مفاهیم جدید شهروندی و اشکال نوین کنشگری مدنی مطرح شده و به تدریج از سطح نظری فراتر رفته و به مطالبه‌ای ملی و جهانی تبدیل شده‌اند. این تغییرات، چالش‌های جدی برای الگوهای کلاسیک دموکراسی و حکمرانی ایجاد کرده و گذار به سمت حکمرانی تعاملی و پاسخگو با جامعه و شهروندان را ضروری ساخته است. از این رو، بازخوانی انتقادی لیبرالیسم و جمهوری‌خواهی، به‌ویژه نسبت به قاعده اکثریت و حقوق اقلیت‌ها، اهمیت یافته است. با توجه به رویکردهای پسا ساختارگرایی و نهادگرایی جدید، نهادها و قواعد سیاسی اموری ثابت نیستند و در تعامل با تحولات نسلی و تغییرات معرفتی بازتعریف می‌شوند. در این چارچوب، الگوهای دموکراسی، حکمرانی و مفاهیم لیبرالیسم و جمهوری‌خواهی نیز در مواجهه با نسل‌های جدید شهروندان نیازمند بازخوانی‌اند. همچنین، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر از پارادایم دولت‌محور به سمت حکمرانی شهروندمحور و نقش برجسته کنشگری انتقادی شهروندان و شبکه‌های اجتماعی حرکت کرده است.

یکی از محورهای مهم این تغییرات، شکاف نسلی است؛ نظریه شکاف بین‌نسلی نشان می‌دهد که نسل‌ها بر اساس تجربه‌های تاریخی متفاوت، نظام‌های ارزشی و نگرشی متمایزی شکل می‌دهند. این چارچوب برای فهم تحولات سیاسی معاصر، از جمله در ایران، قابل استفاده است. در این میان، شبکه‌های اجتماعی نقش محوری در دگرذیسی شناختی و سیاسی نسل‌های Y و Z داشته و بستر اصلی کنشگری مدنی و سیاسی آن‌ها شده است. در نظام جمهوری اسلامی ایران، جمهوریت و اسلامیت دو رکن اساسی‌اند که جمهوریت در ذیل اسلامیت تعریف شده است. با وجود تأکید انقلاب اسلامی بر تحقق آرمان‌های مشروطه و نقش مردم در حکومت، قرائت‌های متفاوتی از جمهوریت در دهه‌های پس از انقلاب شکل گرفته است، از جمله گرایش جوانان به گفتمان اصلاحات و ظهور قرائت‌های انتقادی‌تر از جمهوری‌خواهی در نسل‌های جدید.

مسئله اصلی پژوهش این است که جوانان دانشجوی متولد دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ (نسل‌های Y و Z) چه ارزیابی‌های تأییدی یا انتقادی از اصول قانون اساسی مرتبط با جمهوریت دارند و مهم‌ترین بایسته‌های مطلوب آن‌ها برای بازخوانی و ارتقای رکن جمهوریت در شرایط کنونی چیست؟

## ۱. پیشینه پژوهش

مرور متون و پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از مطالعات انجام‌شده درباره جمهوریت در ایران، عمدتاً بر تحلیل‌های نظری، حقوقی و گفتمانی متمرکز بوده‌اند. این مطالعات را می‌توان در چند محور اصلی دسته‌بندی کرد. محور نخست، به تحلیل نظری نسبت اسلامیت و جمهوریت اختصاص دارد. در این چارچوب، پژوهش‌هایی همچون پایان‌نامه استوار مسعود (۱۴۰۱) و هندی (۱۳۹۹)، با بهره‌گیری از رویکردهای هرمنوتیکی و حقوقی، به بررسی چگونگی صورت‌بندی جمهوریت و نسبت آن با ولایت فقیه در اندیشه امام خمینی (ره) و متن قانون اساسی پرداخته‌اند. همچنین پالیزبان (۱۳۸۸) با تمرکز بر ظرفیت گفتمان‌سازی جمهوری اسلامی، به امکان مفصل‌بندی تئوریک این گفتمان در مواجهه با بی‌قراری‌ها و چالش‌های درون‌گفتمانی اشاره کرده است.

محور دوم پژوهش‌ها، به سیر تحول تاریخی و گفتمانی جمهوری خواهی در ایران و نقد کارکردهای آن اختصاص دارد. در این زمینه، مطالعاتی نظیر عظیمی (۱۳۹۰) و کریمی (۱۳۸۷)، روند شکل‌گیری و تحول مفهوم جمهوری خواهی از دوره قاجار تا استقرار جمهوری اسلامی را بررسی کرده و نشان داده‌اند که این مفهوم در هر دوره تاریخی، متأثر از شرایط سیاسی و اجتماعی، قرائت‌ها و کارکردهای متفاوتی یافته است. محور سوم، شامل تحلیل‌های انتقادی از وضعیت تحقق جمهوریت در جمهوری اسلامی ایران است. در این چارچوب، حجاریان (۱۳۷۹) بر ضرورت التزام عملی به جمهوریت و اجتهاد پویا در فهم و اجرای آن تأکید می‌کند، در حالی که مصلی‌نژاد (۱۳۹۸) بر این باور است که برخی زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی هنوز با الزامات جمهوری خواهی نهادی سازگار نشده‌اند.

در کنار این آثار، بخشی از مطالعات منتشرشده در فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی نیز به بررسی ابعاد مختلف جمهوریت، مشارکت سیاسی، نظام انتخاباتی و نسبت دولت و جامعه در جمهوری اسلامی ایران پرداخته‌اند. این پژوهش‌ها، با تمرکز بر کارکرد نهادهای انتخابی، الگوهای مشارکت سیاسی و چالش‌های نهادی، تصویری از محدودیت‌ها و ظرفیت‌های تحقق جمهوریت در سطح نهادی و ساختاری ارائه می‌دهند (اطاعت و نصرتی، ۱۴۰۲؛ علی‌خواجه‌نایینی، ۱۴۰۲). با وجود اهمیت این مطالعات، تمرکز اصلی آن‌ها عمدتاً بر تحلیل‌های نهادی، حقوقی یا کلان‌ساختاری بوده و کمتر به ادراک، تجربه زیسته و ارزیابی نسل‌های جدید، به‌ویژه جوانان دانشجوی، از میزان تحقق جمهوریت پرداخته شده است. نوآوری پژوهش در انجام یک مطالعه مستقل میدانی است که جهت‌گیری‌های نگرشی و رفتاری این نسل‌ها، آسیب‌شناسی جمهوریت و ارزیابی میزان تحقق آن را تحلیل می‌کند.

## ۲. چارچوب نظری

چارچوب نظری پژوهش حاضر بر یک روایت نهادی-حقوقی از جمهوریت استوار است. در این روایت، جمهوریت نه به‌مثابه یک نظریه هنجاری یا ایدئولوژیک خاص، بلکه به‌عنوان مجموعه‌ای از سازوکارهای حقوقی و نهادی مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در نظر گرفته می‌شود که هدف آن تضمین نقش مردم در مشروعیت‌بخشی، جهت‌دهی و نظارت بر قدرت سیاسی است. بر این اساس، جمهوریت در این پژوهش از طریق سه مؤلفه اصلی قابل فهم است: نخست، حقوق شهروندی به‌عنوان بنیان مشارکت و مطالبه‌گری؛ دوم، سازوکارهای نهادی مشارکت سیاسی همچون انتخابات و نظارت عمومی؛ و سوم، دگردیسی‌های نگرشی نسل جدید به‌مثابه عامل فعال در بازخوانی و اصلاح این سازوکارها. ارتباط این مؤلفه‌ها با یکدیگر، چارچوب تحلیلی پژوهش را شکل می‌دهد و مبنای تفسیر نگرش‌ها و کنش‌های جوانان دانشجو قرار می‌گیرد.

### ۱-۲. «شهروندی» در دو مدل یا الگوی لیبرال و جمهوری

«جمهوریت»: جمهوری شکلی از حکومت است که در آن، مردم قدرت نهایی را در فرآیندهای تصمیم‌گیری در اختیار دارند و رهبران و مدیران به نمایندگی از سوی مردم، نقش خود را ایفا می‌کنند. «شهروندی»

مفهومی است که بر روابط دولت و شهروندان و حقوق و تعهدات متقابل آن دو اطلاق می‌شود و حقوق شهروندی در چارچوب تابعیت، دولت-ملت دموکراتیک و وابستگی مدنی افراد به دولت ملی اعطا شده و موضوعیت می‌یابند که در سه زیرمجموعه حقوق سیاسی، مدنی و اجتماعی تقسیم می‌شوند. حقوق شهروندی به معنی برخورداری عادلانه تمامی اعضای جامعه از مزایا، منابع و امتیازات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی صرف نظر از تعلقات یا وابستگی‌های طبقاتی، نژادی، مذهبی و قومی است (توسلی و همکاران، ۱۳۸۳: ۳۵).

آتونی گیدنز، شهروندان را به عنوان افرادی تلقی می‌کند که در محدوده مرزهای یک نظام سیاسی دارای حقوق و وظایف مشترک هستند و خودشان را جزئی از یک ملت می‌دانند (گیدنز، ۱۳۸۶: ۳۴۱). تی. اچ. مارشال، نظریه پرداز حقوق روندی، سه نوع حقوق را بر می‌شمارد که عبارتند از: ۱. «حقوق مدنی» با مصادیقی همچون: آزادی افراد برای انتخاب محل زندگی، آزادی بیان و مذهب، حق مالکیت، حق دادرسی یکسان در دادگاه‌ها، عدم تبعیض مذهبی، قومی و زبانی، مصونیت از تعرض و مانند آن. ۲. «حقوق سیاسی» با مصادیقی همچون حق رای، حق کاندیدا شدن، آزادی در انتقاد از حکومت، مشارکت سیاسی، شرکت و تشکیل اجتماعات و احزاب سیاسی و مانند آن. ۳. «حقوق اجتماعی» با مصادیقی همچون برخورداری از تسهیلات و استانداردهای رفاهی، مسکن، تامین اجتماعی، فرصت‌های شغلی، بیمه‌های بیکاری، آموزش رایگان و مانند آن (گیدنز، ۱۳۸۶: ۳۴۱).

در مدل جمهوری خواهی، آزادی شهروندان نوعی آزادی مثبت، قاعده‌مند و منوط به رعایت حقوق دیگران و مصالح جمعی است. حقوق سیاسی شهروندان در قالب مشارکت جمعی در اجتماعات، احزاب و رسانه‌ها شناخته می‌شود و تصمیمات باید در راستای منافع عمومی و همه گروه‌ها باشد. در این رویکرد، اصالت با جامعه است و هویت افراد در بستر اجتماعی شکل می‌گیرد؛ عضویت در جامعه و ایفای وظایف، شهروند را می‌سازد. در گفتمان شهروندی جمهوری خواهی مدنی و جدید، شهروندی تنها یک شأن حقوقی نیست، بلکه الزام و توانمندی کنشگری است و تحقق آن مستلزم داشتن فضیلت‌های اخلاقی-اجتماعی در راستای آرمان دموکراسی است.

## ۲-۲. دگردیسی نگرشی شهروندی به مثابه پشتوانه عاملیت موثر شهروندی در بازخوانی زمانمند ساختارها

در چارچوب رویکرد «نهادگرایی جدید»، نهادها و ارکان جمهوری و لیبرالی نظام سیاسی، ثابت نیستند و بسته به تحولات نگرشی و فکری، ناکارکردی قوانین و ساختارهای اساسی حکمرانی و تغییرات نگرشی و نسلی، به ناگزیر بایستی در معرض تغییر و اصلاحات با نقش آفرینی عاملیتی به نام شهروندی فعال در قالب جنبش‌های اجتماعی و جامعه مدنی قرار گیرند. چهار عنصر برای یک شهروند مطلوب در نقش آفرینی به عنوان عاملیت یا کارگزار خلاق و اثرگذار در بازآفرینی زمینه و زمانمند نظام سیاسی و ارکان جمهوری و قانون اساسی عبارتند از دانش، تفکر، تعهد و عمل. آموزش در سطح جامعه شهری، شهروندان را به دانش و درک مهارت‌ها، نگرش‌ها، ارزش‌ها و گرایش‌ها مجهز ساخته و آنها را قادر می‌سازد تا مشارکتی فعالانه و معقول در سطح جامعه شهری به عهده بگیرند.

در تقسیم‌بندی آلموند و همکارانش از فرهنگ سیاسی، انگاره‌ها نیز در سه ساحت گوناگون سیستمی (شناختی - معرفتی و قضاوتی - احساسی)، رفتاری و سیاستگذاری قابل طرح هستند؛ بر همین اساس، ایستارها یا انگاره‌ها هم در ساحت رفتاری و مشارکت سیاسی - اجتماعی فردی، گروهی و ملی مطرح و تاثیر گذار هستند. انگاره‌ها بر روابط سیاسی افراد نیز تاثیرگذارند و کشورها مناسبات خود را طبق همین انگاره‌ها شکل می‌دهند. نظریه پردازان در رویکرد نوسازی در بررسی دگردیسی نگرشی و فکری پیشگام بوده‌اند. از نظر دانیل لرنر تحولات ساختاری نوین همچون شهرنشینی، آموزش یا تحصیلات نوین و دسترسی گسترده به رسانه‌های جمعی به اشاعه و گسترش افکار، اندیشه‌ها و نگرش‌های نوین دموکراتیک و مدنی و به طور کلی به انسان مدرن با انگاره‌ها و ایستارهای نوین دموکراتیک و مشارکتی می‌انجامند (Lerner, 1958:48).

کارل دویچ بر این نظر است که تحولات ساختاری در زمینه شهرنشینی، صنعتی شدن، رسانه‌های جمعی و تحرك جغرافیایی به گسترش تحرك یا بسیج اجتماعی و مشارکت، کنار زده شدن ارزشها و نگرش‌های کهنه اجتماعی و سنتها و پذیرش ارزشها و انگاره‌های سیاسی و اجتماعی جدید و الگوهای نوین رفتاری و مشارکتی می‌انجامند (Diamond, 1994:2). از دید رونالد اینگلهارت، اعتماد و نگرش‌ها یا انگاره‌های دموکراتیک و تعهد عمومی به نهادهای دموکراتیک در پایداری و تکامل دموکراسی مهم هستند (اینگلهارت، ۱۳۷۲: ۲۶). او بر این اعتقاد است که با گسترش دگرگونی‌ها در ساختارهای یاد شده (ارتباطی - آموزشی و غیره) نگرش‌های نوین، اشاعه یافته و سطح سواد، آگاهی و اطلاعات سیاسی افزایش می‌یابد (Ingelhart, 1988: 1219). اینگلهارت مانند پرزورسکی بر نقش توسعه و کارآمدی اقتصادی در تداوم و تحکیم دموکراسی و مشروعیت آنها یعنی انگاره و ایستارهای شناختی و احساسی مثبت تأکید می‌کند (دیاموند، ۱۳۸۴: ۱۸۱).

## ۲-۳. نگاه کوتاه نظری به شکاف نسلی

از دهه ۲۰۰۰ میلادی به این سو، تغییر محیط رسانه‌ای و ظهور وب دو (ظهور اپلیکیشن‌های مبتنی بر وب)، حضور نسل‌های Y و Z را در شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها افزایش داده و فاصله آن‌ها از رسانه‌های سنتی بیشتر شده است. ظهور شبکه‌های اجتماعی مانند فیس‌بوک، اینستاگرام، تلگرام، تویتر و واتساپ، نقطه‌ای عطفی در زندگی این نسل‌ها بوده و منجر به تغییرات شناختی، فرهنگی، سیاسی و رفتاری و تمایز جدی آنان از نسل‌های پیشین شده‌اند. نسل کنونی جوانان به ویژه متولدین دهه ۱۳۸۰، به‌عنوان نسل شبکه‌های اجتماعی با ویژگی‌هایی همچون آگاهی سیاسی و اجتماعی فزاینده، مطالبه‌گری، هویت‌یابی شبکه‌ای و تمایل به حکمرانی تعاملی و مشارکتی مستقیم شناخته می‌شود. ظهور این نسل و انتظارات فزاینده آن‌ها، حکمرانی کلاسیک یک‌سویه را با چالش جدی مواجه کرده و ضرورت حکمرانی خوب مبتنی بر تعامل با جامعه به‌ویژه جوانان تحصیلکرده را افزایش داده است.

«شکاف نسلی» به تفاوت‌های دانشی، گرایشی و رفتاری بین نسل‌های حاضر در خانواده، با وجود پیوستگی‌های کلان ناشی از ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و تاریخی اشاره دارد و بر منافع، مطالبات و سوگیری‌های نامتجانس و ناسازگار میان نسل‌ها دلالت دارد. نظریه شکاف بین نسلی توسط کارل مانهایم

و مارگارت مید<sup>۱</sup> برای درک تفاوت‌های ارزشی، نگرشی، بینشی و رفتاری نسل‌های پیش و پس از جنگ جهانی دوم مطرح شد. از دیدگاه آن‌ها، این دو نسل در دو جهان کاملاً متفاوت زندگی و تجربه کرده‌اند (پناهی، ۱۳۹۳: ۱۰). مید و مانهایم، شکاف نسلی را در دو قالب تبار و چرخه زندگی توضیح می‌دهند. در «رویکرد تباری<sup>۲</sup>»، تمرکز بر تداوم و انتقال ارزش‌ها، باورها و سنت‌ها از نسلی به نسل دیگر در طول زمان است.

در «رویکرد چرخه زندگی<sup>۳</sup>»، نسل به گروه جمعیتی از افرادی اطلاق می‌شود که در شرایط مشخص تکنولوژیکی، اجتماعی، فرهنگی و فکری و بحران‌های خاص، تجربه‌های زیستی مشترکی دارند که آن‌ها را از نسل یا نسل‌های پیشین متمایز می‌سازد (Stoker, 2014: 378).

در ادبیات علوم اجتماعی، نسل‌ها به پنج گروه اصلی تقسیم می‌شوند: ۱. «سنت‌گرایان» (نسل پیش از جنگ جهانی دوم): این نسل دارای باورهای سنتی مانند جمع‌گرایی، احترام به مقامات و بزرگ‌ترها و ساختارهای اجتماعی بودند و بحران‌های بزرگی مانند رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ را تجربه کردند. ۲. «پرنوزادها» (بومرها) (متولدین ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۴)، این نسل که پس از جنگ جهانی دوم و در دوره انفجار جمعیت متولد شدند، دارای ویژگی‌هایی مانند باور به آزادی‌های سیاسی و اجتماعی مرتبط با مصالح جمعی، خوش‌بینی و برخی تفاوت‌های نسلی ارزشی با والدین خود بودند. ۳. «نسل X» (متولدین ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۹)، این نسل در فضای اقتصادی و اجتماعی مدرن و رفاه پس از مشکلات اقتصادی جنگ جهانی دوم زندگی کردند و از ارزش‌های مادی به سمت ارزش‌های فرامادی<sup>۴</sup> مانند کرامت انسانی، آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، آزادی در انتخاب سلیقه و سبک زندگی، محیط‌زیست سالم و استقلال فردی و گروهی گرایش یافتند (اینگلهارت، ۱۳۷۳: ۷۳-۷۵).

«نسل هزاره» (Y متولدین ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۴)، دل‌مشغولی و احساس تهدید بالایی نسبت به مسائلی مانند گرمایش جهانی، حملات تروریستی، تیراندازی در مدارس و بی‌ثباتی اقتصادی داشتند، اما همچنان به داشتن زندگی بهتر خوش‌بین بودند. ۵. «نسل Z» (متولدین پس از ۱۹۹۵): این نسل به عنوان «بومی‌های دیجیتال<sup>۵</sup>» یا ساکنان فضای شبکه‌ای شناخته می‌شوند (Anderson & et al., 2021: 24-25). آن‌ها از نظر ارزش‌ها، نگرش‌ها، نوع مصرف رسانه‌ای و نوع مشارکت سیاسی با نسل‌های پیش از خود، به‌ویژه سنت‌گرایان، بومرها و تا حدی نسل X دارای شکاف نسلی هستند.

### ۳. روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع پیمایشی-تحلیلی با رویکرد اکتشافی است. جامعه آماری شامل دانشجویان متولد دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ از دانشگاه‌های معتبر کشور است. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته و

1. M.Mead
2. Lineage
3. Life Cycle
4. Baby boomer
5. Post material values
6. Digital Natives

پرسشنامه‌های باز با ۲۰۰ دانشجو (۱۲۰ مرد و ۸۰ زن) جمع‌آوری شده و نمونه‌گیری هدفمند بر اساس اشباع نظری انجام شده است. تنوع جغرافیایی و دانشگاهی نمونه‌ها امکان تحلیل الگوهای نگرشی جوانان را فراهم کرده، اما تعمیم نتایج به کل جمعیت جوانان ایران با احتیاط همراه است. تحلیل داده‌ها به صورت تحلیلی-مفهومی و با استفاده از چارچوب‌های نظری گذار از ارزش‌های مادی به فرامادی و نسبت ساختار و عاملیت انجام شده است.

مصاحبه‌ها با استفاده از پرسش‌نامه نیمه‌ساختاریافته در شش بخش طراحی شده بود. بخش اول به پیشینه فعالیت‌های مدنی و سیاسی مصاحبه‌شوندگان اختصاص داشت و چهار پرسش در خصوص مشارکت در تشکل‌ها و حضور در اعتراضات مدنی را دربرمی‌گرفت. بخش دوم به نگرش‌ها و ارزش‌های مرتبط با گفتمان جمهوریت و برداشت از مفهوم جمهوریت با نگاه به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اختصاص داشت و شامل پنج پرسش بود. بخش سوم تأثیر فضای مجازی بر نگرش‌ها و رفتارهای سیاسی جوانان را مورد بررسی قرار می‌داد و شامل سه پرسش درباره میزان استفاده از شبکه‌های اجتماعی، تأثیر آن‌ها بر نگرش‌های سیاسی و نوع تعاملات در فضای مجازی بود. بخش چهارم به ارزیابی دیدگاه‌های مصاحبه‌شوندگان درباره تحولات سیاسی و اجتماعی اخیر، به‌ویژه اعتراضات دهه ۱۳۹۰ و تأثیر آن‌ها بر نگرش نسبت به جمهوریت اختصاص داشت. در جدول ۱، آمار توصیفی جامعه آماری پژوهش ارائه شده است.

مقطع تحصیلی	مرد	زن	جمع	درصد
کارشناسی	۴۲	۳۲	۷۴	۳۷
کارشناسی ارشد	۴۸	۳۲	۸۰	۴۰
دکتری	۲۰	۲۰	۴۰	۲۰
جمع کل	۱۲۰	۸۴	۲۰۰	۱۰۰

#### ۴. یافته‌های میدانی پژوهش

در این قسمت، یافته‌های میدانی پژوهش در سه زیرمجموعه نگرش سنجی سیاسی - اجتماعی، ارزیابی دیدگاه‌ها نسبت به کم و کیف اجرای رکن جمهوریت و پیشنهادات برای ارتقای عینیت یافتگی یا تحقق بهتر رکن جمهوریت، طرح می‌شوند.

#### ۴-۱. سنجه‌های نگرشی

جدول ۲: توزیع فراوانی سنجه‌های مربوط به سبک زندگی و نگرش‌های فردی (به درصد)					
سنجه‌ها	کاملاً موافق	موافق	نظری ندارم	مخالف	کاملاً مخالف
انتخاب سبک زندگی وضعیت مند نسلی	۳۵	۴۰	۱۵	۷	۳
اولویت حجاب درونی به پوشش ظاهری	۲۲	۳۰	۱۸	۲۰	۱۰
تفاوت نسلی در معیارهای زندگی	۴۲	۳۸	۱۰	۷	۳
تعداد	۱۹۸	۲۱۶	۸۶	۶۸	۳۲

یافته‌های میدانی مربوط به سبک زندگی نشان می‌دهد که بخش بزرگی از جوانان یا پاسخگویان (۷۵ درصد) در شکل‌دهی به سبک زندگی خود، بیش از آنکه تابع هنجارهای سنتی باشند، به ترجیحات شخصی و مقتضیات نسلی توجه دارند. این گرایش به استقلال فردی و انتخاب الگوهای فرهنگی مدرن، می‌تواند به بازتعریف هویت‌های اجتماعی منجر شده و در عین حال، شکاف‌های نسلی و فرهنگی را تشدید کند. ۵۲ درصد از جوانان، ارزش‌های درونی مانند اخلاق فردی و حجاب باطنی را مهم‌تر از ظاهر می‌دانند و نسبت به معیارهای سنتی مقاومت نشان می‌دهند، در حالی که ۳۰ درصد همچنان به ظاهر و پوشش به عنوان شاخص هویت اجتماعی وفادار هستند.

جدول ۲: توزیع فراوانی پاسخ‌ها به سنجه‌های مربوط به آزادی بیان و کنشگری اجتماعی					
سنجه‌ها	کاملاً موافق	موافق	نظری ندارم	مخالف	کاملاً مخالف
آزادی بیان بی‌توجه به قانون مساوی با بی‌نظمی	۱۵	۲۰	۲۵	۲۵	۱۵
ضرورت مطالبات مدنی در کنار مطالبات اقتصادی	۴۰	۳۵	۱۵	۷	۳
ضرورت شنیده شدن صدای نسل جدید	۵۰	۳۰	۱۰	۶	۴

یافته‌های مربوط به آزادی بیان، مطالبات مدنی و نقش‌آفرینی در تصمیم‌گیری‌ها نشان می‌دهند که ۴۰ درصد از آنان آزادی بیان را عنصر کلیدی دموکراسی می‌دانند، در حالی که ۳۵ درصد نگران بی‌ثباتی ناشی از آزادی‌های گسترده در چارچوب‌های محدودکننده قانونی هستند، ۷۵ درصد از جوانان بر اهمیت مطالبات مدنی در کنار مسائل اقتصادی تأکید دارند و ۸۰ درصد خواهان مشارکت مؤثرتر نسل خود در فرآیندهای تصمیم‌گیری هستند.

جدول ۳: توزیع فراوانی سنجه‌های مربوط به باور دانشجویان به اصول حقوق شهروندی در قانون اساسی					
سنجه‌ها	کاملاً موافق	موافق	نظری ندارم	مخالف	کاملاً مخالف
فرصت‌های برابر برای همه گروه‌ها	۲۸	۳۲	۲۰	۱۲	۸
کفایت اصول حقوق ملت در قانون اساسی	۲۰	۲۵	۲۲	۱۸	۱۵
ضرورت اصلاح زمانمند اصول قانون اساسی	۴۵	۳۰	۱۲	۸	۵
امید سازی به اثربخشی شهروندان	۳۵	۳۰	۲۰	۱۰	۵
کفایت حقوق شهروندی در قانون اساسی	۲۵	۳۰	۲۰	۱۵	۱۰
جایگاه عدالت اجتماعی در قانون اساسی	۱۸	۲۸	۲۰	۲۲	۱۲

یافته‌های مرتبط با سنجه باور دانشجویان به اصول حقوق ملت و جمهوریت در قانون اساسی نشان می‌دهند که ۶۰ درصد از جوانان، اصول مربوط به فرصت‌های برابر در قانون اساسی را به صورت نسبی همراه با انتقادات نسبت به موانع ساختاری فراروی تحقق عدالت اجتماعی ارزیابی کرده‌اند. تنها ۴۵ درصد از جوانان به کفایت اصول حقوق ملت در قانون اساسی اشاره کرده‌اند که نشان‌دهنده نارضایتی از وضعیت حقوق شهروندی و عدم تحقق عملی آن‌هاست. ۷۵ درصد از جوانان خواهان اصلاح قانون اساسی هستند، با این حال، ۶۵ درصد علی‌رغم نارضایتی‌ها، به امکان تغییر از درون سیستم و استفاده از ظرفیت‌های قانونی باور دارند. تنها ۴۶ درصد از جوانان معتقدند اصول عدالت اجتماعی به درستی در قانون اساسی منعکس شده‌اند و ۳۲ درصد بر ناکافی بودن این اصول تأکید دارند. افزون بر این، ۷۸ درصد از جوانان ضرورت نهادینه‌سازی حقوق شهروندی و تقویت آن را در شرایط کنونی مورد تأکید قرار داده‌اند. در همین حال، تنها ۴۷ درصد قانون اساسی را با نیازها و اقتضائات نسل جدید متناسب دانسته‌اند که نشانگر شکاف نسلی و ضرورت اصلاحات ساختاری است.

#### ۴-۲. منابع باوری - نگرشی

جدول ۴: نگرش جوانان نسبت به شبکه‌های خبری و اجتماعی داخلی					
سنجه‌ها	کاملاً موافق	موافق	نظری ندارم	مخالف	کاملاً مخالف
شبکه‌های خبری و اجتماعی داخلی منابع اعتماد پذیر با محتوای خوب در آگاهی سیاسی و اجتماعی	۳۰	۲۵	۱۵	۲۰	۱۰

۱۰	۱۵	۲۰	۳۰	۲۵	ترجیح شبکه‌های داخلی برای آگاهی حقوق شهروندی،
۱۰	۱۵	۲۵	۳۰	۲۰	اولویت استفاده از پلتفرم‌های داخلی

**جدول ۵: نگرش جوانان نسبت به شبکه‌های خبری و اجتماعی خارجی**

کاملاً مخالف	مخالف	نظری ندارم	موافق	کاملاً موافق	سنجه‌ها
۵	۱۰	۱۰	۳۵	۴۰	شبکه‌های خارجی، منابع اعتماد پذیر با محتوای خوب در آگاهی سیاسی - اجتماعی
۱۰	۱۰	۱۵	۳۰	۳۵	ترجیح شبکه‌های خارجی برای آگاهی حقوق شهروندی،
۵	۵	۱۰	۳۰	۵۰	اولویت استفاده از پلتفرم‌های خارجی

یافته‌های دو جدول ۴ و ۵ نشان می‌دهند که بیش از ۷۵ درصد از جوانان رسانه‌های خارجی را منابع معتبرتری نسبت به رسانه‌های داخلی می‌دانند و برای پیگیری مسائل حقوق مدنی و شهروندی، ۶۵ درصد ترجیح می‌دهند از شبکه‌های خارجی استفاده کنند. این تمایل گسترده، نشانه‌ای از شکاف رسانه‌ای در کشور و بیانگر ناتوانی رسانه‌های داخلی در پاسخ‌گویی به نیازهای اطلاعاتی و هویتی نسل جوان محسوب می‌شود. جوانان دلیل گرایش خود به رسانه‌های خارجی را سانسور، عدم شفافیت و نبود پوشش جامع مسائل سیاسی و اجتماعی در رسانه‌های داخلی می‌دانند. در این میان، استفاده ۸۰ درصدی از پلتفرم‌های خارجی مانند اینستاگرام، توئیتر و تلگرام نشان‌دهنده دیجیتالی شدن آگاهی‌بخشی و تقویت گفتمان‌های جهانی در میان نسل جوان است.

**جدول ۶: کارکردهای رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی در حوزه شهروندی**

بی‌اهمیت	کم‌اهمیت	تا حدی مهم	مهم	بسیار مهم	سنجه‌ها
۲	۳	۱۰	۲۵	۶۰	آگاهی‌بخشی و اطلاع‌رسانی
۲	۳	۱۰	۳۰	۵۵	توانمندسازی مدنی
۲	۳	۱۰	۳۵	۵۰	بسیج اجتماعی

یافته‌های جدول ۷ نشان می‌دهند که آگاهی‌بخشی، توانمندسازی مدنی و بسیج اجتماعی، هر کدام با ۸۵ درصد، مهم‌ترین نقش‌های رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی در زندگی نسل جوان هستند.

## ۴-۳. ارزیابی میزان تحقق حقوق شهروندی، آزادی بیان و مشارکت مدنی در واقعیت

جدول ۷: ارزیابی میزان تحقق حقوق شهروندی، آزادی بیان و مشارکت مدنی					
سنجش‌ها	بسیار زیاد	زیاد	متوسط	کم	بسیار کم
استقلال و آزادی فعالیت نهادهای مدنی در ایران از دهه ۱۳۹۰ به این سو	۵	۱۰	۲۰	۳۰	۳۵
آزادی بیان و نقد به عنوان یک مقوله حقوق شهروندی	۵	۱۰	۲۰	۲۵	۴۰
نظارت‌پذیری و پاسخگویی نهادهای دولتی در قبال مردم و جامعه مدنی	۲	۳	۱۵	۳۰	۵۰
احساس توانمندی و تاثیرگذاری بر تصمیمات و پاسخگویی بر حکومت	۳	۷	۱۵	۳۰	۴۵
میزان مشارکت سیاسی - اجتماعی جوانان و شهروندان	۵	۱۵	۲۵	۲۵	۳۰
ارزیابی کلی از تحقق فرصت‌های برابر و قانونمندی در عرصه‌های مختلف	۵	۱۰	۲۰	۳۰	۳۵
میزان تحقق‌یافتگی رکن جمهوریت در یک دهه اخیر با محوریت حقوق شهروندی	۳	۷	۲۰	۳۰	۴۰

بر اساس یافته‌های جدول ۷ اکثریت جوانان، تحقق استقلال و آزادی فعالیت نهادهای مدنی در واقعیت در ایران کنونی را در سطح بسیار پایین ارزیابی کرده‌اند. بیش از ۸۰ درصد پاسخ‌دهندگان، نظارت‌پذیری و پاسخگویی نهادهای دولتی را در حد ضعیف ارزیابی کرده‌اند. ۷۵ درصد جوانان دانشجویان، احساس عدم توانمندی و تاثیرگذاری جوانان بر فرآیندهای تصمیم‌گیری سیاست‌دارانند. در نهایت، ارزیابی منفی ۷۰ درصدی از میزان تحقق رکن جمهوریت در نظام سیاسی ایران، هشدار جدی برای سیاست‌گذاران و تحلیل‌گران سیاسی به شمار می‌رود.

## ۴-۴. بایسته‌ها یا پیشنهادات دانشجویان جوان برای ارتقای رکن جمهوریت و حقوق شهروندی

جدول ۸: بایسته‌ها یا پیشنهادات دانشجویان جوان برای ارتقای رکن جمهوریت، مشارکت و جامعه مدنی			
میزان	برای ارتقای مشارکت	میزان	برای ارتقای جمهوریت
۷۲ درصد	آزادی انتخابات و مشارکت بیشتر	۶۵ درصد	آموزش حقوق شهروندی
۶۳	افزایش پاسخگویی مسئولان	۴۸	ایجاد نهادهای مستقل نظارتی
۵۵	تقویت سازوکارهای نظارتی	۵۲	تسهیل فعالیت‌های مدنی
۴۷	اصلاح قوانین مرتبط با انتخابات	۵۸	افزایش شفافیت اطلاعات

در سنجه‌های مربوط به پیشنهادات برای ارتقای جمهوریت، یافته‌های این مطالعه میدانی در جدول ۸ نشان می‌دهند که، اصلاح نظام آموزشی با تأکید ۶۵ درصدی به عنوان یکی از مهم‌ترین راهکارهای ارتقای حقوق شهروندی طرح شده است و پس از آن به ترتیب اهمیت، سایر پیشنهادات عملی عبارتند از: ایجاد و توسعه نهادهای مستقل نظارتی، تسهیل فعالیت‌های مدنی، افزایش شفافیت اطلاعات. مهمترین پیشنهادات جوانان دانشجو برای تقویت مشارکت به عنوان مولفه مهم رکن جمهوریت به ترتیب اهمیت عبارتند از: آزادی انتخابات و مشارکت بیشتر، افزایش پاسخگویی مسئولان، تقویت سازوکارهای نظارتی با ایجاد کمیسیون‌های مستقل و نهادهای نظارتی قوی برای پایش عملکرد مقامات و اصلاح قوانین انتخاباتی (دال، ۱۳۵۰: ۱۲۵).

پیر بوردیو (۱۳۶۵) معتقد است عدم پاسخگویی نخبگان سیاسی به مطالبات مردمی، زمینه‌ساز بحران‌های مشروعیت و گسست نسلی است (بوردیو، ۱۳۶۵: ۸۰). حیوانی سارتوری و سیمور مارتین لپیست بر این باورند که «انتخابات آزاد و منصفانه مهم‌ترین ابزار بازتولید مشروعیت مردمی در نظام‌های جمهوری است» (سارتوری، ۱۳۶۶: ۱۴۵؛ لپیست، ۱۳۶۵: ۱۷۲). اصلاح قوانین انتخاباتی در ایران می‌تواند با افزایش شفافیت در تأیید صلاحیت‌ها، کاهش نظارت استصوابی، تسهیل مشارکت گروه‌های اجتماعی و تضمین تبلیغات برابر، مشارکت سیاسی را افزایش دهد. همچنین برای تقویت جامعه مدنی و تحقق جمهوریت، باید آموزش حقوق مدنی و شهروندی گسترش یابد، موانع بوروکراتیک ثبت سازمان‌های مردم‌نهاد برداشته شود، حمایت مالی و قانونی از این نهادها فراهم گردد و بسترهای آنلاین برای ارتباط و مشارکت اجتماعی ایجاد شود. آنتونیو گرامشی در نظریه هژمونی فرهنگی خود بر اهمیت آگاهی بخشی به اقشار مختلف جامعه تأکید دارد و آن را وسیله‌ای برای مقابله با سلطه ساختارهای قدرت معرفی می‌کند (گرامشی، ۱۳۵۰: ۱۰۳). در پژوهش‌های توسعه مدنی، رابرت پاتنام بر اهمیت نهادهای مدنی در تقویت سرمایه اجتماعی تأکید کرده و بوروکراسی ناکارآمد را عاملی در تضعیف مشارکت مدنی و کاهش اعتماد عمومی می‌داند (پاتنام، ۱۳۷۴: ۱۵۷).

حقوق شهروندی در جمهوری اسلامی ایران به تضمین حقوق سیاسی، مدنی، اقتصادی و فرهنگی شهروندان اشاره دارد، اما تنها ۴۸ درصد از پاسخ‌دهندگان از میزان تحقق آن رضایت دارند که نشان‌دهنده شکاف بین نظریه و عمل است. محدودیت‌ها در آزادی بیان، اجتماعات و حق انتخاب، همچنین مشکلات اقتصادی مانند بیکاری و تورم، مانع بهره‌مندی کامل از حقوق شهروندی شده‌اند. قوانین محدودکننده به‌ویژه در زمینه حقوق زنان و اقلیت‌ها، و فقدان شفافیت و عدالت قضائی، به کاهش اعتماد عمومی منجر شده است. همچنین، نهادهای نظارتی مستقل و نهادهای مدنی با مشکلات قانونی و مالی مواجه‌اند و فضای فعالیت‌شان محدود شده است. گزینه ترکیب جمهوریت و اسلامیت در جمهوری اسلامی، مورد تردید ۴۹ درصد پاسخ‌دهندگان بود.

## ۵. تحلیل و بحث

### الف) تحول نگرش‌های نسلی: فردیت‌یافتگی و برساخت مدنی

نسل‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ فراتر از چارچوب‌های حقوقی ایستا، به بازتعریف هویت و سبک زندگی خود پرداخته‌اند. ۷۵ درصد پاسخ‌دهندگان سبک زندگی را بر اساس ترجیحات فردی تعریف می‌کنند و ۸۰ درصد خواهان مشارکت و شنیده شدن در تصمیم‌گیری‌ها هستند. این روند نشان‌دهنده فردیت‌یافتگی و ظهور عاملیت انتقادی و مدنی در نسل جدید است که با ساخت قدرت در تعارض قرار دارد.

### ب) ذهنیت انتقادی نسبت به قانون اساسی و حقوق شهروندی

جوانان نسبت به قانون اساسی نگرشی ترکیبی دارند؛ پذیرش نسبی اصول حقوق ملت همراه با نارضایتی از فاصله میان اصول و اجرا. تنها ۴۵ درصد به کفایت اصول حقوق ملت باور دارند، اما ۶۵ درصد امید به اصلاح از درون ساختارها دارند و ۷۵ درصد خواهان اصلاح زمانمند قانون اساسی هستند. ۷۸ درصد نیز بر ضرورت نهادینه‌سازی حقوق شهروندی تأکید دارند، اما اعتماد به تحقق جمهوریت در ساختار موجود در حال کاهش است.

### ج) منابع اثرگذار و تضعیف مشارکت مدنی

رسانه‌های اجتماعی و رسانه‌های خارجی در شکل‌گیری ارزش‌های دموکراتیک جوانان نقش مهمی دارند، اما ضعف پاسخگویی و نظارت نهادهای حکومتی و تجربه بی‌تأثیری در تصمیم‌گیری، مشارکت رسمی را کاهش داده و به کنشگری غیررسمی و اعتراضات خیابانی منجر شده است. این مشارکت‌ها غالباً بدون نهادهای واسط و در شرایط سرکوب، به «مشارکت بی‌قدرت» و بیگانگی سیاسی می‌انجامد.

### د) بایسته‌ها و آینده جمهوریت: وفاداری مشروط به عملکرد

وفاداری نسل جوان به جمهوریت مشروط به عملکرد نهادهای حکمرانی است. برخی جمهوریت را آرمانی اصلاح‌پذیر می‌دانند و برخی دیگر خواهان «عبور انتقادی» از وضعیت فعلی‌اند. خواست اصلی، بازتعریف جمهوریت بر پایه شفافیت، تفکیک نهادهای انتصابی و انتخابی و افزایش پاسخگویی است. در غیاب اصلاحات ساختاری، نظام سیاسی با بحران مشروعیت و انباشت نارضایتی مواجه خواهد شد.

## نتیجه‌گیری

عبور از بحران مشروعیت و بازسازی اعتماد عمومی در جمهوری اسلامی ایران، نیازمند مجموعه‌ای از اصلاحات ساختاری و نهادی در سطوح مختلف نظام حکمرانی است. این بحران نه تنها ناشی از ناکارآمدی اقتصادی و محدودیت‌های سیاسی است، بلکه ریشه در شکاف‌های عمیق میان حکومت و جامعه، تضعیف نهادهای میانجی، و زوال ظرفیت‌های دموکراتیک نظام دارد. در چنین بستری، بازسازی پیوند دولت-ملت و احیای جمهوریت مستلزم اراده‌ای جمعی، گفت‌وگویی جدید در حکمرانی، و مجموعه‌ای از اقدامات بنیادین در جهت بازآرایی روابط قدرت و تقویت مشارکت مدنی است.

یکی از الزامات کلیدی این بازسازی، تجدیدنظر در سازوکار نظارت استصوابی شورای نگهبان است. این موضوع از آن جهت در این پژوهش مطرح شده که یافته‌های میدانی نشان می‌دهد بخش قابل توجهی از جوانان دانشجوی، سازوکارهای انتخاباتی موجود را به‌عنوان عامل محدودکننده رقابت سیاسی و کاهش حق انتخاب مردم تلقی می‌کنند. به عبارت دیگر، نقد شورای نگهبان در این مطالعه نه یک مبحث نظری یا سیاسی خارج از داده‌ها، بلکه بازتاب مستقیم ادراک نسل جوان از انسداد سیاسی و محدودیت‌های نهادهای نمایندگی است. در این پژوهش، جوانان این سازوکار را نمادی از فاصله میان اصول قانون اساسی و تجربه واقعی مشارکت سیاسی می‌دانند؛ فاصله‌ای که به کاهش اعتماد به نهادهای جمهوریت و افزایش حس بی‌اثر بودن در تصمیم‌گیری‌های سیاسی منجر شده است. بنابراین، تجدیدنظر در این سازوکار، از منظر این پژوهش، به معنای کاهش مانع ساختاری بر سر راه رقابت و نمایندگی سیاسی و افزایش «احساس مالکیت عمومی» نسبت به فرآیندهای انتخاباتی است.

تقویت و تضمین استقلال نهادهای مدنی (انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، نهادهای صنفی و سازمان‌های غیردولتی) ضروری است، زیرا این نهادها به‌عنوان واسطه بین جامعه و دولت می‌توانند مطالبات را منتقل، افکار عمومی را شکل دهند و دموکراسی مشارکتی را تقویت کنند. احیای آن‌ها مستلزم رفع محدودیت‌های قانونی، امنیتی و مالی است. همچنین تضمین آزادی بیان و رسانه‌های مستقل برای ایجاد فضای عمومی سالم و تقویت پاسخگویی و جلوگیری از فساد و تصمیم‌گیری‌های غیرشفاف ضروری است.

در غیاب رسانه‌های منتقد و شفاف، امکان شکل‌گیری گفت‌وگوی اجتماعی و اصلاح تدریجی ساختار قدرت از بین می‌رود. از سوی دیگر، مبارزه نظام‌مند و ساختاری با فساد - به‌ویژه در سطوح بالای قدرت - باید به یک اولویت اساسی بدل شود. فساد نه تنها منابع عمومی را تخریب می‌کند، بلکه سرمایه اجتماعی را فرسوده، احساس بی‌عدالتی را تقویت کرده و مشروعیت نظام را به‌طور جدی تضعیف می‌سازد. مبارزه با فساد نیازمند نهادهای نظارتی مستقل، قضایای شفاف، حمایت از افشاگران و تضمین گردش آزاد اطلاعات است.

در بُعد اقتصادی، بهبود معیشت عمومی و مقابله با نابرابری‌های ساختاری، نقشی محوری در بازسازی اعتماد عمومی ایفا می‌کند. بحران‌های اقتصادی مزمن، همراه با بی‌ثباتی و فقدان چشم‌انداز روشن، نه تنها ظرفیت کنشگری سیاسی نسل جوان را کاهش داده بلکه آن‌ها را به سوی انزوا، مهاجرت یا طرد اجتماعی سوق داده است. توسعه اقتصادی پایدار و عادلانه می‌تواند افق مشارکت سیاسی را گسترش داده

و از فرسایش اجتماعی جلوگیری کند. همچنین، گشودن فضای گفت‌وگو و تعامل میان گروه‌های سیاسی، اجتماعی و قومی مختلف از الزامات اساسی تقویت جمهوریت است. در یک نظام سیاسی سالم، امکان تضارب آرا و گفت‌وگوی انتقادی باید فراهم باشد تا جامعه بتواند از طریق سازوکارهای دموکراتیک، مسائل و مطالبات خود را پیگیری کند.

نسل جوان به‌عنوان موتور تحول اجتماعی و سیاسی، نیازمند سرمایه‌گذاری ساختاری است؛ زیرا مشارکت فعال آنان نه تنها افزایش حضور سیاسی است، بلکه سرمایه‌گذاری در شکل‌گیری آینده‌ای دموکراتیک و متکثر محسوب می‌شود. این مشارکت در بستر جامعه‌شناختی، نشانگر پیوند میان عاملیت فردی و ساختار سیاسی است؛ وقتی ساختارهای آموزشی، فرهنگی و امنیتی فضای کنشگری را محدود کنند، جوانان به‌ناچار به حاشیه رانده شده و نارضایتی جمعی انباشت می‌شود. از این رو، ایجاد فضای آزاد دانشگاهی، حذف برخوردهای امنیتی با کنش مدنی و تضمین حقوق فرهنگی و سیاسی، شرط لازم برای بازتولید سرمایه اجتماعی و مشروعیت سیاسی است. در نتیجه، جمهوریت به‌عنوان گفتمانی زنده، تنها زمانی تداوم می‌یابد که عناصر ساختاری، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به‌صورت هماهنگ بازآرایی شوند و نظام به سمت گشودگی، پاسخگویی و عدالت اجتماعی حرکت کند. در غیر این صورت، انباشت نارضایتی، واگرایی نسلی و تضعیف مشروعیت، انسجام ملی و ثبات سیاسی را به مخاطره خواهد انداخت.

## منابع

- باقی، عمادالدین (۱۳۸۲)، حق حیات: مجموعه مقالاتی درباره حقوق بشر و دموکراسی در ایران. تهران: نشر سرائی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، نظریه‌های دولت در ایران. تهران، نشر نی.
- بیات، آصف (۱۳۹۴)، زندگی همچون سیاست: چگونه مردم عادی خاورمیانه را تغییر می‌دهند. ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: نشر کویر
- اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۳)، تحول فرهنگی در جوامع صنعتی، ترجمه مریم وتر، تهران، انتشارات کویر.
- پناهی، مهدی (۱۳۹۳)، بررسی جامعه‌شناختی شکاف نسلی در بین دانشجویان دانشگاه‌های شهر تهران. فصلنامه مطالعات جوانان، ۴(۱۱).
- توسلی، غلام عباس، حسینی، سید محمود (۱۳۸۳)، «واقعیت اجتماعی شهروندی در ایران»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره پنجم، شماره ۲.
- دیاموند، لاری (۱۳۸۴)، «مردم دموکراسی را چگونه می‌بینند»، در مجموعه مقالات گذار به دموکراسی (به اهتمام حسین بشیریه)، ترجمه منصور انصاری چاپ دوم، تهران، نگاه معاصر.
- شیانی، ملیحه (۱۳۸۱)، «تحلیلی جامعه‌شناختی از وضعیت شهروندی در لرستان»، مجله انجمن جامعه‌شناسی ایران، شماره ۳.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
- نجاتی حسینی، سید محمود (۱۳۸۹)، «هابرماس: فلسفه سیاسی نظم گفتگویی»، رهیافت‌های سیاسی

- و بین‌المللی، شماره ۲۴، زمستان.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۶)، دگرگونی ساختاری حوزه عمومی، چاپ دوم، ترجمه جمال محمدی، تهران، افکار.
  - هانتیگتون، سموئل (۱۳۷۵)، موج سوم دموکراسی، ترجمه احمد شهسا، تهران، روزنه.
  - جزایی، محدثه (۱۴۰۱)، سلامیت، جمهوریت و مسئله مشروعیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. پژوهشنامه حقوق عمومی، ۲۵(۷۷)، ۹۵-۱۱۶.
  - دبیرنیا، علیرضا (۱۴۰۱)، بازخوانی ساخت قدرت در فرآیند تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: تقابل دولت موقت با مجلس خبرگان قانون اساسی. فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، ۵۱(۱)، ۲۷-۵۲.
  - رضایی، امیررضا (۱۴۰۰)، نقش گفتمان‌های سیاسی در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
  - فارسی، حسن، و کوه‌شاهی، سعید (۱۴۰۰)، نقش ساختار قدرت در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: بررسی تطبیقی پیش‌نویس دولت موقت و مصوبه مجلس خبرگان. پژوهش حقوق عمومی، ۲۳(۲)، ۱۱۱-۱۳۸.
  - فریره، پائولو (۱۳۹۷)، آموزش ستم‌دیدگان. ترجمه فریدون شایان. تهران: نشر طلایه.
  - قلفی، محمد وحید (۱۴۰۰)، سیاست‌نامه انقلاب: پژوهشی در مبانی اندیشه سیاسی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: نشر نی.
  - مهرابین، مصطفی (۱۴۰۱)، سل جوان و دگرگونی‌های ذهنی و ارزشی پس از جنبش مهسا. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
  - یوسفی، علیرضا (۱۳۹۸)، مردم‌سالاری دینی در جمهوری اسلامی ایران: مبانی، چالش‌ها و چشم‌اندازها. فصلنامه سیاست، ۵۰(۲)، .
  - خواجه‌نابینی، علی (۱۴۰۲)، بررسی ابعاد و ملاحظات مرتبط با مشارکت مردمی در سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره ۱۵(۲)، ۱۶۱-۱۸۶.
  - اطاعت، جواد و حمیدرضا نصرتی (۱۴۰۲)، جغرافیای نظام‌های انتخاباتی و نظام انتخاباتی ایران. فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی (علمی-پژوهشی).

## References

- Anderson, J., et al. (2021), Generational gaps in political media use and civic engagement from Baby Boomers to Generation Z. London: Routledge.
- Baqi, E. (2003), Haqq-e Hayat: Majmooeh Maqalat Darbareh Hoquq-e Bashari va Democracy dar Iran [The Right to Life: A Collection of Essays on Human Rights and Democracy in Iran]. Tehran: Nashr-e Sarai. (In Persian)
- Bashiriyeh, H. (2001), Nazariyeh-ha-ye Dowlat dar Iran [Theories of State in Iran]. Tehran: Nashr-e Ney. (In Persian)
- Bayat, A. (2015), Zendege Hamchon Siyasat: Chegunch Mardom-e Adi Khavarmiyaneh ra

- Taghyir Midahand [Life as Politics: How Ordinary People Change the Middle East] (M. T. Delfaruz, Trans.), Tehran: Nashr-e Kavir. (In Persian)
- Boutros-Ghali, B. (1996), An agenda for democratization. United Nations.
  - Dabirniya, A. (2022), Bazkhani Sakht-e Qodrat dar Farayand-e Tadvin-e Qanun-e Assasi-ye Jomhuri-ye Eslami-ye Iran... [Rereading the Structure of Power in the Process of Drafting the Constitution of the Islamic Republic of Iran...]. Fasnameh-ye Motale'at-e Hoquq-e Omumi [Quarterly Journal of Public Law], 51(1), 27–52. (In Persian)
  - Diamond, L. (2005), Mardom Democracy ra Cheguneh Mibinand [How People See Democracy]. In H. Bashiriyeh (Ed.), Gozar beh Democracy [Transition to Democracy] (M. Ansari, Trans.; 2nd ed.). Tehran: Negah-e Moaser. (In Persian)
  - Diamond, Larry. (1994) (ed), Political culture and Democracy in Developing Countries, London, Lyn Reiner Publications.
  - Farsi, H., & Kushahi, S. (2021), Naqsh-e Sakhtar-e Qodrat dar Tadvin-e Qanun-e Assasi-ye Jomhuri-ye Eslami-ye Iran... [The Role of the Power Structure in Drafting the Constitution of the Islamic Republic of Iran...]. Pazhuhesh-e Hoquq-e Omumi [Public Law Research], 23(2), 111–138. (In Persian)
  - Freire, P. (2018), Amuzesh-e Setam-didegan [Pedagogy of the Oppressed] (F. Shayan, Trans.). Tehran: Nashr-e Talayieh. (In Persian)
  - Giddens, A. (1991), Modernity and self-identity: Self and society in the late modern age. Stanford University Press.
  - Giddens, A. (2007), Jame'eh-Shenasi [Sociology] (M. Saburi, Trans.), Tehran: Nashr-e Ney. (In Persian)
  - Habermas, J. (1984), The theory of communicative action: Reason and the rationalization of society (Vol. 1, T. McCarthy, Trans.). Beacon Press. (Original work published 1981)
  - Habermas, J. (2007), Degarguni-ye Sakhtari-ye Howzeh-ye Omumi [The Structural Transformation of the Public Sphere] (J. Mohammadi, Trans.; 2nd ed.). Tehran: Afkar. (In Persian)
  - Held, David. (1987), Political Theory and the Modern State, UK. British library Category.
  - Huntington, S. P. (1996), Mowj-e Sevvom-e Democracy [The Third Wave of Democratization] (A. Shahsa, Trans.), Tehran: Rowzaneh. (In Persian)
  - Inglehart, R. (1988), "The Renaissance of Political Culture" American Political Science Review, Vol. 82, No.4.
  - Inglehart, R. (1994), Tahavvol-e Farhangi dar Javaame'-e Sanati [Cultural Change in Advanced Industrial Society] (M. Vetar, Trans.). Tehran: Entesharat-e Kavir. (In Persian)
  - Inglehart, R. (1997), Modernization and postmodernization: Cultural, economic, and political change in 43 societies. Princeton University Press.
  - Inglehart, R., & Welzel, C. (2005), Modernization, cultural change, and democracy: The human development sequence. Cambridge University Press.
  - Jazaei, M. (2022), Eslamiyyat, Jomhuriyyat va Mas'aleh-ye Mashru'iyat dar Qanun-e Assasi-ye Jomhuri-ye Eslami-ye Iran [Islamism, Republicanism, and the Issue of Legitimacy in the Constitution of the Islamic Republic of Iran]. Pazhuheshnameh-ye Hoquq-e Omumi [Public Law Research Journal], 25(77), 95–116. (In Persian)
  - Lane, Jun Erike & Ersson, Savante. (2003), Democracy, London, Routledge
  - Lerner, Daniel. (1958), The Passing of Traditional Society, USA, the free press.
  - Mannheim, K. (1952), Essays on the sociology of knowledge (P. Kecskemeti, Ed. & Trans.).

- Routledge & Kegan Paul.
- Mehraein, M. (2022), Nasl-e Javan va Degarguni-ha-ye Zehni va Arzeshi pas az Jonbesh-e Mahsa [The Young Generation and Mental and Value Transformations after the Mahsa Movement]. Tehran: Pazhuheshgah-e Olum-e Ensani. (In Persian)
  - Nejati Hosseini, S. M. (2010), Habermas: Falsafeh-ye Siyasi-ye Nazm-e Goftoguyi [Habermas: The Political Philosophy of the Conversational Order]. Rahyaft-ha-ye Siyasi va Beyn-al-Melali [Political and International Approaches], (24). (In Persian)
  - Panahi, M. (2014), Barrasi Jame'eh-Shenakhti-ye Shakaf-e Nasli dar Beyn-e Danesjuyan-e Daneshgahha-ye Shahr-e Tehran [Sociological Study of Generational Gap among University Students in Tehran]. Fasnameh-ye Motale'at-e Javanan [Quarterly Journal of Youth Studies], 4(11), (In Persian)
  - Qolfi, M. V. (2021), Siyasatnameh-ye Enqelab: Pazhuheshi dar Mabani-ye Andisheh-ye Siyasi-ye Qanun-e Assasi-ye Jomhuri-ye Eslami-ye Iran [The Political Treatise of the Revolution: Research on the Foundations of the Political Thought of the Constitution of the Islamic Republic of Iran]. Tehran: Nashr-e Ney. (In Persian)
  - Rezaei, A. R. (2021), Naqsh-e Goftemānha-ye Siyasi dar Tadvin-e Qanun-e Assasi-ye Jomhuri-ye Eslami-ye Iran [The Role of Political Discourses in Drafting the Constitution of the Islamic Republic of Iran]. Tehran: Entesharat-e Pazhuheshgah-e Farhang va Andisheh-ye Eslami. (In Persian)
  - Shiyani, M. (2002), Tahlili Jame'eh Shenakhti az Vaz'iiyat-e Shahrivandi dar Lorestan [A Sociological Analysis of the Status of Citizenship in Lorestan]. Majalleh-ye Anjoman-e Jame'eh Shenasi-ye Iran [Journal of the Iranian Sociological Association], (3). (In Persian)
  - Stoker, G. (2014), Why politics matters: Making democracy work. Palgrave Macmillan
  - Tavassoli, G. A., & Hosseini, S. M. (2004), Vaqe'iiyat-e Ejtema'i-ye Shahrivandi dar Iran [The Social Reality of Citizenship in Iran]. Majalleh-ye Jame'eh Shenasi-ye Iran [Iranian Sociology Journal], 5(2), (In Persian)
  - Vanhanen, Tatu. (2003), Democratization, London, Routledge.
  - Yousefi, A. R. (2019), Mardomsalari-ye Dini dar Jomhuri-ye Eslami-ye Iran; Mabani, Chalesh-ha va Cheshm-andazh-ha [Religious Democracy in the Islamic Republic of Iran; Foundations, Challenges, and Prospects]. Fasnameh-ye Siyasat [Quarterly Journal of Politics], 50(2). (In Persian)

# Examining the Concept of State-Centrism in the Mirror for Princes Tradition: The Pre-Constitutional Era (with Emphasis on the Thought of Mirza Abul-Qasim Qaem-Maqam Farahani and Mirza Hoseyn Khan Sepahsalar)

Saeed Mohammadi Talafgard<sup>1</sup> & Mahdi Omid<sup>2</sup>

DOI: [10.48308/piaj.2025.240329.1701](https://doi.org/10.48308/piaj.2025.240329.1701) Received: 2025/6/7 Accepted: 2025/11/25

**Original Article**

Extended Abstract

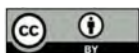
**Introduction:** From the Saljuqid era to the Qajar period, the Mirror for Princes tradition served as the principal arena for analyzing state action in Iran. The advent of modernity, however, fractured its classical theoretical foundations. Focusing on the pre-Constitutional era, this article investigates the meaning of state-centrism in two late Mirror for Princes treatises—*Monshaat of Qaem-Maqam* and *Tanzimat Sepahsalar*—with the aim of explaining how each text responds to three intertwined crises: modernity, the collapse of the traditional political order, and the upheaval of the administrative realm. The study demonstrates their contribution to the transition from a king-centric to a state-centric model.

**Methods:** The analytical framework employed is Thomas Spragens' crisis–diagnosis–prescription model, which treats political theories as rational responses to concrete disorder. This model posits four steps in every political text: observing disorder, tracing its roots, outlining a desired order, and devising remedies. A comparative-historical reading was utilized to situate data extracted from Qaem-Maqam's and Sepahsalar's works—as well as reports from historians and commentators—within Spragens' schema.

**Results and discussion:** The comparison reveals that Qaem-Maqam, reacting to military defeats and the erosion of central authority, redefined the expediency of the state along three axes: (a) separating the ruler's decisions from religious authority through the idea of an “independent monarchy”; (b) replacing personal loyalties with the emerging notion of “national interests”; and (c) accentuating the conceptual distinction between

1. PhD in Political Science, Political science researcher, Faculty of Culture and Social Sciences, Imam Hossein University, Tehran, Iran (Corresponding Author). [Sm.iranshar@gmail.com](mailto:Sm.iranshar@gmail.com)

2. PhD in Political Science, political science researcher, Faculty of Culture and Social Sciences, Imam Hossein University, Tehran, Iran. [Mahdi.omidil@yahoo.com](mailto:Mahdi.omidil@yahoo.com)

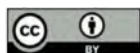


the institution of the state and the person of the monarch, evident in his letters and protests to the Shah. Prescriptively, he deemed a standing army, fiscal reform, and a professionalized bureaucracy indispensable for the transition to a modern state. Several decades later, Sepahsalar advanced the next stage by proposing the Tanzimat Hasana (Beneficial Regulations). Inspired by Ottoman reforms, he outlined a “regulated monarchy” in which royal power is curbed through three mechanisms: (1) the creation of a nine-member Council of Ministers headed by a premier accountable to both the Shah and the Council; (2) the establishment of Provincial Reform Councils with the participation of fiscal officers and local notables to supervise taxation, security, and subjects’ rights; and (3) limiting provincial governors through transparent fiscal rules and mandatory accountability to the center. Although both authors still presuppose the legitimacy of monarchy, they chart a two-step path from absolute kingship to a rule-of-law state: Qaem-Maqam stresses the conceptual separation of state from king and the creation of bargaining capacity within the old administrative structure, whereas Sepahsalar, through administrative legislation, institutionalizes the division of functions and a bureaucratic hierarchy. Overall, late pre-Constitutional Mirror for Princes texts depart from the moralizing tone of medieval advice literature and move toward a language of institutional and governmental planning.

**Conclusions:** The findings indicate that the modern Mirror for Princes tradition successfully reinvented the mechanisms of the nascent state within its classical idiom and in continuity with the past while simultaneously confronting the crises of modernity. Qaem-Maqam disentangled the nexus of kingship and state, and Sepahsalar, through the Tanzimat, laid the groundwork for a law-bound bureaucracy. Thus, the seeds of constitutionalism were sown in pre-Constitutional Mirror for Princes texts as a response to systemic crises through the articulation of state-centrism.

**Keywords:** contemporary Mirror for Princes writing; Advisory Literature; state-centrism; Mirza Abul-Qasim Qaem-Maqam Farahani; Mirza Hoseyn Khan Sepahsalar.

**Citation:** Mohammadi Talafgardi, Saeed & Omid, Mahdi. 2026. Examining the Concept of State-Centrism in the Mirror for Princes Tradition: The Pre-Constitutional Era (with Emphasis on the Thought of Mirza Abul-Qasim Qaem-Maqam Farahani and Mirza Hoseyn Khan Sepahsalar), *Political and International Approaches*, Spring, Vol 18, No 1, PP 200-223.



# واکاوی مفهوم دولت‌مداری در سنت سیاست‌نامه نویسی؛ دوره پیشامشروطه (با تأکید بر آراء میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی و میرزا حسین خان سپهسالار)

سعید محمدی تلف‌گردی<sup>۱</sup> و مهدی امیدی<sup>۲</sup>

DOI: [10.48308/piaj.2025.240329.1701](https://doi.org/10.48308/piaj.2025.240329.1701)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۳/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۹/۴

مقاله پژوهشی

## چکیده مبسوط

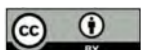
**مقدمه و اهداف:** سنت سیاست‌نامه‌نویسی از دوره سلجوقی تا قاجار مهم‌ترین میدان واکاوی کنش دولت در ایران بوده است. با این وجود، ورود مدرنیته گسل‌هایی در بنیان‌های نظری آن پدید آورد. این مقاله با تمرکز بر دوره پیشامشروطه می‌کوشد مفهوم «دولت‌مداری» را در دو سیاست‌نامه متأخر (منشآت میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی و تنظیمات حسنه میرزا حسین خان سپهسالار) واکاوی کند. هدف اصلی، تبیین چگونگی پاسخ این دو متن به بحران‌های سه‌گانه تجدد، فروپاشی نظم سنتی و واژگونی امر سیاسی، و نشان دادن سهم آنان در گذار از الگوی سلطنت‌محور به الگوی دولت‌محور است.

**روش‌ها:** چارچوب تحلیلی پژوهش، الگوی «بحران-تشخیص-تجویز» توماس اسپریگنز است که نظریه‌های سیاسی را واکنشی عقلانی به نابسامانی‌های عینی می‌داند و بر پایه این مدل، هر متن سیاسی بر چهار گام مشاهده بی‌نظمی، ریشه‌یابی بحران، ترسیم نظم مطلوب و تدوین راهکارها استوار است. همچنین نوع روش تحلیل، بازخوانی تطبیقی-تاریخی بوده تا داده‌های مستخرج از آثار قائم‌مقام و سپهسالار و گزارش‌های مورخان و شارحان در چهارچوب الگوی اسپریگنز مورد بررسی قرار گیرد.

**یافته‌ها:** تحلیل تطبیقی نشان داد که قائم‌مقام در پاسخ به بحران شکست‌های نظامی و فرسایش اقتدار، مفهوم «مصلحت‌دولت» را حول سه محور بازتعریف کرد: ۱. استقلال تصمیمات حاکم از اقتدار دینی، در قالب ایده «سلطنت مستقله»، ۲. جایگزینی وفاداری‌های شخصی با مقوله نوپای «منافع ملی»، ۳. تمایز فزاینده میان نهاد دولت و شخص سلطان که در نامه‌ها و اعتراض‌های او به شاه مشهود است. در گام تجویزی، او تثبیت ارتش منظم، اصلاح مالیه و حرفه‌ای‌سازی دیوان را برای گذار به دولت نو ضروری می‌دانست. سپهسالار، چند دهه بعد،

۱. دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی، مدرس و پژوهشگر، دانشکده علوم اجتماعی و فرهنگی، دانشگاه جامع امام حسین (ع)، تهران، ایران (نویسنده مسئول). [Sm.iranshar@gmail.com](mailto:Sm.iranshar@gmail.com)

۲. دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی، مدرس و پژوهشگر، دانشکده علوم اجتماعی و فرهنگی، دانشگاه جامع امام حسین (ع)، تهران، ایران. [Mahdi.omidil@yahoo.com](mailto:Mahdi.omidil@yahoo.com)



مرحله بعدی این تحول را با طرح «تنظیمات حسنه» پیش برد. یافته‌ها نشان می‌دهد که وی با الهام از اصلاحات عثمانی، الگوی «سلطنت منتظم» را پیشنهاد کرد که در آن قدرت شاه از طریق سه سازوکار مهار می‌شود: ۱. تأسیس هیئت وزیران نه گانه و صدارت پاسخ‌گو به شاه و مجلس وزرا؛ ۲. تشکیل مجالس تنظیمات ولایات با مشارکت مستوفیان و امنای محلی برای نظارت بر مالیات، امنیت و حقوق رعیت؛ ۳. محدود کردن حکام ایالات از رهگذر قواعد شفاف مالی و الزام آنان به حساب‌دهی به مرکز. مقایسه دو متن نشان می‌دهد هرچند هر دو نویسنده همچنان مشروعیت سلطنت را مفروض می‌گیرند، اما مسیر گذار از سلطنت مطلقه به دولت قانونی را در دو پله ترسیم می‌کنند: قائم‌مقام بر ضرورت تمایز مفهومی «دولت» از «شاه» و ایجاد ظرفیت چانه‌زنی دیوانی درون ساختار قدیم تأکید دارد، در حالی که سپهسالار با تکیه بر قانون‌گذاری اداری، به نهادمندسازی تفکیک وظایف و سلسله‌مراتب اداری می‌پردازد. در مجموع، سیاست‌نامه‌های متأخر پیشامشروطه از اخلاق نصیحت‌نامه‌ای فاصله گرفته و به زبان برنامه‌ریزی نهادی و دولتی نزدیک شده است. سیاست‌نامه‌نویسی معاصر با فاصله گرفتن نسبی از قدرت سیاسی مستقر، درصدد اتخاذ نوعی از رویکرد انتقادی نسبت به آن است.

**نتیجه‌گیری:** برآیند پژوهش نشان می‌دهد که سنت سیاست‌نامه‌نویسی معاصر، توانست سازوکارهای دولت نو را درون زبان سنتی خود و در پیوند با گذشته در مواجهه با بحران‌های تجدد بازآفرینی کند. قائم‌مقام حلقه اتصال میان سلطنت و دولت را تمایز بخشید و سپهسالار با تنظیمات، بوروکراسی قانون‌مند را برای ساخت دولت فراهم آورد؛ بدین‌سان، بذر مشروطه در خاک سیاست‌نامه‌های پیشامشروطه برای غلبه بر بحران‌ها دولت‌مداری افشاند شد.

**واژگان کلیدی:** سیاست‌نامه‌نویسی معاصر، سیاست‌نامه، دولت‌مداری، قائم‌مقام فراهانی، میرزا حسین خان سپهسالار.

**استناددهی:** محمدی تلف‌گردی، سعید و امیدی، مهدی. ۱۴۰۵. واکاوی مفهوم دولت‌مداری در سنت سیاست‌نامه‌نویسی؛ دوره پیشامشروطه (با تأکید بر آراء میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی و میرزا حسین خان سپهسالار)، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، بهار، سال ۱۸، شماره ۱، ۲۰۰-۲۲۳.

## مقدمه

دولت و دولت‌مداری در تاریخ ایران - از ایران باستان تا روزگار معاصر - همواره با دگرگونی‌های عمیق همراه بوده است. در هر سه دوره اصلی باستان، عصر میانه و دوره جدید، الگوی دولت‌مداری در چارچوب‌های متمایز شکل گرفته، با این همه، ایده حاکمیت به‌عنوان بنیان مشترک استمرار یافته است. یکی از رایج‌ترین شیوه‌های کاویدن دولت و دولت‌مداری حاصل از آن، سیاست‌نامه‌ها بودند که به تدریج به یک سنت پایدار در این حوزه تبدیل شدند. در عصر میانه، سیاست‌نامه‌ها به‌مثابه سنتی ریشه‌دار، پرتکاپوترین ابزار بازان‌دیشی قدرت و سامان‌بخشی نظم سیاسی بودند و همواره در بزنگاه‌های بحرانی، به ارائه راهبردهای عملی برای برون‌رفت از هرچ‌ومرج می‌پرداختند.

با ورود به دنیای جدید و شکل‌گیری دوگانه سنت-تجدد، فروپاشی نظم قدیم و تغییر مفهوم امر سیاسی به معنای پیشین، نه‌تنها سازه‌های دولت کهن فروریخت، بلکه مفاهیم دولت، نظم، مصلحت و اخلاق نیز دچار دگرگونی و دگردیسی شدند. از این‌رو گرچه نگارش سیاست‌نامه‌ها به‌ضرورت بازسازی اقتدار سیاسی اهمیت دوچندان یافت، اما قالب و محتوای آن‌ها نیز متحول گشت. در دوره قاجار، آثاری چون شیم‌عباسی، تحفه عباسی، آثار عقل در سیاست مدن همچنان بر منهج پیشین تکیه داشتند، حال آنکه نوعی سیاست‌نامه‌نویسی متأخر نیز، همگام با ورود مفاهیم نو، در حال بالیدن بود. مقاله حاضر مسیر سنت متأخر را در نسبت با دولت جدید بررسی می‌کند و می‌پرسد: در مواجهه با دگرگونی‌های عصر معاصر، سیاست‌نامه‌ها چه چالش‌هایی برای سیاست عملی تشخیص داده و چه راهبردهایی پیشنهاد کرده‌اند؟

در واقع سؤال اصلی پژوهش این است که با توجه بحران‌های سه‌گانه به وجود آمده در دوره پیشامشروطه (بحران تجدید، فروپاشی نظم قدیم و واژگونی امر سیاسی)، نحوه مواجهه افرادی همچون قائم‌مقام و سپهسالار با شرایط پیش آمده چگونه بود و تجویز آن‌ها برای عبور از دوره گذار، کدام موارد را در بر می‌گرفت؟ بدین منظور اندیشه دو چهره برجسته - میرزا قائم‌مقام فراهانی و میرزا حسین‌خان سپهسالار - تحلیل می‌شود؛ مهم‌ترین شاخص‌های التفات به رجل نامبرده را می‌توان در سه مؤلفه: ۱- برخورداری توأمان از دو مشخصه سیاست‌ورزی عملی و فکر سیاسی، ۲- تجویز گزاره‌های لازم برای بازسازی ناسازه امر سیاسی در دوره جدید و ۳- همچنین تلاش برای بازگشت نظم و برون‌رفت دولت از بحران حادث شده با تأکید بر راهبردهای سیاست عملی دانست. بدین جهت توضیح سیر تحول دولت‌مداری در دوره مورد بحث با استفاده از رویکرد سیاست‌نامه‌نویسی میسور گردید و افرادی همچون قائم‌مقام و سپهسالار توانستند به این طریق، ابعاد و اضلاع نخستین دولت‌مداری را ترسیم و شرایط را برای ظهور دولت مدرن در ورای انقلاب مشروطه مهیا سازند. آن‌ها، شرایط لازم را برای بهره‌گیری از سیاست‌نامه‌نویسی جهت توضیح منطق حکمرانی دولت‌مدار در دوره گذار فراهم ساختند.

## ۱. پیشینه پژوهش

با ورود ایران به عصر جدید و لزوم بازسازی قدرت سیاسی با توجه به الزامات نو، سنت‌های پژوهش سیاسی همچون سیاست‌نامه‌ها که سابقاً مکمل و در جهت ارائه تجویزهای لازم در سیاست عملی گام برمی‌داشتند، همسویی خود را با قدرت از دست دادند و اساساً متون این حوزه، خصیصه سنت‌مآب

خود را به اشکال پژوهشی دیگری تغییر دادند. به صورت کلی می‌توان، دسته‌بندی سه‌گانه‌ای از پیشینه موضوعی سیاست‌نامه‌نویسی در نسبت با مفهوم دولت ارائه داد:

### ۱-۱. دولت شهریاری

حیطه تاریخی و موضوعی این آثار دربرگیرنده ایران در دوره باستان بوده که شامل آثاری چون نامه تنسر به گشنسب، گفته‌های حکمت‌آموز بزرگمهر، کارنامه اردشیر بابکان، جاودان خرد (در باب حکمت علمی و سیاست) است و از چندین مشخصه برخوردارند؛ ۱- نقش تأسیسی شهریار (فردمداری) در چگونگی و شکل‌گیری پدیده سیاست و ترسیم حرکت آن ۲- برخورداری شهریار مُلک از فره ایزدی و بیرون بودن سرنوشت سیاسی آن از حیطه مسائل مستحدثه ۳- توأمانی دین و دولت در تنظیم امور مملکت و تلاش در جهت صیانت از شرایط حاکم. در مقالات «فراز و فرود حکومت‌مندی در عصر ساسانیان، مطالعه موردی: نامه تنسر، عهد اردشیر» (خرمشاد و اسلامی، ۱۳۹۲)، «شاه‌گزینی در دوره ساسانیان؛ فرآیند شاه‌گزینی در نامه تنسر به گشنسب» (جلیلیان، ۱۳۸۷)، به ترسیم مفهوم دولت و قدرت در دوره باستان مبتنی بر متون سیاست‌نامه‌ها پرداخته شده است.

### ۱-۲. دولت سلطنتی

در ایران دوره اسلامی یا همان دوره میانه متونی همچون نصیحه‌الملوک امام محمد غزالی، سیرالملوک یا سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک و قابوس‌نامه عنصرالمعالی کیکاوس به رشته تحریر درآمدند که عموم متون این دوره چندین شاخصه ویژه دارند که عبارت‌اند از؛ ۱- توضیح روابط قدرت با هدف حفظ و افزایش قدرت مستقر، ۲- برقراری ایده سلطنت (سلطنت ایرانی-اسلامی) و عناصر آن به‌عنوان رویکرد حکمرانی مطلوب، ۳- امتزاج متون سیاست‌نامه‌نویسی با شریعت‌نامه‌ها و نصیحت‌نامه‌های دوره اسلامی. مقاله «واکاوی مفهوم دولت‌مداری در سنت سیاست‌نامه‌نویسی ایران عصر میانه (بررسی تطبیقی سیرالملوک، کتاب‌النصیحه و نصیحه‌الملوک)» (امیدی و محمدی، ۱۴۰۳)، «مکتب تبریز و کتاب خواجه‌نظام‌الملک طوسی (گفتاری در تداوم فرهنگی ایران)» (طباطبایی، ۱۳۹۲) بازخوانی سنت سیاست‌نامه‌نویسی ایران عصر میانه در قالب نظریه ایرانشهر، مقاله «تحول سیاست‌نامه‌نویسی در ایران اسلامی با تأکید بر اندیشه‌های خواجه نظام‌الملک، کاشفی و سبزواری» (فروغی‌نیا، ۱۳۹۹) و «تداوم سلطنت مطلقه در اندرزنامه‌های سیاسی دو سده نخست هجری» (زرگری‌نژاد و شیرعلیزاده، ۱۳۸۹) ضمن مقایسه تطبیقی آثار اندیشمندان این دوره، سیر تطور دولت در سنت سیاست‌نامه‌نویسی را دنبال می‌کند.

### ۱-۳. بازسازی دولت قدیم

با گذار از دوره میانه و ورود به دوره معاصر، سنت سیاست‌نامه‌نویسی متأثر از تحولاتی همچون ورود مدرنیته و تحولات تجدد در ایران دچار دگردیسی شد و متون این دوره دو مسیر متفاوت را پیمودند، مسیر نخست؛ آثاری که با اتکاء بر سبک دوره پیشین، بر این سنت اشتغال داشتند و کماکان تا انقلاب مشروطه نیز ادامه یافت. مواردی همچون شیم عباسی، تحفه عباسی، آثار عقل در سیاست مدن و میزان‌الملوک از این

مشخصه برخوردارند. دوم؛ جریان نوظهوری که متأثر از فضای فکری و سیاسی جدید، موضع انتقادی نسبت به شرایط و اوضاع وقت در پیش گرفت و درصدد بازسازی دولت قدیم با توجه به تحولات جدید بود. آثاری همچون، منشآت قائم‌مقام فراهانی، تنظیمات حسنه سپهسالار و کتابچه غیبی (دفتر تنظیمات) میرزاملکم خان در دوره پیشامشروطه و آثار محمدعلی فروغی در دوره پسامشروطه، برخوردار از رویکرد سلبی نسبت به ساخت دولت قدیم است. مقالاتی چون «رسائلی در باب حکومت‌مندی: بازبینی تلاش سیاسی نخبگان ایران در دوره قاجار» (ثقفی، ۱۳۸۴)، «نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری نخستین دولت مدرن در ایران» (فاضلی و سلیمانی، ۱۳۹۱)، «مراحل سه‌گانه تحول دولت در ایران دوره ناصرالدین‌شاه قاجار» (احمدزاده، ۱۳۹۶)، «خواست تعدیل قدرت در کردار سیاسی نخبگان پیشامشروطه» (اکبری و گرجی، ۱۳۹۷)، به بازسازی دولت قدیم بر اساس آثار متفکران و سیاست‌نامه‌نویسان دوره پیشامشروطه پرداخته‌اند.

لازم به توضیح است که پژوهش پیش‌رو جزء دسته سوم از آثار است، اما نوآوری آن تمرکز بر واکاوی دولت‌مداری در دو متن مهم از این دوره بوده و همچنین از نظریه بحران اسپریگنز نیز برای این ترسیم وضعیت گذار از دوره سنتی به دوره جدید بهره گرفته شده است.

## ۲. چهارچوب نظری

هرچند اندیشه‌ورزی سیاسی را می‌توان از جمله نخستین اشکال نظری مکتوب تاریخ بشر محسوب کرد، اما کاوش در چگونگی اندیشیدن سیاسی و به دست آوردن یک مجموعه شاخص‌های معین برای جداسازی اندیشه‌های سیاسی از غیر آن، از پیشینه طولانی برخوردار نیست و از نیمه‌های قرن بیستم شایع‌تر گشته که کتاب فهم اندیشه‌های سیاسی توماس اسپریگنز یکی از مهم‌ترین رویکردهای نظری برای بررسی اندیشه‌های سیاسی است. به واقع اگر بتوان میان اندیشیدن سیاسی و روش فهم اندیشه سیاسی تفکیک قائل شد باید رویکرد اسپریگنز را در دسته دوم قرار داد (حقیقت و حجازی، ۱۳۸۹: ۹). از منظر اسپریگنز، نظریات سیاسی حاصل شرایط عینی‌اند و نه صرفاً مشاهدات انتزاعی پراکنده، به عبارتی نظریات سیاسی محصول آن چیزی است که ارسطو عقل عملی در انسان می‌داند (اسپریگنز، ۱۳۷۰: ۲۲۸).

اسپریگنز معتقد است اندیشه سیاسی متفکران هر دوره پاسخ به مشکلات و واقعیات فضای سیاسی زمانه خودشان است (برزگر، ۱۳۸۳: ۴۸). برای تعریف نظریات سیاسی، مسائل و مشکلات نقطه آغازین این فرایند می‌باشند. نظریه‌های سیاسی، مهم‌ترین بازیگران، عوامل و چارچوب‌های سازندگی زندگی سیاسی را شناسایی می‌کنند، علاوه بر این، روابط سیاسی میان شاخص‌هایی که شناسایی کرده را توضیح می‌دهد. افق سیاسی که نظریه‌های سیاسی ارائه می‌دهند، نمایانگر حجم زیادی از اطلاعات خنثی نیست، بلکه واسازی نوعی از نظم یا آشفتگی، از پیروزی یا مصیبت، از موفقیت والا یا شکست ملال‌آور، از همیاری اجتماعی یا جنگ و از پیشرفت یا از هم‌پاشیدگی هستند (اسپریگنز، ۱۴۰۰: ۲۳-۲۲).

اسپریگنز به گزاره مهم ادموند برک اشاره می‌کند که گفته بود، عطش حریصانه برای نظریه‌های سیاسی نشانه این است که جامعه به وضع بدی اداره می‌شود، او می‌نویسد توده مردم وقتی خوشحال‌اند

به نظریه‌های سیاسی اشتیاقی ندارند و حس کنجکاوی نیز نسبت به آن نشان نمی‌دهند (اسپریگنز، ۱۴۰۰: ۴۳). از همین رو مطابق با توضیحات وی، بحران‌های حادث شده نقطه آغاز کار نظریه‌پرداز سیاسی است. با توجه به مباحث مذکور، نظریه‌های سیاسی یا به تعبیر دیگر نظریه بحران اسپریگنز چهار مرحله دارد که هر مرحله بر مرحله قبلی بنا نهاده شده است: گام اول وقوع بحران و مشاهده بی‌نظمی (اسپریگنز، ۱۳۷۰: ۴۳)، گام دوم تشخیص علل بحران و بی‌نظمی (اسپریگنز، ۱۴۰۱: ۹۵-۷۹)، گام سوم ارائه راه‌حل مشکلات و ترسیم تصویر جامعه سیاسی منتظم در مقابل فروپاشیدگی موجود (اسپریگنز، ۱۴۰۱: ۱۰۳-۱۲۴)، گام چهارم تجویز و تدوین مسیر درمان و چگونگی تحقق (اسپریگنز، ۱۴۰۱: ۱۶۷-۱۶۴).

اما فقره مهم در این پژوهش نسبت رویکرد اسپریگنز با سنت سیاست‌نامه‌نویسی در ایران است. همان‌طور که در رویکرد نظری فوق اشاره شد، از منظر اسپریگنز فهم نظریه‌های سیاسی در نسبت با اوضاع و احوال حاکم یا وضعیت حادث شده سیاسی قابل درک است، در واقع هر کدام از نظریه‌های سیاسی با مشاهده بحران و بی‌نظمی در جامعه شروع می‌کنند و با ارائه راه‌حل و تجویزهای سیاسی لازم به پایان می‌رسند. مطابق با گام اول رویکرد اسپریگنز که مرحله وقوع بحران و مشاهده بی‌نظمی است، تلاش قائم‌مقام و سپهسالار شناسایی و تعیین بحران‌های فکری و عملی سه‌گانه (بحران تجدد، فروپاشی نظم قدیم و واژگونی مفهوم امر سیاسی) حادث شده در این دوره است.

در گام دوم از مراحل نظریه اسپریگنز که تشخیص علل بحران و بی‌نظمی است، تأکید و تشخیص قائم‌مقام و سپهسالار، نقیصه را در کژکارکردی و ناکارکردی دولت قدیم و نحوه دولت‌مداری و حکمرانی حاصل از آن می‌دانند. مرحله سوم اسپریگنز که ارائه راه‌حل مشکلات است، راجل مورد بحث، سعی مضاعفی در جهت ساماندهی به رویکرد سیاست‌نامه‌نویسی قدیم و رهایی آن از انحصار سیاست قدرت متناسب با شرایط دوره گذار دارند و مرحله چهارم که تجویز و تدوین مسیر درمان است، اهتمام قائم‌مقام و سپهسالار بر ارائه و کاربست نوع متفاوتی از حکمرانی نسبت به وضعیت کلاسیک است که در آراء قائم‌مقام در قالب سلطنت مستقله و شکل‌گیری مفهوم مصلحت دولت و در دیدگاه سپهسالار به صورت سلطنت منتظم یا دولت تنظیمات نمود پیدا می‌کند.

### ۳. سیاست‌نامه‌نویسی در دوره معاصر (پیشامشروطه: گام اول مطابق با رویکرد اسپریگنز: وقوع بحران و مشاهده بی‌نظمی)

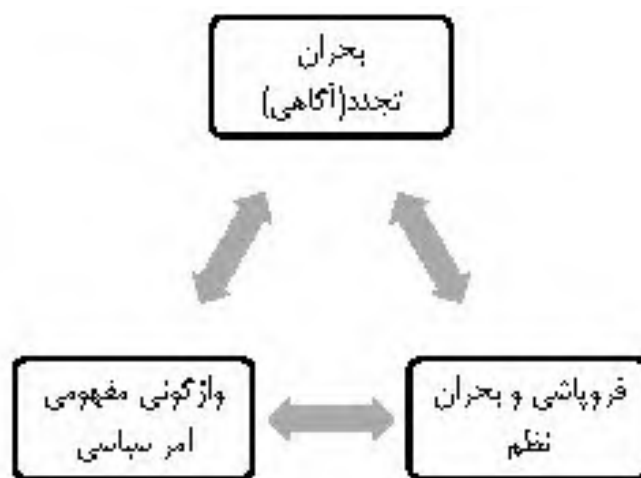
با سقوط حکومت زندیان و آغاز سلطنت قاجار (شروع دوره گذار)، وضعیت کلی ایران به طرز پیچیده‌ای در حالت بازگشت‌ناپذیری به شرایط پیشین قرار داشت. در عصر قاجار همچون حکومت گران پیشین، حکمرانی ملوک‌الطوایفی متمایل به مرکز، با شیوه اعمال قدرت خودکامه، منابع قدرت متکثر، پراکنده و متکی به مشروعیت سنتی و محدود به سنت‌های اخلاقی و مذهبی ادامه یافت (افضلی، ۱۳۸۶: ۲۰۰). مطابق با دیدگاه اسپریگنز و مرحله اول نظریه وی که در قالب وقوع بحران و مشاهده بی‌نظمی تجلی پیدا می‌کند، ورود مبانی تجدد به ایران و بسط اندیشه‌های مرتبط با آن، ناتوانی سلسله قاجار را در تأسیس حکومتی با توجه به شرایط جدید را تشدید نمود و این مرحله آغاز بحران و وقوع بی‌نظمی حاصل از آن

بود. میرزا ملکم خان حضور بحران‌آفرین تجدد به ایران را این‌گونه توصیف می‌کند «نقشه آسیا را پیش خود بگذارید، تاریخ این صدسال گذشته را باز نمایید و روش این دو سیل هایل را که از کلکته و پترزبوغ راه افتاده را درست تحقیق کنید و ببینید این دو سیل که در اول محسوس نبودند، در اندک مدت چقدر بزرگ شدند؟ چه شهرها خراب کرده‌اند و چه دولت‌ها غرق نموده‌اند؟» (میرزا ملکم، ۱۳۸۱: ۲۶).

در امتداد مرحله اول مورد نظر در رویکرد اسپریگنز، وقوع بحران مدرنیته در ایران، سازوکار نظم سیاسی حاکم را نیز تحت‌الشعاع قرار داد. در این وضعیت دیگر امکان پذیرش مفردات پیشین درباره ماهیت نظم سیاسی و تجویز نظری درباره دولت بر مبنای آن وجود نداشت و در نتیجه طرح پرسش از بنیادها و خاستگاه نظم سیاسی به امری ضروری تبدیل شد. در این شرایط نخبگان دیوان‌سالار تنها راه برقراری نظم سیاسی را در دولت‌سازی و تأسیس دولت نو می‌دانستند (تقوی‌مقدم، ۱۳۹۵: ۳۵).

تجویزهای نخبگان دیوان‌سالار برای غلبه بر بی‌نظمی حاکم، بیانگر این بود که ما وارد دوره‌ای شده‌ایم که تفاوت‌های ساختاری با دوره پیشین دارد و شخصیت‌های نامبرده نیز تا حدی پی به جهان نو برده بودند. به دلیل وضعیت اضطرار ملی، الزام یک مکتب فکری سیاسی نو بیشتر احساس می‌شد، اما ترجیح صاحبان اندیشه تأسیس مکتب فکری جدید نبود، بلکه رجوع به نصوص سیاسی قدیم برای پاسخ به مسائل حادث بود. بدین جهت سنت‌هایی همچون سیاست‌نامه‌نویسی با وجود نامالایمات پیشین، به گونه‌ی دیگری در ذهن و کلام نخبگان سیاسی قوام یافت.

در رابطه با اثرات و چرخه‌ی بحران تجدد در ایران، علی‌رغم تلاش‌های صدوپنجاه ساله، این بحران منجر به وقوع بحران در مبانی عقلانیت گشت. به کارگیری شیوه‌های جامعه‌شناختی در جایی که مشکل مبانی کماکان مطرح است و بعلاوه تصلب سنت به سرگشتگی بیشتر نسبت به علوم اجتماعی جدید دامن زده و با توجه به نامشخص بودن مبانی علوم اجتماعی فعلی، بن‌بست دیگری بر اکنونیت ما ایرانیان انباشته شد (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۹). با توجه به توضیحات مذکور مؤلفه‌های تعیین‌بخش سیاست‌نامه‌نویسی معاصر مطابق با وضعیت کلی سیاسی و اجتماعی ایران در این دوره در قالب سازوکار اولیه ذیل است:



نمودار (۱): سازوکار تحول در مبانی سیاست‌نامه‌نویسی در دوره معاصر (پیشامشروطه: شناسایی علل بحران)

### ۳-۱. سیاست‌نامه‌نویسی و بحران تجدد (گام دوم، مرحله اول: تشخیص و شناسایی علل بحران)

نخستین واکنش رسمی به بحران تجدد در ایران معاصر از سوی عباس میرزا، ولیعهد سلطنت قاجار مطرح گردید. جنگ‌های ایران روس در کنار ابعاد سیاسی و نظامی آن، نوعی از پرسشگری ژرف انسان ایرانی از جایگاه خود در جهان جدید بود (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲۳-۲۲). در این مواجهه پرسش‌های ایرانیان بسیار بنیادی و اساسی بود؛ اینکه چرا ما شکست خوردیم؟ و متعاقب آن چرا عقب ماندیم؟ البته هنوز پرسش از بنیادهای سیاست، حکومت، دولت و چگونگی اعمال قدرت و توزیع عدالت نشده بود. مشاهده بی‌نظمی‌ها و شکست‌های مختلف، مصلحان سیاسی را بر آن داشت تا نسبت به وضعیت حادث‌شده، موضعی اتخاذ نمایند (تلاش برای یافتن علل بحران و شناسایی عوامل مرتبط با آن به‌عنوان گام دوم در دیدگاه اسپریگنز در این مرحله مورد توجه است).

در نتیجه واکنش دیوان‌سالاران و صاحب‌منصبان انجام اصلاحات برای غلبه بر بحران بود. آجودانی در تبیین نسبت اندیشمندان ایرانی با تجدد غربی می‌نویسد؛ ما در تجددمان از درون تجدد غربی به نقد ستمان نشستیم. در غرب این اتفاق به گونه دیگری رخ داد. یعنی از درون تجدد غربی، کم‌کم تحولاتی رخ داد که به نقد سنتشان پرداختند و راه را برای تجددشان گشودند. تجدد برای غریبان امری درونی است؛ ولی در مورد ما این اتفاق به گونه دیگری اتفاق افتاد. (آجودانی، ۱۳۸۷: ۴۲-۳۳).



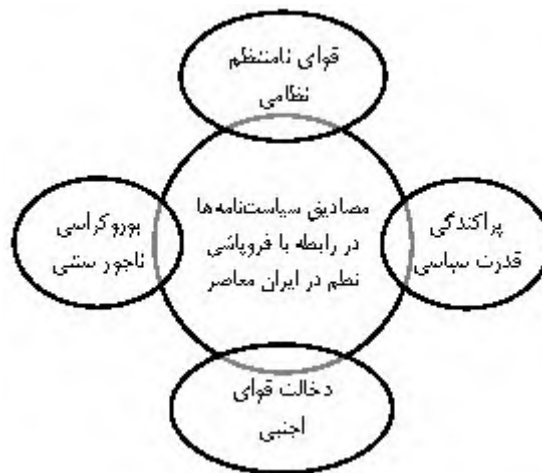
نمودار (۲): عوامل اثرگذار بحران تجدد در سنت سیاست‌نامه‌نویسی معاصر (شناسایی عوامل بحران: گام دوم اسپریگنز)

### ۳-۲. سیاست‌نامه‌نویسی و فروپاشی نظم سنتی (گام دوم، مرحله دوم: تشخیص و شناسایی علل بحران)

فوکویاما معتقد است جوامعی که امر دولت‌سازی را بر پاسخ‌گویی دموکراتیک مرجح دانستند، از پتانسیل بیشتری برای ایجاد نظم سیاسی در جامعه برخوردار بودند. طبق دیدگاه او، بی‌نظمی سیاسی بسیاری از

جوامع به دلیل فقدان یک ساخت دولتی متشکل و در عین حال مدرن است که بتواند توانایی زور مشروع را در سراسر کشور ایجاد کند (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۱۷-۱۶). میرزا عباس ایروانی که رساله چهارفصل سلطانی را در سال ۱۴۴۶ قمری نوشته، در راستای شناسایی علل و عوامل بحران در دوره گذار، اشاره می‌کند که، تجربه تاریخی ممالک محروسه ایران نشان داده بود که با ایجاد فتنه از سوی رقیبان و ضعف پادشاهان، امنیت داخلی برای چندین دهه می‌تواند دستخوش جنگ و جدال داخلی برای کسب قدرت شود و از این رو در انظار نخبگان و رعیت، ناامنی شری مهیب و سهمگین است و بدون وجود امنیت، معاش و معاد مختل خواهد بود (میرزا آقاسی، ۱۳۹۵: ۲۵۱).

طبق نگاه فوکویاما، می‌توان بیان نمود جنگ‌های اول و دوم ایران با روس و مصائب متعاقب آن، دیوان‌سالاران را به این صرافت انداخت که مسیر غلبه بر بی‌نظمی و سپس دولت‌سازی از طریق نوسازی و بهسازی قوای نظامی حاصل خواهد شد (بشیریه، ۱۳۹۸: ۴۳). مسیر حکمرانی پس از آن، درستی این گزاره را تا حدود زیادی روشن می‌سازد. یکی از سازه‌های فکری افرادی همچون عباس میرزا، امیرکبیر، قائم‌مقام فراهانی و سپهسالار برای شناسایی علل بحران در گام دوم مورد نظر اسپریگنز، تبیین مسیرهای لازم برای غلبه بر بی‌نظمی بود. بدین ترتیب مصادیق مواجهه سیاست‌نامه‌نویسی معاصر با مقوله فروپاشی نظم در قالب شکل زیر تجسم می‌یابد:



نمودار (۳): نمود فروپاشی نظم در سیاست‌نامه‌های معاصر

### ۳-۳. سیاست‌نامه‌نویسی و واژگونی مفهوم امر سیاسی (گام دوم اسپریگنز، مرحله سوم: تشخیص و شناسایی علل بحران)

برای درک چیستی امر سیاسی بایستی تفاوت آن با مفهوم سیاست مشخص شود. نوریس اشاره می‌کند که در سیاست به موضوعاتی پرداخته می‌شود که همگی به‌واقع سیاسی هستند، مثل خط‌ومشی‌گذاری عمومی، انواع حکومت. اما مفهوم امر سیاسی ساحتی بنیادین دارد که در پی ریشه‌ها می‌رود. امر سیاسی

به‌مثابه جوهر سیاست موردتوجه واقع می‌شود نه به‌عنوان صفات و محمولات عارض بر آن (نوریس، ۲۰۰۶: ۱۱۲-۱۱۳). اشمیت نیز مفهوم دولت را در پیوند با امر سیاسی تحلیل می‌کند و در پاسخ به اینکه چه کسی و درباره چه چیزی تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند به دولت و واقعیت‌های جاری سیاسی اشاره می‌کند (اشمیت، ۱۳۹۲: ۱۳۸).

در ایران از دوره صفویه تا پیش از انقلاب مشروطه، تنظیم قواعد امر سیاسی براساس چگونگی نسبت میان دو نهاد سلطنت و شریعت نضج می‌گرفت. به تعبیری امر سیاسی عینیت خود را در سازه سلطنت و اندیشه شاهی می‌یافت و شریعت به‌عنوان عنصری قوام‌بخش به آن مشروعیت می‌بخشید (کشفی، ۱۳۸۱: ۸۹۸). «الملک و الدین توأمان» در غالب متون دوره قاجار قابل مشاهده است به‌طوری‌که همت گماردن به تحکیم ملک و شریعت تشیع به‌عنوان مصادر خیر اعلی در اندیشه سیاسی این دوره محسوب می‌شود. دین و ملک دو همراه هستند که بدون هم قوام و دوام نخواهند داشت (اسدالله بن عبدالغفار، ۱۳۹۸: ۴۵). یکی از شاخص‌های مهم سیاست‌نامه‌نویسی قدیم، تأکید بر حفظ نظم و ثبات هرچه بیشتر قدرت مستقر بود و تجویزهای ارائه شده در جهت کاربست سیاست عملی نیز با همین هدف دنبال می‌گردید. اما در سیاست‌نامه‌نویسی متأخر، شاهد گذار تدریجی از نظم قدیم و بازتعریف انتقادی آن با توجه به مناسبات قدرت و سلطه در دوره جدید است.

### ۳-۴. مواجهه نو با مفهوم دولت و واکاوی عنصر دولت‌مداری در سیاست‌نامه‌های پیشامشروطه (گام سوم اسپریگنز: ارائه راه‌حل)

اصولاً در سنت قدیم سیاست‌نامه‌نویسی، مجموعه قواعد مشخص و تعیین‌شده‌ای برای امور دولت‌مداری وجود داشت که یکی از مهم‌ترین آن‌ها تأکید مستمر بر حفظ و افزایش قدرت سلطان به‌عنوان مجرای مطئن جهت غلبه بر ناهمواری‌ها و مسیری جهت حل مشکلات بوده است. در این شیوه از سیاست‌نامه‌نویسی، چگونگی تعیین مسیرهای ثبات‌بخش قدرت، جلوگیری از مؤلفه‌های آشوب‌زا و حمایت از سلطان جهت غلبه بر شرایط بی‌قرار و حفظ وضع موجود، مورد توجه واقع می‌شد. اما با ورود به دوره جدید، این مفروضات مورد چالش قرار می‌گیرد و ستایش قدرت به مانند سنت سابق به‌عنوان اصل انفکاک‌ناپذیر قدرت مورد چالش واقع شد. در سنت معاصر با وجود اینکه کماکان سلطان قدرتمند است، ولی قدرت وی می‌تواند مورد پرسش قرار گیرد و تحت فشار بیشتری برای اصلاح امور از سوی مخالفان قرار دارد. در ادامه به بررسی و تطبیق دو رویکرد مهم در ذیل سنت سیاست‌نامه‌نویسی معاصر و مواجهه آن‌ها با مفهوم دولت پرداخته می‌شود:

### ۴. قائم‌مقام فراهانی و اندیشه «مصلحت دولت» (گام چهارم: تجویز)

گزاره‌ای منسوب به قائم‌مقام فراهانی تحت این عنوان وجود دارد که گفته بود «باید از کشور به هر نحوی دفاع کرد» و مقایسه آن با بیان ماکیاولی با این مضمون که «به نام یا به ننگ باید از کشور دفاع کرد»، درپچه‌ای متفاوت برای شناخت آراء و عمل سیاسی قائم‌مقام می‌گشاید (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱).

۱. سیدجواد طباطبایی (۱۳۹۳/۱۲/۱۷)، همایش ملی هویت ایرانی باعنوان «ایران: ملیت، تاریخ و فرهنگ»، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

مجموعه نامه‌های سیاسی و اجتماعی قائم‌مقام که پاره‌ای از آن‌ها تحت عنوان منشآت جمع‌آوری شده، حاوی نکات متفاوتی در رابطه با سیاست عملی و خطاب به صاحب‌منصبان سیاسی و سران دول خارجی بوده است. به تعبیری منشآت صورت‌بندی متفاوتی از وقوع بحران، علل و عوامل، راه‌حل و تجویز درمان بحران به وجود آمده را به صورت توأمان در خود دارد. نقطه کانونی گفتمان سیاست‌نامه‌نویسی قائم‌مقام، گزاره «مصلحت‌دولت» است که مطابق با چارچوب اسپریگنز، نتیجه تجویز قائم‌مقام در جهت عبور از بحران و بی‌نظمی ایران آن روزگار است. برای بررسی مراد قائم‌مقام از فقره مصلحت‌دولت و جستجوی مصادیق مشخص آن در رویکرد سیاست‌نامه‌نویسی وی، در قالب اجزاء سه‌گانه ذیل واکاوی می‌شود:

#### ۴-۱. سلطنت مستقله و «مصلحت‌دولت»

یکی از مفردات مهم در اندیشه قائم‌مقام که در نوشته‌های وی به صورت پراکنده وجود دارد، طرح ایده «سلطنت مستقله» (تجویز قائم‌مقام جهت غلبه بر بحران و بی‌نظمی) بود. سلطنت مستقله در رویکرد قائم‌مقام و به اقتضای تجدد دو معنی داشت: یکی استقلال اقتدار سلطان از مجتهدان و دیگری استقلال دولت ملی از سلطنت. اولی سویه سنتی و احیاگرانه داشت و دومی پدیداری مدرن و سوغات تجدد بود (فیرحی، ۱۴۰۰: ۸۷-۸۶). علل تاریخی طرح این ایده را رستم‌الحکماء در کتاب رستم‌التواریخ به این صورت بیان می‌کند که با توجه به ناکامی ممالک محروسه ایران در جنگ با روس‌ها و تجزیه بخش‌هایی از مملکت سلطان (مصادیق وقوع بحران در دوره مورد بحث، مطابق با گام اول نظریه اسپریگنز)، علماء در جایگاه مقصران این شکست قرار گرفتند، فتحعلی‌شاه معتقد بود که علماء با فتاوی خود شاه را وادار به جنگ با روس‌ها کرده‌اند و علماء وقت در تعیین مصالح و خیرات سلطنت ناتوان‌اند و در واقع به جهت حفظ خیری کوچک، شری بزرگ را بر شاه و رعیت تحمیل نمودند (رستم‌الحکماء، ۱۳۹۸، ج ۱: ۲۵۹). ایده سلطنت مستقله در سیاست‌نامه قائم‌مقام بسط بیشتری پیدا می‌کند (گام چهارم اسپریگنز: تجویز)، وی در رساله جهادیه و به نقل از کاشف‌الغطاء و در راستای استقلال مقام سلطنت از مجتهدان می‌نویسد: پس در حصول موانع ظهور و عدم امکان قیام ما و قیام علماء در این امور، اذن دادیم به پادشاه این زمان و یگانه دوران که معترف است به اطاعت و سالک است در دفع دشمنان به طریق شریعت ما فتحعلی‌شاه، حفظه الله مما یخافه و یخشاه (قائم‌مقام، ۱۳۸۳: ۵۵۴-۵۵۳). قائم‌مقام در راستای تبیین بیشتر ایده سلطنت مستقله و تجمیع مقام شریعت در ذیل سلطنت، در فراز دیگری می‌آورد که: «حق سبحانه و تعالی منتی بر دور زمان نهاد و رحمتی بر خلق جهان فرستاد که نظام کار دین و ملت و قوام گاه ملک و دولت، به فر شوکت سلطنت شاهنشاه دنیا و دین، شهریار زمین و زمان... عالمی بالاتر از فلک، شاه‌وری، ماه‌ثری، سپاه‌خدا، پناه‌هدی، ابوالفتح و العلی فتحعلی‌شاه قاجار مفوض داشت... تیغ جهادش شحنه بازار دین شد و صیقل زنگار کین، دور زمانش محیی رسم جهاد گشت و مظهر آثار عدل و داد؛ کار گیتی به ساز راستی بازآورد، عرصه آفاق از گرد نفاق پیراسته خواست» (قائم‌مقام، ۱۴۰۲: ۳۶۵).

قائم‌مقام در دیباچه رساله جهادیه کبیر، همه خیر و صواب را از آن سلطان می‌داند و می‌نویسد؛ «و چون نوبت این عهد خجسته که با عهد ابد پیوسته باد، در رسید چنین درخور افتاد که پایه این دولت

عظمی بر سایر دول چون ملت سید بطحا بر سایر ملل رتبه برتری یابد. پس جهاد قوم طغیان در زمان عهد میمونش بر کلک تقدیر رفت که هرچه در ملک سلطانی به امر یزدانی از پرده نهان به عرصه جهان آید همه آیت خیر و صواب باشد و مایه اجر و ثواب» (قائم‌مقام، ۱۴۰۲: ۳۶۶). با وجود بسط ایده سلطنت مستقله در سنت سیاست‌نامه‌نویسی قائم‌مقام، وی اشارات دیگری نیز در تحریرات خویش دارد که به معنای پیدایی نوعی فاصله از ایده نخستین و شکل‌گیری رگه‌هایی از استقلال دولت موردنظر وی از سلطنت (مصادیق تجویز و مسیرهای ممکن غلبه بر بحران) است.

#### ۲-۴. منافع ملی و «مصلحت دولت»

با تعمق بیشتر در نامه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی قائم‌مقام، می‌توان شواهد بیشتری پیدا نمود که بیانگر عبور تدریجی او از تناقضات نخستین و گام نهادن در مسیری نو است. پیدایی مفهوم «منافع ملی» به معنای جدید از جمله مهم‌ترین شاخصه‌ها در سیاست‌نامه قائم‌مقام است که خصلت ایستادن در آستانه، به اندیشه وی می‌بخشد و از تجویزهای مهم او برای نجات دولت از مفاهیم قدیم است (گام چهارم دیدگاه اسپریگنز). محققان فکری حوزه ایران، در تفصیل اندیشه قائم‌مقام و با اشاره به چندین نامه از وی به دوگانه مهم در تفکیک میان مصالح عام و منافع خصوصی اشاره می‌کند و می‌گوید؛ تفسیری که قائم‌مقام از جنگ با روس می‌دهد و می‌گوید مراد از غیری که در شعر سعدی آمده با غیری که الان داریم متفاوت است. مراد از این غیر (شعر سعدی) بره‌ها و گوسفندهاست، نه سگ‌ها و گرگ‌ها، یعنی ما در جنگ هستیم و دشمنان ما سگ‌ها و گرگ‌ها هستند. پس منطق کاملاً مشخص است که آن غیر به معنای همسایه نیست؛ بلکه نسبت به دشمنان آن غیر از نوع سگ و گرگ است.

قائم‌مقام فراهانی در نامه‌ای که از جانب ولیعهد عباس میرزا خطاب به میرزا محمدعلی آشتیانی و برای اعطای مأموریت مذاکره با دولت عثمانی در سال ۱۲۳۷ ق نگاشته، رویکرد متفاوت خویش را نسبت به مفهوم منافع ملی در معنای نو بیان می‌کند و می‌نویسد؛ تا این حد هم اذن و اجازت می‌دهیم که الفاظ مبهمه و فقرات ذواحتمالین در فصلی که موقع ذکر این مطلب است، به زور میرزایی و قوه انشایی بگنجانند که راه سخن برای ما باقی بماند و این تصرف و تسلطی که حالا داریم سلب نشود. از روی عهدنامه بحث بر ما وارد نیاید و این آخر الدواء و آخرالعلاج است و معلوم است که هرگاه طورهای دیگر انشاء الله از پیش برود، البته بهتر و خوب‌تر و باشکوه‌تر خواهد بود و همین جاهاست که از دست دبیر و خامه تدبیر زیاده از هزار نیزه و شمشیر توقع خدمت می‌توان داشت (قائم‌مقام، ۱۴۰۲: ۶۹).

قائم‌مقام در نامه دیگری که از جانب شاهنشاه به امپراتور اعظم روس بابت گذشتن از خون ایلچی (رویداد قتل گریبایدوف: از مصادیق وقوع بحران و مشاهده بی‌نظمی در گام اول اسپریگنز) نوشته؛ نظر به کمال یگانگی و اتفاق که مابین این دو حضرت آسمان هست، انتقام ایلچی مزبور را بر ذمت سلطنت خود ثابت دانسته هر که را از اهالی و سکان دارالخلافه گمان می‌رفت که در این کار زشت و کردار ناسازار اندک مدخلیتی تواند داشت، به اندازه و استحقاق مورد سیاست و حد و اخراج بلد نمودیم حتی داروغه شهر و کدخدای محله را نیز به همین جرم که چرا دیر خبردار شده و قبل از وقوع این حادثه ضابطه شهر

و محله را محکم نداشته‌اند عزل و تنبیه و ترجمان کردیم. به واسطه اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث غائله ایلچی در دایره او کرده بودند؛ گذشت و اغماض را نظر به اتحاد دولتین شایسته ندیدیم و شفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطه در حق او مقبول نیفتاد. (قائم‌مقام، ۱۴۰۲: ۱۰۶-۱۰۵).

توجه و اهمیت قائم‌مقام نسبت به پرهیز از تنش با روسیه و تأکید بر دوستی در مناسبات دوجانبه، سویه دیگری از رویکرد وی نسبت به عبور از بحران در دوره گذار است. وقتی که جنگ با روس‌ها تمام شد و بخشی از سرزمین‌های ایران از دست رفت، استدلال میرزا ابوالقاسم با روس‌ها قابل توجه است. وی می‌گوید آنچه در دست ماست، در دست ماست. آن قسمت‌هایی که از آنجا در رفتیم آن‌ها هم مال ماست، از تسلط ما خارج شده، اما از مالکیت ما خارج نشده است. موضوع سیاست، حفظ منافع و موجودیت یک کشور است و لاغیر (طباطبایی، ۱۳۹۳). تحلیل مذکور به‌صراحت تجویز قائم‌مقام در حوزه منافع ملی و لزوم دفاع از آن را در ایران پیشامشروطه را نشان می‌دهد.

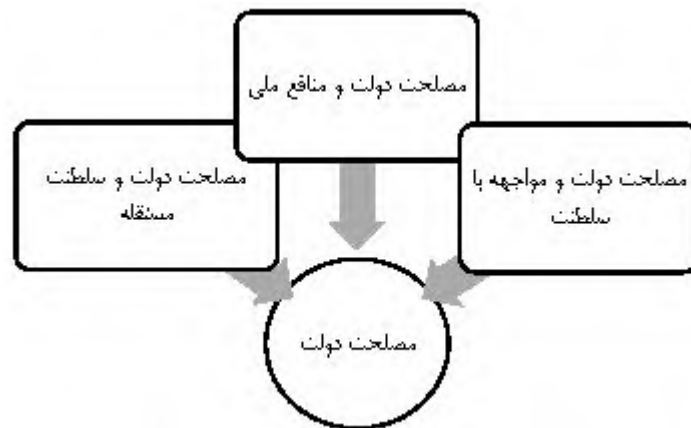
#### ۳-۴. مواجهه با سلطنت و «مصلحت دولت»

یکی از مهم‌ترین گزاره‌هایی که قائم‌مقام در نظر و عمل به آن اهتمام داشت، مفهوم «مصلحت شاه و دولت به صورت توأمان» بود. آن چیزی که بایستی در فضای سیاسی او مدنظر قرار داد، این است که قلمرو قدرت سیاسی، حوزه مصالح شاه و دولت است و او این قاعده اساسی را به هر مناسبتی وارد می‌کند و آن را راهنمای عمل دیوان می‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۶۲). قائم‌مقام در یکی از نامه‌های خود به برادرش میرزا موسی وزیر، به نحو متفاوتی به مصلحت شاه و دولت به‌صورت توأمان اشاره می‌کند و آن دو را در یک ردیف می‌نشانند؛ «قبله عالم قبل از عید به من فرمودند که حاصل احضار تو و معتمد این بود که شما دو نوکر امین بزرگ شاهدید، با هم بنشینید امر خراسان را او حالی تو کند، امر آذربایجان را تو حالی او کن، با هم مشورت کنید و مصلحت دولت شاه را بفهمید و قرار سفر شاه را بدهید و بنای امر این دو سر حد را در خاکپای شاه بگذارید» (قائم‌مقام، ۱۳۹۹: ۶۰).

گزاره مصلحت دولت به کرات در نامه‌های قائم‌مقام آمده است، به تعبیری مراد وی از این مفهوم، مفروض دانستن دولت به‌عنوان یک نهاد جداگانه است که البته هرچند منافع آن به اراده سلطان وابسته است، ولی درعین حال واقعیتی بیرون از منویات شاه است که برای مصلحت آن بایستی کوشید. قائم‌مقام برای دفاع از استقلال دولت مدنظر خویش، پادشاهی و سلطنت را مورد نکوهش قرار می‌دهد و در رساله شکوائیه می‌گوید: «پادشاهی است که جز جور و بیداد روشی ندارد و منم یکی از رعایای او، کجاست فریادرس و کمک کاری، سوگند به جان خودم که دراز است دوران و روزگار و بزرگ است کشور و پادشاهی و اقتدارش نیست او مگر پادشاهی که نه داد و دهش دارد در رعیتش و نه امکان‌پذیر است فرار از حکومتش. پس آیا برای گریزنده راهی است. نه در کشورش امکان زیستن است و نه از چنگال بغض و کینه‌اش پناهی برای گریختن» (قائم‌مقام، ۱۳۹۹: ۴۷).

اعتمادالسلطنه در صدر التواریخ به گونه دیگری به تفکیک وظایف دولت از سلطنت، البته با عنوان وزارت و سلطنت در رویکرد قائم‌مقام (مصادیق گام سوم اسپریگنز: ارائه راه‌حل مشکلات) اشاره می‌کند

و می‌گوید: وقتی چنان اتفاق افتاد که شاهنشاه غازی بیست تومان به مردی باغبان عطا فرمود، قائم‌مقام کس فرستاد و آن زر را استرداد کرد و به خدمت شاهنشاه پیام داد که این عطا در این مورد موقع و جهتی نداشت و گفت: ما هر دو در خدمت دولت ایران خواجه تاشانیم و بیش از صد هزار تومان از مال رعایا حق نداریم خرج کنیم و شما در خدمت دولت بزرگ‌تر هستید، اگر می‌خواهید مهمانداری مملکت ایران را خود کنید هشتاد هزار تومان این زر تو را باشد و من با بیست هزار تومان کوچ‌دهم، و اگر نه، مهماندار شوم و شما با بیست هزار تومان قناعت فرمایید (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۱۳۸-۱۳۶).



نمودار (۴): اضلاع سیاست‌نامه نویسی قائم‌مقام در دوره معاصر (منبع: نگارنده)

## ۵. سپهسالار و «دولت تنظیمات» (تجویز سپهسالار برای عبور از بحران: مطابق با گام چهارم رویکرد اسپریگنز)

ایده سلطنت مستقله قائم‌مقام تنها آغازی بر فرایند پرتیهاب و بی‌پایان فکر سیاسی در رابطه با چگونگی ساخت و تکوین دولت در ایران جدید بوده است. در پی حرکت‌های اصلاح‌طلبانه قائم و سپس امیرکبیر، نوبت به عصر تنظیمات و رویکرد دولت‌مداری سپهسالار رسید. فریدون آدمیت، حضور سپهسالار در استانبول و آشنایی وی با عثمانی را عامل مهمی در تأثیرپذیری از ایده تنظیمات می‌داند (آدمیت، ۱۳۴۰: ۵۸). سپهسالار با استقبال از اصلاحات عثمانی در گزارشی می‌نویسد؛ چقدر خوب می‌شد که این قاعده حسنه (تنظیمات) در دولت علیه ایران هم جاری می‌گردید (آدمیت، ۱۳۵۶: ۱۴۲). ایده دولت تنظیمات نقطه کانونی و گزاره تجویزی در سیاست‌نامه سپهسالار است که اجزاء و تفصیل آن در ادامه خواهد آمد.

### ۵-۱. سلطنت منتظم و «دولت تنظیمات»

ریشه واژه منتظم از نظم می‌آید، نوعی از انتظام بخشیدن به امور که حاصل بی‌نظمی دوره معاصر است (گام اول: وقوع بحران و مشاهده بی‌نظمی). اگر در سلطنت مستقله موردنظر قائم‌مقام، مقصود استقلال و تجمیع قدرت سلطان به‌صورت واحد بود، در سلطنت منتظم تجویز سپهسالار، نظم بخشیدن به کم و

کیف قدرت واحده در ید سلطان است. امین‌الدوله در خاطرات خویش می‌نویسد: «مستوفی‌الممالک می‌گفت که از خیر و صلاح پادشاه حرف زدن و اظهار رأی کردن خطاست. اگر شاه بگوید، می‌خواهم خودم را از بام خانه به زمین بیندازم، خواهم گفت هرچه رأی همایون اقتضاء کرده البته صحیح است و سپهسالار می‌گفت هر روز که از عمرم می‌رود و تجربه تازه حاصل می‌کنم، می‌بینم رأی صواب همان است که مستوفی‌الممالک دارد» (امین‌الدوله، ۱۳۴۱: ۵۷).

میرزا ملکم خان، میان دو نوع سلطنت مستقله و سلطنت منتظمه تمایز قائل است؛ الگوی سلطنت منتظمه نوعی حکومت مبتنی بر قانون است و وضع و اجرای قانون از همدیگر تفکیک شده و با سلطنت مستقله که همه‌چیز در دست سلطان و حکومت خودکامه است، تفاوت دارد (ملکم خان، ۱۳۸۱: ۱۹). صاحب رساله در اصلاح امور هم از سلطنت مستقله به سلطنت جبری یاد می‌کند: «حکومتی که مبنای بر جور، بیداد و گرفتن مال مردم و صرف کردن به هوای نفس است. سلطنت منظمه، سلطنت تفویض است که امر بین‌الامرین است میان سلطنت جبریه و سلطنت معتدله» (زرگری نژاد، ۱۳۸۶: ۵۰۱-۵۰۰).

سپهسالار با تأکید بر نظم بخشیدن به امور مملکتی و با تشریح ساحت دیگری از ایده سلطنت منتظم مطمح نظر خویش (مصادیق گام سوم رویکرد اسپریگنز: ارائه راه‌حل) می‌نویسد: «از جمله بدیهیات است که اعتبار و عظم هر دولت منوط به دو چیز است: الف. انتظام در امورات درباری و سایر رشته‌های دولت، و ب. ثروت رعیت. همین که این دو فقره درست و مستحکم نیست یا در یکی از اجزای او اختلال به هم رسید، از عظم و اعتبار دولت کاهیده می‌شود. وقوع اختلال هم از طمع یا غرض که در حقیقت غرض هم از بابت طمع است به ظهور می‌رسد» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۱۶۷۴-۱۶۷۳).

سپهسالار یکی از مهم‌ترین عوامل اعتبار و عظمت دولت را در انتظام بخشیدن امور مختلف می‌داند و از پی آن است که آبادانی و معموریت و آسایش مملکت حاصل می‌گردد؛ به تعبیری سپهسالار وضعیت پیشاتنظیمات را به‌مثابه مقطع پیشانظم می‌داند که نیازمند تحول است. اقدامات وی در بخش‌های مختلف بیانگر پیگیری ایده سلطنت منظمه به انحصار گوناگون بود، یکی از فقرات مهم در ایده سلطنت منتظم، تفکیک وضع و اجرای قانون بود. به‌عنوان نمونه در قرارداد رویتر (امتیاز انحصار راه‌آهن ایران به مدت هفتادسال) به حکم اختیارنامه‌ای که از سوی ناصرالدین‌شاه به صدراعظم داده شد انجام گرفت و امور اجرایی آن تماماً به‌وسیله نهاد وزارت (دولت) صورت گرفت. اسناد موجود حاکی از آن است که پس از لغو قرارداد، سپهسالار همچنان بر ایده خود در سودمندی قرارداد رویتر باقی ماند و آن را نه خیانت که خدمتی به دولت و ملت می‌دانست.

وی در نامه‌ای به ناصرالدین‌شاه، خبر لغو قرارداد را به اطلاع شاه می‌رساند و در تشریح نگاه دولت‌مدارانه خود نسبت به قرارداد رویتر می‌نویسد (مصادیق گام دوم در رویکرد اسپریگنز: شناسایی علل و عوامل وقوع بحران) «در فقره راه‌آهن به‌طوری که مقصود همایونی بود که اصل عمل لغو گردد... گناه کبیره این غلام خانه‌زاد به‌زعم پاره مردمان در امور دنیا و دولت‌داری نتیجه فقره راه‌آهن بود... خدا و سایه خدا هر دو می‌دانند که در انعقاد قرارنامه اطاعات امر و اصرار همایونی را نمودم و خدمت به دولت و ملت کردم و نمک مبارک را حلال خوردم، و در برهم زدن قرارنامه خدمت به میل ملوکانه کردم، دیدم می‌خواهند سد لسان مردمان نافهم را بفرمایند» (حکومت سایه‌ها، ۱۳۷۲: ۱۰۱).

از حواشی قرارداد رویت‌ر، در خصوص ایده سیاست‌نامه‌ای سپهسالار چنین برداشت می‌شود که اولاً صدراعظم مسئولیت لغو قرارداد را به عهده شاه و بر سیاق همایونی می‌گذارد و ضمن احترام به ناصرالدین‌شاه، نظر خود را از آن جدا می‌داند، ثانیاً قرارداد را به نفع دولت و ملت می‌داند و اهمیت آن را علی‌رغم رویکرد شاه گوشزد می‌کند و ثالثاً به استقلال نهاد دولت از سلطنت که از مدت‌ها پیش شروع شده بود صحنه می‌گذارد (حکومت سایه‌ها، ۱۳۷۲: ۹۲).

## ۵-۲. تنظیمات حسنه و «دولت تنظیمات»

ایده تنظیمات حسنه نقطه کانونی سیاست‌نامه سپهسالار برای غلبه بر بحران بی‌نظمی (گام اول: وقوع بحران) در ایران معاصر است. وی هدف تنظیمات حسنه را در دو چیز خلاصه کرده است (گام چهارم: تجویز سپهسالار جهت غلبه بر بحران): ۱. اصلاح دربار دولت، ۲. تنظیم مالیات و تحدید حدود فی‌مابین حکام و رعیت است و تحصیل رفاهیت آن بیچاره‌ها که ودیعه الهی می‌باشند، به گونه‌ای که ثروت رعیت به یغما و غارت نرود و تنخواهی که از ملت بابت مالیات دریافت می‌شود صرف حفظ خود آن‌ها و حفظ ثغور مملکت و بیضه اسلام شود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۱۶۷۴-۱۶۷۳). تنظیمات سپهسالاری ابعاد و حوزه‌های متعددی داشت و امر فراگیر می‌نمود. آرزوی او این بود که روزی بشنود، امورات دولت علیه مثل سایر دول منتظم و منقح شده است و استحقاق اطلاق لفظ دولت منظم را تحصیل نموده است (کمالی طه، ۱۳۵۷: ۱۷۹).

سپهسالار به صورت مفصل اجزاء دولت موردنظر خود برای غلبه بر بحران بی‌نظمی مطابق با گام سوم نظریه اسپریگنز (ارائه راه‌حل مشکلات) را بیان می‌کند و مراد خود از چگونگی دولت‌مداری را ارائه می‌کند؛ ۱- سرکار اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی کل امور دولت را در میان‌ت‌ه وزارت و یک صدارت تقسیم خواهند فرمود، ۲- وزارتخانه‌های نه‌گانه عبارت‌اند از: وزارت داخله، خارجه، جنگ، مالیات، عدلیه، علوم، فواید، تجارت و زراعت، وزارت دربار، ۳- اجرای جمیع اوامر پادشاهی و اداره کل امور دولت ایران بر عهده این‌ت‌ه وزارت است، ۴- اداره این‌ت‌ه وزارت‌خانه محول به صدارت اعظمی است، ۵- دربار اعظم عبارت است از هیئت اجتماع این ده وزارت؛ ت‌ه به‌علاوه یک نخست‌وزیر، ۶- صدراعظم شخص اول دولت و رئیس دربار اعظم است، ۷- نصب و عزل صدراعظم منحصر و موقوف به اراده اقدس همایون شاهنشاهی است، ۸- عزل و نصب سایر وزرا به حکم اقدس همایون شاهنشاهی موقوف به تعیین صدراعظم است، ۹- شورای وزیران یا مجلس وزرا با حضور صدراعظم کلیات امور دولت را بررسی و تصمیم می‌گیرد، ۱۰- صدراعظم رئیس مجلس وزرا، شخص اول دولت و مسئول کل ادارات دولتی است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۱۶۹۷-۱۶۹۴).

بخش مهم دیگر ایده تنظیمات حسنه، مجلس تنظیمات است که ناظر به تأسیس ساختار و وظایف مجلس تنظیمات در هریک از ولایات است. فصل بیست و نهم تنظیمات حسنه از قول سپهسالار، ساختار و اعضای مجلس را چنین مقرر نموده است؛ «مجلس تنظیمات مرکب است از مستوفی یا سررشته‌دار، و مأمور وزارت جنگ و امین دیوان‌خانه، و امین وظایف و اوقاف، و امین تجارت و منشی... ولیکن اجزا باید کنفس

واحد در اجرای قواعد تنظیمات مداخله نموده مشغول باشند و نمی‌توانند هریک از این اجزا، خودسر عمل اختصاصی خود را بدون استحضار آن دیگری مجری سازند، از جزئی و کلی باید در مجلس تنظیمات بگذرد و کل اجزا مطلع باشند و مجلس مزبور در ولایات رئیس نخواهد داشت، بلکه رئیس کل نواب، اعتضادالسلطنه است» (سپهسالار، ۱۴۰۱: ۱۱۳). در کل، ایده تنظیمات حسنه شامل نهاد دولت و مجلس در نظرگاه سپهسالار است و تلاش وی معطوف به تجویز (گام چهارم دیدگاه اسپریگنز) یک قانون جدید برای بسط ایده سلطنت منتظم بود.

### ۵-۳. حاکمان ولایات در «دولت تنظیمات»

در قانون تنظیمات منظور از حاکم، همان پادشاه یا سلطان نیست، بلکه حاکم ایالات و ولایات است. سپهسالار با خطاب قرار دادن حاکم در تنظیمات، تعهدات مهمی را بر ذمه حاکم در دولت مطمح نظر خویش قرار می‌دهد و از آن به‌عنوان موقعیتی در جهت بازتنظیم بیشتر دولت موردبررسی خویش بهره می‌گیرد. سپهسالار در کتابچه تنظیمات حسنه اهم وظایف حاکم را مطابق با گام دوم دیدگاه اسپریگنز (شناسایی علل و عوامل بحران)، بدین قرار می‌داند:

اخذ مالیات مطابق مقررات، تأمین امنیت طرق و شوارع و گماردن قراسوران، قناعت به مواجب مصوب و منع هرگونه مطالبه زائد از رعیت، اعزام محصلان به بلوکات و دهات بدون طلب خدمتانه و با به‌کارگیری نوکران مواجب‌بگیر، ارجاع دعاوی و تنبیه مقصران به مجلس تنظیمات و التزام به آرای آن، اجابت فوری احضارهای مجلس، تبعیت از مجلس در امور گمرک و تجارت و موقوفات و خالصجات، منع اخذ پیشکش از نواب و کدخدایان و جلوگیری از دریافت وجه آنان از رعیت، ارسال به‌موقع تنخواه دیوان به دارالخلافه و پرداخت جریمه مقرر در صورت تأخیر، دستگیری بی‌درنگ اشرار و ارجاع آنان به مجلس بدون اعمال سلیقه شخصی، الزام کدخدایان و کلاتران به گزارش کتبی وقایع روزانه به مجلس تنظیمات (سپهسالار، ۱۴۰۱: ۱۲۲-۱۲۱).

نیرو محرکه سیاست‌نامه سپهسالار قانون تنظیمات است که همچون سازه‌ای برقرار به ایده دولت مطلوب وی قوام می‌بخشد. عملکرد بهتر حاکمان ایالات موجب خواهد شد تا امور دولت مرکزی با سهولت بیشتری جریان یابد و بهبود عملکرد دولت مرکزی در نهایت منجر به پایداری ایده سلطنت منتظم در دیدگاه سپهسالار می‌شود. بند نهم قانون تنظیمات حسنه به وظایف حاکم به نحوه دیگری اشاره می‌کند؛ «اگر حاکم از اجزای مجلس تنظیمات راضی نباشد و شکایت کند، عدم رضایت حاکم مطلقاً موجب عزل و تنبیه اجزا نخواهد شد؛ بلکه باید تقصیرات واقعه را عرض کند و دیوان تحقیق کرده، پس از تحقیق عرض حاکم مرتکب مانده تقصیر مورد مواخذه و عزل و غیره خواهد شد و اگر از خارج نیز معلوم در این مطلب محقق شود، البته تکلیف دولت در تنبیه و مواخذه از آن‌هاست» (مصادیق تجویز سپهسالار مطابق با گام چهارم موردنظر اسپریگنز) (سپهسالار، ۱۴۰۱: ۱۰۶).

ماده سیزدهم قانون تنظیمات حسنه در رابطه با سازوکارهای حاکم بر رفتار حاکمان خرد و محلی است که بیانگر گام سوم در دیدگاه اسپریگنز (ارائه راه‌حل مشکلات جهت عبور از بحران) است، که این‌گونه

آمده؛ «مقرر است که حکام جزو علاوه بر مالیات، چیزی از ولایت نگیرند و چیزی هم علاوه بر مالیات به دیوان ندهند... اگر مخارج فوری ولایتی باشد، به توسط تلگراف یا چاپار اعلام کنند و حکم آن صادر شود» (سپهسالار، ۱۴۰۱: ۱۰۹).

قاعده حاکم بر مجلس و دولت موردنظر سپهسالار، برخلاف دربار اعظم که در سایه استبداد شاهی قرار دارد، و هرچند که مجالس تنظیمات ولایت‌ها دموکراتیک نیستند و اراده و خواست مردم را نمایندگی نمی‌کنند، اما به هر روی ویژگی‌های مثبت -یکی کاستن از خودکامگی حاکمان ولایت‌ها، و دیگری تنظیم امور ولایت‌ها از مالیات تا موقوفات و تا مدیریت شهر و امنیت جاده‌ها و رفاه نسبی رعیت- را دارند (سپهسالار، ۱۴۰۱: ۲۱۴). در نهایت باید اذعان نمود که در سپهر سیاست‌نامه‌نویسی سپهسالار و تجویز نهایی در دیدگاه وی (گام چهارم موردنظر اسپریگنز: تجویز و عبور از بحران)، نهاد سلطنت کماکان پایداری خود را حفظ می‌کند و در چارچوب ایده سلطنت منظمه و با میدان‌داری قانون تنظیمات به حیات خود ادامه می‌دهد.



نمودار (۵): اضلاع سیاست‌نامه‌نویسی سپهسالار در دوره معاصر (منبع نگارنده)

## نتیجه‌گیری

در این پژوهش سعی بر آن بود تا مفهوم دولت‌مداری به‌عنوان اصل اساسی سنت سیاست‌نامه‌نویسی به‌عنوان یکی از رویکردهای قدیمی پرورش فکر و عمل سیاسی در ایران بررسی شود، اما گرانگه این مقاله واکاوی مفهوم دولت و دولت‌مداری در سیاست‌نامه‌نویسی دوره معاصر بود. سیاست‌نامه به‌عنوان یک سنت پژوهش سیاسی کهن، از مؤلفه‌ها و شاخصه‌های مشخصی برخوردار بوده که مهم‌ترین اضلاع شکل‌دهنده سیاست‌نامه قدیم بدین‌صورت است: ۱- تأکید بر سیاست قدرت و تلاش در جهت حفظ و افزایش قدرت مستقر، به‌عنوان رکن اساسی دولت‌مداری قدیم، ۲- شاه‌اندیشی و سلطنت‌مداری با توجه به عدالت و مصلحت رعیت، ۳- تقدیرگرایی سیاسی و تدوین شیوه‌ای از محافظه‌کاری برای حفظ شرایط حاکم، ۴- تأکید بر توأمانی دین و دولت در حکمرانی. مجموعه ویژگی‌های مذکور تا دوره معاصر کماکان در سیاست‌نامه‌نویسی وجود داشت.

یکی از دلایل ماندگاری این سنت در طول سده‌ها، حمایت از نظم مستقر دولت‌محور در دوره‌های تاریخی مختلف بوده که به انحای گوناگون موجبات پذیرش از سوی قدرت حاکم را سبب می‌شد. اما

با ورود به دوره معاصر و ظهور مجموعه‌ای از تحولات داخلی و جهانی (ورود مدرنیته به ایران، جنگ‌های ایران و روس، رفت‌وآمد ایرانیان به فرنگ و غیره)، شرایط دیگر به مدار سابق قابل دوام نبود و شرایط برای بازاندیشی در مورد دولت و حکمرانی در ذیل سنت سیاست‌نامه‌نویسی فراهم گردید.

در مواجهه با این شرایط، دو مسیر متفاوت برای عبور از بحران در سیاست‌نامه‌ها اتخاذ گردید: الف. برخی برای غلبه بر بحران کماکان به حکمرانی سنتی معتقد بودند و تا دوره مشروطه نیز این قبیل آثار همانند، شیم عباسی، تحفه عباسی، آثار عقل در سیاست مدن، و میزان‌الملوک ادامه یافت، اما دسته دیگری از سیاست‌نامه‌ها که محل بحث مقاله فعلی نیز هست، برای مواجهه با وضعیت حادث شده، قائل به گسست از حکمرانی سنتی و تدوین مجموعه‌ای از سازوکارهای نو جهت ساخت متفاوت‌تری از دولت بودند. مهم‌ترین تغییرات سیاست‌نامه‌ها که آن را از گذشته خود متمایز کرد، بدین قرار است:

- ۱- گسست از قدرت مستقر و ایجاد شرایطی جهت نقد قدرت و تلاش برای ایجاد شرایط مطلوب،
- ۲- تلاش برای ایجاد بازدارندگی در مسیر قدرت مطلقه سلطان به جای هشدارهای اخلاقی غیرالزام‌آور،
- ۳- در پیش گرفتن رویکرد ایجابی جهت ساخت نوعی از دولت با مشخصه‌هایی همچون مصلحت، قانون (تنظیمات - مشروطه) و مشارکت نهادهای ثالث در قدرت سیاسی،
- ۴- تلاش جهت تبدیل سنت سیاست‌نامه به مکتبی جهت ساخت دولت نو با توجه به ملاحظات جدید و دولت‌مداری ساختارمند.

آراء و رویکرد قائم‌مقام و سپهسالار به‌عنوان نخستین متون سیاسی به معنای جدید، پیشگام گشودن مسیر سیاست‌نامه‌نویسی با محوریت ساخت دولت و دولت‌مداری نوین در دوره معاصر بود و مسیر این سنت کهن را تا مقدار زیادی تغییر داد.

## منابع

- اسپریگنز، توماس (۱۳۷۰)، فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه: فرهنگ رجایی، تهران، انتشارات آگاه.
- اسدالله بن عبدالغفار، خصایص الملوک، در زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۹۸)، سیاست‌نامه‌های قاجاری، جلد اول، تهران، نگارستان اندیشه، چاپ دوم.
- اشمیت، کارل (۱۳۹۲)، مفهوم امر سیاسی، ترجمه: سهیل صفاری، تهران، نشر نگاه معاصر.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۵۷)، به کوشش: محمد مشیری، تهران، نشر روزبهان.
- آجودانی، ماشالله (۱۳۸۲)، مشروطه ایرانی، تهران، نشر اختران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۱)، اندیشه ترقی و حکومت قانون - عصر سپهسالار، تهران، انتشارات خوارزمی.
- آصف، محمدهاشم (رستم الحکماء)، (۱۳۵۷)، رستم التواریخ، به اهتمام محمد مشیری، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران، گام نو.
- حقیقت، سید صادق و حجازی، سید حامد (۱۳۸۹)، نگاهی انتقادی به کاربرد نظریه بحران اسپریگنز در مطالعات سیاسی، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۴۹.
- حکومت سایه‌ها: (اسناد محرمانه و سیاسی میرزا حسین‌خان سپهسالار) (۱۳۷۲)، به کوشش محمدرضا

- عباسی، تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
- رستم الحکماء، داستان سؤال و جواب حکیمانه در: زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۸۶)، سیاست‌نامه‌های قاجاری، ج ۱، تهران، انتشارات موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
  - زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۸۶)، سیاست‌نامه‌های قاجاری، جلد اول، تهران، انتشارات موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
  - سپهسالار، میرزا حسین خان (۱۴۰۱)، کتابچه تنظیمات حسنه، تهران، انتشارات امید فردا، چاپ اول.
  - طباطبایی، جواد (۱۳۸۰)، تأملی درباره ایران، جلد نخست: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، تهران، نگاه معاصر.
  - طباطبایی، جواد (۱۳۸۴)، تأملی درباره ایران، جلد دوم: نظریه حکومت قانون در ایران، بخش نخست: مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، تبریز، نشر ستوده.
  - طباطبایی، جواد (۱۳۹۳)، همایش هویت ایرانی (سخنرانی در رابطه با قائم‌مقام فراهانی)، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
  - طباطبایی، جواد (۱۳۹۸)، ملت، دولت و حکومت قانون، تهران، مینوی خرد.
  - فراهانی، قائم‌مقام (۱۴۰۲)، منشآت، به کوشش: سید بدرالدین یغمائی، تهران، موسسه انتشارات نگاه، چاپ هفتم.
  - فوکویاما، فرانسیس (۱۴۰۱)، ساختن دولت، ترجمه: علی میرمحمدی، تهران، انتشارات علم.
  - فیرحی، داود (۱۴۰۰)، دولت مدرن و بحران قانون (چالش قانون و شریعت در ایران معاصر)، تهران، نشر نی، چاپ اول.
  - فیرحی، داود (۱۴۰۰)، مفهوم قانون در ایران معاصر (تحولات پیشامشروطه)، تهران، نشر نی، چاپ سوم.
  - مجدالملک، میرزا محمدخان (۱۳۵۸)، رساله مجدییه، به کوشش: فضل‌الله گرگانی، تهران، انتشارات اقبال.
  - میروموسوی، سیدعلی (۱۳۸۹)، سیاست بر اساس مصلحت، مهرنامه، سال اول، شماره ۶، صص ۱۷۳-۱۷۱.
  - ناظم الدوله، میرزا ملکم خان (۱۳۸۱)، رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم الدوله، به کوشش: حجت‌الله اصیل، تهران، نشر نی.

## References

- Abbasi Mohammad-Reza (1993), *Hokumat-e Sayeha: Secret and Political Documents of Mirza Hossein Khan Sepahsalar*, Tehran: National Archives Organization of Iran. [in Persian]
- Adamiyat, Fereydoun (1965), *The Fate of Qaem-Maqam*, published in *Sokhan Magazine*, Vol. 16, No. 2. [in Persian]
- Adamiyat, Fereydoun (1972), *The Idea of Progress and Constitutional Government: The Sepahsalar Era*, Tehran: Khwarazmi. [in Persian]
- Ajodani, Mashallah (2003), *Liberty or Modernity: A Study of the Poetry and Literature of the Constitutional Period*, Tehran: Akhtar. [in Persian]

- Ameri Golestani, Hamed (2015), *Modernity and Legalism: The Thought of Mirza Yusef Khan Mustashār al-Dawla*, Tehran: Negah-e Moaser. [in Persian]
- Asadollah ibn Abd al-Ghaffar (2019), *Khassais al-Muluk*, in Zargari-Nejad, Gholamhossein (2019), *Qajar Political Treatises*, Vol. 1, Tehran: Negarestan-e Andisheh, Second edition. [in Persian]
- Asil, Hojatollah (2002), *The Life and Thought of Mirza Malkom Khan*, Tehran: Nashr-e Ney. [in Persian]
- Bashirieh, Hossein (2001), *Obstacles to Political Development in Iran*, Tehran: Gām-e No. [in Persian]
- E'temad-al-Saltaneh, Mohammad-Hassan Khan (1978), *Collected Works*, Edited by Mohammad Moshiri, Tehran: Ruzbehan. [in Persian]
- Farahani, Qaem-Maqam (2023), *Monshaat*, Edited by Seyyed Badr al-Din Yaghmaei, Tehran: Nashr-e Negah, Seventh edition. [in Persian]
- Firahi, Davood (2021), *The Modern State and the Crisis of Law: The Challenge of Law and Sharia in Contemporary Iran*, Tehran: Nashr-e Ney, First edition. [in Persian]
- Firahi, Davood (2021), *The Concept of Law in Contemporary Iran: Pre-Constitutional Developments*, Tehran: Nashr-e Ney, Third edition. [in Persian]
- Fukuyama, Francis (2017), *Political Order and Political Decay*, Translated by Rahman Ghahremanpour, Tehran: Roozaneh. [in Persian]
- Kamali-Taha, Manouchehr (1974), *The Idea of the Rule of Law in Nineteenth-Century Iran: Government of Law*, Tehran: Ziba. [in Persian]
- Kashfi, Seyyed Jafar (2002), *Mizan al-Muluk wa al-Tawaef wa Sirat al-Mustaqim fi Suluk al-Khala'ef*, Edited by Abd al-Wahhab Farati, Qom: Islamic Propagation Office Press. [in Persian]
- Mirmousavi, Seyyed Ali (2010), "Politics Based on Expediency," *Mehrnameh*, Vol. 1, No. 6, pp. 171-173. [in Persian]
- Mohit Tabatabaei, Seyyed Mohammad (1948), *The Collected Works of Malkom Khan*, Tehran: Elmi. [in Persian]
- Nazem al-Dawla, Mirza Malkom Khan (2002), *Treatises of Mirza Malkom Khan Nāzem al-Dawla*, Edited by Hojatollah Asil, Tehran: Nashr-e Ney. [in Persian]
- Nazem al-Dawla, Mirza Malkom Khan (2024), *Office of Regulations (Ketabche-ye Ghaybi)*, Tehran: Omid-e Farda, Second edition. [in Persian]
- Sepahsalar, Mirza Hossein Khan (2022), *Ketabche-ye Tanzimat Hasaneh*, Tehran: Omid-e Farda, First edition. [in Persian]
- Spragens, Thomas (1991), *Understanding Political Theories*, Translated by Farhang Rajaei, Tehran: Agah. [in Persian]
- Strauss, Leo (2012), *What Is Political Philosophy?*, Translated by Farhang Rajaei, Tehran: Elmi va Farhangi. [in Persian]
- Tabatabaei, Seyyed Javad (1988), *A Philosophical Introduction to the History of Political Thought in Iran*, Tehran: Farhang-e Eslami. [in Persian]
- Tabatabaei, Seyyed Javad (1995), *Ibn Khaldun and the Social Sciences*, Tehran: Tarh-e No, First edition. [in Persian]
- Tabatabaei, Seyyed Javad (2001), *Reflections on Iran*, Vol. 1: Prolegomenon to the Theory of Iran's Decline, Tehran: Negah-e Moaser. [in Persian]
- Tabatabaei, Seyyed Javad (2014), *Iranian Identity Conference (Lecture on Qaem-Maqam*

- Farahani), Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia. [in Persian]
- Tabatabaei, Seyyed Javad (2019), Nation, State and Rule of Law, Tehran: Minu-ye Kherad. [in Persian]
  - Tusi, Khwaja Nizam al-Mulk (1993), Siyar al-Muluk, Edited by Herbert Darke, Tehran: Scientific and Cultural Press. [in Persian]
  - Zargari-Nejad, Gholamhossein (2007), Qajar Political Treatises, Vol. 1, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. [in Persian]

# Table of contents

<b>China’s Trade Countermeasures Against the United States and Their Impact on the International Multilateral Trading Order (2017–2025) .....</b>	<b>1-26</b>
saeed mirtorabi, Mahmoud Bayat	
<b>China’s hegemonizing policy and its characterization in Africa; measures and countermeasures .....</b>	<b>27-48</b>
aliakbar khandan, mokhtar salehi, ali akbar jafari	
<b>Dynamic Balanced Independence: Redefining Iran’s Regional Policy in a Multipolar Order .....</b>	<b>49-71</b>
yaghoub ghalandari	
<b>Critique of the Proxy War Discourse in Explaining Islamic Resistance Movements The Case of Yemen’s Ansarallah Movement .....</b>	<b>72-93</b>
Ali Davari, Jabbar Shojaei	
<b>Iran and the Caucasus Regional Corridors: Opportunities and Challenges .....</b>	<b>94-116</b>
Behzad Nasiri Lotum, Vahid Hosseinzadeh, Vali Golmohammadi	
<b>Comparative-Critical Study of the Western Foundations of State Independence in the International Order from the Perspective of Contemporary Islamic Political Philosophy .....</b>	<b>117-136</b>
hadi shojaei	
<b>Coloniality as Structure: Roots, Dimensions, and Pathways to Epistemic Liberation .....</b>	<b>137-156</b>
mohammad aghaei	
<b>Methodology of Political Jurisprudence and Its Linkage with Religious Governance: A Reconsideration of Subject Identification and Instance Identification .....</b>	<b>157-178</b>
Hadi Jalali Asl	
<b>Attitudinal and Behavioral Orientations of Youth Toward the Principle of Republicanism in the Islamic Republic of Iran: A Study of Students Born in the 1990s and 2000s ...</b>	<b>179-199</b>
Khalil Sardarnia, Saba Moghiseh	
<b>An Analysis of the Concept of State-Orientation in the Tradition of Political Writing; Pre-Constitutional Period (With Emphasis on the Opinions of Mirza Abol-Qasim Ghaem-e-Maqam Farahani and Mirza Hossein Khan Sepahsalar) .....</b>	<b>200-223</b>
saeed mohammadi, Mahdi Omid	

and Persian.

2. Authors' affiliations should be filled in the required fields exactly according to the notes below; otherwise, the article will be sent back to the authors for correction, which may cause a delay in the process of evaluation. Please fill in the required field in English and Persian: 1.

Department, 2. Faculty, 3. University/Academic Institute, 4. City, 5. Country

For Example: History Department, Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

3. Please notice that after the acceptance of the article, the names and affiliations of the authors will be sorted according to the journal's guidelines. Therefore, it will not be subject to change according to the author's request.

4. In articles with more than one author, the corresponding author should be specified.

5. The e-mail address of all authors must be included and the e-mail address of the corresponding author must be the university e-mail address. Also, registration of Orchid ID is required for authors during registration.

6. All the author information should be uploaded in a separate file (MS WORD 2010) in our online submission manager.

### **C) Article's Format**

1. Text files (an article file with no information regarding authors and a file containing authors' information ) should be written as WORD documents (MS WORD 2010) Persian text should be written with B Mitra font (size 13.5) and Latin-based parts with Times New Roman font (size 12).

2. The length of the article (including the bibliography) should not exceed more than 8000 words. Additional words are subject to charges.

### **D) Citation Style**

1. In writing their articles, respected authors must refer to reliable sources and researches listed in international indexes such as ISI, Scopus and the like. Articles without these references will be ranked lower in the judging and acceptance process.

2. In general, the components of the in-text reference of the source of direct and indirect quotations are respectively: author's last name, year of publication, volume number, page number.

3. In general, the complete bibliographic details of all sources in the bibliography section are the author's last name, author's name, year of publication, book name in italics, name of the translator or proofreader, book cover number or publication number, place of publication: Name of the publisher. (All sources must be translated into English.)

## Writers Guide

The Journal of Political and International Approaches (Rāhyafthaye Siāsi va Beinolmelāli) is a scientific journal based on peer-review, which is managed and published in the Political Science Department of Shahid Beheshti University.

### **a. Terms and conditions of accepting and publishing articles**

1. The submitted articles must be far from plagiarism and the result of the author/authors' research and help to add knowledge or solve a problem. Authors are also responsible for the correctness and scientific validity of the articles.
2. Currently, the journal only evaluates and publishes research articles.
3. Faculty members of universities, graduates and doctoral students alone, and master's students only with the participation of faculty members can send their articles to the journal for review and publication.
4. Only the articles that are sent to the journal's website will be received and evaluated. Therefore, authors must upload and register their article file on the journal's website and follow all the steps through this system.
5. The articles that are taken from the doctoral dissertation must include the full title of the dissertation in the file containing the authors' information.
6. The articles taken from students' theses are published under the supervisor's and student's names together and under the responsibility of the supervisor.
7. The submitted article must not have been published in domestic or foreign publications. Also, after accepting the article for publication, the author is not allowed to publish it in other publications.
8. The editor and the editorial board of the magazine and the referees have full authority in accepting and modifying the content and rejecting the articles.
9. The author responsible for the article is responsible for the correctness of the text of the quotations, the address of the sources of the quotations and the bibliographic characteristics of the sources and their transliteration in the bibliography section.
10. The responsible author is obliged to apply all corrections that are made in the judging or editing stages within the deadline announced in the evaluation. Otherwise, the article will be removed from the judging or editing and publishing stage.

### **B) Author's Information**

1. All the authors should be mentioned according to their first name and last names in English

## In the Name of Allah

### Scientific Journal of Political and International Approaches

Volume 18, Issue 1, Serial 85, 2026

**Publisher:** Shahid Beheshti University

**Director-in-Charge:** Dr. Reza Khorasani;

Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

**Editor-in-Chief:** Dr. Mansour Mirahmadi

Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

#### Editorial board

**Dr. Hossein Pourahmadi Maybodi;** Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

**Dr. Mahmoud Saril al-Qalam;** Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

**Dr. Mansour Mirahmadi;** Professor, Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

**Dr. Qasim Eftekhari;** Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

**Dr. Hossein Salimi;** Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.

**Dr. Hossein Deshyar;** Professor, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Sciences, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.

**Dr. Abbas Manouchehri;** Professor, Department of Political Science, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

**Dr. Mohammad Reza Tajik;** Associate Professor; Department of Political Science, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

**Dr. Amir Mohammad Haji Yousefi;** Associate Professor, Political Science Department, Faculty of Economic and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

**Dr. Mohammad Shirkhani;** Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

**Dr. Jahangir Moini Alamdari;** Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

**Dr. Gregory John Simon;** Associate Professor of Toriba University, Latvia.

**Dr. Yasuyuki Matsunaga;** Professor of Political General Department, Faculty of Global Studies, University of Tokyo, Japan.

**Dr. Chen Qi;** Deputy Director, CISS, Tsinghua University, Professor of School of Social Sciences, Tsinghua University.

**Dr. Eric Lob;** associate professor in the Department of Politics and International Relations. Florida International University.

---

**Managing Director:** Dr. Eshagh Soltani

**Editor:** Dr. Alireza Nouri

**Operator, Designer:** Mohammad Javad Mohseni

---

P-ISSN: 1735-739X    E-ISSN: 2645-4386

---

**Address:** Faculty of Economic and political Science, Shahid Beheshti University, Chamran Express way, Evin, Tehran/Iran.

**Tel:** +98-21-22431721

**URL:** <https://piaj.sbu.ac.ir>

**Backup Email:** [rahyaft.siasi@yahoo.com](mailto:rahyaft.siasi@yahoo.com)

**Email:** [Piaj@sbu.ac.ir](mailto:Piaj@sbu.ac.ir)



P-ISSN: 1735-739X  
E-ISSN: 2645-4386



Vol 18, Issue 1, Serial 85, Spring 2026

**China's Trade Countermeasures Against the United States and Their Impact on the International Multilateral Trading Order (2017-2025)**

saeed mirtorabi, Mahmoud Bayat

**China's hegemonizing policy and its characterization in Africa; measures and countermeasures**

aliakbar khandan, mokhtar salehi, ali akbar jafari

**Dynamic Balanced Independence: Redefining Iran's Regional Policy in a Multipolar Order**

yaghoub ghalandari

**Critique of the Proxy War Discourse in Explaining Islamic Resistance Movements The Case of Yemen's Ansarallah Movement**

Ali Davari, Jabbar Shojaei

**Iran and the Caucasus Regional Corridors: Opportunities and Challenges**

Behzad Nasiri Lotum, Vahid Hosseinzadeh, Vali Golmohammadi

**Comparative-Critical Study of the Western Foundations of State Independence in the International Order from the Perspective of Contemporary Islamic Political Philosophy**

hadi shojaei

**Coloniality as Structure: Roots, Dimensions, and Pathways to Epistemic Liberation**

mohammad aghaei

**Methodology of Political Jurisprudence and Its Linkage with Religious Governance: A Reconsideration of Subject Identification and Instance Identification**

Hadi Jalali Asl

**Attitudinal and Behavioral Orientations of Youth Toward the Principle of Republicanism in the Islamic Republic of Iran: A Study of Students Born in the 1990s and 2000s**

Khalil Sardarnia, Saba Moghiseh

**An Analysis of the Concept of State-Oriented in the Tradition of Political Writing: Pre-Constitutional Period (With Emphasis on the Opinions of Mirza Abol-Qasim Ghaem-e-Maqam Farahani and Mirza Hossein Khan Sepahsalar)**

saeed mohammadi, Mahdi Omidi